پیشوایان ہدایت

۱۰



ثامن الائمۃ

حضرت امام رضا علیہ السلام

گروه مولفین

(سید منذر حکیم [illegible])

مترجم: [illegible]

مجمع جہانی اہل بیت علیہم السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

پیشوایان هدایت: زندگی نامه چهارده معصوم علیهم السلام

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

پیشوایان هدایت : ثامن الائمه حضرت امام رضا علیه السلام جلد ۱۰

مشخصات کتاب

سرشناسه:حکیم، سیدمنذر Hakim, Mundhir

عنوان و نام پدیدآور:ثامن الائمه حضرت امام رضا علیه السلام/ گروه مولفان [سیدمنذر حکیم، با همکاری سیدشهاب الدین حسینی]؛ مترجم سیدحسین اسلامی اردکانی؛ تهیه کننده معاونت فرهنگی، اداره ترجمه [مجمع جهانی اهل بیت (ع)].

مشخصات نشر:قم : مجمع جهانی اهل بیت (ع)، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری:۳۷۰ ص.

فروست:پیشوایان هدایت؛ [ج.] ۱۰.

شابک:دوره : ۹۶۴-۵۲۹-۱۲۸-۳ ؛ ۹۶۴-۵۲۹-۰۲۰-۱

وضعیت فهرست نویسی:فاپا (چاپ دوم)

یادداشت:چاپ اول: ۱۳۸۵ (فیپا).

یادداشت:چاپ دوم.

یادداشت:کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع:علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳؟ - ۲۰۳ق. -- سرگذشتنامه

موضوع:چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده:حسینی، سیدشهاب الدین، ۱۳۵۴ -

شناسه افزوده:اسلامی اردکانی ، حسین، مترجم

شناسه افزوده:مجمع جهانی اهل بیت (ع). اداره ترجمه

شناسه افزوده:مجمع جهانی اهل بیت (ع)

شناسه افزوده:پیشوایان هدایت؛ [ج.] ۱۰.

رده بندی کنگره:BP۳۶/پ۹۶ ۱۰.ج ۱۳۹۳

رده بندی دیویی:۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی:م ۸۵-۱۶۰۹۴

ص :۱

اشاره

پیشگفتار

در عصر کنونی،که عصر نبرد فرهنگ هاست،هر مکتبی که بتواند با بهره گیری از شیوه های مؤثر تبلیغ،به نشر ایده های خود بپردازد،در این عرصه پیشتاز خواهد بود و بر اندیشهٔ جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران،نگاه جهانیان یک بار دیگر به اسلام و فرهنگ تشیع و مکتب اهل بیت علیهم السّلام معطوف شد،دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی و فرهنگی،به ام القرای این فرهنگ ناب و تاریخ ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام با درک ضرورت همبستگی و همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطهٔ فعّال با شیعیان جهان و بکارگیری نیروی عظیم و کارآمد و خلّاق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد،تا از طریق برگزاری همایش ها و نشر کتب و ترجمهٔ آثار و اطلاع رسانی در حوزهٔ تفکّر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بیت و اسلام ناب محمّدی بپردازد.خدا را سپاس که با هدایت های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیت اللّه خامنه ای(مد ظله)در این میدان حسّاس و فرهنگ ساز،گام های مهمّی برداشته شده و امید است در آینده،این حرکت نورانی و اصیل،هرچه پویاتر و بالنده تر شود و جهان امروز و بشریت تشنه به معارف

زلال قرآن و عترت،بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی و مکتب عرفانی و اسلام ولایی بهره مند و سیراب گردد.

بر این باوریم که عرضهٔ درست و کارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بیت علیهم السّلام،می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قرار دهد و دنیای خسته از جهالت مدرن،خودکامگی جهانخواران و فرهنگ های ضدّ اخلاق و انسانیت را در آستانهٔ«عصر ظهور»،تشنهٔ حکومت جهانی امام عصر علیه السّلام بسازد.

از این رو،از آثار تحقیقی و تلاش علمی محقّقان و نویسندگان در این مسیر استقبال می کنیم و خود را خدمتگزار مؤلّفان و مترجمانی می دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی،تلاش می کنند.

***

خرسندیم که در نوبتی دیگر،یکی از محصولات پژوهشی مجمع جهانی اهلبیت علیهم السّلام،با عنوان مجموعهٔ«اعلام الهدایه»که حاصل زحمات محققین ارزشمند این نهاد مقدس می باشد را تقدیم شما عزیزان می نماییم.این جلد از مجموعه مذکور با همت و تلاش و خامهٔ پرتوان استاد سید حسین اسلامی به فارسی برگردانده شده است که توفیقات روزافزون مؤلفین محترم و مترجم گرانقدر را از خداوند متعال خواستاریم.

در همین جا،از همهٔ دوستان عزیز و همکاران صادق در ادارهٔ ترجمه که در فراهم آوردن این اثر،کوشش کردند،صمیمانه تقدیر می شود.باشد که این گام کوچک،در میدان جهاد فرهنگی،مورد رضای صاحب ولایت قرار گیرد.

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام

ص:۸

[مقدمه]

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خـدایی را که راه هدایت را به آفریده هایش رهنمون گشت و بر راهنمایان برگزیده اش به ویژه خاتم پیامبران حضـرت محمد بن عبد الله صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و خاندان والاتبارش درود بیکران باد.

خدا،انسان را آفرید و به او خرد و اندیشه بخشید؛با خرد،حقیقت را در می یابد و آن را از باطل بازمی شناسد و با اراده،مصالح خـویش را برمی گزینـد و اهـدافش را تحقـق می بخشـد.وی،خرد را حجّـت بر بنـدگان خـود قرار داد و از سرچشــمهٔ فیض و هدایتش بر آنان فروبارید.به انسان،نادانسته ها را آموخت و او را به راه کمال در خور وی و هدف از آفرینش او،آشنا ساخت.

قرآن،ارکـان،لوازم و راه هـای هـدایت الهی را روشن سـاخت،از سویی به بیـان علل آن ها پرداخته و از سوی دیگر،از نتایـج و ثمرات آن ها پرده برداشته است،آن جا که فرمود:

قُلْ إِنَّ هُدَى اللّهِ هُوَ الْهُدىٰ؛ (۱)

بگو:هدایت واقعی همان هدایت خداست.

وَ اللّهُ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ إِلیٰ صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ (۲)؛

و خداوند،هرکس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

وَ اللّهُ یَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ یَهْدِی السَّبِیلَ؛ (۳)

و خداوند،سخن حق می گوید و به راه صحیح هدایت می کند.

۱- ((۱)) .انعام/۷۱.

۲- ((۲)) .بقره/۲۱۳.

۳- ((۳)) .احزاب/۴.

وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللّهِ فَقَدْ هُدِیَ إِلیٰ صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ؛ (۱)

هر کس به خدا تمسک جوید،در حقیقت به راهی راست هدایت شده است.

قُلِ اللّهُ یَهْدِی لِلْحَقِّ أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لاٰ یَهِدِّی إِلاّٰ أَنْ یُهْدیٰ فَمٰا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ؛ (۲)

بگو:خداوند به حق رهنمون می شود،آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود،مگر آن که هدایتش کنند؟شما را چه می شود،چگونه داوری می کنید؟.

وَ یَرَی الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِی أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ هُوَ الْحَقَّ وَ یَهْدِی إِلیٰ صِراطِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ؛ (۳)

آنان که از علم و دانش بهره مندند،آگاهی دارند که آنچه از ناحیۀ پروردگارت بر تو نازل گردیده حق است و او به راه خدای عزیز و حمید،هدایت می کند.

وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَیْرِ هُدیً مِنَ اللّهِ؛ (۴)

چه کسی گمراه تر از فردی است که هدایت الهی را نپذیرفته و از هوای نفس خود پیروی کند:

آری،خداوند بزرگ سرچشمۀ هدایت حقیقی است،و اوست که بشر را به راه راست و حق هدایت می کند.دانش نیز،این حقیقت را تأیید می کند و دانشیان با تمام وجود،بدان گردن می نهند.خداوند در سرشت انسان،میل به کمال و زیبایی را به ودیعت نهاد،آن گاه بر او منّت گذارد و نعمت شناخت راه کمال را به وی ارزانی داشت؛از این رو،می فرماید:

۱- ((۱)) .آل عمران/۱۰۱.

۲- ((۲)) .یونس/۳۵.

۳- ((۳)) .سبأ/۶.

۴- ((۴)) .قصص/۵۰.

وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّ لِيَعْبُدُونِ؛ (۱)

من جن و انس را فقط برای عبادت و پرستشم آفریدم.

و چون پرستش حقیقی،بی شناخت،صورت نمی بندد،به همین سبب، تنها راه دست یابی به اوج قلهٔ کمال،پرستش همراه بینش است.

خداوند،انسان را به دو نیروی خشم و شهوت مجهز نمود تا توان حرکت به سوی کمال را داشته باشد و او را از تسلط این دو نیرو و خواهش های نفسانی زاییده شده از آن-که هماره همراه انسان هاست-ایمن نساخت.به همین دلیل،آدمی افزون بر عقل و دیگر ابزارهای شناخت،به چیزی نیاز دارد که سلامت بینش او را ضمانت کند تا حجّت بر او کامل و نعمت هدایت برایش تمام گردد،و همه عوامل انتخاب آگاهانهٔ راه درست یا بیراهه برای او فراهم آید.

از این رو نتیجهٔ سنت هدایت الهی این بود که عقل آدمی از سوی وحی الهی و راهنمایی رهنمایان برگزیدهٔ خدا در تمام زوایای زندگی پشتیبانی گردد.

پیامبران،از آغاز بردمیدن تاریخ و در گذر زمان،مشعل هدایت ربانی را بر دوش کشیدند تا بندگان خداوند بدون هدایتگر و راهبر نمانند و گفتار وحی -که تأییدگر عقل است-نیز گویای همین مطلب است که«زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود.حجت خدا،هماره-قبل و بعد و همراه-با خلق است،به گونه ای که اگر در زمین دو کس بیشتر نماند،یکی از آن دو حتما حجت خداست.»و قرآن نیز بدین مطلب اشاره کرده است:

۱- ((۱)) .ذاریات/۵۶.

إِنَّمٰا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ؛ (۱)

تو فقط بیم دهنده ای،و هر گروهی راهنمایی دارد.

پیامبران و جانشینانشان،مسئولیّت هدایت مردم را برعهده دارند و وظایف و مسئولیّت آن ها بدین شرح است:

۱.وحی را کامل و دقیق دریافت کنند که چنین امری به آمادگی تمام نیاز دارد.از این رو،خداوند خود فرستادگان الهی را برمی گزیند،و قرآن از آن آشکارا سخن گفته است:

اَللّٰهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسٰالَتَهُ؛ (۲)

خدا آگاه تر است رسالت خویش را کجا قرار دهد.

و اَللّٰهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشٰاءُ؛ (۳)

خداوند از فرستادگانش هرکه را بخواهد برمی گزیند.

۲.رسالت الهی را به بشر برسانند.ابلاغ چنین رسالتی به داشتن صلاحیّت کامل بستگی دارد،و این شایستگی مبتنی بر آگاهی لازم از جزئیات،اهداف رسالت و مصونیّت از اشتباه است:

كٰانَ النّٰاسُ أُمَّةً وٰاحِدَةً فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتٰابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النّٰاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ؛ (۴)

مردم در آغاز،یک دسته بودند،خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می کرد،با آن ها نازل نمود تا در اختلافاتی که بین مردم وجود داشت،میانشان داوری کنند.

۳.امتی وفادار و پایبند به رسالت الهی به وجود آورند و آنان را برای حمایت از رهبر،آماده سازند.قرآن با کاربرد دو واژۀ«تربیت»و«تعلیم»این

۱- (۱) .رعد/۷.

۲- (۲) .انعام/۱۲۴.

۳- (۳) .آل عمران/۱۷۹.

۴- (۴) .بقره/۲۱۳.

مسئولیّت مهم را به شکلی رسا اعلام می دارد:

یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتٰابَ وَ الْحِکْمَهَ؛ (۱)

آنان را تزکیه می کند و به آن ها کتاب(قرآن)و حکمت می آموزد.

تزکیه،یعنی تربیت به سوی کمال درخور آدمی که این تربیت به الگوی شایسته ای نیاز دارد که از تمام عناصر کمال بهره مند باشد:

لَقَدْ کٰانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللّٰهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ؛ (۲)

رسول خدا به یقین برای شما الگو و سرمشق نیکویی بود.

۴.رسالت خویش را از انحراف و گمراهی و تحریف پاس دارد.چنین امری به شایستگی علمی و معنوی نیازمند است که از آن به«عصمت»تعبیر می کنند.

۵.در اجرای اهداف معنوی رسالت و تحکیم ارزش های اخلاقی در جان و روان انسان ها و ارکان جوامع بشری بکوشد و این عمل تنها در چهارچوب دستورات الهی و با اجرای قوانین دینی میسّر است و جز با بنای نهادی سیاسی براساس ارزش های الهی تحقق پذیر نیست.اجرای این طرح ها و قوانین، رهبری فرزانه،بسیار شجاع،فوق العاده مقاوم،آگاه به روحیّات طبقات مختلف جامعه و جریان های فکری،سیاسی و اجتماعی و قوانین مربوط به اداره و تربیت و راه و رسم زندگی،می طلبد.موارد یاد شده که می توان آن ها را به صلاحیّت های علمی تعبیر کرد،افزون بر عصمتی است که آن را صلاحیّت معنوی می نامیم.

پیامبران و جانشینان آنان در راه تحقق اهدافی که خداوند برای آنان ترسیم کرده بود،لحظه ای از پا ننشستند و از جان دست شستند و پنجه در پنجهٔ دشواری ها افکندند و از هیچ کوششی نیاسودند.خداوند تلاش پی گیر آنان را با

۱- ((۱)) .جمعه/۲.

۲- ((۲)) .احزاب/۲۱.

رسالت آخرین پیام آور نور،حضرت محمد بن عبد اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم تکمیل ساخت و امانت و مسئولیّت هدایت بشر را برعهدهٔ آن انسان برجسته نهاد و رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم در این راستا گام های شگفت انگیزی برداشت و در کوتاه ترین زمان، به بزرگترین نتایج دست یافت که حاصل تلاش های بیست و سه ساله آن حضرت را می توان چنین گزارش داد:

۱.عرضهٔ رسالتی کامل به بشر که دربردارندهٔ عناصر دوام و بقاست.

۲.مجهز نمودن آن رسالت به عناصر بازدارنده از کژی و انحراف.

۳.تأسیس و تشکیل امتی مسلمان که اسلام را مکتب،پیامبر را رهبر،و آیین الهی را قانون زندگی می دانست.

۴.ایجاد دولتی اسلامی که آیین الهی را به مرحلهٔ اجرا نهاد و پرچم اسلام را به دوش کشید.

۵.ارائه چهرهٔ درخشانی از رهبری حکیمانهٔ الهی که خود تجسّم کامل آن بود.

تحقق کامل اهداف رسالت،در گرو چند امر بود.

الف)رهبر شایسته ای که بتواند رسالت الهی را اجرا کند و آن را از دست هوسبازان،حفظ نموده و استمرار بخشد؛

ب)تربیت صحیحی که متناسب با گذر زمان،برای همگان تداوم یابد و این کار تنها از عهدهٔ مربّیانی برخوردار از صلاحیت علمی و معنوی برمی آید؛ رهبرانی که در منش و رفتار،چونان پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم برجسته ترین،به شمار آیند.

از این رو،خواست خدا چنین بود که نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم برگزیدگانی از اهل بیت خویش را در خور این کار آماده سازد،و به نام مبارک آنان تصریح کند و رشتهٔ امور هدایت مستمرّ الهی را به دستور خدا به آنان بسپارد تا دین را از تحریف نادانان و فریبکاران حفظ و نسل های بعد را براساس ارزش ها

بپرورانند و این برنامه ریزی الهی در این سخن رسول گرامی اسلام جلوه گر شد که فرمود:

«إنی تارک فیکم الثقلین ما إن تمسکتم بهما لن تضلّوا،کتاب اللّه و عترتی و إنهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض»؛

من دو[چیز]گرانسنگ میان شما می نهم،تا زمانی که به آن ها متمسّک و پای بند باشید،هرگز به گمراهی نمی افتید،آن دو،کتاب خدا(قرآن)و عترت منند،و از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در این مسیر،امامان معصوم علیهم السّلام همان برجستگانی بودند که پیامبر به فرمان خدا،آنان را برای رهبری امت،پس از خود منصوب کرد.رفتار آنان بیانگر روش واقعی اسلام است و تحقیق و بررسی زندگانی آنان از چهرهٔ فراگیر و چند بعدی حرکت اصیل اسلامی پرده برمی دارد؛حرکتی که راه خود را در ژرفای جان مسلمانان طی می کند.بی تردید توان این حرکت پس از رحلت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم رو به کاهش نهاد.از این رو،امامان معصوم علیهم السّلام بی آن که از مسیر سنّت هستی که بر روش رهبری و امّت حکمفرماست،خارج شوند،به آگاه ساختن مردم پرداختند و در جهت ایجاد و ارتقای آگاهی مکتبی امت و حرکت رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و انقلاب شکوهمندش،قدرت آن ها را به تحرک واداشته و شتاب بخشیدند.

زندگی ائمّه نیز در استمرار سیرهٔ پیامبر اسلام قرار داشت و مردم به آنان، چونان مشعل های فروزان هدایت رو می آوردند.بدین سان،پیشوایان دین، مردم را به سوی حق و رضای او و هدایت کرده و خود،در راه اجرای دستورات الهی،استوار بودند و در دست یابی به کمال مطلوب انسانی،بر دیگران پیشی گرفتند.زندگی آن ها سرشار از جهاد،شکیبایی بر دشواری ها و تحمل آزار ستمکاران بود تا آن جا که در این راه،عزّت شهادت را بر خواری زندگی با ستمکاران ترجیح دادند و پس از جهاد و مبارزه ای بزرگ و بس با عظمت،به

دیدار خدا نایل گشتند.

به یقین،تاریخ نگاران هیچ گاه بر دست یابی به تمامی ابعاد زندگی عطرآگین آن بزرگواران قادر نیستند.از این رو،می کوشیم تا با پژوهش و تحقیقی ژرف از آن چه در تاریخ آمده با خوشه چینی از خرمن سیرهٔ آنان،اثری سودمند فرا روی خوانندگان قرار دهیم.

پژوهش ما با شرح زندگانی نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم آغاز و با بیان زندگی وجود مبارک خاتم اوصیا حضرت ولی عصر امام زمان-عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف-پایان می پذیرد،امید این که خدای متعال،گیتی را به نور عدالتش روشن گرداند.

این کتاب از این مجموعه به زندگی حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام هشتمین امام از خاندان رسالت و دهمین معصوم از پیشوایان هدایت اختصاص یافته است؛همو که تمام زوایای شریعت و آیین رسالت در جای جای زندگی اش جلوه گر شد و پس از رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و پدران گرامی اش که«خداوند آلودگی را از آنان زدود و پاک و پاکیزه شان گرداند» نمونه ای آرمانی و عالی برای تمام بشریت و چراغی پرفروغ فرا روی آنان بود، پس درود خداوند بر آنان باد.

جا دارد از کلیهٔ کسانی که در به ثمر رسیدن این طرح مبارک تلاش فراوانی مبذول داشته و آن را به جهان نور تقدیم کردند به ویژه اعضای محترم گروه تألیف بالاخص محقق ارجمند حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سیّد منذر حکیم حفظه الله تعالی،سپاسگزاری کنیم و سر بر آستان حق بساییم که توفیق به انجام رساندن این دائره المعارف خجسته را به ما ارزانی داشت؛«فإنّه حسبنا و نعم النصیر».

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام

ص:۱۶

قسمت اوّل

اشاره

بخش نخست امام رضا علیه السّلام در یک نگاه

بخش دوم تأثیرپذیری از شخصیت امام رضا علیه السّلام

بخش سوم پرتوی از شخصیت امام رضا علیه السّلام

ص:۱۷

بخش نخست

امام رضا علیه السّلام در یک نگاه

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام هشتمین امام از خاندان رسالت است که خداوند«هر آلایش و آلودگی را از آنان زدوده و پاک و پاکیزه شان گرداند»؛ خاندانی که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله آنان را هم سنگ و همراه قرآن خواند که هرکس به آن دو چنگ زند گمراه نمی شود؛خاندانی که کشتی نجات بوده،هرکس به این کشتی پیوسته و بر آن سوار شود از غرق شدن ایمن شود و هرکس از آن رو برتابد در ورطهٔ گمراهی،غرق شود.این امام بزرگ که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله مژدهٔ ولادتش را داده بود،پس از به شهادت رسیدن جدش امام صادق علیه السّلام و در روزگار منصور در گرامیترین خاندان های قریش،خاندان امامت و شهادت؛ یعنی خاندان هاشمی و علوی زاده شد و در دامان پدرش امام کاظم علیه السّلام پرورش یافت و بالید و بزرگ شد.او بیش از سه دهه از عمر با برکت و سرشار از خیر و هدایت خود را با پدرش گذراند.حضرتش با«منصور»،«مهدی»،«هادی» و«رشید»خلیفگان عباسی معاصر بود؛همان هایی که در راه از میان برداشتن امامان و خاموش کردن فروغ این خاندان ارجمند از هیچ اقدامی دریغ نکرده و از هیچ تلاشی فروگذار ننمودند.

امام رضا علیه السّلام به عنوان درخشانترین چهرهٔ سیاسی تاریخ اسلام و روزگار خود،در عرصهٔ حیات سیاسی اسلام چهره نمود.او در موضع گیری سیاسی خود بسیار مقاوم و صریح بود،هرگز فریب روش های پوشالی و دوگانه ای که

از سوی هوشمندترین خلیفگان عباسی؛یعنی«مأمون»به کار گرفته شده بود، نخورد،چرا که حضرتش دریافته بود پیشنهاد نخستین مأمون به امام علیه السّلام برای پذیرش خلافت،سپس پیشنهاد پذیرش منصب ولایت عهدی آن هم در روزگاری که قیام های علویان،تخت سلطنت عباسیان را می لرزاند،فریبی بیش نیست.

انگیزه های آمیخته به اغراض شخصی و سیاسی مأمون در تحمیل ولایت عهدی بر امام علیه السّلام و نیز نیازهای آن روزگار و شرایطی که امام علیه السّلام در آن می زیست بر امام علیه السّلام پوشیده نبود.از همین رو امام رضا علیه السّلام فرصت های طلایی را که مأمون با تحمیل ولایت عهدی بر امام علیه السّلام می خواست بدان دست یابد بر باد داد،اما خود،این موقعیت به دست آمده را مغتنم شمرده،در راه نشر اسلام و مفاهیم و نشانه های حقیقی آن و نیز تثبیت پایه های برنامهٔ اهل بیت علیهم السّلام پرداخت و با تمام خطهای مجعول فکری و مذهبی شایع در آن روزگار هماوردی کرد.

حضرت امام رضا علیه السّلام در مرکز حکومت مأمون از یکسو و اوج گرفتن و تقویت خط دوستی اهل بیت علیهم السّلام از سوی دیگر،مأمون را متوجه خطر بزرگی کرد که او و دستگاه خلافتش را تهدید می نمود.مأمون براساس محاسبات بی پایهٔ خود تنها راه رهایی از خطر را در این می دید که به شیوه ای پست،امام رضا علیه السّلام را از میان بردارد.او زمانی به عمق این خطر پی برد که امام رضا علیه السّلام پایه های رسالت محمدی و مذهب حق برای شناخت و تبلیغ اسلام را محکم کرده بود و نسل هایی از عالمان روشن ضمیر و هشیار که به سیصد تن می رسیدند در دانشگاه خود پرورش داد.آنان در آن شرایط سخت و در حالی که امت اسلامی زیر ستم حکومت عباسی قرار داشت،مشعل فروزان هدایت را بر دوش کشیده،راه را فراروی جویندگان مسیر صحیح و شاهراه هدایت

ص:۲۰

قرار می دادند.نگاهی گذرا به«مسند»امام رضا علیه السّلام و تأمل در نصوصی که از آن حضرت به دست ما رسیده،چند مطلب را برای ما روشن می کند:

-گسترهٔ فعالیت علمی امام رضا علیه السّلام؛

-جایگاهی که دانشگاه امام رضا علیه السّلام بدان دست یافته است؛

-نوآوری امام رضا علیه السّلام در قواعد و روش ها به منظور تحقق اهداف دانشگاه اهل بیت علیهم السّلام برای رسیدن به نقطهٔ اوجی که جنبش انقلابی اهل بیت علیهم السّلام در عرصهٔ دانش و سیاست،آن را دنبال می کرد.

پس درود بر او باد،آن روز که چشم به جهان گشود و آن روز که شهید شد و آن روز که برانگیخته می شود.

ص:۲۱

بخش دوم

تأثیرپذیری از شخصیت امام رضا علیه السّلام

شخصیت حضرت ابو محمد،علی بن موسی الرضا علیه السّلام در هر عصر و نسلی احساسات و عواطف عالمان و نویسندگان را برانگیخته،آنان تحت تأثیر شخصیت او و با زیباترین،رساترین و پرمعناترین واژه ها و جمله ها، شناخت و احساسات توأم با تکریم و ستایش خود را نسبت به حضرتش بیان کرده اند.در این جا به برخی از این موارد اشاره می کنیم:

حضرت«موسی بن جعفر علیه السّلام»با تجلیل و ستایش از فرزندش«امام رضا علیه السّلام»او را بر دیگر فرزندان گرامی و جلیل القدر خود مقدم داشته،آنان را به خدمت او و مراجعه در امور دینی به حضرتش فراخوانده،می فرماید:

این علی بن موسی،برادر شما عالم آل محمد صلّی اللّه علیه و اله است.احکام دین خود را از او بخواهید و هرچه به شما گفت[با جان و دل بپذیرید و]حفظ کنید،زیرا از پدرم «جعفر بن محمد»علیه السّلام شنیدم که به من می گفت:به یقین عالم آل محمد صلّی اللّه علیه و اله از صلب توست و ای کاش او را می دیدم.او همنام امیر المؤمنین است. (۱)

مأمون خلیفۀ عباسی که خود از سرسخت ترین دشمنان آن حضرت است، اما تحت تأثیر وجود با عظمت امام رضا علیه السّلام بارها و در مناسبت های زیادی از فضل امام رضا علیه السّلام گفته و در ستایش او زبان به گفتار گشوده است،از جمله:

۱.مأمون به«فضل بن سهل»و برادرش دربارۀ امام رضا علیه السّلام می گوید:برتر

۱- (۱)) .کشف الغمه ج ۱۰۷/۳ و اعیان الشیعه/ج ۴،ق ۱۰۰/۲.

از این مرد(امام علی بن موسی علیه السّلام)کسی را در گسترۀ زمین نمی شناسم. (۱)

۲.زمانی که عباسیان بر مأمون،که امام رضا علیه السّلام را به ولایت عهدی برگزیده بود خشم گرفته،او را به باد انتقاد می گیرند،طی نامه ای پس از تجلیل از شخصیت امام رضا علیه السّلام،خطاب به آنان می نویسد:بیعت من با او(امام رضا علیه السّلام) از سر آگاهی و بینش بود و دانستم کسی چون او بر روی زمین یافت نمی شود که این چنین،فضل و برتری اش آشکارتر،پاکدامنی اش عیان تر،در پرهیزگاری سرآمدتر،در زهد و بی اعتنایی به دنیا برتر،در بلند همتی و آزادگی بی مانند،در مقبولیت نزد خاص و عام پذیرفته تر و در راه خدا سرسخت تر و سخت کوشتر باشد.[بدانید که]بیعت با او خشنودی خداوند را به همراه دارد. (۲)

«ابو الصلت،عبد السلام هروی»از سرشناسان عصر امام رضا علیه السّلام بود.او دربارۀ امام رضا علیه السّلام گفته است:عالمتر از علی بن موسی الرضا علیه السّلام ندیدم و هر عالمی که او را می دید همانند من[به بی نظیر بودن حضرتش]اقرار می کرد.

[روزی]مأمون مجلس آراست و به درخواست او شماری از عالمان دیگر ادیان و فقیهان و متکلمان در آن مجلس شرکت کردند.او(امام رضا علیه السّلام) همگان را مغلوب خود کرد و در نتیجه،همۀ آنان به فضل و برتری[دانش]او و ناتوانی خویش زبان به اقرار گشودند. (۳)

زعیم و پیشوای شیعیان،«شیخ محمد بن محمد نعمان عکبری بغدادی» ملقب به«شیخ مفید»می گوید:پس از ابو الحسن،موسی بن جعفر علیه السّلام فرزندش علی بن موسی الرضا علیه السّلام به امامت رسید،زیرا او بر برادران و خاندانش برتر و دانش،بردباری و پرهیزگاری اش آشکار و بر همگان عیان بود و خاص و عام

۱- (۱)) .الارشاد ۲۶۱/۲ و اعیان الشیعه ۴،ق ۱۳۳/۳.

۲- (۲)) .الطرائف/۲۷۹.

۳- (۳)) .اعلام الوری ۶۴/۲ و کشف الغمه ۱۰۶/۳ و ۱۰۷(به نقل از:اعلام الوری ۶۴/۲).

او را به این صفت ها شناخته و بدان اذعان کرده بودند. (۱)

«جمال الـدین،احمد بن علی نسابه»معروف به«ابن عنبه»امام رضا علیه السّلام را چنین معرفی می کند:کنیهٔ امام رضا،ابو الحسـن بود.در میان طالبیان عصـرش، همانند او نبود.مأمون برای ولایت عهدی او بیعت گرفت.سـکه های سیم و زر به نام او زده شد و بر فراز منبرها به نام او خطبه خوانده شد. (۲)

در توصـیف«جمال الدین،ابو المحاسن،یوسف بن تغری بردی»از امام رضا علیه السّلام آمده است:امام ابو الحسن هاشمی علوی حسـینی،امـامی عـالم و در روزگار خود مهتر بنی هاشم و ارجمنـدترین آنان بود.مأمون او را بزرگ می شـمرد،گرامی اش می داشت،در برابر او فروتنی می کرد و دربـارهٔ او راه غلوّ و زیـاده روی درپیش گرفت و سـرانجام او را به ولاـیت عهـدی خویش برگزید. (۳)

«ابن ماجه»نیز همانند همگنان خود به توصـیف امام رضا علیه السّلام پرداخته می گوید:او(امام رضا علیه السّلام)مهتر بنی هاشم بود و مأمون او را بزرگ می شـمرد و گرامی اش می داشت.او را به جانشـینی خود برگزیـد و به عنوان ولی عهد برای او بیعت گرفت. (۴)

«ابن حجر»در توصـیف امـام رضـا علیه السّلام می گویـد:[امام]رضا از عالمان و فاضـلان بود و افزون بر آن،از نسبی شـریف و گرامی برخوردار بود. (۵)

«یافعی»امام رضا علیه السّلام را چنین توصـیف می کنـد:امام ارجمنـد و بزرگ، دودمان مهتران بخشـنده و پاک نژاد و یکی از امامان دوازده گانهٔ صاحب افتخارات است که امامیه(شیعیان)به آن ها منسوب بوده،مذهب خویش را بر

ص:۲۵

۱- ((۱)) .الارشاد ۲۴۷/۲.

۲- ((۲)) .عمده الطالب/۱۹۸.

۳- ((۳)) .مسند الامام الرضا ۱۳۶/۱.

۴- ((۴)) .اعیان الشیعه ۴،ق ۸۵/۲.

۵- ((۵)) .تهذیب التهذیب ۳۸۹/۷.

[رهنمودها و آموزه های]آنان بنا نهاده اند. (۱)

چهرهٔ دیگری که از امام رضا علیه السّلام تعریف و تمجید کرده،«ذهبی»است.او به دشمنی و کینه توزی نسبت به اهل بیت علیهم السّلام شهره و نامی است،اما در برابر شکوه و عظمت امام رضا علیه السّلام ناچار تسلیم شده،فضل حضرت را اعتراف کرده می گوید:امام ابو الحسن،فرزند موسی الکاظم،فرزند جعفر صادق،فرزند محمد باقر،فرزند علی زین العابدین،فرزند حسین فرزند علی بن ابی طالب هاشمی علوی...او در روزگار خود،مهتر بنی هاشم،بردبارترین،بلندنظرترین و ارجمندترین آنان بود،مأمون او را بزرگ می شمرد،در برابر او فروتنی می کرد و دربارهٔ او راه غلوّ و زیاده روی درپیش گرفت و سرانجام او را به ولایت عهدی خویش برگزید. (۲)

و«شبراوی»در توصیف امام رضا علیه السّلام گفته است:او-که خداوند از او خشنود باد-بخشنده و بزرگوار،ارجمند و با هیبت و وقار بود.پدرش موسی الکاظم علیه السّلام او را بسیار دوست می داشت. (۳)

«ابو نؤاس»شاعر بلندآوازه در مدح حضرت رضا علیه السّلام شعری نمی سرود تا حریم حرمت او را نگاه داشته،او را بزرگ شمارد،اما هنگامی که امام به ولایت عهدی (۴)منصوب شد،او را که همچنان از سرودن شعر دربارهٔ امام علیه السّلام خودداری می کرد نکوهش کردند و او در پاسخ آنان چنین سرود:

«به من گفته شد:تو از میان تمام مردم؛در فن گفتار[و سرودن شعر]والا

ص:۲۶

۱- ((۱)) .مرآه الجنان ۱۱/۲.

۲- ((۲)) .تاریخ الاسلام ۳۴/۸.

۳- ((۳)) .الإتحاف بحب الأشراف/۸۸.

۴- ((۴)) .ابن طولون،الأئمه الإثنی عشر/۹۸-۹۹:قیل لی:أنت أوحدی الناس طرّا فی فنون من المقال النبیه لک من جوهر الکلام نظام یثمر الدر فی یدی مجتنیه فلماذا ترکت مدح ابن موسی و الخصال التی تجمّعن فیه؟ قلت:لا أهتدی لمدح إمام کان جبریل خادما لأبیه

و یگانه ای.

تو از هر گفتار،درجی می آفرینی؛که در دست برگیرندۀ آن،بر مروارید می دهد.

پس،از چه رو ستودن فرزند«موسی»؛و صفاتی را که در او گرد آمده، وانهاده ای؟

[به آنان]گفتم:نمی توانم به میدان مدح امامی گام نهم(من کجا و مدح و ستایش اینان کجا)؛که جبرئیل،خادم پدرش بود».

روزی امام رضا علیه السّلام سوار بر استری تیزتک و چابک،از خانه خارج شد.

ابو نؤاس به او نزدیک شده،گفت:«ای فرزند رسول خدا،شعری در مدح تو سروده ام که دوست دارم آن را بشنوی.

امام علیه السّلام فرمود:بخوان و ابو نؤاس چنین آغاز کرد:

«پاکیزگان و پاکدامنانی هستند؛که هرگاه از ایشان یاد شود،آبشار درود بر ایشان سرازیر می شود.

آن کس که از خاندان علوی نباشد؛چون نسب او را بکاوی در گذشتۀ روزگار،افتخاری از او نمی یابی.

این قوم،خاندانی هستند که،علم کتاب(قرآن)و آنچه سوره[های قرآن] آورده اند نزد ایشان است». (1)

امام رضا علیه السّلام از این اشعار خرسند شد،این بود که به ابو نؤاس فرمود:

اشعاری برای ما به ارمغان آورده ای که کسی پیش از تو چونان آن را نسروده است.

آن گاه امام رضا علیه السّلام به غلام خود فرمود:چه مبلغ از خرجی همراه داری؟

1- ((1)) . مطهّرون نقیات ثیابهم تجری الصلاه علیهم کلما ذکروا من لم یکن علویا حین تنسبه فما له فی قدیم الدهر مفتخر اولئك القوم أهل البيت عندهم علم الكتاب و ما جاءت به السور

غلام گفت:سیصد دینار.

امام رضا علیه السّلام فرمود:آن ها را به او بده.

زمانی که حضرت به خانه رسید،به غلام خود فرمود:باشد که او دهش ما را کم شمرده باشد.این استر را نیز برای او ببر». (۱)

و در نهایت،«دعبل خزاعی»،آن دلداده و شیدای امام رضا علیه السّلام را می بینیم که درباره حضرتش اشعاری سروده که از جملهٔ آن است:

«به یقین فرزند موسی کوچ کرد و همهٔ ارجمندی ها را با خود برد؛و دانش گرانمایه،با زمینه سازی او به حرکت درآمد.

هدایت و دین،همگی دنباله رو او بودند؛همان گونه که دوست و دست آموز دنبال دوست شفیق و مهربان خود می رود». (۲)

۱- (۱)) .الإتحاف بحب الأشراف/۶۰؛نزهه الجلیس ۱۰۵/۲ و کشف الغمه ۱۰۷/۳.
۲- (۲)) .دیوان دعبل/۱۰۸: لقد رحل ابن موسی بالمعالی و سار بیسره العلم الشریف و تابعه الهدی و الدین طرّا کما یتتبع الالف الألیف

بخش سوم

اشاره

پرتوی از شخصیت امام رضا علیه السّلام

تمام فضیلت ها و خوبی ها با تمام ابعاد و اشکال آن،در وجود مبارک حضرت رضا علیه السّلام گرد آمده بود.خداوند او را همانند پدران گرامی اش،به خصلت های والا آراست و از شرافت و بزرگی برخوردار نمود و او را چونان پرچم و نشانه ای به امت جدش ارزانی داشت تا سرگشتگان و گمشدگان،به وسیلهٔ او راه یابند و خردها از فروغ وجود حضرتش روشنی گیرند.او مکارم اخلاق جدش رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله را به ارث برده،که در جای جای زندگی آن حضرت محسوس و ملموس بود؛همان ویژگی هایی که پیامبر اسلام را بر دیگر پیامبران برتری بخشید و حضرتش توانست با اخلاق نیکو و والای خود، زندگی انسان ها را تحول بخشیده،آنان را از رؤیاها و باورهای نابخردانهٔ جاهلی وارهاند.امام رضا علیه السّلام نیز می بایست با اخلاق والای جدش که وجود مبارکش را آکنده بود،جاهلیت نوین را از جامعهٔ اسلامی براند.«ابراهیم بن عباس»دربارهٔ امام رضا علیه السّلام و اخلاق والای او می گوید:

ندیدم و نشنیدم که کسی از ابو الحسن رضا علیه السّلام برتر باشد.او هرگز به کسی ستم نکرد و گفتار کسی را قطع نکرد،کسی را نومید و بدون برآوردن نیاز بازنگرداند،در حضور همنشینان پای خود را نگستراند،پیشتر از آنان تکیه ننمود،به غلامان خود دشنام نداد و ناسزا نگفت،چون می خندید،صدا به قهقهه بلند نمی کرد و غلامان خود را بر خوان خویش می نشاند[و با آنان هم غذا می شد].شب کم می خفت و بیشتر شب ها را از آغاز تا پایان[به

عبادت]زنده می داشت.بسیار نیکی می کرد و فراوان صدقه می داد که بیشتر آن،در دل شب های تاریک بود. (۱)

امام رضا علیه السّلام علیرغم این که به منصب ولایت عهدی-که از نظر ظاهری بالاترین منصب به شمار می رفت-رسید،اما خود به کارهای شخصی و فردی خویش می پرداخت و هیچ یک از غلامان خود را به انجام آن ها نمی گمارد و این از مکارم اخلاق آن حضرت بود.

گفته اند:«روزی نیاز به استحمام پیدا کرد.از آن جا که مایل نبود به کسی فرمان دهد تا حمام را برای او آماده کند،به حمام شهر رفت.صاحب حمام تصور نمی کرد که ولی عهد به حمام عمومی برود[و شاید او را نیز نمی شناخت]،چرا که شاهان و وابستگان به ایشان در کاخ خود استحمام می کردند.امام علیه السّلام وارد حمام شد.یکی از لشکریان در حمام در حال شست وشو بود.با دیدن امام علیه السّلام از او خواست تا آب بر سرش بریزد و امام علیه السّلام بدون تکدر خاطر و با کمال سادگی پذیرفت.در همین حال شخصی وارد حمام شد.او که امام رضا علیه السّلام را می شناخت بر سر آن سرباز فریاد زده،گفت:

هلاک و بیچاره شدی.آیا پسر دختر پیامبر خدا را به کار می گیری؟

سرباز دچار وحشت شده،بر پای امام رضا علیه السّلام افتاده،بر آن بوسه می زد و ملتمسانه می گفت:ای فرزند رسول خدا،چرا آن گاه که تو را به این کار واداشتم،سرباز نزدی؟

امام رضا علیه السّلام لبخندی زده،با مهربانی فرمود:این[کار موجب رسیدن به]پاداش است و من نخواستم از کاری که پاداش الهی برایم دارد سربرتابم. (۲)

۱- (۱)) .عیون اخبار الرضا ۱۸۴/۱؛بحار الانوار ۴۹/۹۰-۹۱(به نقل از:عیون اخبار الرضا ۱۸۴/۱)و باقر شریف القرشی،حیاه الامام محمد الجواد علیه السّلام/۳۵(به نقل از:بحار الانوار ۴۹/۹۰-۹۱).

۲- (۲)) .نور الابصار/۱۳۸ و عیون التواریخ ۲۲۷/۳(نسخهٔ عکسی).

از دیگر خصلت های والای امام رضا علیه السّلام این بود که چون بر خوان طعام می نشست،غلامان،نگهبانان و دربانان را نیز بر همان خوان می نشاند.او با این رفتار به ایشان می آموخت که علیرغم تمایز و برتری ظاهری که میان مردم وجود دارد،اما همگی در یک سطح و مرتبه می باشند.«ابراهیم بن عباس» می گوید:«خود از علی بن موسی الرضا علیه السّلام شنیدم که می فرمود (۱):چون سوگندی یاد کنم که آزاد کنم،بنده ای آزاد می کنم و پس از آن هرچه دارم آزاد می کنم.آن گاه به یکی از غلامان سیاه خود اشاره کرد[و فرمود:]اگر او(منظور امام علیه السّلام شخص خودش بوده است) می پندارد به دلیل خویشاوندی با پیامبر خدا از این برتر است[چنین نیست]مگر این که کاری نیکو و عمل صالح[صورت گرفته]باشد که در این صورت برتر از او هستم.

کسی به امام رضا علیه السّلام گفت:«به خدا سوگند،کسی بر روی زمین پدری گرامیتر از پدر تو ندارد.

امام رضا علیه السّلام فرمود:پرهیزگاری به آنان شرافت بخشید و فرمانبرداری از خداوند ایشان را[از لغزش]حفظ کرد.

شخصی دیگر به امام رضا علیه السّلام گفت:به خدا سوگند،تو بهترین مردم هستی...امام علیه السّلام فرمود:ای فلان،سوگند یاد مکن.بهتر از من کسی است که بیشتر از [نواهی]خدا پرهیز کند و نسبت به[اوامر]خداوند فرمانبردارتر باشد.به خدا سوگند،این آیه منسوخ نشده است که حضرت احدیت فرمود (۲):«و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. (۳)

۱- (۱)) .عیون اخبار الرضا ۹۵/۲-۹۶ و بحار الانوار ۹۵/۴۹-۹۶(به نقل از:عیون اخبار الرضا ۹۵/۲-۹۶).

۲- (۲)) .حجرات/۱۳.

۳- (۳)) .عیون اخبار الرضا ۲۳۶/۲ و بحار الانوار ۵۹/۴۹(به نقل از:عیون اخبار الرضا ۲۳۶/۲).

زهد امام رضا علیه السّلام

زهد در دنیا و رویگردانی از شکوه،فریبایی و آرایه های دنیایی از دیگر ویژگی های امام رضا علیه السّلام بود.«محمد بن عباد»آن گاه که به بیان زهد و بی توجهی امام رضا علیه السّلام به دنیا می پردازد،چنین می گوید (۱):[امام]رضا در فصل تابستان بر حصیر می نشست و زیرانداز زمستانی اش،پشمینه ای خشن و سخت بود و تن پوش او پشمینه ای بود و چون به میان جمع می رفت،لباسی آراسته و فاخر بر تن می کرد.

«سفیان ثوری»به دیدار امام علیه السّلام رفت حضرت جامه ای از خز بر تن داشت.

سفیان،آن جامه را برای امام علیه السّلام نامناسب خوانده،به او گفت:«اگر تن پوشی پست تر از این به تن می کردی[بهتر بود].

امام علیه السّلام به نرمی،دستان سفیان را گرفته،درون آستین خود کرد.سفیان دریافت که امام علیه السّلام زیر آن لباس فاخر،پشمینه پوشیده است،آن گاه امام علیه السّلام فرمود:ای سفیان این جامهٔ خز را برای خلق بر تن کرده،این پشمینه را برای خداوند پوشیده ام. (۲)

زمانی که امام علیه السّلام به ولایت عهدی رسید از مظاهر قدرت دوری جسته،آن را هم سنگ پشیزی نمی دانست و به هیچ اجتماع رسمی تمایل نشان نمی داد و از آن رویگردان بود و حتی از تجلیل مردم نسبت به پادشاهان و حاکمان، بیزاری می جست و آن را ناپسند می شمرد.

۱- (۱) .عیون اخبار الرضا ۱۷۸/۱ و المناقب ۳۸۹/۴.

۲- (۲) .المناقب ۳۸۹/۹-۳۹۰.

بخشندگی امام رضا علیه السّلام

محبوب ترین و دلپـذیرترین کـار از نظر امـام رضا علیه السّـلام احسان به مردم و نیکی در حق بینوایان و مسـتمندان بود.مطالب فراوانی از احسـان و نیکی امـام علیه السّـلام در حق زیردسـتان و نیازمنـدان نقـل شـده که آنچه در زیر می خوانیم یک از هزار است:

۱.امام رضا علیه السّلام آن زمان که در خراسان بود در یک روز عرفه هرچه داشت به بینوایان داد.«فضل بن سهل»این کار امام علیه السّلام را بر او خرده گرفته،گفت:این کار تو خسارت و زیان است.

امـام علیه السّـلام فرمود:نه،بلکه این،سود است.مبـادا کـاری را که به منظور نیـل به پـاداش الهی انجـام داده ای زیان و خسارت بدانی». (۱)

امام رضا علیه السّـلام با این بیان به او فهماند که انفاق در راه خدا و رسیدگی به امور بینوایان با انگیزه جلب خشنودی حضرت حق،نه تنهـا زیـان نیست،بلکه عین سود است و آنچه را که در راه باطـل هزینه می شود،ماننـد بـذل و بخشـش هـای بی حساب شاهان و وزیران در حق خنیاگران و بیهوده پردازان،زیان محض است.

۲.مردی بر امام رضا علیه السّـلام وارد شده،سلام کرد و گفت:«من یکی از دوستداران تو و پدرت هستم.از حج بازمی گردم و هزینـۀ راه تمـام کرده ام و چیزی نـدارم تـا خود را به جایی(منزلی)برسانم.حال اگر هزینـۀ بازگشت مرا تأمین کنی،بر من لطف کرده ای و چون به شهر خود برسم آن مبلغ را از طرف شما صدقه می دهم.

امام علیه السّلام فرمود:خدایت رحمت کند،بنشین.

۱- (۱) .همان/۳۹۰.

آن گاه امام علیه السّلام به گفت وگو با مردم پرداخت.هنگامی که مجلس از حاضران تهی شد و تنها امام علیه السّلام،«سلیمان بن جعفر»و«خیثمه»ماندند، حضرت از آن دو اجازه خواسته به اندرون رفت،سپس بیرون آمد و درب را بست و از بالای درب کیسه ای به سمت بیرون آورد و فرمود:مرد خراسانی کجاست؟

آن مرد برخاست،پاسخ داد.امام علیه السّلام به او فرمود:این دویست دینار را بگیر و هزینه راه کن و از سوی من صدقه نده[،بلکه تمام آن از آن توست].

آن مرد که خود را غرقۀ کرم و عنایت و بزرگواری امام علیه السّلام می دید،شادمانه آن جا را ترک کرد.سلیمان به امام علیه السّلام گفت:فدایت گردم،عطیه ات بسیار بود و بر او مهربانی کردی،دیگر از چه رو چهره ات را از او پوشانده،خود با او روبرو نشدی؟

امام علیه السّلام در پاسخ فرمود:از آن رو خود را از دید او دور نگاه داشتم تا ذلت درخواست را در چهرۀ او نبینم.آیا این حدیث پیامبر صلّی اللّه علیه و اله نشنیده ای که فرمود:نیکی و احسان پنهانی معادل هفتاد حج است و آن که گناه و بدی را فاش کند تنها و رانده شده باشد.

[آن گاه فرمود:]شاید گفتۀ[آن]شاعر را شنیده ای که می گوید:

«اگر روزی برای درخواست نیاز خود نزد او بروم؛[به یقین]با آبروی حفظ شده پیش خانواده ام بازمی گردم». (1)

۳.هرگاه سینی غذا برای امام رضا علیه السّلام می آوردند،حضرتش بهترین و گواراترین آن را در همان سینی می نهاد و می فرمود تا آن را برای مستمندان ببرند و[در آن هنگام]این آیه را می خواند: فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (2)؛نخواست از

ص:۳۴

۱- (۱)) .الکافی ۲۳/۴-۲۴؛مناقب آل ابی طالب ۳۹۰/۴ و بحار الانوار ۱۰۱/۴۹/حدیث ۱۹(به نقل از: الکافی ۲۳/۴-۲۴):متی آته یوما لأطلب حاجتی رجعت إلی أهلی و وجهی بمائه

۲- (۲)) .بلد/۱۱.

گردنه بالا رود»،سپس می فرمود:خدای-عز و جل-می دانست که هرکس توان آزاد کردن بنده ای ندارد،از این رو[سیر کردن گرسنه را]وسیلهٔ او برای رفتن به بهشت قرار داد». (۱)

۴.در روایت آمده است:«بینوایی به امام رضا علیه السّلام گفت:به اندازهٔ مروت و جوانمردی ات به من مالی بده.

امام علیه السّلام فرمود:این مقدار در توانم نیست.

مرد بینوا دریافت که در نحوهٔ درخواست،دچار خطا شده،لذا این بار گفت:به اندازهٔ جوانمردی من به من عطا کن.

امام علیه السّلام فرمود:در این صورت باشد.آن گاه به غلام خود فرمود:ای غلام، دویست دینار به او بده». (۲)

۵.مطلبی که«احمد بن عبید اللّه»از«غفاری»نقل کرده،از دیگر بخشش های والا و کریمانهٔ امام رضا علیه السّلام است.او می گوید:«مردی از خاندان «ابو رافع»غلام رسول خدا از من طلبی داشت و برای وصول آن به شدت پافشاری می کرد.همین امر باعث شد تا پس از گزاردن نماز صبح در مسجد النبی صلّی اللّه علیه و اله نزد امام رضا علیه السّلام که در«عریض» (۳)بود بروم.چون به خانهٔ او نزدیک شدم او را دیدم در حالی که پیراهن و ردایی بر تن داشت از خانه خارج شد.از این که با وی روبرو شوم شرم داشتم،اما او مرا دید و من به حضرتش سلام کرده،گفتم:فدایت گردم،یکی از موالی شما-و نام او را بردم-از من طلبی دارد و به همین جهت مرا رسوا کرده است.

حضرت فرمود:منتظر بمان تا بازگردم.من تا غروب همان جا ماندم و نماز مغرب را گزاردم.وقت گذشته بود و من روزه داشتم(زیرا ماه مبارک

۱- (۱) .برقی،محاسن ۱۴۶/۲/حدیث ۲۰ و بحار الانوار ۱۰۱/۴۹/حدیث ۱۹(به نقل از:محاسن ۲/ ۱۴۶).

۲- (۲) .مناقب آل ابو طالب ۳۹/۴.

۳- (۳) .عریض،روستایی است در یک فرسخی مدینه،نک:تاریخ قم/۲۲۴.

رمضان بود).در صدد رفتن برآمدم که امام علیه السّلام بیرون آمد.مردم او را در میان گرفتند و حضرت به فقیران و نیازمندان وجوهی داد.من همراه امام علیه السّلام شدم تا این که به منزل رسیده،وارد شد،سپس بیرون آمد و مرا خواند و فرمود تا درون خانه شوم و من امتثال امر کرده،وارد خانۀ امام علیه السّلام شدم.در آن جا از امیر مدینه با حضرت گفت وگو کردم.چون سخنم به پایان رسید،امام علیه السّلام به من فرمود:

گویی هنوز افطار نکرده ای.

گفتم:نه.

امام علیه السّلام دستور داد افطار آوردند و به غلام خود گفت تا با من هم غذا شود.

چون از خوردن دست کشیدم،فرمود تا بالش را بلند کرده،هرچه زیر آن است بردارم.چون بالش را بلند کردم دینارهای زرین یافتم،آن ها را برداشته،در آستین خود نهادم.امام علیه السّلام به غلامان خود دستور داد مرا تا خانه ام همراهی کنند و آنان مرا تا درب خانه ام رساندند.با ورود به خانه چراغی خواستم و زیر نور چراغ سکه ها را شمردم،جمعا ۴۸ دینار بود و من ۲۸ دینار به آن مرد بدهکار بودم.[چون دینارها را وارسی کردم]بر یکی از آن نوشته شده بود:

طلب آن مرد از تو ۲۸ دینار است و باقی ماندۀ این دینارها از آن توست». (۱)

گرامیداشت میهمان

امام رضا علیه السّلام مهمان را گرامی داشته،باران احسان و لطف خود را بر او فرو می ریخت و خود به پذیرایی از میهمان می پرداخت.این داستان،اوج میهمان نوازی امام علیه السّلام را روشن می کند:«میهمانی بر حضرت وارد شد.شب هنگامی،امام علیه السّلام با وی مشغول گفت وگو بود که چراغ دچار نابسامانی شد.

۱- (۱)) .اصول کافی ۴۸۶/۱/حدیث ۴؛الارشاد ۲۵۵/۲(به نقل از:الکافی ۴۸۶/۱/حدیث ۴) و بحار الانوار ۹۷/۴۹/حدیث ۱۲(به نقل از:الارشاد ۲۵۵/۲).

میهمان برخاست تا آن را درست کند،اما امام علیه السّلام شتابان به سمت چراغ رفت و آن را درست کرد،سپس رو به میهمان کرد و فرمود:ما قومی هستیم که میهمانمان را به کار نمی گیریم. (۱)

امام رضا علیه السّلام و آزاد کردن بردگان

از دیگر ویژگی های ستوده و والای امام رضا علیه السّلام آزاد کردن بردگان در راه خدا بود.بهترین و دوست داشتنی ترین کارها برای امام علیه السّلام آزاد کردن بندگان و رهایی بخشیدن ایشان از قید بندگی بود.بنابر قول راویان،حضرتش هزار برده را آزاد کرد. (۲)

امام رضا علیه السّلام و نیکی به بردگان

بردگان نیز همانند دیگران و به همان گونه از نیکی و احسان سرشار حضرت رضا علیه السّلام بهره مند بودند.«عبد اللّه بن صلت»از مردی بلخی نقل می کند که گفت:«امام رضا علیه السّلام را در سفرش به خراسان همراهی می کردم.روزی خوراک طلبید و غلامان خود را از هر نژاد(سیاه و سفید)بر آن خوان جمع کرد.به حضرت گفتم:فدایت گردم،اگر اینان را جداگانه بر خوان می نشاندی [بهتر بود].

امام علیه السّلام از این گفتار،ناخشنود شده،فرمود:خاموش،خدا[ی ما]یکی است، مادر[ما]یکی است،پدر[ما]یکی است و هرکس در گرو عمل خود بوده و بدان پاداش می گیرد. (۳)

ص:۳۷

۱- ((۱)) .الکافی ۲۸۳/۶ و بحار الانوار ۱۰۲/۴۹/حدیث ۲۰.

۲- ((۲)) .الإتحاف بحب الاشراف/۵۸.

۳- ((۳)) .الکافی ۲۳/۴ و بحار الانوار ۱۰۱/۴۹/حدیث ۱۸(به نقل از:الکافی ۲۳/۴).

البته روشن است که این ویژگی،اختصاص به حضرت رضا علیه السّلام ندارد، بلکه امامان معصوم علیهم السّلام همین روش را در پیش گرفته بودند تا تبعیض نژادی و قومی را از جامعه بزدایند و آن را به این جهت توجه دهند که همهٔ انسان ها در یک سطح بوده و تنها مراتب تقوا و پرهیزگاری و اعمال صالح است که آنان را مقام والا و شایستگی و برتری می بخشد.

دانش امام رضا علیه السّلام

احاطهٔ امام رضا علیه السّلام بر گونه های علوم و معارف،از ویژگی های برجستهٔ آن حضرت بود،به گونه ای که مورخان و راویان،یکصدا حضرت را در احکام دین،فلسفه،طب و دیگر دانش های آن روز،سرآمد روزگار می دانستند.

«عبد السلام هروی»که ملازم و همراه امام رضا علیه السّلام بود دربارهٔ فراوانی و گستردگی دانش آن حضرت می گوید:عالمتر از علی بن موسی الرضا علیه السّلام ندیدم و هر عالمی که او را می دید همانند من[به بی نظیر بودن حضرتش]اقرار می کرد. [روزی]مأمون مجلسی آراست و به درخواست او شماری از عالمان دیگر ادیان و فقیهان شریعت و متکلمان در آن مجلس شرکت کردند او(امام رضا علیه السّلام)همگان را مغلوب کرد و در نتیجه،همهٔ آنان به فضل و برتری[دانش] او و ناتوانی خویش زبان به اقرار گشودند.

[او می گوید:]از او شنیدم که می گفت:در«روضه»(حرم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله) می نشستم و شهر مدینه آکنده از عالمان بود،اما هرگاه یکی از آنان در مسأله ای دچار مشکل[و سرگشتگی]می شد،همگان مرا حریف آن دانسته،مسأله را نزد من می فرستادند و من پاسخ آن را می دادم.

دانش سرشار و کامل حضرت رضا علیه السّلام،او را سرآمد روزگار خود کرده بود و در سراسر گسترهٔ اسلامی تنها مرجعی بود که فقیهان و عالمان در هر

موضوعی که با مشکل روبرو شده،در حل آن درمی ماندند،آهنگ حضرتش می کردند.

«ابراهیم بن عباس»در توصیف حضرت رضا علیه السّلام و دانش ژرف او می گوید:[آن سان که من]دیدم هرگاه از[امام]رضا سؤالی شد[بدون استثنا] پاسخ می داد و کسی را ندیدم که همانند او از آنچه در زمان های گذشته بوده (رخ داده)تا به امروز آگاه و مطلع باشد.مأمون او را با پرسش های گوناگون و دربارهٔ هرچیزی می آزمود و او(امام)پاسخی کامل و دقیق می داد. (۱)

مأمون نیز در توصیف دانش امام علیه السّلام می گوید:بر روی گسترهٔ این خاکدان کسی را نمی شناسم که از این مرد(امام رضا علیه السّلام)عالمتر باشد. (۲)

امام رضا علیه السّلام و دانستن تمام زبان ها

از دیگر دانش های آشکار امام علیه السّلام احاطهٔ کامل آن حضرت بر زبان های آن روز و گفت وگوی او با آن زبان ها بود.«ابو اسماعیل سندی»می گوید:«در هند بودم که شنیدم:حجتی[از حجت های خدا]در میان عرب زندگی می کند.به انگیزهٔ دیدار او بدان سامان روانه شدم.در آن جا«علی الرضا علیه السّلام»را به من معرفی کردند و من به حضور او رسیدم.از آن جا که زبان عربی نمی دانستم،به زبان مادری خود،زبان سندی سلام دادم و او به زبان من پاسخ سلام مرا داد.

[من که او را آشنا با زبان خود می دیدم]به زبان سندی با او به گفت وگو پرداختم.آن گاه به او گفتم:شنیده ام در میان عرب حجتی از حجت های خداوند زندگی می کند،لذا برای دیدن او ترک دیار کرده ام.

او فرمود:من همان[حجت خدا]هستم،سپس فرمود:آنچه می خواهی بپرس.

ص:۳۹

۱- (۱) .عیون اخبار الرضا ۱۸۰/۲ و الفصول المهمه/۲۵۱.

۲- (۲) .الارشاد ۲۶۱/۲.

مسائلی داشتم که از او پرسیدم و او به زبان سندی تمام آن ها را پاسخ داد». (۱)

بی شمار کسانی که با امام رضا علیه السّلام دیدار کرده اند این توانمندی امام علیه السّلام را مورد تأیید قرار داده،بر آن تأکید دارند.«ابو الصلت هروی»می گوید:«امام رضا علیه السّلام در دیدار با اقوام و طوایف دارای گویش های گوناگون،با زبان خودشان سخن می گفت.در این باره از امام علیه السّلام پرسیدم،حضرت فرمود:

ای ابا صلت،من حجت خدا بر خلق او هستم و خداوند کسی را بر خلق خود حجت قرار می دهد که زبان[تمام]آنان را بداند[و به آن سخن گوید].آیا نشنیده ای که امیر المؤمنین[علی بن ابی طالب]علیه السّلام فرمود:«به ما«فصل الخطاب»داده شده است»و آیا فصل الخطاب جز این است که امام علیه السّلام تمام زبان ها را می داند؟. (۲)

«یاسر خادم»نقل می کند:«ابو الحسن علیه السّلام در خانهٔ خود غلامانی از نژاد «صقلب»(اسلاو)و رومی داشت.روزی ابو الحسن علیه السّلام نزدیک آنان بود که می شنید آنان به زبان اسلاوی و رومی می گفتند:همه ساله در سرزمین خودمان سه بار«فصد»(رگ زدن،حجامت)می کردیم،ولی این جا این کار را نمی کنیم.

چون روز دیگری فرارسید،[امام]کسی را فرستاد تا آنان را رگ بزنند». (۳)

امام رضا علیه السّلام و إخبار از غیب

امام رضا علیه السّلام همانند پدران خود از رخدادها و حوادثی که بعدها به وقوع می پیوست خبر می داد و گفتهٔ حضرتش موبه مو صورت واقع به خود می گرفت.همین امر،بر اعتقاد و باور شیعه،مبنی بر این که خداوند آنچه از

۱- ((۱)) .الخرائج و الجرائح ۳۴۰/۱/حدیث ۵ و بحار الانوار ۵۰/۴۹/حدیث ۵۱(به نقل از الخرائج و الجرائح ۳۴۰/۱).
۲- ((۲)) .المناقب ۳۶۲/۴.
۳- ((۳)) .المناقب ۳۶۲/۴.

دانش و فضیلت و برتری که به پیامبران خود داده،به امامان اهل بیت علیهم السّلام ارزانی داشته،مهر تأیید می گذاشت.در این بخش مواردی از گفتار غیبی حضرت امام رضا علیه السّلام را نقل می کنیم:

۱.«حسن بن بشار»نقل می کند که:«امام رضا علیه السّلام فرمود:به یقین،عبد اللّه (مأمون)محمد(امین)را خواهد کشت.

گفتم:«عبد اللّه»پسر هارون،«محمد»پسر[دیگر]هارون را می کشد؟

امام علیه السّلام فرمود:آری،عبد اللّه که در خراسان است،محمد فرزند«زبیده»(همسر دیگر هارون)را که در بغداد است خواهد کشت...و به این بیت تمثل می جست،«کینه ها یکی پس از دیگری بر تو آشکار می شود؛و درد(کینه)نهفته رخ می نمایاند. (۱)

پس از این خبر غیبی امام علیه السّلام دیری نپایید که مأمون،برادر خود امین را کشت. (۲)

۲.از دیگر حوادثی که امام رضا علیه السّلام از آن خبر داد،قیام«محمد نفس زکیه» در مکه و شکست آن بود.این ماجرا را باهم می خوانیم:«هنگامی که محمد فرزند امام صادق علیه السّلام در مکه قیام کرد،مردم را برای بیعت با خود خواند و بیعت مأمون را از آنان برداشت،امام رضا علیه السّلام نزد او رفته،فرمود:ای عمو،گفتار پدرت و برادرت(امام کاظم علیه السّلام)را دروغ مپندار که این امر(قیام)به انجام نمی رسد،آن گاه آن جا را ترک کرد.

دیری نپایید که سپاه مأمون،تحت فرماندهی«جلودی»در پی دستگیری محمد و سرکوب قیام او برآمد.محمد و همراهان او گریختند،سپس محمد امان خواست و جلودی او را امان داد.پس از این،محمد بر فراز منبر شد

۱- (۱)) . و إنّ الضغن بعد الضغن یفشو علیک،و یخرج الداء الدفینا

۲- (۲)) .المناقب ۳۶۳/۴ و جوهره الکلام/۱۴۶.

و خود را خلع کرد و گفت:این امر(خلافت)از آن مأمون است و من در آن حقی ندارم. (۱)

۳.از«حسین»فرزند امام کاظم علیه السّلام نقل است که گفت:«عده ای از جوانان بنی هاشم بودیم که در حضور ابو الحسن الرضا علیه السّلام گرد آمدیم.در همین حال «جعفر بن عمر علوی»با ظاهری ژولیده و لباسی ژنده از کنار ما گذشت.با دیدن او به یکدیگر نگاهی کرده،به وضعیت او خندیدیم.امام رضا علیه السّلام[که خندهٔ ما را دید]فرمود:به زودی او را با ثروت فراوان و یاران و پیروان بسیار خواهید دید.

[حسین می گوید:]یک ماه از این ماجرا نگذشته بود که جعفر بن عمر علوی والی مدینه شد و روزگارش نیکو گردید». (۲)

۴.«محول سجستانی»از دیگر راویانی است که پیشگویی امام رضا علیه السّلام را نقل کرده است.او می گوید:«هنگامی که پیک[خلیفه]برای فراخواندن امام علیه السّلام به خراسان وارد مدینه شد،من نیز در مدینه بودم.امام رضا علیه السّلام به مسجد النبی آمد تا با پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله وداع کند.او چندین بار با جدش وداع کرد و هربار نزد قبر بازگشته،صدایش به گریه و زاری بلند می شد.به او نزدیک شده،سلام کردم و به او شادباش گفتم.حضرت جواب سلام مرا داد و فرمود:مرا[به حال خود]رها کن،زیرا من از مجاورت جدم دور شده،در غربت از دنیا می روم و در کنار هارون به خاک سپرده خواهم شد.

راوی می گوید:من نیز[راه خراسان در پیش گرفته]دنبال امام رضا علیه السّلام به راه افتادم تا این که به خراسان رسید.روزگاری در آن جا بود و[سرانجام جان

ص:۴۲

۱- (۱)) .عیون اخبار الرضا ۲۰۷/۲ و بحار الانوار ۲۴۷/۴۷/حدیث ۵.

۲- (۲)) .الفصول المهمه/۲۲۹ و بحار الانوار ۳۳/۴۹ و ۲۲۱.

داد و]در کنار قبر هارون به خاک سپرده شد». (۱)

همان طور که امام علیه السّلام خبر داده بود،از این سفر بازنگشت و همان جا به دست مأمون به شهادت رسید و در کنار هارون دفن گردید.

۵.«صفوان بن یحیی»می گوید:«هنگامی که ابو ابراهیم(امام کاظم علیه السّلام)از دنیا رفت و ابو الحسن علیه السّلام[از امامت خود]سخن گفت،بر جان او بیمناک شدیم.به حضرت گفته شد:امری بزرگ آشکار کردی(امامت خود را فاش کردی)و به همین جهت بیم داریم که از سوی این سرکش(هارون الرشید)به تو گزندی برسد.

امام علیه السّلام فرمود:[بگذار تا]سعی خود را بکند و آنچه در توان دارد به کار ببندد که دست تطاول او به من نمی رسد. (۲)

این خبر غیبی امام رضا علیه السّلام نیز به حقیقت پیوست و او از گزند هارون در امان ماند.حضرتش این مطلب را با برخی از یاران نیز در میان گذاشته بود.

«محمد بن سنان»می گوید:«در روزگاری که هارون بر سر قدرت بود،به ابو الحسن الرضا علیه السّلام گفتم:خبر خویش را به عنوان امام و جانشین پدرتان به همگان رسانده،خود را بر سر زبان انداخته،بر جای(مسند)پدرت نشسته ای، در حالی که از شمشیر هارون همچنان خون[اهل بیت و شیعیان آنان]می چکد.

امام علیه السّلام فرمود:این گفتهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و اله به من چنین قدرتی داد،آن گاه که فرمود:اگر «ابو جهل»بتواند یک تار مو از سر من برگیرد،گواه باشید که من پیامبر نیستم.من نیز می گویم:

اگر هارون بتواند یک تار مو از سر من برگیرد،گواه باشید که امام نیستم. (۳)

امام رضا علیه السّلام بارها اعلان کرد که از هارون گزندی به او نخواهد رسید و او

ص:۴۳

۱- (۱)) .الإتحاف بحب الأشراف/۵۹ و اخبار الدول/۱۱۴.

۲- (۲)) .عیون اخبار الرضا ۲۲۶/۲.

۳- (۳)) .مناقب آل ابی طالب ۳۶۸/۴ و بحار الانوار ۵۹/۴۵(به نقل از:مناقب آل ابی طالب ۳۶۸/۴).

کنـار هـارون دفن خواهـد شـد(پس از هارون از دنیا خواهـد رفت).«حمزه بن جعفر ارجانی»می گویـد:«هارون الرشـید از یک درب مسـجد الحرام و امام رضا علیه السّـلام از درب دیگر خارج شد.امام علیه السّلام[با دیدن هارون]فرمود:خانه چه دور است و دیدار چه نزدیک.به یقین«طوس»من و او را یک جا گرد خواهد آورد. (۱)

در بسـیاری از روایـات نقل شـده از امام رضا علیه السّـلام در این معنا،می بینیم که حضـرتش بـدون تردیـد تأکیـد دارد که در نزدیکی هارون به خاک سپرده خواهـد شـد.«موسـی بن هارون»می گویـد:«علی[بن موسـی]الرضا را در مسـجد مـدینه دیـدم و هارون الرشید بر فراز منبر خطبه می خواند.او(امام)گفت:خواهید دید که من و او در یک خانه دفن خواهیم شد. (۲)

۶.از دیگر رویـدادها و حـوادثی که امـام رضـا علیه السّـلام به مـدد عـالم غیب از آن خـبر داد،مصـیبت و بلاـیی بود که بر سـر برمکیان فرود آمد.«مسافر»می گوید:«همراه ابو الحسن،علی[بن موسـی]الرضا بودم که«یحیی بن خالد برمکی»با چهره ای خاک گرفته از کنار ما گذشت.امام علیه السّلام فرمود:بیچاره این خاندان که نمی دانند در همین سال چه بر آنان خواهد رفت.

سپس ادامه داد:من و هارون ماننـد این دو[کنار یکدیگر]خواهیم بود،آن گاه انگشت اشاره و انگشت میانی خود را به یکدیگر چسباند.

«مسـافر»می گویـد:به خـدا سوگنـد،زمـانی پی به گفتـهٔ امـام علیه السّـلام دربارهٔ هارون بردم که او درگـذشت و امام رضا علیه السّلام در کنار هارون به خاک سپرده شد». (۳)

۷.«محمـد بن عیسـی»از«ابو حبیب نبـاجی»نقـل می کنـد که گفت:«در عـالم رؤیـا رسول خـدا صلّی اللّه علیه و اله را دیـدم که به«نباج»(منزل حاجیان بصره)رسیده،در مسجدی که حاجیان همه ساله در آن وارد می شوند،وارد شد.نزد حضرت

۱- ((۱)) .الإتحاف بحب الأشراف/۵۹.

۲- ((۲)) .همان جا.

۳- ((۳)) .همان جا.

رفتم و به او سلام دادم[و او پاسخ داد].پیش روی من پیامبر صلّی اللّه علیه و اله طبقی از برگ خرما حاوی خرمای«صیحانی»بود.پیامبر صلّی اللّه علیه و اله مشتی از آن خرماها برداشته،به من داد.آن ها را شمردم،هجده دانه بود.از خواب برخاسته،خواب خود را چنین تعبیر کردم که به عدد هر خرما یک سال زنده خواهم بود.بیست روز از این ماجرا گذشته بود و من در مزرعهٔ خود بودم که کسی به من خبر داد که امام رضا علیه السّلام از مدینه آمده و در آن مسجد(که در عالم رویا پیامبر صلّی اللّه علیه و اله را در آن دیدم)فرود آمده است.مردم را می دیدم که شتابان به دیدار او می روند.من نیز به سوی مسجد روانه شدم[و چون وارد مسجد شدم]امام علیه السّلام را همان جایی نشسته دیدم که پیامبر صلّی اللّه علیه و اله در عالم خواب نشسته بود،و طبقی از خرمای صیحانی روبه روی امام علیه السّلام قرار داشت.بر حضرت سلام کردم و او پاسخ سلام مرا داده،مرا پیش خواند و مشتی خرما از طبق برداشت و به من داد.چون خرماها را شمردم هجده دانه و به همان اندازه ای بود که پیامبر صلّی اللّه علیه و اله در عالم رؤیا به من داد،بود.گفتم:ای پسر رسول خدا،بیشتر بده.

امام علیه السّلام فرمود:اگر جدم رسول خدا بیشتر می داد من نیز بیشتر می دادم. (۱)

۸.«جعفر بن صالح»روایت کرده است:«خدمت امام رضا علیه السّلام شرفیاب شده،گفتم:همسرم باردار است.از خدا بخواه تا فرزندم پسر باشد.

امام علیه السّلام فرمود:همسرت دو فرزند در شکم دارد.

از حضور امام علیه السّلام مرخص شده،با خود اندیشیدم که نام یکی«محمد» و نام دیگری«علی»بگذارم.مجددا به حضور امام علیه السّلام رسیدم،امام علیه السّلام به من فرمود:نام یکی را«علی»و دیگری«امّ عمرو»بگذار.

چون به کوفه بازگشته،وارد خانهٔ خود شدم،همسرم وضع حمل کرده بود

۱- (۱)) .عیون اخبار الرضا ۲۱۰/۲؛دلائل الامامه/۱۸۹؛اعلام الوری ۵۲/۲(به نقل از:حاکم حسکانی)؛ کشف الغمه ۱۰۳/۳ و جامع کرامات الاولیاء ۱۵۶/۲.

[و همان گونه که امام علیه السّلام به من خبر داد،]یکی پسر بود و دیگری دختر.[طبق سفارش امام علیه السّلام]پسر را«علی»و دختر را«امّ عمرو»نام نهادم». (۱)

عبادت و پرهیزگاری امام رضا علیه السّلام

بریدن از غیر خدا و پیوستن به او و چنگ زدن به ریسمان حضرت احدیت،از برجسته ترین ویژگی های امام رضا علیه السّلام بود که بخش اعظم زندگی معنوی امام علیه السّلام را که آکنده از نور و تقوا بود،دربر می گرفت.«ابراهیم بن عباس»ضمن حدیثی می گوید:امام علیه السّلام کم می خوابید و بسیار شب زنده داری می کرد،بیشتر شب ها را از آغاز تا صبح بیدار می ماند و بسیار روزه می گرفت و روزۀ سه روز از هر ماه را از دست نمی داد. (۲)

«شبراوی»دربارۀ عبادت امام رضا علیه السّلام گفته است:او(امام رضا«ع»)همدم وضو و نماز بود(همراه وضو داشت و مشغول نماز بود).او همۀ شب،وضو می ساخت،نماز می گزارد و اندکی می خفت و به همین منوال شب را به صبح می رساند. (۳)

حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام در پرهیزگاری و فرمانبرداری از خداوند سرآمد روزگار خود بود.آنچه«رجاء بن ابی ضحاک»نقل کرده، شمه ای از عبادت های آن حضرت است.

«رجاء»از سوی مأمون به مدینه رفت تا امام رضا علیه السّلام را با خود به خراسان ببرد.او در پی اجرای این دستور از مدینه تا«مرو»همراه امام علیه السّلام بود.«رجاء» یک شبانه روز عبادت،معاشرت و استراحت امام رضا علیه السّلام را چنین توصیف

۱- ((۱)) .جوهره الکلام/۱۴۶.

۲- ((۲)) .بحار الانوار/۹۱/۴۹(به نقل از:عیون اخبار الرضا/۱۸۲/۲).

۳- ((۳)) .الإتحاف بحب الاشراف/۵۹.

و ترسیم می کند:«کسی را ندیدم که همانند او تقوای خدا پیشه کند،پیوسته اوقات خود را با یاد او پر کند و چون او از خدای-عز و جلّ-بیمناک باشد.

سپیدهٔ صبح که سر می زد،حضرتش نماز صبح می گزارد و چون از نماز فارغ می شد تا برآمدن خورشید در مصلای خود می نشست و به تسبیح و تهلیل و تکبیر و حمد خداوند و فرستادن صلوات بر پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و خاندانش می پرداخت.آن گاه سر به سجده می گذارد و با بلند شدن روز سر از سجده بر می داشت.سپس به میان مردم می رفت و تا نزدیک ظهر آنان را پند و اندرز می داد و پس از آن برخاسته،تجدید وضو می کرد و به مصلای خود می رفت.

چون ظهر فرامی رسید،برمی خاست و شش رکعت نماز می گزارد.در رکعت اول،سورهٔ«حمد»و«کافرون»و در رکعت دوم«حمد»و«توحید»می خواند.در چهار رکعت دیگر حمد و توحید می خواند و سلام می داد.در هردو رکعت، یک قنوت پس از قرائت و پیش از رکوع به جا می آورد.

[پس از شش رکعت نماز]اذان می گفت و دو رکعت نماز می گزارد و پس از آن،اقامهٔ نماز ظهر می گفت و نماز ظهر می خواند.پس از سلام نماز،تا آن جا که می توانست تهلیل،تکبیر و تسبیح می گفت و حمد خدای به جا می آورد.

سپس سر به سجدهٔ شکر گذارده،صد بار«شکرا للّه»می گفت.چون سر از سجده برمی داشت،شش رکعت نماز می گزارد و هردو رکعت به یک سلام به پایان می برد.در هر رکعت سوره حمد و توحید می خواند و در رکعت دوم پیش از رکوع و پس از قرائت قنوت به جا می آورد.پس از پایان یافتن شش رکعت، اذان می گفت و دو رکعت نماز می گزارد و در رکعت دوم پس از قرائت قنوت به جا می آورد.پس از پایان نماز،برمی خواست و نماز عصر به جای می آورد.

بعد از نماز عصر در مصلای خود می نشست و تسبیح،تکبیر و تهلیل خدا می گفت و حمد او را به جای می آورد،سپس سر به سجده می نهاد و صد مرتبه

«حمدا للّه»می گفت.

زمانی که خورشـید غروب می کرد،امام علیه السّلام تجدید وضو کرده،پس از اذان و اقامه،سه رکعت نماز مغرب می گزارد و در رکعت دوم پس از قرائت و پیش از رکوع قنوت به جا می آورد و پس از دادن سـلام در مصـلای خود نشسته،تا آن جا که می توانست تسبیح،تکبیر،تهلیل و حمد خدا می گفت.سـپس سـر به سجدهٔ شکر می نهاد و پس از سر برداشتن بدون این که با کسـی سـخن بگوید، برخاسـته،چهار رکعت نماز به دو سـلام می خواند.در نماز اول در هر رکعت، حمد و سورهٔ کافرون و در نماز دوم در هر رکعت،حمـد و توحیـد می خوانـد و پس از قرائت و پیش از رکوع قنوت به جا می آورد.پس از نماز تا آن جا که در توان داشت تعقیبات می گفت.

هنگامی که شب فرامی رسید،افطار می کرد،سپس چهار رکعت نماز عشاء می گزارد و در رکعت دوم،پس از قرائت و پیش از رکـوع قنـوت بـه جـا می آورد و چـون سـلام نمـاز می داد در مصـلای خـود می نشسـت و تـا آن جـا کـه می توانسـت حمد،تسبیح،تهلیل و تکبیر خداوند می گفت و پس از آن سجدهٔ شکر می کرد و به بستر می رفت.

پس از این که یک سوم شب سپری می شد،امام علیه السّلام تسبیح،تهلیل، تکبیرگویان و در حالی که حمد خداوند می گفت از بستر برمی خـاست و پس از مسواک کردن وضو می سـاخت و آمـاده نمـاز شب می شـد.او هشت رکعت نماز می گزارد و هردو رکعت را به یـک سـلام به پایـان می رسانـد.در دو رکعت نخست نمـاز شب سـورهٔ حمـد و سـی مرتبه سورهٔ توحیـد می خواند.

آن گـاه چهـار رکعت نمـاز جعفر بن ابی طالب(طیار)می خوانـد و هردو رکعت به یک سـلام به پایان می رسانـد و در رکعت دوم،پس از قرائت و پیش از رکوع،قنوت به جا آورده،آن را از نماز شب به حساب می آورد.سپس دو

رکعت بـاقی مانـدهٔ نمـاز جعفر طیـار را می گزارد.در رکعت اول سورهٔ حمـد و سورهٔ«ملک»و در رکعت دوم،حمـد و سورهٔ«دهر،انسان»می خوانـد و نماز را به پایان می رساند.آن گاه برمی خاست دو رکعت نماز«شـفع»می گزارد و در هر رکعت حمـد و سورهٔ توحیـد سه مرتبـه می خوانـد و پس از قنوت،نمـاز را بـه همـان ترتیـب به پایـان می رساند.سپس یـک رکعت نماز«وتر»با حمد و توحید سه مرتبه،سورهٔ«فلق»یک مرتبه و سورهٔ«ناس»یک مرتبه می خواند،سپس در قنوت می گفت:

«أللّهم صل علی محمّد و آل محمّد،أللّهم اهدنا فیمن هدیت،و عافنا فیمن عافیت،و تولنا فیمن تولیت،و بارک لنا فیما أعطیت،و قنا شرّ ما قضیت،فإنک تقضی و لا یقضی علیک،انه لا یذل من والیت،و لا یعزّ من عادیت،تبارکت و تعالیت...»؛

بار خـدایا،بر محمـد و خانـدانش درود فرست.بار خـدایا،ما را در شـمار آنان که هـدایت کرده ای قرار ده.[بار خـدایا،]ما را در شمـار آنـانی که از عافیت خود برخوردارشان کرده ای قرار ده.[بار خـدایا،]ما را در شـمار آنانی که سرپرستی شان را خود در دست گرفته ای قرار ده.[بار خدایا،]ما را از شر آنچه[از بلا حکم کرده،]مقرر داشته ای ایمنی بخش،زیرا تو حکم می کنی و بر تـو حکم نشود.[خـدایا،]هرکس را که تو دوست بـداری خوار نشود و هرکس تواش دشـمن باشـی عزت نیابـد.[بـار خـدایا،]تو مبارک و بلندمرتبه ای.

سپس هفتـاد مرتبه می گفت:«استغفر اللّه و أسأله التوبه»؛از[درگاه]خداونـد طلب آمرزش و درخواست[پـذیرفته شـدن]توبه می کنم.

پس از فراغت از نمـاز تا آن جا که می توانست تعقیبات می گفت و چون به زمان فجر نزدیک می شـد دو رکعت نماز فجر به جای می آورد که در رکعت اول حمد و سورهٔ کافرون و در رکعت دوم،حمد و سورهٔ توحید می خواند.با دمیدن

صبح امام علیه السّلام اذان و اقامه می گفت و نماز صبح می گزارد و چون نماز را به پایان می رساند،تا برآمدن خورشید به تعقیبات می پرداخت و آن هنگام سر به سجدهٔ شکر می نهاد و با بالا آمدن روز سر از سجده برمی داشت». (۱)

به یک سخن این که عشق خدا آن چنان در قلب مبارک امام رضا علیه السّلام جای گرفته،او را مجذوب حضرت حق کرده بود که تمام وجودش خدایی و بندگی خداوند بخشی از شخصیت و ویژگی آن بزرگوار شد.

امام رضا علیه السّلام در سنگر دعا

از دیگر جلوه های بارز و برجستهٔ زندگی معنوی امام رضا علیه السّلام دعا به درگاه الهی بود و آن حضرت در هر کاری به درگاه خداوند پناه می برد.او از دعا چنان غرق لذت های روحی و معنوی می شد که هیچ لذت مادی نمی توانست با آن حالت خوش روحی برابری کند.دعاهایی که در همین بخش خواهیم خواند از میان دعاهایی است که از امام رضا علیه السّلام نقل شده است:

۱.حضرت رضا علیه السّلام به هنگام دعا به درگاه خداوند،عرضه می داشت:

«یا من دلّنی علی نفسه،و ذلّل قلبی بتصدیقه،أسألك الأمن و الإیمان فی الدنیا و الآخره»؛ (۲)

ای که مرا به سوی خود راهنمایی نموده[ای]و قلب مرا رام تصدیق خود کرده[ای]، امان و ایمان دنیا و آخرت را از تو می خواهم.

این دعا در عین اختصار برخوردار از جلوه های توحید می باشد،چرا که حضرتش اعتراف دارد که خداوند با آفرینش شگفتی های هستی که وجود

۱- (۱)) .عیون اخبار الرضا ۱۸۰/۲-۱۸۳؛بحار الانوار ۹۳/۴۹(به نقل از:عیون اخبار الرضا ۱۸۰/۲- ۱۸۳).این حدیث ادامه دارد که به برخی از ذکرها،عبادت ها و برخی سوره هایی که امام رضا علیه السّلام در نمازهای مستحبی خود می خوانده است،می پردازد.

۲- (۲)) .اصول کافی/۵۷۹/۲.

خداوند را فریاد زده و بر آن گواهند،بندگان به ذات خویش راهنمایی کرده و خود را به خلق شناسانده است.

۲.امام رضا علیه السّلام در دعای خود،از خداوند می خواهد تا موهبت هدایت و در بند بندگی خدا بودن را به او ارزانی دارد و این خواسته در حقیقت بالاترین مقامی است که مقربان و بازگشتگان به سوی خداوند از آن برخوردارند.حضرت عرضه می دارد:

«أللهم أعطنی الهدی و ثبتنی علیه،و احشرنی علیه آمنا،أمن من لا خوف علیه،و لا حزن و لا جزع،إنک أهل التقوی و أهل المغفره...»؛ (۱)

بار خدایا،موهبت هدایت به من عطا کن و بر آن پایدارم بدار و هدایت و امان یافته محشورم کن؛چنان امانی که از ترس،اندوه و بیتابی و ناشکیبایی دور باشد که تو اهل تقوا و اهل مغفرت هستی.

۱- (۱)) .اعیان الشیعه ۴،ق ۱۹۷/۲.

قسمت دوم

اشاره

بخش نخست پرورش امام رضا علیه السّلام

بخش دوم مراحل زندگی امام رضا علیه السّلام

بخش سوم امام رضا علیه السّلام در کنار پدر

ص:۵۳

بخش نخست

پرورش امام رضا علیه السّلام

امـام رضـا علیه السّـلام از دودمـانی پاک و پاکیزه برآمـد که درجات بزرگواری و کمال را درنوردیـده،به ستیغ آن دست یافته بودنـد.افراد این خانـدان بر قلـۀ ارزش ها و عناصـری که شخصـیت انسانی را می سازد،چون،اندیشـۀ پاک،مهرورزی و روش و رفتار والا قرار داشتند.آنان چونان ستارۀ درخشان و تابناک،مسیر انسانیت را روشن کرده،الگویی سرفراز در تاریخ اسلام بودند و در برابر خداوند تسلیم بودند،به پیامبر خدا اقتدا کرده،همسنگ قرآن به شمار می رفتند.

پـدر ارجمنـد امـام رضـا علیه السّـلام حضـرت موسـی بن جعفر کـاظم علیه السّـلام،وارث و جـامع تمام خصـلت های سـتوده و افتخارات بود.«ابن حجر هیثمی»در توصیف پدر ارجمند امام رضا علیه السّلام می گوید:

[امام کاظم علیه السّـلام]دانش،معرفت،کمال و فضل پـدرش را به ارث برده،از آن رو او را«کاظم»خوانـده انـد که بسـیار بردبار بـود و[از دیگران و کارهـای بـد آنـان] چشـم پوشـی می کرد.مردم عراق،او را«دروازۀ برآمـدن حـاجت هـا به سـوی خـدا»می خوانند.او عابدترین،عالمترین و بخشنده ترین مردم روزگار خود بود.

مـــادر بزرگـــوار امـــام رضـــا علیـــه السّـــلام«ام ولـــد»(کنیزی کـــه بـــا زادن فرزنـــدی آزاد،آزاد می شـــود)بـــه نـــام های«نجمه»،«اروی»،«سکن»،«سمان»و«تکتم»که آخرین نام

ص:۵۵

اوست،خوانده شده است. (۱)

زمانی که این بانوی با جلالت،امام رضا علیه السّلام را به دنیا آورد،حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام او را«طاهره»نام نهاد. (۲)

امام رضا علیه السّلام به سال ۱۴۸ ق. (۳)در مدینه زاده شد.سال ۱۵۱ ق.و سال ۱۵۳ ق. (۴)نیز به عنوان سال ولادت امام رضا علیه السّلام ذکر شده است که روایت نخست مشهورتر است. (۵)

چون امام رضا علیه السّلام زاده شد،حضرت کاظم علیه السّلام با این عبارت ولادت او را به مادرش شادباش گفت.او فرمود:ای نجمه،[این]موهبت خدای تو بر تو گوارا (مبارک)باد.نجمه،نوزاد را که در پارچه ای سفید پیچیده شده بود به امام کاظم علیه السّلام داد و حضرت در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفت.

آن گاه آب فرات خواست و با همان آب کام او را برداشت،سپس به نجمه فرمود:نوزاد را بستان که او حجت خدای در زمین اوست (۶)،آن گاه نام جدش امیر المؤمنین علیه السّلام را بر او نهاد.

امام رضا علیه السّلام به چند لقب خوانده شده است که مشهورترین آن ها،«رضا»، «صابر»،«زکی»،«وفیّ»،«سراج اللّه»،«قره عین المؤمنین»،«مکیده الملحدین»، «صدیق»و«فاضل»است. (۷)

«ابو الحسن»مشهورترین کنیه های امام رضا علیه السّلام است و به منظور پرهیز از تداخل و تشابه کنیهٔ امام رضا علیه السّلام و امام کاظم علیه السّلام،پدر را«ابو الحسن ماضی» و پسر را«ابو الحسن ثانی»خوانده اند. (۸)

۱- ((۱)) .عیون اخبار الرضا ۱۷/۱.

۲- ((۲)) .همان/۱۵.

۳- ((۳)) .الوافی بالوفیات ۲۴۸/۲۲.

۴- ((۴)) .شذرات الذهب ۶/۲.

۵- ((۵)) .الحیاه السیاسیه للإمام الرضا/۱۴۰.

۶- ((۶)) .عیون اخبار الرضا ۲۰/۱.

۷- ((۷)) .حیاه الامام علی بن موسی الرضا ۲۳/۱-۲۵.

۸- ((۸)) .همان/۱۲۵.

شانزده سال از سقوط دولت امویان و پیدایش و تأسیس دولت عباسیان گذشته بود و در شرایطی که دامنهٔ پیروی از اهل بیت و اعلام دوستی نسبت به آنان گسترش یافته،مفاهیم مکتب آنان در اندیشه و باور بخش اعظم مسلمانان ریشه دوانده و مهرورزی متقابل میان خاندان پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و جامعهٔ مسلمانان حاکم بود،امام رضا علیه السّلام چشم به جهان گشود.

این برداشت،در حد پندار نیست،بلکه گفت وگوی امام کاظم علیه السّلام و هارون الرشید به آن تصریح دارد.زمانی که هارون الرشید به امام کاظم علیه السّلام گفت:«تویی که مردم به طور پنهانی با تو بیعت می کنند؟»امام علیه السّلام پاسخ داد:من امام[و حاکم]بر دل ها هستم و تو حاکم بر تن ها هستی. (۱)

نگاه ها به نوزادی دوخته شده بود که باید در دامان دانش،فضایل و والایی ها پرورش یابد تا جایگاهی سترگ در حرکت اسلامی داشته باشد و این نوزاد،«علی بن موسی الرضا علیه السّلام»بود.او اندامی کامل و بدون کاستی داشت و بسیار شیر می نوشید.مادرش در این مورد می گفت:«دایه ای به یاری ام بیاورید.

از او پرسیده شد:آیا شیر[ت]کاستی یافته؟

او گفت:دروغ نمی گویم.به خدا سوگند،شیر کاهش نیافته،اما از آن هنگام که او(امام رضا علیه السّلام)زاده شده،نماز و دعای من کاستی یافته است». (۲)

امام رضا علیه السّلام در سایه سار والایی ها و افتخارات بالید و همانند پدرش امام کاظم علیه السّلام و نیاکان ارجمندش آینهٔ تمام نمای ارزش های نیکو بود که از دریای

۱- (۱)) .الصواعق المحرقه/۳۰۹.

۲- (۲)) .عیون اخبار الرضا ۲۴/۱.

تقوا،اخلاص و سیره و منش نیکو سیراب شده بودند.حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام فرزندش علی علیه السّلام را مورد عنایت خاص و توجه سرشار خود قرار داده بود.از«مفضل بن عمر»نقل شده است که گفت:«بر ابو الحسن،موسی بن جعفر علیه السّلام وارد شدم.او علی را در دامان گرفته بود و او را می بوسید و زبان و لبانش را می مکید و زمانی او را در آغوش می گرفت و بر دوش خود می نشاند و می فرمود:پدر و مادرم فدایت باد،چه قدر خوشبویی،وجودت چه پاکیزه و فضل و برتری ات چه آشکار است!

به امام کاظم علیه السّلام گفتم:فدایت گردم،محبتی از این کودک در دل من افتاده که همانند آن را از هیچ کس جز تو نداشته ام.

امام علیه السّلام فرمود:«یا مفضل،هو منی بمنزلتی من أبی علیه السّلام ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۱)جایگاه او نسبت به من همانند جایگاه من نسبت به پدرم است [سپس تلاوت فرمود:]«فرزندانی که بعضی از آنان از[نسل]بعضی دیگرند،و خداوند شنوای داناست.

گفتم:پس از تو او صاحب این امر(امامت)است؟

فرمود:آری». (۲)

امام موسی بن جعفر علیه السّلام پیوسته فرزندش رضا علیه السّلام را مورد محبت خود قرار داده،بزرگ و گرامی می شمرد و او را به لقب و کنیه می خواند.«سلیمان بن حفص مروزی»می گوید:«موسی بن جعفر بن محمد علیهم السّلام...،فرزندش علی علیه السّلام را[با لقب]«رضا»می خواند و می فرمود:فرزندم رضا را نزدم فراخوانید،به فرزندم رضا گفتم و فرزندم رضا به من گفت.

۱- (۱)) .آل عمران/۳۴.

۲- (۲)) .همان/۳۲.

[راوی می افزاید:]هرگاه امام کاظم علیه السّلام او(علی)را مورد خطاب قرار می داد می فرمود:یا أبا الحسن». (۱)

حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام پیوسته نام امام رضا علیه السّلام را بر زبان می آورد و سخن خود را با ستایش او آغاز می کرد،فضایل او را برمی شمرد و چنان از نیکی او سخن می گفت که دربارهٔ دیگری نگفته بود،گویی می خواست همگان را از نقش رهبری او در آیندهٔ نزدیک آگاه کند و بدین سان او را به عنوان امام پس از خود بشناساند. (۲)

۱- (۱)) .همان/۱۴.

۲- (۲)) .همان/۳۰.

بخش دوم

مراحل زندگی امام رضا علیه السّلام

زندگی امام رضا علیه السّلام را باید همانند زندگی دیگر امامان معصوم علیه السّلام به دو بخش اصلی تقسیم کرد:

نخست:دوران پیش از برعهده گرفتن وظیفهٔ امامت و زمام رهبری الهی؛

دوم:دوران تصدی رهبری الهی تا لحظهٔ شهادت.

البته هریک از این دو بخش تابع شرایطی است که بر زندگی همهٔ امامان علیه السّلام حاکم بوده و خود به چند بخش تقسیم می شود.

بنابر نقل های متفاوت،حضرت رضا علیه السّلام ۳۰-۳۶ سال در کنار پدر بزرگوار خود زیست که از سال ۱۴۸ ق.(سال ولادت امام رضا علیه السّلام)آغاز شد و در سال ۱۸۳ ق.با شهادت امام کاظم علیه السّلام پایان یافت.در این سه دهه امام رضا علیه السّلام با«منصور»،«مهدی»،«هادی»و«هارون الرشید»،خلفای عباسی معاصر بود.حضرت رضا علیه السّلام پس از شهادت امام کاظم علیه السّلام عهده دار منصب امامت و رهبری مردم شد.در این مرحله از زندگی،امام رضا علیه السّلام با«هارون الرشید»،«محمد امین»و«عبد اللّه مأمون»معاصر بود و همان گونه که بر همگان روشن است در روزگار مأمون امام رضا علیه السّلام به ولایت عهدی رسید.این بخش از زندگی امام رضا علیه السّلام به دو بخش متمایز از یکدیگر قابل تقسیم است:

۱.مرحلهٔ تصدی امامت منصوص از طرف خداوند تا ولایت عهدی؛

ص:۶۱

۲.پذیرش اجباری ولایت عهدی تا نیل به شهادت در راه خدا.

بدین ترتیب می توان زندگی امام رضا علیه السّلام را به سه بخش تقسیم کرد:

نخست:از ولادت تا به شهادت رسیدن امام کاظم علیه السّلام در سال ۱۸۳ ق.؛

دوم:دوران پس از شهادت پدر ارجمندش امام کاظم علیه السّلام تا آغاز ولایت عهدی او در سال ۲۰۰ ق.؛

سوم:از آغاز ولایت عهدی تحمیلی تا واپسین دم زندگی و به شهادت رسیدن آن حضرت به دست مأمون عباسی در سال ۲۰۳ ق.

بخش سوم

اشاره

امام رضا علیه السّلام در کنار پدر

در این مقطع تاریخی؛یعنی روزگاری که امام رضا علیه السّلام در کنار پدر گرامی خود زندگی می کرد پدیده هایی چند،چهره نمود که تأثیر قابل توجهی بر فعالیت و موضع گیری امام رضا علیه السّلام در دوران امامتش داشت.به منظور روشن شدن فضای حاکم بر آن دوره

به مهمترین این پدیده ها اشاره می کنیم:

۱.انحراف فکری و دینی

این دوره شاهد جریان های منحرفی مانند:«مشبّهه»،«مجسّمه»،«مجبّره»، «مفوّضه»و جریان های«قیاس»،«استحسان»و«رأی»بود.برخی از فقیهان نیز به خیل طرفداران حاکمان پیوسته،از آنان حمایت می کردند.وجود چنین جریان هایی و محیط و فضای آکنده از اختلاف های فقهی و تنش های کشندهٔ سیاسی،این مقطع زمانی را به طور جدی مخاطره آمیز کرده بود.

۲.فساد اخلاقی و مالی

امام رضا علیه السّلام در دوران حیات پدر ارجمند خود با حاکمانی معاصر بود که اموال مسلمانان را ملك خود دانسته،هرچه و هرگونه که می خواستند در آن تصرف و براساس تمایلات خود و همسران و کنیزکان خویش،دارایی

بیت المال مسلمانان را هزینه کرده،هیچ حکمی از احکام شریعت محمدی یا خرده گیری مردم و دلسوزان،آنان را از این کار بازنمی داشت. (۱)

«منصور»خلیفه عباسی،به هنگام مرگ ششصد میلیون درهم و چهارده میلیون دینار از خود برجای گذاشت. (۲)

زمانی که«مروان بن ابی حفص»بر مهدی عباسی وارد شده،شعری خواند که در آن،خاندان عباسی را مدح گفته،اهل بیت علیهم السّلام را نکوهش می کرد،از جایزه و صلهٔ هفتاد هزار درهمی مهدی برخوردار شد. (۳)

و آن گاه که«عبد اللّه بن مالک»کنیزکی آوازه خوان پیشکش مهدی کرد، مهدی به پاس این خدمت چهل هزار[درهم]برای او فرستاد. (۴)

هارون الرشید شیفتهٔ میگساری با حضور«جعفر برمکی»و خواهر خود «عباسه»دختر مهدی بود.او هرگاه بر خوان شراب می نشست آن دو را فرا می خواند و پس از خوردن شراب،جعفر و عباسه را تنها می گذاشت تا از فرط میگساری،مدهوش شوند. (۵)

۳.فساد سیاسی

حضرت رضا علیه السّلام شاهد کیفیت تعامل عباسیان با مسألهٔ«خلافت»بود.آنان خود را چنین جا انداخته بودند که جانشینی پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله از طریق«عباس» عموی آن حضرت به صورت ارث به ایشان رسیده است.حاکمان این خاندان،بدون در نظر گرفتن آرای مسلمانان،این منصب الهی را که هیچ

۱- (۱) .مروج الذهب ۳۰۸/۳.

۲- (۲) .همان جا.

۳- (۳) .تاریخ طبری ۱۸۲/۸.

۴- (۴) .همان/۱۸۵.

۵- (۵) .همان/۲۹۴.

بهره ای در آن نداشتند به یکدیگر وامی گذاردند و از سپردن آن به صاحبان حقیقی خلافت که به فرمان خداوند و تعیین رسول خدا برگزیده شده بودند، سرباز می زدند.حاکمان عباسی،همه چیز را تحت سلطهٔ خود می خواستند و از همین رو منصب«قضاوت»و قاضیان را تسلیم خویش کرده،دین را به عنوان پوششی برای فریب مردم به کار گرفتند و با همین ابزار،میان مردم چنین ترویج کردند که:اینان(عباسیان)حاکمان برگزیده از سوی خداوند هستند و مردم مجاز نیستند این خاندان را مورد انتقاد و حسابرسی قرار دهند.

۴.مهرورزی مسلمانان نسبت به اهل بیت علیهم السّلام

امام رضا علیه السّلام در روزگاری زندگی می کرد که آکنده از روح دوستی و الفت و مودت نسبت به اهل بیت علیهم السّلام بود و این فضا ثمرهٔ تلاش بی امان امامان پیش از حضرت رضا علیه السّلام به شمار می رفت. (۱)

آن چنان این روح بر جامعهٔ روزگار آن حضرت حاکم بود که هارون الرشید دشمن،لب به اعتراض گشوده،به امام کاظم علیه السّلام گفت:تو کسی هستی که مردم در نهان با تو بیعت می کنند. (۲)

علیرغم چنین اعترافی که هارون در مورد جایگاه مردمی امام کاظم علیه السّلام بر زبان می آورد،امام رضا علیه السّلام خود شاهد روش های مکارانهٔ هارون و فراخوان مکرر امام کاظم علیه السّلام توسط هارون و در بند کشیده شدن و سرانجام کشته شدن پدرش به دست او بود.

۱- (۱) .محمد امین غالب الطویل،تاریخ العلویین/۲۰۰.

۲- (۲) .الصواعق المحرقه/۳۰۹.

۵.قیام های مسلحانه

از دیگر رخدادهای برجسته و چشم گیری که در روزگار امام رضا علیه السّلام در کنار پدر گرامی اش بروز کرد،قیام های مسلحانه بود.از قیام هایی که در این روزگار به وجود آمد می توان قیام«حسین بن علی بن الحسن بن الامام حسن علیه السّلام»،معروف به«شهید فخ»نام برد.این قیام مسلحانه،به رهبری«حسین بن علی»و بر ضد والی مدینه سامان گرفت،اما در نهایت به کشته شدن حسین و خاندانش-که خداوند از آنان خشنود باد-انجامید.سرکوب شدن قیام حسین بن علی،دیگر انقلابیون را از ادامهٔ این راه بازنداشت و همچنان قیام های مسلحانه علیه حکومت عباسیان تدارک دیده می شد.در سال ۱۷۶ ق.

«یحیی بن عبد اللّه بن الحسن»قیام کرد.هارون برای از پای درآوردن قیام او، هزاران جنگجو برای مقابلهٔ با«یحیی»گسیل داشت،سپس به او امان داد و در بندش کشید و یحیی در زندان بدرود زندگی گفت. (۱)

با اندکی تأمل در تاریخ و مرور آن،روشن می شود که این قیام ها عکس العمل طبیعی نسبت به سیاست های ستمکارانه و جابرانهٔ عباسیان بود.

آنچه بیان شد خلاصه ای از مهمترین رویدادهایی است که در روزگار امام رضا علیه السّلام و امام کاظم علیه السّلام چهره نمود.در بخش های بعدی به چگونگی رویارویی امام رضا علیه السّلام با این پدیده ها و نیز اعمال وظایف امامت،توسط آن حضرت می پردازیم،ان شاء اللّه.

۱- (۱)) .همان جا.

امام کاظم علیه السّلام زمینه ساز امامت حضرت رضا علیه السّلام

پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله وظایف امامان معصوم علیه السّلام را برشمرده،به یکی از آن ها اشاره کرده،می فرماید:

«فی کل خلف من امتی عدول من أهل بیتی ینفون عن هذا الدین تحریف الضالین،و انتحال المبطلین،و تأویل الجاهلین...»؛ (۱)

در[میان]هر نسلی از امت من،عادلانی از خاندان من وجود دارند که از رخنه کردن تحریف گمراهان،ادعای انتساب باطل کاران و تأویل جاهلان به این دین(اسلام) جلوگیری می کنند(اسلام را از گزند بدخواهان مصون می دارند).

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام نیز از این قاعده مستثنا نبوده و مأمور به ایفای این مسئولیت بود.توجه به این نکته ضروری است که این مسئولیت زمانی لازم الاجراست که امام رضا علیه السّلام خود در حال انجام رسالت امامت باشد، اما در کنار پدر،مسئولیت او تابع مسئولیت امام متصدی امر امامت خواهد بود و هموست که سزاوار به انجام این وظیفه و پرداختن به آن می باشد و امام جانشین،در زمان حیات امام علیه السّلام جز در مواردی و حدودی معین از بیان هر امری خودداری می کند.به همین منظور و برای روشن شدن شرح وظایف امام مأمور و امام جانشین،امام صادق علیه السّلام در پاسخ این که ممکن است در یک زمان، بیش از یک امام وجود داشته باشد،می فرماید:نه،مگر این که یکی از آن دو خموش است. (۲)

از همین رو در روزگار امام کاظم علیه السّلام،امام رضا علیه السّلام خموشی گزیده بود؛

ص:۶۷

۱- (۱)) .همان/۲۳۱.

۲- (۲)) .الکافی ۱۷۸/۱.

یعنی او متولی منصب امامت نشده بود و به صورت مستقل از امام مأمور؛یعنی امام کاظم علیه السّلام موضع گیری نمی کرد،بلکه در عمل،از امام کاظم که منصب بالفعل امامت را در دست داشت پیروی می کرد.این مطلب نیز باید روشن شود که سکوت امام رضا علیه السّلام یا هر امام جانشین در زمان حضور امام مأمور،بدان معنا نیست که از اقدام های اصلاحی و دگرگون ساز در میان امت بازایستد.امام رضا علیه السّلام در چارچوب وظایف تعیین شده در میان امت فعالیت داشته،به نشر مفاهیم و ارزش های اسلامی می پرداخت،سؤال های اعتقادی و فقهی را پاسخ می گفت و در حالی که تنها بیست و اندی سال از عمر بابرکتش می گذشت،در مسجد رسول خدا می نشست و فتوا می داد. (۱)

«ذهبی»دربارۀ امام رضا علیه السّلام می گوید:او(امام رضا علیه السّلام)در حالی که جوان بود در ایام«مالک»فتوا می داد. (۲)

او همچنین در دوران امامت پدر گرامی اش امام کاظم علیه السّلام«امر به معروف» و«نهی از منکر»می کرد و از پدر و اجداد بزرگوار خود روایت حدیث کرده،به نشر احادیث اهل بیت علیهم السّلام و سنت رسول خدا در میان مردم می پرداخت.

راویانی چون«ابو بکر»،«احمد بن حباب حمیری»،«داوود بن سلیمان بن یوسف غازی»،«سلیمان بن جعفر»و دیگران از او روایت کرده اند. (۳)

امام موسی بن جعفر علیه السّلام در مناسبت ها و دیدارها با بیان مطالبی و ایراد تعبیرهایی،ذهن ها را متوجه امامت فرزندش امام رضا علیه السّلام کرده،یاران و اصحاب خود را به او ارجاع می داد.در این جا به برخی از گفتارها و رهنمودهای امام کاظم علیه السّلام دربارۀ امام رضا علیه السّلام اشاره می کنیم:

۱- ((۱)) .تهذیب التهذیب ۳۳۹/۷.
۲- ((۲)) .سیر أعلام النبلاء ۳۸۸/۹.
۳- ((۳)) .تهذیب الکمال ۱۴۸/۲۱.

این[علی]فرزند من است.کتاب(نامه)او کتاب من،گفتار او گفتار من،قول او قول من و پیک او پیک من است و هرچه او گوید همان است[و حق گفته است]. (۱)

امام کاظم علیه السّلام همچنین به فرزندان خویش می فرمود:[فرزندان من،]این(علی) برادر شما،عالم آل محمد صلّی اللّه علیه و اله است.از این رو احکام دین خود را از او بپرسید[و فرابگیرید] و آنچه به شما بگوید حفظ[و بدان عمل]کنید]. (۲)

هرگاه امام کاظم علیه السّلام فرصتی مناسب می یافت،زمینه را برای امام رضا علیه السّلام و امر جانشینی او فراهم می کرد.او به«علی بن یقطین»فرمود:ای علی بن یقطین، این علی،سرور و مهتر فرزندان من است.من کنیهٔ خود را به او داده ام. (۳)

وصیت امام کاظم علیه السّلام دربارهٔ امام پس از خویش

امامت،منصبی است خدایی با مسئولیتی سنگین که جز با تعیین و گزینش خداوند و معرفی پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله تحقق خارجی نمی یابد و مسلمانان در تعیین امام،حق دخالت ندارند،زیرا نمی توانند امام معصوم را بشناسند؛امامی که خداوند«عصمت»را لازمهٔ او دانسته،می فرماید:« «لاٰ یَنٰالُ عَهْدِی الظّٰالِمِینَ؛» (۴)پیمان(پیشوایی و جانشینی)من به بیدادگران نمی رسد.

روایاتی که از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله به ما رسیده است بر امر تعیین امام معصوم به فرمان خدا تأکید دارد.نیز حضرتش در آغاز دعوت به یکتاپرستی می فرمود:

۱- ((۱)) .اصول کافی ۳۱۲/۱؛عیون اخبار الرضا ۳۱/۱؛ الارشاد ۲۵۰/۲؛طوسی،الغیبه/۳۷؛روضه الواعظین ۲۲۲/۱ و الفصول المهمه/۲۴۴.

۲- ((۲)) .اعلام الوری ۶۴/۲؛کشف الغمه ۱۰۷/۳(به نقل از:اعلام الوری ۶۴/۲)و بحار الانوار ۱۰۰/۴۹(به نقل از:اعلام الوری و کشف الغمه).

۳- ((۳)) .الإرشاد ۲۴۹/۲؛اعلام الوری ۴۳/۲(به نقل از:الإرشاد ۲۴۹/۲)؛کشف الغمه ۶۰/۳(به نقل از: الارشاد)و بحار الانوار ۱۳/۴۹(به نقل از:عیون اخبار الرضا).

۴- ((۴)) .بقره/۱۲۴.

امر[رسالت و خلافت]از آن خداست در هركه خواهد قرار می دهد. (۱)

نیز حضرتش بارها و با لفظهای متعدد و عبارت های گوناگون،امامان معصوم را دوازده تن و همگان را از قریش خوانده است. (۲)

روایاتی نیز در دست است که امامان معصوم از بنی هاشم اند،از جمله این گفتهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و اله است که«بعدی إثنی عشر خلیفه...کلهم من بنی هاشم»؛ (۳)

پس از من دوازده خلیفه(جانشین)می باشند که همگی ایشان از بنی هاشم اند.

در روایاتی بی شمار،«بنی هاشم»به علی بن ابی طالب علیه السّلام و فرزندان او تفسیر شده،سپس آنان را در امام حسین علیه السّلام و فرزندان او منحصر می کند. (۴)

همچنین روایات متعددی از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله نقل شده که به نام های امامان دوازده گانه پرداخته است.برخی از این روایات به طور عام آنان را برشمرده، برخی دیگر به طور خاص،مانند این روایت که فرموده است:«الأئمه من بعدی إثنا عشر،أولهم علیّ،و رابعهم علیّ،و ثامنهم علیّ»؛ (۵)

امامان پس از من دوازده تن هستند.نخستین آنان علی،چهارمین آنان علی و هشتمین آنان علی است.

باتوجه به روایات یاد شده و دیگر روایات،امامت با وصیت و سفارش ثابت می شود و بنا به عهد و پیمانی است از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله که هر امامی،امام پس از خود را تعیین و ودایع امامت را بدو می سپارد.

امام جعفر صادق علیه السّلام در روایتی فرموده است:

۱- ((۱)) .تاریخ طبری ۳۵۰/۲؛السیره الحلبیه ۳/۲ و ابن کثیر،السیره النبویه ۱۵۹/۲.
۲- ((۲)) .نک:مسند احمد ۶۵۷/۱؛سنن ابی داوود ۱۰۶/۴؛سنن ترمذی ۵۰۱/۴؛سیوطی،تاریخ الخلفاء/ ۱۱ و کنز العمال ۳۲/۱۲.
۳- ((۳)) .ینابیع الموده ۳۰۸/۱؛موده القربی/۴۴۵ و إحقاق الحق ۳۰/۱۳.
۴- ((۴)) .نک:کفایه الاثر/۲۹،۲۳ و ۳۵.
۵- ((۵)) .جامع الاخبار/۶۲.

می پندارید امر[امامت و جانشینی]در اختیار ماست که به هرکس بخواهیم واگذاریم؟به خدا سوگند،هرگز چنین نیست.این(امامت)،عهدی است از رسول خدا که به یکایک[از این خاندان]می رسد تا به دست صاحب آن سپرده شود. (۱)

امام کاظم علیه السّلام نیز باید امام پس از خویش را به امت معرفی می کرد و بر اساس همین مسئولیت گاهی به اشاره و گاهی به طور صریح و در قالب نصوصی،امام رضا علیه السّلام را به عنوان جانشین خود به یاران و اصحاب خاص خویش می شناساند تا آنان در زمان مناسب،مسألۀ امامت حضرت رضا علیه السّلام را در میان مردم نهادینه کنند.امام علیه السّلام با در نظر گرفتن شرایط تعقیب و گریزی که از سوی دستگاه عباسیان اعمال می شد،از معرفی جانشین خود به عامۀ مردم و در جامعه پرهیز می کرد.

به هرحال نصوص و روایات وارده همصدا بر این امر متفق اند که امام کاظم علیه السّلام فرزندش امام رضا علیه السّلام را به عنوان جانشین و امام پس از خویش معرفی فرموده است.

از«نعیم بن قابوس»نقل شده است که گفت:«ابو الحسن علیه السّلام به من فرمود: (۲)

فرزندم علی،بزرگترین پسران من،شنواترین آنان به سخن من و فرمانبردارترین ایشان از من است.با من در کتاب«جفر»و«جامعه»می نگرد و کسی جز پیامبر یا وصی و جانشینی پیامبر در این کتاب نمی نگرد(حق ندارد در آن بنگرد)».

امام کاظم علیه السّلام از روزگار خردسالی امام رضا علیه السّلام امر امامت او را بیان

۱- (۱)) .بحار الانوار ۷۰/۲۳(به نقل از:شیخ صدوق،کمال الدین).

۲- (۲)) .اصول کافی ۳۱۱/۱/حدیث ۲؛عیون اخبار الرضا ۳۱/۱(به نقل از:کلینی)و طوسی،الغیبه/۳۶ (به نقل از:عیون اخبار الرضا ۳۱/۱).

می داشت.در روایت«مفضل بن عمر»آمده است:«به امام کاظم علیه السّلام گفتم:

فدایت شوم،چنان محبتی از این کودک در دلم به وجود آمده که تابه حال از کسی جز شما مانند آن را در دل خود نیافته ام.

امام علیه السّلام فرمود:«یا مفضل،هو منی بمنزلتی من أبی علیه السّلام، ذُرِّيَّةً بَعْضُهٰا مِنْ بَعْضٍ وَ اللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۱)؛

ای مفضل،جایگاه او نسبت به من همانند جایگاه من نسبت به پدرم است.[سپس این آیه را تلاوت فرمود:]«فرزندانی که بعضی از آنان از[نسل]بعضی دیگرند،و خداوند شنوای داناست».

به امام علیه السّلام گفتم:پس از تو او صاحب این امر(امامت)است؟

امام علیه السّلام فرمود:آری». (۲)

مرحلۀ آغازین معرفی جانشین(۱۵۰-۱۷۸ ق)

امام کاظم علیه السّلام در آغاز امامت خود،یاران و اصحاب خاص خود و افراد مورد اعتماد و رازدار را گاهی به کنایه و زمانی به طور صریح از امامت فرزندش امام رضا علیه السّلام آگاه کرده،آنان را به پذیرفتن امامت او و تن دادن به گفته های او فرامی خواند.

از«داوود بن رزین»نقل شده است که گفت:«اموالی برای ابو ابراهیم(امام کاظم علیه السّلام)بردم.امام علیه السّلام بخشی از آن را گرفته،بخش دیگر آن را بازگرداند.به حضرتش گفتم:فدایت شوم،چرا این[مال]را به من بازگرداندی؟

فرمود:آن را نزد خود نگاه دار تا پس از من صاحب این اموال،آن را از تو بخواهد.

۱- ((۱)) .آل عمران/۳۴.

۲- ((۲)) .عیون اخبار الرضا ۳۲/۱.

زمانی که موسی[بن جعفر]علیه السّلام از دنیا رفت،امام رضا علیه السّلام به وسیلۀ پیکی به داوود فرمود:آن مالی که نزد تو[و بر ذمۀ تو]ست به ما بده.

من آن مال را برای حضرت فرستادم». (۱)

می بینیم در این روایت امام کاظم علیه السّلام نام امام پس از خود را به«داوود» نمی گوید،بلکه با عبارت«تا پس از من صاحب این مال،آن را از تو بخواهد» امامت فرزندش حضرت رضا علیه السّلام را تحکیم و بر آن تأکید می کند.

حضرتش بنا به ضرورت ها گاهی نیز همزمان با اشاره و تصریح و در قالب یک گفتار،امامت حضرت رضا علیه السّلام را مطرح می کرد،چرا که تفاوت درجۀ فکری و عقلی و نیز دریافت و درک افراد را در نظر می گرفت.

از«عبد اللّه هاشمی»نقل شده است که گفت:«ما و دوستداران ما که تعدادمان به حدود شصت نفر می رسید نزد قبر پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله گرد آمده بودیم.

ابو ابراهیم،موسی بن جعفر علیه السّلام در حالی که دست فرزندش علی را در دست داشت،وارد شده،فرمود:آیا می دانید کیستم؟

گفتیم:سید و بزرگ مایی.

فرمود:نام و نسب مرا بازگویید.

گفتیم:موسی بن جعفر بن محمد.

فرمود:این که با من است کیست؟

گفتیم:او علی بن موسی بن جعفر است.

امام علیه السّلام فرمود:

۱- (۱)) .اصول کافی ۳۱۳/۱؛اختیار معرفه الرجال/۳۱۳؛الارشاد ۲۵۱/۱ و ۲۵۱؛اعلام الوری ۴۷/۲(به نقل از:الارشاد ۲۵۱/۱ و ۲۵۲)؛کشف الغمه ۶۱/۳ و ۶۲؛طوسی،الغیبه/۹۳/حدیث ۱۸ و بحار الانوار ۲۵/۴۹.

پس گواه باشید که او در دوران حیاتم وکیل من و پس از مرگم وصی من است». (۱)

این بیان امام کاظم علیه السّلام در حالی که نصی بر امامت امام رضا علیه السّلام و جانشینی اوست،در عین حال و با تفسیری ظاهری در حکم وصیت عادی و متعارفی است که پدر به فرزند و در مورد او می کند.امام کاظم علیه السّلام از آن جهت با عبارتی دو پهلو از جانشینی و وکالت فرزند خود سخن می گوید که اوضاع سیاسی حاکم بر جامعه،آکنده از ترور،تعقیب و اختناق است.

امام کاظم علیه السّلام با در نظر گرفتن شرایط و نیازهای جامعه،مسألهٔ امامت فرزندش حضرت رضا علیه السّلام را گاهی در برابر عده ای و زمانی در برابر جمع اصحاب و خاندان خود مطرح می فرمود.

از«داوود بن کثیر رقی»نقل شده است که گفت:«به موسی کاظم علیه السّلام گفتم:

فدایت شوم،کهنسال شده ام.دست مرا بگیر و از دوزخ وارهانم.[به من بگو:] پس از تو،امام و سرپرست ما کیست؟

امام علیه السّلام به فرزندش ابو الحسن رضا اشاره کرده،فرمود:پس از من او سرپرست و امام شماست. (۲)

«حیدر بن ایوب»می گوید:«در مدینه،در جایی که«قبا»نام داشت و«محمد بن زید بن علی»در آن حضور داشت،حاضر بودیم.محمد بن زید نه در وقت معمول که با تأخیر نزد ما آمد.به او گفتیم:فدایت شویم،تو را چه شده است[که دیر آمدی]؟

محمد گفت:امروز ابو ابراهیم ما را که هفده تن از فرزندان فاطمه(س) و علی علیه السّلام بودیم فراخواند و ما را گواه گرفت که فرزندش علی وکیل او در

۱- (۱)) .عیون اخبار الرضا ۲۷/۱.

۲- (۲)) .الفصول المهمه/۲۴۳-۲۴۴.

زمان حیاتش و وصی او پس از وفاتش است و فرمانش نافذ است و[این حق] برای او[محفوظ]است.

آن گاه محمد بن زید قصد امام کاظم علیه السّلام از این کار را روشن کرده،گفت:

ای حیدر،به خدا سوگند که او امروز فرزندش را به عنوان امام[پس از خویش] معرفی کرد». (۱)

آن گاه که ضرورت ایجاب می کرد امام کاظم علیه السّلام در قالب الفاظی صریح و به دور از ابهام و کنایه و بی نیاز به تأویل و تفسیر،مردم را از امامت فرزندش امام رضا علیه السّلام آگاه می کرد.«عبد اللّه بن حارث»که مادرش از نوادگان«جعفر بن ابی طالب»بود می گوید:«ابو ابراهیم علیه السّلام ما را فراخواند و چون گرد آمدیم، فرمود:آیا می دانید شما را برای چه گرد آورده ام؟

گفتیم:نه.

امام علیه السّلام فرمود:گواه باشید که این فرزندم علی،وصی و متصدی کارهای من و جانشین من است و هرکس ناگزیر از دیدار من باشد،باید با کتاب(نامه)او به دیدارم بیاید. (۲)

این صراحت بیان امام کاظم علیه السّلام منحصر به اجتماع های خصوصی و دور از چشم اغیار بود،اما در حضور عامهٔ مردم الفاظی دو پهلو به کار می برد و تأویل و تفسیر کلام خود را برعهدهٔ شنوندگان می گذارد.

«حسن بن بشیر»می گوید:«همان گونه که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را در روز غدیر برپا داشته،به مردم معرفی فرمود، ابو الحسن،موسی بن جعفر علیه السّلام نیز فرزندش علی را برپا داشته،به حاضران

۱- (۱)) .عیون اخبار الرضا ۲۸/۱.

۲- (۲)) .اصول کافی ۳۱۲/۱؛عیون اخبار الرضا ۲۷/۱؛الارشاد ۲۵۰/۲؛اعلام الوری ۴۵/۲(به نقل از:کلینی و الارشاد ۲۵۰/۲ و ۲۵۱)؛طوسی،الغیبه/۳۷ و بحار الانوار ۱۶/۴۹(به نقل از:همان ها).

معرفی کرده،فرمود:ای مردم مدینه(یا این که فرمود:ای حاضران در مسجد)،این[فرزندم علی]پس از من جانشین و وصی من است. (۱)

در روایتی دیگر به نقل از«عبد الرحمن بن حجاج»آمده است:

«ابو الحسن،موسی بن جعفر علیه السّلام در مورد امامت فرزندش علی وصیت کرد و سندی نوشت و شصت تن از بزرگان مدینه را بر آن گواه گرفت». (۲)

در سال ۱۷۸ ق.امام کاظم علیه السّلام«محمد بن سنان»را از وصیت خود در مورد امامت فرزندش علی[بن موسی]الرضا علیه السّلام آگاه کرد. (۳)

وصیت امام کاظم علیه السّلام در دوران بازداشت

امام موسی بن جعفر علیه السّلام در روز هفتم ماه ذو الحجهٔ سال ۱۷۹ ق.(یک روز پیش از روز«ترویه»)و به نقلی روز ۲۷ ماه رجب همان سال بازداشت شد. (۴)

پنجاه روز از بازداشت امام کاظم علیه السّلام گذشته بود که«علی»و«اسحاق»فرزندان «عبد اللّه»فرزند امام جعفر صادق علیه السّلام بر«عبد الرحمان بن اسلم»که در مکه بود وارد شدند.آنان نامه ای از امام کاظم علیه السّلام همراه خود داشتند که به خط امام علیه السّلام نگاشته شده،خواسته هایی را دربر داشت که حضرت به انجام آن امر فرموده بود.آن دو به عبد الرحمن گفتند:«[امام علیه السّلام]دستور داده است تا این نیازها از این طریق برآورده شود و اگر چیزی از او[نزد تو]ست،آن را به فرزندش علی بده که او جانشین و سرپرست کارهای اوست». (۵)

نیز امام کاظم علیه السّلام آن هنگام که به زندان بصره برده می شد،«عبد اللّه بن مرحوم»را خوانده،نامه هایی به او داد و فرمود تا آن نامه ها را به فرزندش علی

۱- ((۱)) .عیون اخبار الرضا ۲۹/۱.

۲- ((۲)) .همان/۲۸.

۳- ((۳)) .همان/۳۲.

۴- ((۴)) .بحار الانوار،ج ۴۸،ص ۲۰۶-۲۰۷.

۵- ((۵)) .عیون اخبار الرضا ۳۹/۱.

برساند،سپس فرمود:او وصی و سرپرست کارهای من و بهترین فرزندان من است. (۱)

همچنین حضرت کاظم علیه السّلام از داخل زندان نامه هایی برای یاران و اصحاب خود فرستاده،در آن ها به امامت فرزندش امام رضا علیه السّلام[و پیروی از او]وصیت می کرد.

«حسین بن مختار»می گوید:«زمانی که ابو الحسن علیه السّلام در زندان بود نوشته هایی از او به دستمان رسید که در آن ها آمده بود:امامت و جانشینی من، از آن بزرگترین فرزندان من است». (۲)

اگر زندانی شدن امام کاظم علیه السّلام را در بصره یک سال بدانیم و این روایت را بپذیریم،حضرتش در سال ۱۸۰ ق.وارد بغداد شد.در آن جا«علی بن یقطین» بر حضرت وارد شده،علی[بن موسی]الرضا علیه السّلام را دید که در کنار حضرت کاظم علیه السّلام نشسته است.امام کاظم علیه السّلام به او فرمود:ای علی بن یقطین،این علی،سرور و سید فرزندان من است و من کنیۀ خود را به او داده ام.

چون علی بن یقطین این بیان امام کاظم علیه السّلام را با«هشام بن الحکم»در میان گذاشت،هشام به او گفت:[امام کاظم علیه السّلام]با این سخن به تو گفته است که پس از او فرزندش علی امام و جانشین اوست». (۳)

بار دیگر امام کاظم علیه السّلام برای تثبیت امر امامت حضرت رضا علیه السّلام بین سال های ۱۸۱ ق.تا ۱۸۳ ق.از درون زندان به علی بن یقطین می نویسد:به یقین فرزندم[علی]سرور و مهتر فرزندان من است و من کنیه ام را به او داده ام. (۴)

۱- ((۱)) .همان/۲۷.

۲- ((۲)) .الکافی ۳۱۲/۱؛عیون اخبار الرضا ۳۰۰/۱؛الارشاد ۲۵۰/۲،طوسی،اعلام الوری ۴۶/۲؛کشف الغمه ۶۱/۳ و بحار الانوار ۲۴/۴۹(به نقل از:الارشاد،اعلام الوری و الغیبه).

۳- ((۳)) .الکافی ۳۱۱/۱؛الارشاد ۲۴۹/۲(به نقل از:الکافی ۳۱۱/۱)؛عیون اخبار الرضا ۲۱/۱ و طوسی، الغیبه/۳۵.

۴- ((۴)) .الکافی ۳۱۳/۱.این روایت ممکن است تحت تأثیر شرایط حاکم بر آن روزگار بوده و راوی به دلیل تنگناهای موجود روایت را این چنین مبهم نقل کرده است و منظور امام کاظم علیه السّلام فرزندش امام رضا علیه السّلام بوده که نص کامل روایت چنین است:إن علیا ابنی سید ولدی.

اعلان امامت حضرت رضا علیه السّلام در فرصت مناسب

در شرایطی که بر دوران زندگی امام کاظم علیه السّلام حاکم بود،می بایست حضرتش در تصمیم گیری و موضع گیری سیاسی،به ویژه اموری که به امام و جانشین پس از امام کاظم علیه السّلام مرتبط بود،پنهان کاری کند.به همین دلیل امام کاظم علیه السّلام از آشکار کردن امر امامت حضرت رضا علیه السّلام پرهیز می کرد،اما زمانی را برای امام رضا علیه السّلام تعیین کرد تا حضرتش امر امامت خود را اعلان کند.

از«یزید بن سلیط زیدی»نقل شده است که گفت:«گروهی بودیم که در راه مکه با ابو عبد اللّه علیه السّلام برخورد کردیم.به او گفتم:پدر و مادرم فدایت باد.شما امامان پاکیزه[از پلیدی]هستید و کسی را از مرگ گریزی نیست.چیزی (رهنمودی)به من بنمایانید تا به کسان و خاندان خود برسانم.

امام صادق علیه السّلام فرمود:آری[چنین خواهم کرد]،اینان فرزندان من هستند و این(به فرزندش موسی علیه السّلام اشاره کرد)سرور و مهتر آنان است.

بعدها با ابو الحسن موسی علیه السّلام دیدار کردم و به او گفتم:پدر و مادرم فدایت باد.دوست دارم آن گونه که پدرت دربارۀ جانشین خود خبر داد تو نیز چنان کنی.

امام کاظم علیه السّلام فرمود:پدرم در روزگاری نه چون روزگار ما می زیست...من در حالی از خانه بیرون شدم که به صورت ظاهر تمام فرزندانم را در امر جانشینی،شریک علی کردم،اما در نهان او(علی)را به تنهایی به وصایت خویش برگزیدم..ای یزید،آنچه به تو گفتم،امانتی است نزد تو که[مجازی]تنها به کسانی بگویی که عاقل باشند،در عرصۀ ایمان به نیکی از بوتۀ آزمون الهی برآمده و راست گفتار باشند...[ای یزید بدان که او]پس از گذشت چهار سال از مرگ هارون مجاز به بیان این امر(خلافت و امامت)است و چون چهار سال[از مرگ هارون]گذشت،هرچه خواهی از او(علی)بپرس که-إن شاء اللّه-پاسخ خواهد داد. (۱)

ص:۷۸

۱- (۱)) .عیون اخبار الرضا ۲۴/۱-۲۶.

قسمت سوم

اشاره

بخش نخست امام رضا علیه السّلام و محنت های پدرش امام کاظم علیه السّلام

بخش دوم جلوه های انحراف در عصر امام رضا علیه السّلام

بخش سوم نقش امام رضا علیه السّلام پیش از ولایت عهدی

بخش نخست

اشاره

امام رضا علیه السّلام و محنت های امام کاظم علیه السّلام

هارون الرشید به ارتباط عمیق و ریشه دار میان امام کاظم علیه السّلام و مسلمانان پی برده بود و می دید پایگاه مردمی حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام روزبه روز توسعه می یابد و اگر امام کاظم علیه السّلام زنده بماند به یقین مسلمانان به مقایسه و مقارنه میان روش رفتاری امام کاظم علیه السّلام و هارون الرشید پرداخته،شیوه درست و بدون کژی را از شیوه انحرافی بازخواهند شناخت.لذا به این نتیجه رسید در صورتی که امام کاظم علیه السّلام آزادانه به فعالیت خود ادامه دهد،به یقین، وجودش خطر بزرگی برای دستگاه خلافت خواهد بود.به همین دلیل در صدد برنامه ریزی برای زندانی کردن امام کاظم علیه السّلام و کنترل فعالیت ها و پیشگیری از تأثیر او بر مسلمانان برآمد.

از دیگرسو رویارویی های مکرر امام کاظم علیه السّلام با هارون الرشید و خرده گیری او برای کسی چون هارون سخت دشوار بود و امکان نداشت تا در برابر امام علیه السّلام و موضع گیری های او خاموش بماند.امام کاظم علیه السّلام نیز در چنین موقعیتی قرار داشت و خاموش ماندن در برابر اقدام های تجاوزگرانهٔ هارون علیه امت اسلامی و شریعت و سنت پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله را ناروا و بیجا می دید.این رویارویی در موضع گیری های متعددی چهره نمود که بر هارون بسیار سنگین و ناگوار می آمد.به عنوان مثال،هارون به امام کاظم علیه السّلام گفت:«ای ابو الحسن،

حدود فدک را بازگو تا آن را به تو مسترد کنم.

امام علیه السّلام فرمود:آن را به طور کامل و با همان حدود بازپس می گیرم.آن گاه حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام چهار حد آن را از«عدن»تا«سمرقند»و«افریقیه»و«سیف البحر»تا نواحی«خزر»و«آسیای صغیر»ذکر کرد».

امام کاظم علیه السّلام با این بیان روشن کرد که فدک در واقع همان خلافت و وصایت غصب شدۀ پیامبر صلّی اللّه علیه و اله است.از همین جا بود که هارون تصمیم به کشتن امام کاظم علیه السّلام گرفت. (1)

زمانی هارون الرشید وارد حرم پیامبر صلّی اللّه علیه و اله شده،خطاب به آن حضرت گفت:«سلام بر تو ای رسول خدا،ای عموزاده!

و امام کاظم علیه السّلام خطاب به پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله چنین سلام داد:«السلام علیك یا أبه»؛سلام بر تو ای پدر.

هارون[که در تنگنای سیاسی و روحی قرار گرفته بود،ناچار زبان به اعتراف گشوده،]گفت:افتخار همین است[و بس].

اما این برخورد امام کاظم علیه السّلام کینه ای در دل او پدید آورد تا این که در سال ۱۶۹ ق.هارون امام علیه السّلام را احضار کرده،مدتی طولانی به زندان افکند، (2)سپس او را آزاد کرد.

یک بار امام کاظم علیه السّلام نزد هارون الرشید برده شد.هارون از حضرت پرسید:«این سرا چیست؟(آن را چگونه می بینی؟).

امام علیه السّلام فرمود:این سرای فاسقان است». (3)

ص:۸۲

۱- ((۱)) .تذکره الخواص/۳۱۴(به نقل از:ربیع الابرار ۳۱۶/۱).

۲- ((۲)) .البدایه و النهایه ۱۸۳/۱۰.

۳- ((۳)) .الاختصاص/۲۶۲ و بحار الانوار ۱۵۶/۴۸(به نقل از:الاختصاص/۲۶۲).

از دیگرسو سخن چینان علیه امام کاظم علیه السّلام نزد هارون سعایت کرده،او را بر ضد امام علیه السّلام تحریک می کردند.از جمله این سعایت کنندگان،«یحیی برمکی»بود،او به هارون می گفت:«از مشرق و مغرب برای او(امام کاظم«ع») اموال فرستاده می شود و او چندین خزانه دارد». (۱)

تمام این عوامل دست به دست هم داده،هارون را به زندانی کردن حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام واداشت و او در سال ۱۷۹ ق.امام کاظم علیه السّلام را بازداشت کرده،به مدت یک سال در بصره زندانی کرد.از سال ۱۸۰ ق.امام کاظم علیه السّلام در زندان های بغداد به بند کشیده شد تا سرانجام به دست یکی از دژخیمان هارون؛یعنی«سندی بن شاهک»به شهادت رسید.

آن گونه که از روایت«علی بن یقطین»در باب وصیت امام کاظم علیه السّلام در مورد امامت امام رضا علیه السّلام آمده،در سال های نخستین زندانی شدن امام کاظم علیه السّلام حضرت رضا به دیدار پدر می رفته است. (۲)

حضرت کاظم علیه السّلام به امام رضا علیه السّلام دستور داد تا زمانی که او زنده است بر در سرای خویش بخوابد تا این که خبر شهادت پدر به او برسد.امام رضا علیه السّلام چهار سال به همین روال گذراند.

شبی از شب ها امام رضا علیه السّلام تأخیر کرده،به خانه نرفت.اهل خانه از این تأخیر نگران شدند.چون روز برآمد،امام رضا علیه السّلام وارد خانه شده،نزد«ام احمد»همسر پدرش رفت و فرمود:آنچه را که پدرم به تو سپرده است به من بده.

ام احمد فریاد برآورد:به خدا سوگند سرورم بدرود زندگی گفت.

امام رضا علیه السّلام او را به سکوت دعوت کرده،فرمود:این خبر را آشکار مکن

۱- (۱)) .مقاتل الطالبیین/۴۱۵.

۲- (۲)) .الکافی ۳۱۱/۱.

و چیزی مگو[بگذار برای وقتی که]خبر به والی برسد. (۱)

«محمد بن فضل هاشمی»از سوی امام کاظم علیه السّلام مأموریت یافت تا خبر شهادت او را به امام رضا علیه السّلام برساند و امانت هایی به او سپرد تا به امام رضا علیه السّلام بدهد.محمد نیز دستور امام کاظم علیه السّلام را اجرا کرد و خود همان روز به بصره رفت تا خبر شهادت امام کاظم علیه السّلام را به مردم بصره بدهد.سه روز پس از رسیدن محمد به بصره،امام رضا علیه السّلام طبق وعده ای که به محمد داده بود وارد بصره شد و مردم بصره امامت او را پذیرفتند.امام رضا علیه السّلام همان روز به مدینه بازگشت،سپس از آن جا به کوفه رفت و با پیروان پدرش دیدار کرد و به مدینه بازگشت. (۲)

چون خبر شهادت امام کاظم علیه السّلام در میان مردم مدینه منتشر شد پیروان و محبان اهل بیت علیهم السّلام بر در سرای ام احمد گرد آمده،با«احمد بن موسی» (۳)دیدار کردند.احمد،آنان را به خانهٔ برادرش امام رضا علیه السّلام برده،آنان با حضرت به عنوان امام بیعت کردند. (۴)

همان گونه که حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام فرموده بود،امامت امام رضا علیه السّلام مدت چهار سال از اغیار پنهان ماند و در این چهار سال امام رضا علیه السّلام امامت خود را بر مسلمانان،آشکار نکرد.

امام رضا علیه السّلام رنج پدرش و زندان های متفاوت و مکرر و درازمدت که امام کاظم علیه السّلام را تا لحظهٔ شهادت در میان گرفته بود،می دید و با تمام وجود آن را لمس می کرد،اما شرایط مناسب نبود و امام رضا علیه السّلام اعلان رویارویی با

۱- ((۱)) .همان/۳۸۱-۳۸۲.

۲- ((۲)) .الخرائج و الجرائح ۳۴۱/۱ و بحار الانوار ۷۳/۴۹(به نقل از:الخرائج و الجرائح ۳۴۱/۱).

۳- ((۳)) .حرم احمد بن موسی،معروف به«شاهچراغ»در شیراز و مطاف دل دوستداران اهل بیت(ع)است.

۴- ((۴)) .مشروح این ماجرا را نک:بحار الانوار ۴۸،ذیل ص ۳۰۷-۳۰۸(سید جعفر بحر العلوم،تحفه العالم).

حاکمیت را مصلحت نمی دید.از همین رو درد و رنج را بر خود هموار کرده، دم برنمی آورد،چرا که مسلمانان به طور عموم و پیروان اهل بیت علیهم السّلام به ویژه، در شرایطی سخت روزگار سپری می کردند.

فضای باز نسبی در روزگار هارون

امام کاظم علیه السّلام در سال ۱۸۳ ق. (۱)به زهر کین هارون و به فرمان او به شهادت رسید.هارون الرشید که از انتشار خبر به شهادت رساندن امام کاظم در میان مردم بیمناک بود،طرحی تدارک دید تا دامان خود را از این جنایت پاک کند و خود را بی خبر از این امر نشان دهد.از همین رو سرداران،دبیران، قاضیان و بنی هاشم را گرد آورده،چهرهٔ امام علیه السّلام را باز کرده،به آنان گفت:«آیا نشانه ای از قتل در او می بینید؟آنان پاسخ دادند:نه». (۲)

از دیگرسو،سندی بن شاهک با اقدامی سالوسانه،پردهٔ آخر این نمایش را اجرا کرد.او فقیهان و بزرگان بغداد را به زندان برد تا خود از نزدیک پیکر امام کاظم علیه السّلام را وارسی کرده،ببینند که اثری از جرح و خفگی بر کالبد امام علیه السّلام وجود ندارد.آن گاه از آنان خواست تا گواهی دهند که او(امام کاظم«ع»)به مرگ طبیعی مرده است و آنان گواهی دادند،سپس به دستور سندی،پیکر پاک امام کاظم علیه السّلام را بر پل بغداد گذاشته،ندا در داده شد:«این[پیکر]موسی بن جعفر است.در او بنگرید که[به مرگ طبیعی]مرده است». (۳)

احتمال انفجار و شورش مردمی علیه حکومت هارون،او را دستخوش نگرانی و بیم کرده بود.از این رو برای جلوگیری از چنین رخدادی و نیز

۱- ((۱)) .مروج الذهب ۳۵۵/۳.

۲- ((۲)) .تاریخ یعقوبی ۴۱۴/۲.

۳- ((۳)) .الارشاد ۲۴۲/۲؛اعلام الوری ۳۴/۲(به نقل از:الارشاد ۲۴۲/۲)و کشف الغمه ۲۴/۳.

زدودن خشم مردمی و کاستن از واکنش ها،در تنگنا قرار دادن امام رضا علیه السّلام و خاندانش را کم رنگتر و محدودتر کرده،از به کار بستن اقدامات سخت گیرانه علیه آن حضرت خودداری نمود و پیشنهاد کسانی که از او می خواستند تا امام رضا علیه السّلام را بکشد رد می کرد.

از جمله این پیشنهاددهندگان«عیسی بن جعفر»بود که با پاسخ تند هارون مواجه شد.او به هارون گفت:«سوگندی که دربارۀ خاندان ابو طالب(علویان) یاد کرده ای به یاد آور.تو سوگند یاد کردی که اگر کسی پس از موسی[بن جعفر علیه السّلام]مدعی امامت شد در اسارت و بند گردنش را خواهی زد.این علی فرزند موسی مدعی امامت است و آنچه دربارۀ پدرش گفته می شد،درباره او نیز گفته می شود.

هارون خشمگینانه در او نگریست و گفت:چه می گویی؟می خواهی این خاندان را همگی از دم تیغ بگذرانم؟». (۱)

و زمانی که«خالد بن یحیی برمکی»هارون را به کشتن امام رضا علیه السّلام تحریک و تشویق می کرد،هارون می گفت:«آنچه با پدر او کردیم ما را بس است.آیا می خواهی همۀ آنان را بکشیم؟». (۲)

البته باید دانست و می دانیم که این انعطاف و تغییر موضع هارون نسبت به خاندان رسالت،به معنای پشیمانی او از اعمال گذشته و نتیجۀ خداترسی اش نبود،بلکه می خواست با این شیوه،خشم مردم را فرونشاند.از دیگرسو و علیرغم جاسوسان و سخن چینان فراوانی که برای زیر نظر داشتن امام علیه السّلام و گزارش فعالیت های او گمارد،کوچکترین گزارشی یا دلیلی بر فعالیت امام رضا علیه السّلام بر ضد حکومت هارون ارائه نشده بود.

۱- ((۱)) .عیون اخبار الرضا ۲۲۶/۲.

۲- ((۲)) .الفصول المهمه/۲۴۵.

در مقام امامت

چهار سال آغازین امامت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام؛یعنی سال های ۱۸۳-۱۸۷ ق.با سکوت و رکود کامل گذشت و فعالیت هایی چون:

اعلان امامت،ایراد خطبه،دیدارهای عمومی یا حضور در مجامع عمومی از سوی امام رضا علیه السّلام دیده و ثبت نشد.البته این وضعیت از نگاه جاسوسان هارون که تمام حرکات و سکنات امام رضا علیه السّلام را زیر نظر داشتند دور نبود و آنان هارون را از این امر که حضرت رضا علیه السّلام از رخدادها فاصله گرفته و دوری می جوید،آگاه می کردند.روایت زیر مؤید این مطلب است:

«روزی ابو الحسن،علی بن موسی الرضا علیه السّلام وارد بازار شده،سگی، گوسفندی و خروسی خرید.جاسوسی که حضرت را زیر نظر داشت،هارون را از این اقدام امام رضا علیه السّلام آگاه کرد.هارون با شنیدن این خبر گفت:از او ایمن شدیم[و دیگر گزندی به ما نمی رساند]». (۱)

سکوت و عدم فعالیت علنی امام رضا علیه السّلام هارون را نسبت به گزارش های جاسوسان بی اعتماد کرده بود.زمانی یکی از نوادگان«زبیر بن عوّام»به هارون گفت:«او(امام رضا علیه السّلام)درب خانهٔ خود را گشوده،مردم را به خویش دعوت می کند.

هارون گفت:این شگفت انگیز است.یکی می نویسد:علی بن موسی علیه السّلام سگی،گوسفندی و خروسی خریده و[آن دیگری]آنچه می خواهد می نویسد». (۲)

ص:۸۷

۱- (۱)) .عیون اخبار الرضا ۲۲۶/۲.

۲- (۲)) .عیون اخبار الرضا ۲۲۶/۲.

بـدین ترتیب،هارون گفتـهٔ آن مرد زبیری را دربارهٔ امام رضا علیه السّـلام نادیـده گرفته،بدون این که امام علیه السّـلام را مورد تعرض قرار دهد او را به حال خود واگذاشت.

چهار سال از شهادت امام کاظم علیه السّلام گذشت و سال ۱۸۷ ق.فرارسید.

هارون الرشید در این سال بر جماعت برمکیان خشم گرفته،آنان را به دست جلاد سپرد.کشته شدن برمکیان نقش بسزایی در دگرگونی و انعطاف اوضاع سیاسی داشت،چرا که اینان ارکان حکومت عباسیان را قوام بخشیده،آن را تحکیم کرده بودند و بیشترین تلاش برای از بین بردن خاندان پیامبر صلّی اللّه علیه و اله داشتند.با حذف آنان از عرصهٔ سیاسی آن روز و خالی شدن دستگاه حاکمیت از آنان،سعایت بر ضد امام رضا علیه السّـلام نیز کمرنگ شد و شرایط برای امام رضا علیه السّـلام فراهم گردید تا وصیت پدر بزرگوار خود را عملی کرده،امامت خویش را آشکار کند.برخی از یاران آن حضرت او را از این کار برحذر داشته،گفتند:

«تو امری بس بزرگ برملا کردی و ما بیم آن داریم که این طاغوت به تو گزندی برساند.

امام علیه السّـلام که مطمئن بود آسیبی از هارون نخواهد دید،فرمود:هرچه می خواهد و هرچه می تواند بکند که نمی تواند گزندی به من برساند. (۱)

زمانی که یاران،مجددا اقدام امام رضا علیه السّـلام را در آشکار کردن امر امامت خویش،مخاطره آمیز خواندند،امام علیه السّلام در پاسخ فرمود:اگر هارون خراشی(آسیبی هرچند کوچک)بر من وارد کند،به یقین من دروغ پرداز هستم. (۲)

مسئولیت امام رضا علیه السّلام در منصب امامت به معنای معارضه و رویارویی

۱- (۱)) .اعلام الوری ۶۰/۲ و الفصول المهمه/۲۴۵.

۲- (۲)) .عیون اخبار الرضا ۲۱۳/۲.

سیاسی نبود،بلکه امام رضا علیه السّلام به عنوان امام و پیشوای مردم و جانشین شرعی پدر ارجمندش مبارزهٔ همه جانبه ای با اندیشه ها و عقاید منحرف و ویرانگری که جامعهٔ آن روز را عرصهٔ تباهی های خود کرده بودند و نیز نشر اندیشهٔ پاک اسلامی را در دو عرصهٔ اعتقادات و احکام شریعت،وجههٔ همت خویش قرار داد.هارون نیز که امام علیه السّلام را دور از عرصهٔ سیاست می دید،نسبت به امام رضا علیه السّلام واکنشی نشان نمی داد.

رفتن هارون به ری(در سال ۱۸۹ ق.)و از آن جا به خراسان(در سال ۱۹۲ ق.)و در نهایت مرگ او در سال ۱۹۳ ق.از دیگر عوامل فراهم شدن آزادی نسبی برای امام رضا علیه السّلام بود.

ص:۸۹

بخش دوم

اشاره

جلوه های انحراف در عصر امام رضا علیه السّلام

در این بخش انحراف های گوناگونی که در روزگار حکومت عباسیان و دورهٔ حکومت هارون و فرزندش محمد(که در سال ۱۹۸ ق.به وسیلهٔ سپاه برادرش مأمون کشته شد)؛یعنی سال های ۱۸۳-۱۹۸ ق.مورد بررسی قرار می گیرد.نقش امام رضا علیه السّلام در چاره جویی برای رهایی جامعه از انحراف های گوناگون این دوره و برخورد امام رضا علیه السّلام با آن را مبحث دیگری است که به بخش بعد موکول می کنیم.انحراف هایی را که بر این دوره سایه افکنده بود،به اختصار مورد بررسی قرار می دهیم.

انحراف فکری

اشاره

جریان های منحرف فکری در روزگار عباسیان رواج یافته،پیروان و یارانی به دست آورد و بازار«جدال»و«مراء»آن چنان گرم شد که امت اسلامی را نیز به خود مشغول کرد.حاکمان عباسی این جریان ها را ترویج کرده،پدیدآورندگان آن را مورد تشویق و حمایت خویش قرار دادند،زیرا امت اسلامی با سرگرم شدن به این جریان ها از عرصهٔ سیاست،اقتصاد و زندگی عمومی خود فاصله می گرفت و از موضع گیری در برابر سیاست های جاری،دور می ماند.

پیروان دیگر ادیـــان نیز توانســـتند در چنیـــن شـــرایطی بـــا آزادی مطلـــق اعتقـــادات و افکـــار خـــود را مطرح کنند،مانند:«یهودیان»،«مسیحیان»،«زرتشتیان»، «صابئیان»،«برهمنان»،«ملحدان»،«دهریان»و دیگر گروه های زندیقان.

با ظهور پدیدآورندگان مذاهب اسلامی،شمار مذهب های اسلامی نیز به همان نسبت فزونی می گرفت.اندیشه های عقلی صرف و فلسفۀ«مثالی» (۱)(آرمانی)در جامعه منتشر شد.دامنه جدل دربارۀ«جبر»،«تفویض»،«ارجاء»، «تجسیم»و«تشبیه»گسترش یافت.در این دوره،جنبش های سیاسی،مانند:

«زیدیه»و«اسماعیلیه»که از جملۀ این جنبش ها بوده،جهاد مسلحانه را وجهۀ کار و جنبش خویش قرار داده بودند،به جریانی اعتقادی و دینی مبدل شدند.

ادعاهای باطل و پوشالی،ادعای پیامبری از سوی راه گم کرده ای که خود را «ابراهیم خلیل»می خواند،از دیگر پدیده های منحرف فکری این دوره بود.

مسلّم این است که این جریان ها در سایه حاکمان عباسی و با بهره جویی از آزادی هایی که این حاکمان به جریان ها و مسلک های منحرف داده بودند و نیز حمایت های بی دریغی که از آنان می کردند توانستند در میان مسلمانان جای پایی برای خود بیابند و در نهایت،جامعۀ اسلامی را دچار سردرگمی کرده،از راه راست اهل بیت علیهم السّلام دور سازند.

از دیگرسو،حاکمان به جعل و اختراع آرا و نظریه پرداخته،یا نظریه ای را پذیرفته،در جامعۀ اسلامی می پراکندند تا مسلمانان را به جدال و مناقشه و قیل و قال سرگرم کنند.آنان،مخالفان آرایی که خود پذیرفته بودند به زندان و مرگ محکوم می کردند،در حالی که قبول یا ردّ این نظریه ها هیچ تأثیری واقعی بر

۱- (۱)) .پیروان این مکتب فلسفی،حقیقت اشیاء را انکار کرده،آن ها را اوهام و خیال های باطل و چونان نقشی بر آب دانسته،دانش را نتیجۀ تصورات می خوانند.نک:المنجد،واژه:«مثل»(م).

اعتقادات و باورهای دینی مردم نمی گذاشت.به عنوان مثال،هارون نظریهٔ «قدیم»بودن قرآن را پذیرفت و به سرکوب و به کشتن مخالفان این نظریه پرداخت.زمانی که دربارهٔ پیکر بی جان مردی که پیش روی هارون افتاده بود و جلادان او را کشته بودند،از هارون پرسیده شد،هارون گفت:«از آن رو او را کشتم که می گفت:قرآن حادث است». (۱)

در روزگار مأمون،وضع کاملا معکوس شد و او در مورد قدیم بودن قرآن راهی جز راه پدرش در پیش گرفته،قرآن را«مخلوق»و نه«قدیم»خواند و این بار او بود که قرآن را موضوع آزمون عالمان قرار داد. (۲)

هارون از جعل روایات و احادیث پرداخته شده و منسوب به پیامبر خدا، به ویژه روایاتی که خرافی بودن آن کاملا آشکار بود حمایت می کرد و مخالفان ترویج این گونه روایات را کیفر می داد.داستان زیر بهترین گواه بر این امر است:

«روزی«ابو معاویهٔ ضریر»به حضور هارون رسید.در آن مجلس یکی از بزرگان قریش حضور داشت.سخن بدان جا کشیده شد که ابو معاویه،حدیثی از«ابو هریره»نقل کرد که او آن را به رسول خدا نسبت داده بود.این حدیث که آکنده از خرافه است به این شرح می باشد:[روزی]موسی علیه السّلام با حضرت آدم علیه السّلام دیدار کرده،به او گفت:تو همان آدم هستی که ما را از بهشت بیرون کردی؟

آن مرد قرشی[از سخن ابو معاویه در شگفت شده،]گفت:کجا آدم و موسی با یکدیگر دیدار کردند؟

ص:۹۳

۱- (۱)) .البدایه و النهایه ۲۱۵/۱۰.

۲- (۲)) .تاریخ الخمیس ۳۳۴/۲.

همین ایراد ناچیز،هارون را سخت خشمگین کرده،برآشفت و گفت:نطع (سفرۀ چرمین که بر روی آن گردن می زدند)و شمشیر بیاورید.به خدا او زندیق است که حدیث رسول خدا را مورد طعن قرار داده،[در آن شک می کنند].

ابو معاویه به منظور نجات جان مرد قرشی بنای آرام کردن هارون گذاشته، می گفت:ای امیر المؤمنین،او دستخوش خطا و لغزش شده و نفهمیده است و همچنان هارون را با این گفتار آرام می کرد تا این که هارون از کشتن مرد قرشی صرف نظر کرد.» (۱)

هارون الرشید حمایت و احترام بی دریغ خود را نثار عالمانی می کرد که تمایلات او را در نظر گرفته،بدان تن می دادند و با آن همراه می شدند،اما عالمان بزرگ و ارجمند و امامان اهل بیت علیهم السّلام را که با هواها و خواسته ها و امیال او همراه نبودند،به زندان می افکند یا در محاصره قرار می داد.نکته ای که ذیلا می آید،خود بهترین گواه بر این امر و دلیل حمایت بی پایان هارون از چنین عالمانی است.

«هارون بر دست«ابو معاویه»آب می ریخت.در همین حال از ابو معاویه پرسید:می دانی چه کسی آب بر دست تو می ریزد؟

ابو معاویه که نابینا بود گفت:نه.

هارون گفت:این منم که آب بر دستانت می ریزم.

ابو معاویه گفت:یا امیر المؤمنین،تویی؟

هارون گفت:آری،و این کار من برای گرامیداشت دانش است!». (۲)

۱- ((۱)) .تاریخ بغداد/۸/۱۴.

۲- ((۲)) .همان جا.

هارون همچنین اندیشه ها و آرایی را که به حکومتش قدسیت و مشروعیت می بخشیدند،زیر چتر حمایت خود می گرفت.یکی از شاعران آخرت به دنیا فروخته،چهار بیت دربارهٔ او سرود و در آن ابیات،او را «امین اللّه»خواند.هارون دستور داد تا برای هر بیت،هزار دینار به او بدهند،آن گاه گفت:«اگر[بر اشعارت]می افزودی،به یقین ما نیز[بر دهش خود] می افزودیم».

عطایای سخاوتمندانهٔ هارون،شاعران را بر آن داشت تا برای رسیدن به فریبایی های دنیا،بی پروا دربارهٔ قدسیت حاکمان عباسی شعر بسرایند.یکی از اینان در مدح هارون چنین سرود:

«دوستی خلیفه چیزی نیست که سربرتافتگان از فرمان خداوند؛و آنان که از دین خارج شده،فتنه ها را بارور می کنند،بدان تن دردهند». (۱)

و«سلم خاسر» (۲)در مدح«امین»و هارون سروده است:

«جن و انس با آن مهدی هدایت[یافته]؛[بر ولایت عهدی]محمد پسر «زبیده دختر جعفر»بیعت کرده اند.

خداوند،خلیفه را به ساختن(ایجاد)خاندان خلافت،برای گرامیان درخشان[چهره]موفق کرد». (۳)

زبیده همسر هارون الرشید،به پاس این مدیحه گویی گوهری به شاعر داد

ص:۹۵

۱- (۱)) .تاریخ الخلفاء/۲۳۳:حبّ الخلیفه حبّ لا یدین له عاصی الإله و شار یلقح الفتنا

۲- (۲)) .«سلم بن عمرو بن حماد»و از شاعران چیره دست بود.او قرآن خود را فروخت و یا پول آن طنبور خرید و از همین رو«خاسر»(زیانکار)خوانده شد.نک:خیر الدین زرکلی،الاعلام ۱۱۱/۳(م).

۳- (۳)) . قد بایع الثقلان مهدیّ الهدی لمحمد بن زبیده إبنه جعفر قد وفق اللّه الخلیفه إذ بنی بیت الخلافه للهجان الأزهر

و شاعر،آن را بیست هزار دینار فروخت».

عباسیان،با در محاصره قرار دادن فقیهان و عالمان پیرو و پویندهٔ راه اهل بیت علیهم السّلام و نیز حمایت از پیدایش جریان های ویرانگر فکری و اعتقادی،بر آن بودند تا مسلمانان را از مسیر و منش اهل بیت علیهم السّلام دور کنند.البته این نظریه، ادعایی بی اساس نیست،بلکه تحت پیگرد قرار ندادن صاحبان این نظریه ها و جریان ها خود بهترین دلیل بر حمایت دستگاه خلافت از این جریان هاست.

دستگاه عباسیان هرگز بر آن نشد تا جریان«واقفیه»و«غلات»را در آغاز پیدایش آن،محاصره کرده،آن ها را از میان بردارد،چرا که این دو جریان،از تشیع سربرآورده بودند و باید با حمایت های خلیفهٔ عباسی،وسیله ای باشند برای بدنام و خدشه دار کردن روش و منش اهل بیت علیهم السّلام و از ریشه برآوردن کیان شیعه و تشیع.

مأمون در ظاهر به عنوان نشر فرهنگ و در باطن برای ایجاد جریان هایی جدید که بتوانند در برابر مکتب اهل بیت علیهم السّلام بایستند،فرمان داد تا کتاب های فلسفی را از یونانی به عربی ترجمه کنند. (1)پرواضح است که این اقدام به انتشار افکار و آرا و اصطلاحاتی منطقی و فرضیه های ذهنی دور از واقعیت می انجامید که در نهایت خواستهٔ خلیفه را تأمین می کرد.

در روزگار عباسیان،فتوای به رأی و تفسیر به رأی فزونی گرفت و«قیاس» باطل که براساس قیاس حکمی فرعی با حکم فرعی دیگری مبتنی بود،رواج یافت.مفتیان نیز خواسته و تمایلات حاکمان را در فتوای خویش لحاظ می کردند.از«ابن مبارک»نقل شده است که می گفت:«چون هارون الرشید به

۱- (۱)) .مأثر الإنافه فی معالم الخلافه ۲۰۹/۱.

خلافت رسید،شیفتهٔ یکی از کنیزکان پدرش مهدی شد.از او تقاضای کامجویی کرد،اما کنیزک نپذیرفته،گفت:شایستهٔ تو نیستم(برای تو حلال نیستم)،زیرا پدرت با من همخوابه شده است.

هارون که به شدت دلدادهٔ او شده بود،از«ابو یوسف[مفتی]»پرسید:در این زمینه حکمی و فتوایی داری؟

او در پاسخ گفت:ای امیر المؤمنین،آیا هرچیزی را که کنیزکی بگوید شایستهٔ تصدیق است؟گفته او را نپذیر که[در گفته اش درستکار و]امین نیست».

ابن مبارک می گوید:«نمی دانم از کدام یک و از چه چیز در شگفت باشم، از این[خلیفه]که خود را صاحب اختیار جان و مال مسلمانان دانسته،اما خود را ناچار می بیند که حرمت حریم پدر را بشکند یا از آن کنیزک که از امیر المؤمنین دوری می کند و یا از این فقیه مفتی و قاضی روی زمین که[به خلیفه]می گوید:حریم حرمت پدرت را بشکن و کام دل برگیر و گناه آن را بر گردن من انداز؟». (۱)

نیز از«عبد اللّه بن یوسف»نقل شده است که گفت:«هارون الرشید به ابو یوسف گفت:کنیزکی خریده ام و می خواهم پیش از استبراء(دیدن خون حیض و اطمینان از عدم بارداری)با او درآمیزم.آیا راه حلی برای این مسأله داری؟

ابو یوسف گفت:آری.او را به یکی از فرزندان خود ببخش،سپس او را به همسری بگیر». (۲)

۱- (۱) .تاریخ الخلفاء/۲۳۳.

۲- (۲) .همان جا.

بـدین ترتیب،فقیهـان شـیفتهٔ دنیـا و آرایه هـای آن،گام در راهی نهادنـد که هوس ها و تمایلات حاکمان سـتمگر و منحرف را تـأمین می کردنـد و با فتوای ناحق و باطل خود،راه هرگونه بی بنـدوباری را بر خلفا هموار می کردنـد.از دیگرسو می بینیم که فقیهـان پیرو خـط و مکتب اهـل بیت علیهم السّـلام بی باکانه با سـتمگران و انحراف آنان در ستیز بوده و به همین دلیل پیوسـته تحت تعقیب آنان و عوامل آنان قرار داشتند.

عالمان و فقیهان وابسته به دربار هرگز از ایفای رسالت[!]خود باز نایستاده،به نشر واژگونهٔ مفاهیم زهد و تصوف می پرداختند تا مسلمانان را از عرصهٔ سیاست و دخالت در آن یا اعتراض به موضع گیری و دخل و تصرف حاکمان دور کنند.

سرانجام تلاش صادقانـهٔ این فقیهان درباری کارساز شـده،مردم فراوانی را به انزوا کشانـد و از عرصهٔ زندگی دور کرد،به گونه ای که از فریضهٔ امر به معروف و نهی از منکر نیز دست کشیدند.

دست اندازی خلیفه به بیت المال

خلفای عباسـی تمام مبانی نظام اقتصادی اسـلام را که به طور صـریح دارایی بیت المال را امانتی در دست حاکم می دانست،نه ملک خاص او و او را به قیود شـرعی مقیـد کرده بود،نادیـده گرفته،به اموال مسـلمانان دست انـدازی کرده،آن را هزینـهٔ هوس های خود می کردند.آنان به منظور تقویت پایه های حکومت خود،افرادی را با هزینه های کلان زیر چتر حمایت خود قرار می دادنـد و خود در رفاه کامل بوده و زنـدگی اشـرافی داشـتند.خوانندگان،کنیزکان و چاپلوسان،از جمله کسانی بودنـد که سـهم بزرگی در بیت المال داشتند.

ص:۹۸

یکی از این موارد را از زبان«ابو الفرج اصفهانی»نقل می کنیم:«خراج سنگینی و اموالی هنگفت از موصل برای هارون فرستاده شد.هارون دستور داد تا آن ها را به یکی از کنیزکان او بدهند.مردم،این کار هارون را اقدامی بزرگ و غیرطبیعی دانسته،از آن سخن می گفتند.

«ابو العتاهیه»گفت:[شگفتا!]هارون این چنین ثروتی را به زنی بدهد و من از آن بی بهره باشم؟آن گاه بر هارون وارد شده،سه بیت شعر سرود و هارون بیست هزار درهم به او داد و«فضل بن ربیع»که در آن جا حاضر بود پنج هزار درهم بر آن افزود». (۱)

«ابراهیم بن مهدی»از دیگر کسانی بود که از این خوان به یغما گرد آمده، بهره مند شد.او ترانه ای(اشعاری)برای هارون خواند و یک میلیون درهم پاداش گرفت. (۲)

هارون همچنین کنیزکی به قیمت هفتاد هزار درهم خرید و گوهری به مبلغ دوازده هزار دینار خریده،به او داد،سپس سوگند یاد کرد که آن کنیزک در آن روز هرچه بخواهد برای او تهیه کرده،بدو خواهد داد. (۳)

در برابر این ولخرجی های خلیفه،بسیاری از مسلمانان در فلاکت، محرومیت و بینوایی روزگار می گذراندند،تا آن جا که دو تن از قرشیان با اشاره به همین امر،به هارون گفتند:«بلاهای خانمان سوز ما را از پای انداخت و مصیبت های روزگار دارایی ما را از دستمان ستاند». (۴)

وضعیت عامهٔ مسلمانان در آن عصر این گونه بود،اما کارگزاران و نزدیکان خلیفه،از دهش و بخشش های او بهره مند بودند،تا جایی که دارایی

۱- (۱)) .الأغانی ۶۷/۴.

۲- (۲)) .همان ۹۹/۱۰.

۳- (۳)) .همان ۳۴۲/۱-۳۴۳.

۴- (۴)) .همان/۲۶۱.

والی هارون در خراسان به هشتاد میلیون رسیده بود. (۱)

ثروتی که از هارون برجای مانـد فراتر از تصور بـود.او یکصـد میلیـون دینـار نقـد و معـادل یکصـد میلیـون و پـانزده هزار دینار،کالا،جواهر،ستور و...از خود برجای گذاشت. (۲)

فرزندان هارون در اشرافیگری و چپاول اموال مسلمانان،راه پدرشان هارون را دنبال کردند.محمد امین عمارتی ساخت و آن را با فرشی زربفت و ابریشمین که آن را از حریر و دیبا پر کرده بودند،مفروش کرد. (۳)

او بی اعتنا به فقر و فلاکت مسلمانان،بیت المال ایشان را به بازی گرفته،هر گونه و در هر راهی که می خواست،بی محابا خرج می کرد.روزی ماهی کوچکی برای او صید کردند.او یک جفت گوشوارهٔ طلا که هریک به دانه ای مروارید مزین شده بود به گوش آن موجود کوچک کرد. (۴)او اموال مسلمانان را خرج خوشگذرانی ها و همنشینان خود و خواجگان می کرد. (۵)

مأمون نیز از این قافله عقب نمانده،اموال فراوان و بی شـماری هزینهٔ عروسـی خود کرد و دستور داد تا خراج یک سال فارس و اهواز به پدر همسرش داده شود. (۶)

اطرافیان والی بغداد(که از سوی او منصوب شده بود)دست تطاول به بیت المال و دارایی مسلمانان دراز کرده بودند و کسی را یارای آن نبود تا آنان را از این تعدی ها بازدارد. (۷)

آنچه گذشت تنها اندکی از بی عدالتی ها،چپاول ها و غارتگری های این خاندان بود.

ص:۱۰۰

۱- ((۱)) .تاریخ طبری ۳۲۴/۸.

۲- ((۲)) .تاریخ الخلفاء/۲۳۷.

۳- ((۳)) .مروج الذهب ۳۹۲/۳.

۴- ((۴)) .همان/۳۹۴.

۵- ((۵)) .الکامل فی التاریخ ۲۹۴/۶.

۶- ((۶)) .مروج الذهب ۴۴۳/۳.

۷- ((۷)) .تاریخ طبری ۵۵۱/۸.

انحراف اخلاقی

رفاه زدگی و اشـرافیگری،نقش بسزایی در شیوع انحراف اخلاقی در میان حاکمان و تشکیلات وابستهٔ به آن و نیز در میان امت داشت.حاکم هماره سرگرم بازی و پیوسته دنبال شهوترانی بود و چیزی جز این ها را نمی شناخت.

هـارون نه تنهـا از این قـافله عقب نمانـد که بر سـرگرمی ها مواردی را افزود که خلفای پیشـین بـدان نمی پرداختنـد.او نخستین خلیفه ای بود که به سـرگرمی هـایی چون:بازی چوگان،گوی باختن و در حال سوارکاری تیر به هـدف زدن پرداخت.همچنین هارون نخستین فردی از عباسیان بود که با شطرنج بازی کرد. (۱)

هارون به اسب دوانی علاقه مند بود.در یکی از روزهای مسابقه،اسب او بر دیگر اسبان پیشی گرفت.هارون از شاعران خواست تا دربارهٔ آن اسب شعری بسرایند.«ابو العتاهیه»دربارهٔ اسب هارون شعری سرود و از دهش فراوان هارون بهره مند شد. (۲)

توجه به این مطلب ضـروری است که هرچند برخی از این کارها خارج از محدودهٔ شـرع نبوده و مباح بود،اما برای حاکمی که بر گسترهٔ اسـلامی حکومت می کرد و این گستره هماره مورد تهدید دشـمنان اسـلام و در معرض خطر کینه توزان قرار داشت شایسته نبود.

هـارون شدیـدا شـیفتهٔ آواز بود و به همین دلیـل خواننـدگان را طبقه بنـدی کرده بود[و به تناسب توانمنـدی شان،آنان را مورد عنایت قرار می داد]. (۳)

ص:۱۰۱

۱- ((۱)) .تاریخ الخلفاء/۲۳۷.

۲- ((۲)) .همان جا.

۳- ((۳)) .همان جا.

همـان طور که پیشتر گفته شـد،هـارون اموال و هـدایای زیادی به خواننـدگان می داد.او شـیفتهٔ سه تن از کنیزکان آوازه خوان شده بود و از همین رو دربارهٔ آنان شعری سرود که در آن آمده است:

«آن سه دوشیزه،اختیار مرا به دست گرفته؛و تمام قلب مرا به تسخیر خود درآورده اند.

چه می بینم!تمام خلق فرمانبردار من بوده؛و من فرمانبردار آن سه هستم، اما ایشان نافرمانی من می کنند.

این[وضع]جز فرمانروایی هوا و هوس نبوده؛و آنان از همین راه در قدرت من رخنه و مرا مغلوب[خویش]کرده اند». (۱)(۲)

در حـالی که هزاران جنگـاور در جنـگ ها و در دفاع از حریم و مرز سـرزمین های اسـلامی جان می دادنـد،اما هارون انـدک اندوهی به خود راه نمی داد و چون خبر مرگ کنیزکی به نام«هیلانه»شنید غرق اندوه شد،در رثای او چنین سرود:

«در سوگ او باید گریه کنندگان بگریند؛و هم در اندوه او مرثیه ها دل ها را بسوزانند.

او با رفتنش دردی پایا برای من آفریده؛آن را به ارث برای من بر جای گذارد». (۳)(۴)

ص:۱۰۲

۱- (۱)) .الأغانی ۳۴۵/۱۶ و فوات الوفیات ۲۲۶/۴.

۲- (۲)) . ملـک الثلاـث الآنسـات عنانی و حللن من قلبی بکلّ مکان مالی تطاوعنی البریه کلها و أطیعهن و هنّ فی عصـیانی ما ذاک إلاّ أنّ سلطان الهوی و به غلبت غرزن فی عصیانی

۳- (۳)) .همان جا.

۴- (۴)) . فلها تبکی البواکی و لها تشجی المراثی خلقت سقما طویلا جعلت ذاک تراثی

میگساری از دیگر سرگرمی های هارون بود که به شدت بدان آلوده شده بود.به دلیل همین اشتیاق،گاهی خود جام های می را به دست ندیمان خود می داد. (۱)

از سرگرمی های هارون تشکیل مجالس خنده و تفریح و لطیفه گویی بود و به همین منظور،«ابن ابی مریم مدنی»را برای مجالس شادی خود برگزید.

هارون،دوری او را برنتافته و از همزبانی اش ملول نمی شد.این علاقهٔ قلبی و دلبستگی هارون به ابن ابی مریم به جایی رسید که در کاخ خود خانه ای برای او در نظر گرفت و او را در شمار افراد خانواده،اطرافیان و غلامان خود درآورد. (۲)

هارون از به کار بردن الفاظ رکیک و مستهجن توسط مجلسیان خود رنجه نمی شد[،بلکه آن را نشاط افزا می شمرد].«روزی«عباس بن محمد»ظرفی سفالین پر از مشک و عبیر به هارون پیشکش کرد.هارون آن را به«ابن ابی مریم»داد.عباس ناراحت شده،به ابن ابی مریم گفت:مادرش بدکاره باشد، اگر از آن بر غیر مقعدش بمالد.

هارون از واکنش عباس خندید.ابن ابی مریم دست درون ظرف سفالین کرده،از محتویات ظرف برداشته،بر عورت و همهٔ اندام خود مالید،سپس به غلام خود دستور داد تا باقی مانده مشک و عبیر را نزد همسرش برده،[از قول ابن ابی مریم]به او بگوید:از محتویات ظرف به شرمگاه خود بمال تا بیایم و...

هارون از شنیدن این عبارت های رکیک یکسره می خندید و[به پاس این

۱- (۱)) .حیاه الإمام علی بن موسی الرضا ۲۳۴/۲.

۲- (۲)) .تاریخ طبری ۳۴۹/۸.

شیرینکاری ابن ابی مریم]یک صد هزار درهم به او داد». (۱)

زمانی که محمد امین زمام خلافت را در دست گرفت،خواجگانی خرید و در دوستی و ستایش آنان،زیاده روی کرده،آنان را همدم خلوت شبانه روز خود نمود...و برای ایشان مقرری معین نمود.او کسانی را به شهرها فرستاد تا دلقکان و نمایشگران را برای او گرد آورند و آن ها را در شمار درباریان و خاصان خود درآورده،ماهانه ای برای آنان مقرر کرد.[او با فراهم آوردن چنین مجموعه ای]از برادران و خانوادهٔ خود دوری جست و ایشان و سرداران سپاه خود را خوار و کوچک گرداند.آنچه از جواهر که در بیت المال بود و آنچه نزد خود داشت میان خواجگان،ندیمان و هم صحبتان خود تقسیم کرد و فرمان داد تا جاهایی را برای تفریح و مواقع خلوت و سرگرمی او ساز کنند.به فرمان محمد،پنج کشتی تفریحی به شکل های:شیر،فیل،عقاب،مار و اسب ساخته و به دجله انداخته شد.او برای ساخت این کشتی ها ثروت هنگفتی هزینه کرد. (۲)

بنا به فرمان محمد امین در جایگاهی(سکویی)در فضای باز،گرانبهاترین فرش ها گسترانده شد،جام ها و ظرف های زرین و سیمین و جواهرات فراوانی در آن جا فراهم آمد.آن گاه امین به سرپرست کنیزکان خود دستور داد تا یک صد کنیز نوازنده و خواننده را در نظر گیرد،سپس ده تن ده تن درحالی که عود در دست داشته،همخوانی می کنند،نزد وی بروند.... (۳)

هنگامی که در خراسان و در حضور«فضل بن سهل»نام امین برده شد،

۱- ((۱)) .همان/۳۴۹-۳۵۰.

۲- ((۲)) .الکامل فی التاریخ ۲۹۳/۶-۲۹۴.

۳- ((۳)) .همان/۲۹۵.

فضل گفت:«چگونه کشتن امین روا نباشد؟در حالی که شاعر او در حضورش چنین سروده است:

«هان،مرا می بده،و آن هنگام که جام به دستم می دهی،به من بگو که:این می است[تا لذت نوشیدن آن با لذت شنیدن نام آن درهم آمیزد].

و چون پر کردن جام،به طور آشکارا ممکن باشد؛آن را پنهانی به من مده». (۱)

«ابن اثیر»امین را این چنین معرفی می کند:«در سیرهٔ او چیزی که شایان ذکر باشد،مانند:بردباری،دادگری،تجربه[حکومت داری]نیافته ایم». (۲)

عبد اللّه مأمون در این میدان از پدرش هارون و برادرش امین عقب نمانده، در زمینه خوشگذرانی،تفریح،علاقه مندی به طرب و عملهٔ طرب راه آن دو را درپیش گرفت.«اسحاق بن ابراهیم بن میمون»می گوید:«در میان خلق خدا کسی یافت نمی شد که همانند مأمون،شیفته و دلباختهٔ زنان باشد». (۳)

او هم پیالهٔ ندیمان خود می شد و آن قدر شراب می نوشیدند که از خود بی خود می شدند». (۴)

نیز به چند طریق نقل شده و در روایت های زیادی آمده است که:«مأمون میگساری می کرد». (۵)

«مأمون شب ها را با کنیزکان و آوازه خوانان به میگساری به صبح می رساند.

۱- ((۱)) .همان جا: ألا فاسقنی خمرا و قل لی هی الخمر و لا تسقنی سرّا إذا أمکن الجهر

۲- ((۲)) .همان جا.

۳- ((۳)) .العقد الفرید ۱۵۶/۸.

۴- ((۴)) .الکامل فی التاریخ ۴۳۷/۶.

۵- ((۵)) .تاریخ الخلفاء/۲۶۰.

در یکی از همین شب ها«محمد بن حامد»در کنار مأمون ایستاده بود و مأمون شراب می خورد.در همین حال«عریب»به خواندن آواز پرداخت.مأمون از این که«عریب»بی مقدمه شروع به خواندن کرده بود،بهت زده شد.محمد بن حامد که متوجه بهت مأمون شد،گفت:سرورم،با بوسه ای او را وادار به خواندن کردم...

مأمون گفت:...پس من،کنیز خود«عریب»را به همسری محمد بن حامد درآورده،چهارصد درهم از مال خویش کابین او قرار دادم...عریب همچنان تا سپیده دم برای مأمون آواز خواند و ابن حامد بر در سرا ایستاده بود». (۱)

انحراف اخلاقی به دستگاه حاکمیت و وابستگان حکومتی منحصر نبود، بلکه دستگاه قضا را نیز آلود.«یکی از قاضیان که در دورهٔ امین و مأمون منصب قضا را در اختیار داشت،به عمل شنیع لواط آلوده شده بود و از این کار روی برنمی تافت تا آن جا که به این صفت شهره شد.زمانی که مسلمانان از او به مأمون شکایت بردند،مأمون در پاسخ گفت:خوب بود که پیش از این ها و قبل از صدور احکام از سوی او،به این امر اقدام می کردند!

پس از آن که شکایت ها از او فزونی گرفت،امین او را عزل کرده،در شمار ندیمان خود درآورد و دست او را در کارهای فراوانی باز گذاشت». (۲)

انحراف اخلاقی میان نزدیکان حاکمان امری شایع بود.در آغاز حکومت مأمون برخی از سپاهیان و شرطهٔ بغداد و کرخ،آشکارا به فسق و فجور پرداخته،راهزنی کرده و در انظار همگان،پسران و زنان را می ربودند...آنان در قالب گروهی به روستاها رفته...و هرچه می توانستند از اموال و دارایی مردم به

۱- (۱)) .همان جا.

۲- (۲)) .مروج الذهب ۳۴۵/۳.

ستم می گرفتند و کسی را یارای آن نبود که مانع آنان شود،چرا که اینان اطرافیان سلطان(خلیفه)و مایهٔ توانمندی و اقتدار او بودند.

با تأملی در تاریخ،می بینیم جاهلیت منسوخ شده توسط پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله، در روزگار حاکمیت مدعیان جانشینی آن حضرت احیا و حمایت شد،تا جایی که حافظان جان و مال مردم،خود غارتگران بوده و قاضیانی که باید از مفاسد اخلاقی جلوگیری کنند،به پاس شکستن حرمت دین و آلوده شدن به پلیدی ها و ترویج آن،پاداش می گرفتند و تمام این جنایات در سایهٔ حکومت خلیفه اللّه- البته به گمان خودشان-صورت می گرفت.

انحراف سیاسی

اشاره

انحراف سیاسی از دیگر بحران هایی به شمار می رفت که بر فضای آن دوره سایه افکنده بود.

این بحران را می توان در چند مقطع زمانی بررسی کرد:

۱.اوضاع سیاسی در روزگار هارون

اشاره

امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام در ده سال آغازین امامت خود(۱۸۳- ۱۹۳ ق.)معاصر هارون الرشید بود.سیاست خصمانهٔ هارون با سیاست خلفای پیشین و نیز سیاست او در برخورد با امام کاظم علیه السّلام تغییر نکرده بود.هارون الرشید به دلیل شهادت رساندن امام کاظم علیه السّلام همچنان دستخوش بیم و هراس بود.او می ترسید مبادا عکس العمل های مسلحانه از سوی وابستگان به اهل بیت علیهم السّلام بروز کند،لذا در نخستین روز شهادت امام کاظم علیه السّلام و برای دفع

هر گونه اتهام از خود،سرداران،دبیران،بنی هاشم و قضاوت را فرا خوانده،با بازکردن چهرۀ امام کاظم علیه السّلام به آنان گفت:«آیا اثری از کشتن در پیکر او می بینید؟» (۱)

در چنین شرایطی که اوضاع به نفع هارون نبود،او ناچار به خودداری از برخورد مستقیم با امام رضا علیه السّلام بود.از این رو از شیوه های سابق خود در برخورد با امام رضا علیه السّلام استفاده نکرده،از تن دادن به تحریکات و پیشنهادهای کسانی که او را به کشتن امام رضا علیه السّلام برمی انگیختند سرباز می زد.البته باید به این امر توجه داشت که امام رضا علیه السّلام در عرصۀ سیاست و فعالیت های سیاسی روشی برگزید که هارون را خلع سلاح کرده،بهانه ای به دست او نمی داد و در گزارش جاسوسان،هیچ اشاره ای به فعالیت چشم گیر سیاسی از سوی امام رضا علیه السّلام نمی شد.به همین دلیل،حکومت هارون،در مقایسه با دیگر حاکمان عباسی رفتار آرامتر و مسالمت آمیزتری با امام علیه السّلام داشت،اما با این حال حکومت او با ویژگی های زیر مشخص شده است:

نخست:ارعاب

هارون الرشید همانند خاندان بنی امیه و دیگر عباسیان نه براساس وصیت پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله به حکومت رسید و مسلمانان و«اهل حل و عقد»-که نظریۀ مطرح آن روزگار بود و این که اینان می توانستند کسی را نصب یا عزل کنند- نیز او را انتخاب نکرده بودند،بلکه از طریق ولایت عهدی و تعیین از سوی خلیفۀ پیشین به حکومت رسید.همین احساس او سبب شد تا به هر وسیله ای که می تواند حکومت خود را تثبیت کند.

از همین رو هارون از دو روش ارعاب و تطمیع برای استوار کردن

۱- (۱) .تاریخ یعقوبی ۴۱۴/۲.

حکومت خود بهره می جست و هیچ اعتراض مسالمت آمیزی را تحمل نمی کرد و به هیچ نصیحتی یا امر به معروف و نهی از منکری گوش فرا نداده، آن را برنمی تابید.او مشغول خواندن خطبه بود که کسی برخاسته،خطاب به او این آیه را خواند: کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللّهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ (۱)؛نزد خدا ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید».

هارون[که در پاسخ این اعتراض ناتوان مانده بود،]دستور داد تا او را یکصد تازیانه بزنند. (۲)

در سال ۱۸۸ ق.هارون الرشید،یکی از نزدیکان«احمد بن عیسی علوی» را دستگیر کرده،آن چنان او را[تازیانه]زد تا این که جان سپرد.جرم این مرد کهنسال-که بیش از نود سال از عمرش سپری شده بود-این بود که جای پنهان شده«احمد بن عیسی علوی»را به هارون نگفت. (۳)

از دیگر موارد برخوردهای هارون با مخالفان خود رفتار او با«یحیی بن عبد اللّه بن الحسن بن الحسن»بود.هارون او را تحت پیگرد قرار داده،سپس او را امان داد.چون یحیی را نزد هارون بردند،او را به زندان افکند تا این که در زندان درگذشت.در روایت دیگری آمده است:زندانبان یحیی،او را چند روزی گرسنگی داد و یحیی در اثر گرسنگی جان سپرد. (۴)

نیز در روزگار هارون و آن هنگام که در«طوس»بود«حمید بن قحطبهٔ طائی»به فرمان او شصت تن از علویان را کشت و پیکر آنان را در چاه انداخت. (۵)

۱- ((۱)) .صف(۶۱)/۳.

۲- ((۲)) .العقد الفرید ۵۱/۱.

۳- ((۳)) .تاریخ یعقوبی ۴۲۳/۲.

۴- ((۴)) .همان/۴۰۸.

۵- ((۵)) .عیون اخبار الرضا ۱۰۹/۱.

این نکته قابل تأمل است که هارون هرچند علویان را در معرض ارعاب، تهدید و کشتار قرار داده بود،اما تصمیم به کشتن امام رضا علیه السّلام نگرفت،بلکه به تهدید و برنامه ریزی برای کشتن امام علیه السّلام البته بدون قصد اجرای آن بسنده کرد.

در یکی از موضع گیری های خود نسبت به امام رضا علیه السّلام گفت:«امسال به مکه خواهم رفت و علی بن موسی را گرفته،نزد پدرش می فرستم(او را می کشم).

زمانی که این خبر را به امام رضا علیه السّلام رساندند،فرمود:او به من صدمه نخواهد زد. (۱)

یک بار که امام رضا علیه السّلام از سوی هارون الرشید احضار شده بود،به همراهان خود فرمود:او(هارون)مرا برای[اجرای اندیشۀ شوم خود]و بلایی سترگ فرا خوانده است[،اما]به خدا سوگند،او نمی تواند کاری که بر من ناگوار باشد در حق من انجام دهد.

چون امام رضا علیه السّلام بر هارون وارد شد،هارون او را گرامی داشته،از حضرتش خواست تا نیاز خانواده اش را بنویسد[و به خلیفه بدهد]و چون از نزد هارون بیرون شد،هارون گفت:«من[چیزی را]می خواستم و خداوند[چیز دیگری]خواست و آنچه خداوند خواست خیر بود». (۲)

امام رضا علیه السّلام همچنان از سوی جاسوسان هارون زیرنظر بوده،آنان گفتار، رفتار و دیدارهای او را به اطلاع هارون می رساندند.از این رو امام رضا علیه السّلام چنان برخوردی محتاطانه داشت تا مأمون از جانب او تهدیدی و خطری احساس نکند.

ص:۱۱۰

۱- (۱)) .اثبات الوصیه/۱۷۴.

۲- (۲)) .بحار الانوار ۱۱۶/۴۹(به نقل از:مهج الدعوات).

دوم:خودکامگی

هـارون الرشـید،حکـومت و خلافـت را به انحصـار خـود درآورد و آن را به صـورت مـوروثی میـان سه فرزنـد خود قرار داد.او علیرغم این که محمـد(امین) را شایسـتهٔ خلافت نمی دانست،اما برای دلجویی از«زبیـده»مادر امین و خشـنودی اش محمـد را به ولایـت عهـدی خویش برگزیـد.هارون ضـمن اعتراف به بی کفـایتی محمـد،انتخاب او را توجیه کرده،گفت:«محمـد را مقـدم داشـتم...و نیـک می دانم که او دنبـال رو هوای نفس خود بوده،هرچه در دست داشـته باشـد،بر بـاد داده،نظر کنیزکـان و زنـان را[در امور حکومتی]دخالت می دهـد و اگر«ام جعفر»(زبیـده)نبود و بنی هاشم بـدو متمایل نبودند،عبد اللّه (مأمون)را مقدم می داشتم». (۱)

هارون فقط به دلیل علاقـهٔ«زبیـده»به امین او را برگزیـده،به پیامـدهای این انتخاب نیندیشـید و فجایعی که در نتیجه رقابت میان امین و مأمون بر سر مسـلمانان نازل می شـد،او را دسـتخوش هیچ نگرانی نمی کرد.در نتیجه این انتخاب نامبارک و رقابت آن دو بر سر حکومت،هزاران تن از مسلمانان در جنگی خونین طعمهٔ مرگ شدند و دارایی مسلمانان هزینهٔ این جنگ شد.

از دیگر مظاهر اسـتبداد هـارون،سپردن منـاصب حکومتی و نظـامی به خویشاونـدان،یـاران نزدیک و متملقان بود.او همین سـه ویژگی را شـرط شایسـتگی برای پـذیرش مسـئولیت می دانسـت و شایسـتگی هـای دینی،اخلاـقی و مـدیریتی از نظر او چنـدان ارزشی نداشت.

۱- (۱)) .تاریخ الخمیس ۳۳۴/۲۶.

سوم:تهدیدهای خارجی

به گواهی تاریخ،حکومت و سرزمین اسلامی هماره از سوی دشمنان خارجی مورد تهدید قرار داشت.در آغاز روزگار امامت امام رضا علیه السّلام«خزران» یورشی سخت بر مسلمانان برده،هزاران تن از آنان را کشتند و بیش از یک صد هزار زن و مرد را به اسارت گرفتند.تاریخ نویسان دربارهٔ این فاجعه گفته اند:

«فاجعه ای سترگ بر اسلام رفت که هرگز مانند آن شنیده نشده است». (۱)

از سوی دیگر،رومیان در انتظار فرصتی بودند تا بر مسلمانان یورش ببرند و به هر بهانه ای پیمان صلح را نادیده می گرفتند و پس از جنگی خونین،مجددا پیمان صلحی نوشته می شد.این مسأله شایان توجه است که یورش و لشکرکشی حاکم،به انگیزهٔ نشر مبانی اسلام و توسعه دادن به گسترهٔ دولت اسلامی نبوده،بلکه به منظور تأمین تمایلات او برای استیلای بر سرزمین های بیشتری و تحت یوغ درآوردن شمار افزونتری از مردم بود.هدف دیگر حاکم از چنین آتش افروزی ها،سرگرم کردن مسلمانان به جنگ و دور نگاه داشتن آنان از سیاست و برخورد با حاکمیت بود.رفتار و منش هارون و آن شب نشینی ها و زن بارگی های او خود بهترین گواه بر این مدعاست،زیرا آنان که برای اسلام و مسلمانان دل می سوزانند،هرگز به کنیزکان و شب نشینی های آن چنانی و نیز به خوشگذرانی ها و تجمل گرایی نمی پردازند.

۱- (۱)) .ذهبی،تاریخ الاسلام،حوادث سال های ۱۸۱-۱۹۱ ق./ص ۱۲.

چهارم:آشفتگی در جبههٔ داخلی

سیاست های نادرستی که هارون در آغاز حکومت خود درپیش گرفت، جبههٔ داخلی را دستخوش نابسامانی و آشفتگی کرد.سال ۱۸۴ ق.شاهد شورش«ابو عمرو،حمزهٔ شاری»بود که تا سال ۱۸۵ ق.ادامه داشت.هارون الرشید پس از آن که ده هزار تن از یاران و همراهان ابو عمرو را کشت،توانست این شورش را سرکوب کند.در همین سال مردم طبرستان،والی منصوب از سوی هارون را کشتند.

دومین شورش«ابو الخصیب»از دیگر رخدادهای این سال بود.او توانست بر«نسا»،«ابیورد»،«طوس»و«نیشابور»چیره شود.سپس به سوی «مرو»و«سرخس»لشکرکشی کرد و کار او بالا گرفت.این شورش در سال ۱۸۶ ق.و پس از کشته شدن هزاران تن از دو طرف سرکوب شد. (۱)

سال ۱۸۷ ق.سال گسترش شکاف در جبههٔ داخلی بود،زیرا هارون الرشید«برمکیان»را که ارکان حکومت و پایه گذاران آن بوده (۲)و در سرکوب دشمنان و مخالفان عباسیان نقشی چشم گیر داشتند،از دم تیغ گذراند.

در همین سال هارون بن عبد الملك بن صالح بن علی عباسی را به زندان افکند،چرا که پسرش علیه او سعایت کرده،مدعی بود که او در پی دست یابی به خلافت و مدعی آن است. (۳)

«ابراهیم بن عثمان بن نهیک»که به خونخواهی برمکیان قیام کرده بود،در همین سال و به دست هارون کشته شد. (۴)

ص:۱۱۳

۱- ((۱)) .تاریخ طبری ۲۷۲/۸-۲۷۳.

۲- ((۲)) .همان/۲۸۷.

۳- ((۳)) .الکامل فی التاریخ ۱۸۰/۶.

۴- ((۴)) .همان/۱۸۶.

سال ۱۸۹ ق.شاهد رفتن هارون به ری بود،چرا که به او اطلاع داده شد «علی بن عیسی بن ماهان»والی خراسان،علیه او پرچم مخالفت برافراشته است و از دیگرسو ارتباط هارون با مردم خراسان قطع شده بود[و او می بایست به دیدار آنان برود].پس از چهار ماه و در حالی که والی خراسان همچنان در منصب خود بود،هارون به بغداد بازگشت. (۱)

هارون شتابان و بی تأمل متصدیان دستگاه های حساس دولتی را عزل می کرد.به عنوان مثال،منصب فرماندهی شرطه را به هشت تن سپرد و[به هر بهانه ای]یکی را عزل و دیگری را جای او می نشاند. (۲)

این سیاست غلط و ناکارآمد هارون به سست و کمرنگ شدن رابطهٔ امت و حاکم انجامید و او را منفور همگان کرد.زمانی که هارون الرشید در مکه از کنار«فضیل بن عیاض»گذشت،فضیل گفت:«مردم،این[مرد]را ناخوش داشته،از او گریزانند». (۳)

به یک سخن اوضاع سیاسی ای که هارون با آن دست و پنجه نرم می کرد، سبب شده بود تا از کشتن امام رضا علیه السّلام چشم پوشی کند،زیرا روزگاری از کشتن پدرش در زندان نمی گذشت.از سوی دیگر در روزگار امام رضا علیه السّلام از قیام های علویان-که اگر وجود داشت،به یقین امام رضا علیه السّلام مسئول پیامدهای آن شناخته می شد-خبری نبود.امام رضا علیه السّلام در این دوره به اصلاح آرام اوضاع موجود می پرداخت که از آن جمله،تفهیم و بیان مفاهیم مسالمت آمیز سیاسی به دور از اعتراض های آشکار بود.

۱- ((۱)) .همان/۱۹۱-۱۹۲.

۲- ((۲)) .تاریخ یعقوبی ۴۲۹/۲.

۳- ((۳)) .تاریخ بغداد ۲/۱۴.

۲.اوضاع سیاسی در روزگار محمد(امین)

امام رضا علیه السّلام پنج سال از دوران امامت خود را(۱۹۳-۱۹۸ ق.)با محمد امین معاصر بود.در این دوره محمد امین علیه امام رضا علیه السّلام به ویژه و اهل بیت علیهم السّلام به طور عموم اقدامی نکرد و در صدد کشتن او و دیگر علویان برنیامد.تاریخ نگاران حتی لفظی از او نقل نکرده اند که از آن چنین تصمیمی استشمام شود.البته این تصور دور از ذهن نیست که اوضاع و شرایطی که امین در آن قرار گرفته بود،اجازهٔ چنین اقدامی را به او نمی داد.او در آغاز حکومتش با برادرش عبد اللّه مأمون دچار چالش و نزاع شد که در نهایت به تجزیهٔ سرزمین های اسلامی به دو بخش انجامید.هریک از آن دو با تمام تشکیلات اداری-نظامی و یاران و پیروان و اموالی که به آن ها می رسید بر یک بخش از گسترهٔ اسلامی فرمان می راند.

در سال ۱۹۴ ق.مردم«حمص»علیه حکومت عباسیان سر به شورش برداشتند.فرمانده سپاه امین پس از کشتن بزرگان حمص و زندانی کردن مردم آن سامان،به آتش کشیدن نواحی و اطراف آن و به یک سخن،به بهای جان بسیاری از مردم و نابودی اقتصاد آن منطقه توانست شورش مردم حمص را سرکوب کند.

در همین سال امین فرمان داد تا خطیبان ولایت عهدی فرزندش«موسی» را بر فراز منبرها اعلام کنند.آن گاه از مأمون خواست تا موسی را در ولایت عهدی بر خود مقدم دارد،اما مأمون نپذیرفت.

در سال ۱۹۵ ق.امین به منظور جنگ با برادرش مأمون سپاهی به خراسان گسیل داشت که سپاه او با شکست روبرو شد،اما امین تا سال ۱۹۷ ق.کار

لشکرکشی به خراسان را دنبال کرد،ولی هیچگاه سپاه امین نتوانست بر خراسان چیره شود و هربار شکست خورده بازگشت.سپاه مأمون،لشکر شکست خوردۀ امین را تا بغداد دنبال کرده،مدت یک سال بغداد را در محاصرۀ کامل خود درآورد.

در سال ۱۹۸ ق.و پس از جنگی خونین که ده ها هزار تن از دو طرف را به کام مرگ فرستاد،سپاهیان مأمون بر بغداد چیره شده،امین و یاران او که در کنار او بودند کشته شدند و اینک مأمون حاکم بلامنازع سرزمین های اسلامی شده بود. (۱)

پیدایش چنین اوضاعی فرصت تعقیب و زیرنظر گرفتن امام رضا علیه السّلام و دیگر علویان را از حاکمیت گرفته بود.امام رضا علیه السّلام نیز فرصت به دست آمده را مغتنم شمرده به اموری پرداخت،از جمله:

-اصلاح جامعۀ اسلامی و پالودن آن از نابسامانی ها و فسادها در حد توان؛

-اقدام به گسترش پایگاه تشیع در میان مردم؛

-نشر مفاهیم و اندیشه های عاری از کژی.

در این دوره علویان به تجدید ساختار نظامی پرداختند تا برای مراحل و دوره هایی که در پیش است و شرایطی که حاکمیت و امت اسلامی در کنار هم آن را تجربه خواهند کرد،خود را آماده کنند.

۱- (۱)) .الکامل فی التاریخ ۲۲۲/۶-۲۸۲.

بخش سوم

اشاره

نقش امام رضا علیه السّلام پیش از ولایت عهدی

امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام مورد توجه فقیهان و قبلهٔ قلوب جویندگان دانش بود.حضرتش بر این جایگاه خود گواهی داده،فرمود:در«روضه» می نشستم و شهر مدینه آکنده از عالمان بود،اما هرگاه یکی از آنان در مسأله ای دچار مشکل و سرگشتگی می شد،همگان مرا حریف آن دانسته،مسأله را نزد من می فرستادند و من پاسخ آن را می دادم. (۱)

آن بزرگوار به یاران خود می فرمود تا درک و تعقل مردم را سنجیده،در حد توان و فهم شان آنان را با مسائل اعتقادی آشنا کنند.در یکی از این موارد حضرتش به«محمد بن عبید»فرمود:به«عباسی»بگو:از گفت وگو دربارهٔ توحید و مسائلی مانند آن دست بردار و با مردم دربارهٔ آنچه می دانند[و آن را درک می کنند]سخن بگو و از چیزی که نمی دانند[و درک آنان بدان نمی رسد و از شناخت آن ناتوان باشند] خودداری کن. (۲)

امام رضا علیه السّلام و اصلاحات فکری و دینی

اشاره

امام رضا علیه السّلام ماهیت توطئه ای را که برای به آشفتگی کشاندن خرد و باور

۱- (۱)) .اعلام الوری ۷۴/۲؛کشف الغمه ۱۰۷/۳(به نقل از:اعلام الوری ۶۴/۲)و بحار الانوار ۱۰۰/۴۹.

۲- (۲)) .التوحید/۹۵.

مسلمانان تدارک دیده شده بود،روشن کرده،قاعده ای کلی از شیوه و عملکردهایی که دشمنان اسلام برای خدشه دار کردن اندیشه ها و مفاهیم اسلامی در پیش گرفته بودند،به دست داده،فرمود:

مخالفان و دشمنان ما سه دسته اخبار و روایات در فضایل ما جعل کرده اند:غلوّ دربارهٔ ما،کوتاهی و نارسایی در امر(امامت)ما و بدگویی آشکار از دشمنان ما.پس هرگاه مردم مطالبی آمیخته به غلوّ دربارهٔ ما بشنوند،شیعیان ما را تکفیر کرده،آنان را معتقد به الوهیت ما خواهند خواند و چون روایات تقصیر و کوتاهی را ببینند،آن کوتاهی را از ما خواهند دانست و زمانی که بدگویی صریح و بی پرده،همراه با ذکر نام دشمنان ما بشنوند،ما را با ذکر نام به بدی یاد خواهند کرد. (۱)

امام علیه السّلام در برخورد با چنین آشفتگی و نابسامانی فکری چندین روش را برگزید که ذیلا تبیین می شود:

نخست:پاسخ به انحراف های فکری

امام رضا علیه السّلام به منظور گسستن پیوند منحرفان با تمام گونه های انحرافات فکری،گام به میدان مبارزه نهاد.حضرتش تمام جوانب جریان های انحراف و جریان سازان منحرف را در نظر گرفته،گاهی اصل جریان را و زمانی جریان سازان و افرادی را که تحت تأثیر آن قرار گرفته بودند مورد نقد قرار داده،آنان را به مردم می شناساند و به تنویر افکار مسلمانان می پرداخت.یکی از این تفکرهای منحرف که جای پایی در جامعه آن روز داشت و کسانی را نیز جذب کرده بود،جریان«مشبّهه»بود که خداوند-عزّ و جلّ-را به اشياء

۱- (۱)) .عیون اخبار الرضا ۳۰۴/۱.

تشبیه می کردند.

امام رضا علیه السّلام در ردّ باور و اعتقادات آنان فرمود:

بار خدایا،قدرتت بی هیچ سستی[و کاستی]آشکار شد،اما[آنان]در حق تو جهل و نابخردی ورزیده[بر همین اساس و به اندازهٔ درک خود]تو را بزرگ خواندند[و نه آن گونه که شایستهٔ آنی و در عین حال]تو را آن سان که توصیف کرده اند بزرگ نداشتند.پس من-ای خدای من-از آنان که تو را در شکل خلقت جست وجو می کنند،بیزارم[،چرا که]چیزی همانند تو نیست. (۱)

او همچنین در ردّ«جبریون»و«مفوضه»فرمود:

هرکس مدعی شود که خداوند افعال ما را انجام می دهد و ما را بدان[عمل غیر ارادی]کیفر می کند،قائل به«جبر»است و هرکس بگوید:خدای-عزّ و جلّ-امر آفرینش و تقسیم روزی را به حجت های خود-که درود بر آنان باد-سپرده است، قائل به«تفویض»است.[و بدانید که]قائل به«جبر»کافر است و قائل به «تفویض»مشرک. (۲)

امام رضا علیه السّلام در بسیاری از موارد«غالیان»،«مجسمه»و اصحاب«قیاس» و«تفسیر به رأی»و نیز فرقه های غیر اسلامی،مانند:زندیقان،یهودیان، نصرانیان و...را رد کرده و نظریهٔ آنان را باطل و مردود خوانده است.

همچنین حضرتش تمام روایاتی را که منحرفان بدان استناد می کردند، مردود شمرده،و باطل بودن انتساب این دسته از روایات به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله را بر همگان روشن و آشکار کرد و مسلمانان را با روایات صحیح و غیر جعلی آشنا فرمود.در روایتی که ساخته و پرداختهٔ دشمنان بوده اسلام و به رسول خدا

۱- ((۱)) .همان/۱۱۷.

۲- ((۲)) .همان/۱۲۴.

نسبت داده شده،آمده است:خدای-تبارك و تعالی-هر شب جمعه به آسمان دنیا می آید.

حضرت علی بن موسی الرّضا علیه السّلام در رد و باطل شمردن این روایت می فرماید:

خدا لعنت کند کسانی را که کلمات را از جای خود برمی گردانند.به خدا سوگند رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله چنین چیزی نگفت،بلکه فرمود:در ثلث آخرین هر شب و در آغاز شب جمعه،خداوند فرشته ای به آسمان دنیا فرو می فرستد و بدو فرمان می دهد تا بانگ برآورد:آیا درخواست کننده ای هست تا بدو عطا کنم؟آیا توبه کننده ای هست تا توبهٔ او را بپذیرم؟آیا استغفارکننده ای هست تا از او درگذرم؟...این حدیث را پدرم از پدرانش نقل کرده و آنان از رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله نقل کرده اند. (۱)

حضرت رضا علیه السّلام به همین اندازه از مذمت و برملا کردن اندیشهٔ باطل گروه های منحرف بسنده نکرده،بلکه از مؤمنان می خواست تا با منحرفانی چون:جبریون،مفوضه و غالیان به طور کامل قطع رابطه کنند تا بدین ترتیب امت را از تأثیرپذیری از افکار ناسالم آنان دور و از گزند آنان ایمن سازد.او بیانات و رهنمودهای خود را گاهی با استناد به احادیث و آموزه های اجداد خود مستند می کرد و زمانی خود ارائه رهنمود می کرد.

او در روایت دیگری فرموده است:

هرکس مدعی شد که خداوند بندگان خود را به گناه کردن مجبور می کند و آنان را به انجام کاری که در توان شان نباشد وامی دارد،ذبیحهٔ او را(حیوانی که او سر می برد) نخورید،گواهی اش را نپذیرید،او را به امامت نماز خویش برنگزینید و چیزی از زکات به او ندهید. (۲)

ص:۱۲۰

۱- (۱) .همان/۱۲۶-۱۲۷.

۲- (۲) .همان/۱۲۴.

امام رضا علیه السّلام دربارۀ قطع رابطه و متارکۀ با غالیان و مفوضه فرموده است:

«الغلاه کفّار،و المفوضه مشرکون،من جالسهم أو خالطهم أو واکلهم،أو شاربهم،أو واصلهم،أو زوّجهم،أو تزوّج منهم،أو آمنهم،أو ائتمنهم علی أمانه،أو صدّق حدیثهم،أو أعانهم بشطر کلمه خرج من ولایه اللّه-عزّ و جلّ- و ولایه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و ولایتنا أهل البیت علیهم السّلام؛

غالیان کافرند و مفوضه مشرک.هرکس با آنان همنشینی کند،معاشرت داشته باشد،با ایشان بر یک خوان بنشیند،در حق آنان نیکی کند،به آنان همسر دهد یا از ایشان همسر گزیند،امان شان دهد،امانتی به آنان بسپارد و ایشان را امین بداند، گفتار ایشان را راست بخواند و یا به نیم کلمه ای آنان را یاری کند،از حریم دوستی خدا و رسول خدا و ما اهل بیت علیهم السّلام خارج شده است. (۱)

در روایتی دیگر،حضرتش از قطع رابطه با تمام گروه های غالیان سخن گفته،فرموده است:

«لعن اللّه الغلاه ألا کانوا یهودا،ألا کانوا مجوسا،ألا کانوا نصاری،ألا کانوا قدریّه،ألا کانوا مرجئه،ألا کانوا حروریه...لا تقاعدوهم و لا تصادقوهم، و ابرؤوا منهم برئ اللّه منهم؛ (۲)

خدا غالیان را لعنت کند که همانند یهودیان،نصرانیان،مجوسان،قدریان،مرجئه، حروریه(خوارج)هستند.با آنان مجالست و دوستی نکنید و از ایشان بیزاری جویید که خداوند از آنان بیزار است.

از دیگر گروه ها و فرقه هایی که امام رضا علیه السّلام در برابر آنان موضع گیری می کرد،فرقۀ«واقفیه»بود.در این جا به اختصار به موضع گیری امام علیه السّلام علیه

۱- ((۱)) .همان/۲۰۳.

۲- ((۲)) .همان/۲۰۲.

«واقفیه»می پردازیم.

پس از به شهادت رسیدن امام کاظم علیه السّلام امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام به شماری از وکلای امام کاظم علیه السّلام دستور داد تا اموالی که به عنوان نمایندگی امام کاظم علیه السّلام در اختیار داشتند برای امام رضا علیه السّلام بفرستند،اما آنان طمع ورزیده،به انگیزهٔ استفادهٔ فردی از این اموال پاسخ دادند:«پدرت-که درود خدا بر او باد- نمرده،همچنان زنده است و به امر امامت می پردازد و هرکس او را مرده بخواند ادعایی باطل کرده[و سخنی ناراست بر زبان رانده]است». (۱)

این ها توانستند در راه ترویج اندیشهٔ خود مبنی بر این که«امام کاظم علیه السّلام نمرده است و همو امام منتظر است»عده ای از مردم را با خود همدل و همصدا کنند.امام رضا علیه السّلام می بایست در نخستین مرحله از برخورد با این اندیشهٔ ویرانگر،ثابت می کرد که پدرش حضرت کاظم علیه السّلام به دیدار حق شتافته است و به همین منظور گام به میدان مبارزه با این پدیدهٔ شوم فکری نهاد و با روش های گوناگونی به رویارویی با آنان پرداخت.این در حالی بود که حاکمیت،از افکار مخربی همانند افکار واقفیه حمایت کرده،آنان را در تداوم فعالیت شان تشویق می کرد تا از این رهگذر رشته های دوستی و همدلی که دوستان و شیعیان اهل بیت علیهم السّلام را به یکدیگر پیوند می داد از هم بگسلانند.

امام رضا علیه السّلام با درک و شناخت کاملی که از دشمن و توطئه های او داشت راه چاره را در آن دید تا به منظور از میان برداشتن واقفیه و اندیشهٔ پلید آنان،به طور آشکار با این جریان برخورد کند.از این رو حضرتش،در برابر یاران و اصحاب خود،واقفیه را لعنت کرده،فرمود:خدای آنان را لعنت کند که دروغی بس

۱- (۱)) .طوسی،الغیبه/۶۵/حدیث ۶۷ و بحار الانوار ۲۵۳/۴۸(به نقل از:الغیبه/۶۵).

بزرگ پرداخته و ساخته اند. (۱)

آن گاه امام رضا علیه السّلام دوستان و شیعیان و دیگر مسلمانان را از مراوده و معاشرت با واقفیه منع کرد،باشد که آنان از عقاید ناسالم خود دست کشیده، عقب نشینی کنند.[یک بار]امام رضا علیه السّلام به«محمد بن عاصم»فرمود:شنیده ام که با واقفیه مجالست داری؟

محمد گفت:فدایت گردم،آری،اما مخالف آنان هستم.

امام علیه السّلام فرمود:با آنان همنشینی مکن». (۲)

امام رضا علیه السّلام در پاسخ شخصی که دربارهٔ واقفیه پرسیده بود،فرمود:واقفی از حق دوری جسته و بر گناه پای فشاری می کند و اگر با این حال بمیرد جایگاهش دوزخ است که فرجامی بس بد است. (۳)

همچنین حضرتش مسلمانان را از دادن زکات به واقفیه منع فرمود.

«یونس بن یعقوب»می گوید:«به ابو الحسن رضا علیه السّلام گفتم:[اجازه دارم]به کسانی که معتقدند پدرت همچنان زنده است زکات بدهم؟امام علیه السّلام فرمود:به ایشان[زکات]ندهید که آنان کافر،مشرک و زندیق می باشند. (۴)

بدین ترتیب امام رضا علیه السّلام توانست از فعالیت و گسترش افکار آنان در میان یاران و دوستان اهل بیت علیهم السّلام جلوگیری کند،اما دنیاپرستان و پیروان امیال نفسانی این اندیشه نادرست و ویرانگر را پذیرفتند تا بتوانند آن را دستاویزی برای رسیدن به مطامع خود سازند.

ص:۱۲۳

۱- (۱) .رجال کشی/۴۵۸/حدیث ۸۶۸.

۲- (۲) .همان/۴۵۷/حدیث ۸۶۴.

۳- (۳) .همان/۴۵۵/حدیث ۸۶۰.

۴- (۴) .همان/۴۵۶/حدیث ۸۶۲.

دوم:نشر افکار سالم

پس از آن که امام رضا علیه السّلام با هدف به محاصره درآوردن افکار منحرفان و طرد آن از سوی مردم،آن را باطل و مردود خواند و از مسلمانان خواست تا با پایه گذاران این جریان ها و معتقدان به این نظریه ها و آنان که از این جریان تأثیر پذیرفته بودند،قطع رابطهٔ کنند.از دیگرسو خود به نشر افکار و اندیشه های سالم پرداخت تا از این راه حلقهٔ محاصرهٔ همه جانبه را بر این اندیشه منحرف تنگ و تنگتر کند.از این رو امام علیه السّلام تفسیر آن دسته از آیات قرآن را که به اصول و مبانی اعتقادی و شریعت اسلام می پرداخت در برنامهٔ تبلیغی-اصلاحی خویش گنجاند.برنامهٔ دیگر امام رضا علیه السّلام نشر احادیث و معارفی بود که از پدران گرامی آن حضرت و نیز از رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله نقل شده بود تا این آیات و روایات،افکار و تصورات مسلمانان را شکل دهد.حضرت با این هدف، هیچ فرصتی را برای تبیین اندیشهٔ سالم و پاک و مفاهیم صحیح شریعت از دست نمی داد.یکی از مواردی که امام رضا علیه السّلام بسیار بر آن تکیه داشت و در مباحثات او جایگاه ویژه ای داشت،مبحث توحید بود.در این جا بخشی از بیان امام علیه السّلام را می خوانیم.

امام رضا علیه السّلام حد توحید را چنین بیان فرموده است:

«حسبنا شهاده أن لا اله الاّ اللّه أحدا صمدا لم یتخذ صاحبه و لا ولدا،قیّوما سمیعا بصیرا قویّا قائما باقیا نورا،عالما لا یجهل،قادرا لا یعجز،غنیا لا یحتاج،عدلا لا یجور،خلق کل شی،لیس کمثله شی،لا شبه له،و لا ضد،و لا

ندّ،و لا کفو»؛ (۱)

[در اقرار به یگانگی خداوند]همین ما را بس است که گواهی می دهیم:خدایی جز خدای یگانه نیست که صمد است و همسر و فرزندی نگزیده،پاینده،شنوا،بینا، قوی،ماندگار و نور است.دانایی که نادانی در او راه نیابد،توانایی است که ناتوان نشود،بی نیازی است که نیازمند نگردد،دادگری است که ستم روا ندارد و خالق همه چیز است و مانند و شبیهی،ضد و شریکی و همتایی ندارد.

سپس امام رضا علیه السّلام کسانی را که دربارۀ توحید خداوند سخن گفته اند،به سه دسته تقسیم کرده،فرمود:

مردم در توحید،سه راه پیموده اند:[گروهی آن را]نفی،[کرده،]گروهی با تشبیه خداوند به اشیاء یا اشخاصی،او را اثبات کرده[و گروهی یگانگی خدا را]بدون تشبیه[اثبات کرده اند].بنابراین،نفی خداوند و اثبات او با تشبیه روا نباشد و راه راست در راه سوم؛یعنی اثبات وجود خداوند بدون تشبیه او[به موجودات]است. (۲)

از امام رضا علیه السّلام[دربارۀ«جبر»و«اختیار»]پرسیده شد:«آیا خداوند بندگان را به کارهایی که در توانشان نباشد مکلف می کند؟

امام علیه السّلام فرمود:او دادگرتر از آن است[که چنین ستمی بر آنان روا دارد].

سؤال شد:آیا بندگان می توانند هرچه بخواهند بکنند؟

امام علیه السّلام پاسخ داد:آنان ناتوانتر از آن هستند[که هرچه بخواهند بکنند]». (۳)

بدین ترتیب می بینیم که نشر افکار اسلامی،اصلی اساسی و ابزاری کارآمد در اصلاح فکری جامعه است،زیرا اندیشه،نظریه و قانون گذاری باطل از میان

۱- ((۱)) .تحف العقول/۳۱۰.

۲- ((۲)) .بحار الانوار ۲۶۳/۳.

۳- ((۳)) .الوافی بالوفیات ۲۴۹/۲۲.

برداشته،قانون،اندیشه و نظریهٔ صحیح جایگزین آن ها می کند و این همان چیزی است که مصلحان حقیقی در راه ایفای آن،هر سختی را به جان خریده اند.

سوم:ارجاع امت به عالمان

پس از آن که دامنهٔ پایگاه مردمی اهل بیت علیهم السّلام گسترش یافت و دیدار امام رضا علیه السّلام در هر زمان سخت می نمود،آن حضرت مردم را برای فراگیری احکام و دستور دین به عالمان ارجاع می داد.از«عبد العزیز بن مهتدی»نقل شده است که گفت:«به[علی بن موسی]الرضا گفتم:هرگاه که بخواهم نمی توانم به دیدارت بیایم.احکام و دستور دین را از که فرابگیرم؟

امام علیه السّلام فرمود:[احکام دین خود را]از«یونس بن عبد الرحمن»فراگیر». (۱)

در سراسر گسترهٔ اسلامی فقیهانی بودند که از امام علیه السّلام پیروی می کردند.

امام رضا علیه السّلام یاران خود و دیگر مسلمانان را در مسائل اعتقادی و احکام شرعی مورد ابتلا به ایشان ارجاع می داد که«احمد بن محمد بزنطی»،«محمد بن فضل کوفی»،«عبد اللّه بن جندب بجلی»و«حسین بن سعید اهوازی»از آن جمله بودند.

امام رضا علیه السّلام از کار و فعالیت راویان غفلت نمی ورزید و همواره آنان را زیر نظر داشت تا مبادا به دروغ،روایتی را به پدرانش نسبت دهند.او در برخورد با وضاعان هرگز راه مسامحه در پیش نمی گرفت.حضرتش دربارهٔ«یونس» مولای«علی بن یقطین»می فرمود:خدایش لعنت کند که بر پدرم دروغ بست(روایتی دروغین را به پدرم نسبت داد). (۲)

۱- (۱)) .رجال کشی/۴۸۳/حدیث ۹۱۰.

۲- (۲)) .بحار الانوار ۲۶۱/۴۹-۲۶۲(به نقل از:السرائر ۵۸۰/۳).

اصلاحات اقتصادی

از آن جا که امام رضا علیه السّلام در رأس قدرت و حاکمیتی قرار نداشت تا بتواند به پشتوانهٔ آن به اصلاحات اقتصادی دست بزنـد،لـذا به نشـر مفـاهیم و آموزه هـای اسـلامی در زمینـهٔ حیـات اقتصـادی و نظـام اقتصـادی اسـلامی پرداخت.او تمام احکام اقتصادی اسلام را در رساله ای طولانی گرد آورد.

امام علیه السّلام در این رساله،تخلف از شیوهٔ اقتصاد اسلامی را از گناهان کبیره دانسته و مرتکب آن را مستحق کیفر خواند که از آن جمله است:

و دوری جستن از گناهان کبیره است که آن...خوردن مال یتیم به ستم...و خوردن ربا و مال حرام پس از آگاه شدن از حرمت آن،قمـار کردن و کم فروشـی،چه در ترازو، چه در پیمـانه...و حبس حقوق مردم بـدون این که در پرداخت آن عسـر و حرجی باشد...و اسراف می باشد. (۱)

امام رضا علیه السّلام به پرداختن زکات که یکی از منابع اقتصادی در شریعت است فرامی خواند و می فرمود:

خداونـد به انجـام سه چیز امر فرمود که بـا سه چیز دیگر قرین است:به[گزاردن]نمـاز و[دادن]زکات امر نمود.پس هرکس نماز گزارد،اما زکات ندهد نمازش پذیرفته نخواهد شد. (۲)

آن حضرت پیامدهای منفی بدکاری ها و حق کشی ها،از جمله ندادن زکات را بیان کرده،می فرمود:

۱- ((۱)) .تحف العقول/۳۱۶.

۲- ((۲)) .عیون اخبار الرضا ۲۵۸/۱.

هر گاه والیان دروغ گویند آسمان باران خود را دریغ کند،و اگر سلطان ستم روا دارد دولت،حقیر و خوار شود و اگر از دادن زکات دریغ شود دام ها بمیرند. (۱)

امام رضا علیه السّلام هماره به رساندن زکات به مستحقان آن تشویق می کرد.چون از آن حضرت دربارهٔ دادن زکات به غیر مؤمن پرسیده شد،حضرت فرمود:نه و زکات فطره[نیز روا نباشد]. (۲)

و نیز می فرمود:و زکات فطره واجب است...دادن آن جز به اهل ولایت(شیعیان) جایز نیست،زیرا[زکات]واجب است. (۳)

آنچه از زبان امام رضا علیه السّلام ذیلا نقل می شود،نشان می دهد که چگونه حاکمان اموال مسلمانان را به غارت برده و بی هیچ محدودیتی و مانعی شرعی آن ها را صرف هوس های خود می کردند.حضرت رضا علیه السّلام به منظور رویارویی با چپاولگری های حاکمان جور از مردم می خواست تا خمس اموال خود را به امامان بر حق برسانند و از دادن آن به حاکمی که منصب خلافت را غصب کرده و به ناحق بر آن تکیه زده،خودداری کنند.آن حضرت در پاسخ یکی از بازرگانان فارس نوشت:[بدان که]تصرف در مالی جایز و رواست که از راهی که خداوند روا داشته[به دست آید].خمس،ما را بر ادای بدهی و هزینهٔ زندگی خانواده و موالی مان یاری می دهد و[به وسیلهٔ آن]بخشش کرده،آبروی خویش را در برابر آن کس که از یورش او بیم داریم،حفظ می کنیم،پس آن را از ما دریغ مکنید.[آگاه باشید که]دادن خمس کلید روزی شما و مایهٔ پاک شدن گناهانتان است. (۴)

آن حضرت مردم را به همراهی و همیاری اقتصادی فراخوانده،بدان

۱- ((۱)) .وسائل الشیعه ۳۱/۹(به نقل از:شیخ طوسی،امالی ۷۷/۱).

۲- ((۲)) .همان/۳۳۹(به نقل از:کافی ۵۴۷/۳).

۳- ((۳)) .همان/۳۳۹.

۴- ((۴)) .همان/۵۳۸(به نقل از:کافی ۴۶۰/۱).

تشویق و ترغیب می کرد.او در این باره فرموده است:سخاوتمند از خوان مردم می خورد تا مردم نیز از خوان او بخورند. (۱)

[یکبار]امام رضا علیه السّلام به علی بن یقطین فرمود:تأمین نیازهای زندگی کاهلی و خانواده اش را تضمین کن تا من بهشت را برای تو تضمین کنم. (۲)

امام رضا علیه السّلام با اسراف سخت مخالفت می کرد.از«یاسر خادم»نقل است که می گفت:«روزی غلامان مشغول خوردن میوه بودند،اما میوه ها را نیم خورده دور می انداختند.امام رضا علیه السّلام که این صحنه را می دید،به آنان فرمود:

سبحان اللّه،اگر شما[از این میوه ها]سیر و بی نیاز شده اید،هستند کسانی که بدان نیازمند باشند. (۳)

حضرت هرچه را به دست می آورد میان فقیران و مستمندان تقسیم می کرد و در[یک]روز عرفه هرچه داشت به آنان داد. (۴)

در چنان شرایطی که بر جامعهٔ اسلامی حاکم بود،حضرت رضا علیه السّلام در بخشش و صدقه دادن چونان الگویی بود که امت اسلامی بدو اقتدا می کرد و روش او را چونان میزانی برای سنجش میان دو خطمشی اقتصادی به کار می گرفت؛خط اقتصادی اهل بیت علیهم السّلام و شیوه ای که حاکمان در عرصهٔ اقتصاد به کار بسته،بیت المال مسلمانان را تیول خود دانسته،هرگونه که خوش داشتند از آن استفاده می کردند.

از دیگر مواردی که امام رضا علیه السّلام با آن سخت مبارزه می کرد،تصوف و برداشت های غلط و مفاهیم نادرستی بود که از زهد ارائه می شد؛همان چیزی

ص:۱۲۹

۱- (۱) .فرائد السمطین ۲۲۳/۲.

۲- (۲) .رجال کشی/۴۳۵/حدیث ۸۲۰.

۳- (۳) .کافی ۲۹۷/۶.

۴- (۴) .بحار الانوار ۱۰۰/۴۹(به نقل از:مناقب آل ابی طالب ۳۹۰/۴).

که پایه گذاران آن،از حمایت های بی دریغ حاکمان بهره منـد بودند،چرا که با این مکتب های گمراه کننده مردم را سـرگرم کرده،از عرصهٔ سیاست و اقتصاد و نیز از مطالبات شان و فراخوان به ایجاد تعادل اقتصادی،دور می کردنـد.با انـدک تأملی در زنـدگی این مکتب سازان می بینیم که برخلاف ادعاهـایی که داشـتند و مردم را بـدان فرامی خواندنـد،خـود از خوان رنگین حاکمـان می خورنـد و از اموال به یغمـا رفتـهٔ مسـلمانان که در دست خلیفگـان بود برخوردار بودنـد، آن سان که گویی هرگز مفهوم زهد و تصوف را نشـناخته و این واژه ها را نشـنیده اند.همین مدعیان با آن رفاه و آسایشی که به برکت«جعل»خود بدان دست یافته بودنـد،بر امام رضا علیه السّـلام خرده می گرفتنـد و چنین وانمود می کردنـد که از دنیا دل بریـده انـد.از دیگرسو با درنگ در زنـدگی امام رضا علیه السّـلام او را سـرآمد زاهدان واقعی می یابیم،چرا که حضـرتش در خانهٔ خود و دور از چشـم اغیار، در تابسـتان بر حصیر می نشست و در زمستان،فرشی از مو[ی بز]زیرانداز خود کرده،هماره جامه های خشن پشمی بر تن می کرد و چون به میان مردم می رفت لباس های گرانبها و فاخر می پوشید. (۱)

جمعی از صوفیـان بر امـام رضـا علیه السّـلام وارد شـده،به حضـرتش گفتنـد:«امامت از آن کسانی است که خوراکی خشک و ناگوار بخورند،جامهٔ خشن بپوشند،بر الاغ سوار شوند و به دیدار بیماران بروند!

امـام رضا علیه السّـلام به آنان فرمود:یوسف علیه السّـلام پیامبر بود[،اما]لباس دیبای زربفت بر تن می کرد،بر بالش های فرعون تکیه می زد و فرمان می رانـد.آنچه از امام خواسـته شـده است دادگری است و چون سـخن گویـد راستی در پیش گیرد و آن گاه که قضاوت کند دادگری ورزد

ص:۱۳۰

۱- (۱)) .عیون اخبار الرضا ۱۷۸/۲.

و زمانی که وعده دهد بدان عمل کند.[و بدانید که]خداوند لباسی و خوراکی را حرام نکرده است. (۱)

بدین ترتیب،امام رضا علیه السّلام با نفی و مردود خواندن مفاهیم نادرست زهد، گام در میدان مبارزه ای نهاد که طرف دیگر مبارزه،حاکمان و قدرتمندان حامی نشر این باورها بودند و به مخترعان این مفاهیم اجازهٔ فعالیت و ترویج این باورهای غلط را می دادند.

اصلاحات اخلاقی

اشاره

اخلاق،از دیگر زمینه های نیازمند اصلاح و ساماندهی بود.از این رو امام رضا علیه السّلام برای اصلاح و دگرگونی اخلاقی و اجتماعی و ایجاد وضعیتی غیر از وضعیتی که عامهٔ مردم با آن خو گرفته بودند،فرصت های به دست آمده را از دست نمی داد.برای رسیدن به این هدف والا و مصلحانه،شیوه های متعدد تربیتی-اصلاحی در پیش گرفت که ذیلا بیان می شود:

نخست:دمیدن روح پیروی از رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله

اگرچه حاکمان معاصر امام رضا علیه السّلام در صورت دخالت امام علیه السّلام در امور حکومتی و اعتراض به سیاست های آنان،حضرتش را در تنگنا قرار می دادند و حلقهٔ محاصرهٔ او را تنگتر می کردند،اما نمی توانستند امام علیه السّلام را از بیان ویژگی ها و والایی های اخلاق پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله به ویژه اخلاق حکومتی آن حضرت،بازدارند.از همین رو حضرت رضا علیه السّلام پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و اله را به عنوان

۱- (۱)) .کشف الغمه ۱۰۳/۳(به نقل از:آبی،نثر الدرر)و الفصول المهمه/۲۵۴.

نمونۀ بارز بشری که در مقام حاکم،الگوی حاکمان و در مقام دانش الگوی فقیهان و دیگر مسلمانان و گروه ها بود،به همگان می شناساند.او که فرصت را برای دعوت به پیروی از پیامبر صلّی اللّه علیه و اله مناسب یافته بود،روایاتی دربارۀ اخلاق پیامبر صلّی اللّه علیه و اله از پدران خود نقل می کرد.

آن حضرت روایتی از امام حسن مجتبی علیه السّلام از امیر المؤمنین علیه السّلام دربارۀ اخلاق پیامبر صلّی اللّه علیه و اله نقل کرده،فرمود:

روش رفتاری او(پیامبر«ص»)در آن بخش از وقتش که به امت می پرداخت چنین بود که:اهل فضل را مقدم می داشت و این وقت را براساس برتری ایشان در دینداری به آنان اختصاص می داد.برخی از این افراد یک حاجت و برخی دیگر دو حاجت و گروهی چندین حاجت داشتند.

[پیامبر صلّی اللّه علیه و اله]به کار آنان می پرداخت و با خبرگیری از احوال امت و آنچه که باید، ایشان را به کارهایی می گمارد که سامان یافتن آنان در آن می بود.آن گاه می فرمود:

حاضران،غایبان را[از آنچه در این جا گذشت]آگاه کنند.[و ای جمع حاضران،]آن کس که نمی تواند نیاز خود را به اطلاع من برساند شما مرا از نیاز او آگاه کنید...

[آن گاه امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود:]رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله تنها در موردی زبان به سخن می گشود که به او مربوط بود...بزرگان و کریمان قوم را گرامی داشته،آنان را بر قوم شان می گمارد...جویای حال اصحاب خود می شد و از مردم دربارۀ آنچه در میان ایشان می گذشت پرسش می کرد...بهترین ایشان نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و اله کسی بود که [در دین و دانش]برتر و خیرخواهی اش برای مسلمانان فراگیرتر بود و آن که همدردی اش نسبت به دیگران بیشتر،منزلتش نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و اله والاتر بود...خوی نیکوی او همۀ مردم را دربرگرفته،او برای آنان چونان پدری مهربان بود و در عرصۀ حق،آنان از نظر او یکسان بودند.

ص:۱۳۲

پیوسته گشاده رو و خوش مشرب بود...به سه چیز از مردم کار نداشت:کسی را نکوهش نکرده،از کسی عیب جویی نمی کرد و در پی یافتن و آشکار کردن لغزش و بدی کسی برنمی آید...بردباری و شکیبایی را باهم در خود جمع کرده بود و چیزی او را خشمگین و سراسیمه نمی کرد.او افزون بر حذر و احتیاط،چهار خصلت داشت:نیکی را برگزیده بود تا دیگران بدان اقتدا کنند،باطل را وارهانید تا مردم از آن بازایستند،تمام تلاش او بیان نظری بود که امت را به سامان برساند و به کاری می پرداخت که خیر دنیا و آخرت امت در آن می بود. (۱)

امام رضا علیه السّلام با نقل این روایت و بیان ویژگی های رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله به طور غیرمستقیم امت را فرامی خواند تا خود به تفکیک میان دو روش اخلاقی بپردازند؛روش حاکمان و روش رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله که بن مایهٔ روش و شیوهٔ اخلاقی اهل بیت علیهم السّلام بود.

بدین ترتیب و پیش از این که حاکمان عباسی بتوانند از نشر احادیثی که دربارهٔ اخلاق پیامبر صلّی اللّه علیه و اله رسیده بود،جلوگیری کنند،امام رضا علیه السّلام با این روایات و به طور مسالمت آمیز مردم را با حقیقت و ماهیت خلق وخوی حاکمان عباسی آشنا کرد.

دوم:امام رضا علیه السّلام الگویی کامل

از آن جا که امام علیه السّلام الگویی کامل و شایستهٔ پیروی است،امام رضا علیه السّلام بر اساس ارزش ها و معیارهای ثابت،وظیفهٔ خود را به عنوان الگو و نمونهٔ عالی ایفا کرده،عالیترین نمونهٔ اخلاق اسلامی را به مسلمانان ارائه نمود.او در

۱- (۱)) .عیون اخبار الرّضا ۳۱۷/۱-۳۱۹.

راستی گفتار،امانتداری،وفای به عهد،فروتنی،احترام به دیگران،توجه و عنایت به امور مسلمانان و برآوردن نیازهای آنان صدرنشین بود.حضرتش به صورت عملی به اصلاح فساد حاکم بر روابط میان مردم می پرداخت.از جمله اقدام های عملی امام علیه السّلام در این زمینه داستان زیر است:

«روزی امام رضا علیه السّلام خوانی گسترانده،غلامان خود را از سیاه و دیگر نژادها فراخوانده،بر همان خوان در کنار خود نشاند.به امام علیه السّلام گفتند:خوب بود خوانی جداگانه برای اینان می گستراندی!

امام علیه السّلام در پاسخ فرمود:خدای-تبارک و تعالی-یکی[و خدای همگان]است و مادر[مان حوا]یکی است و پدر[مان آدم علیه السّلام]یکی است و هرکس براساس کردارش کیفر می شود،یا پاداش می گیرد. (۱)

امام رضا علیه السّلام حتی غلامان خود را تکریم و احترام می کرد و تا زمانی که غلامان مشغول خوردن غذا بودند آنان را به کاری نمی گمارد.حضرتش به خادمان خود فرمود:اگر مشغول خوردن غذا بودید و من نزد شما حاضر شدم برای من برنخیزید تا این که خود از خوردن غذا دست بکشید. (۲)

«ابراهیم بن عباس»اخلاق و منش والای امام رضا علیه السّلام را ستوده،می گفت:

ندیدم و نشنیدم کسی[در اخلاق نیکو و منش والا]به پای ابو الحسن الرضا علیه السّلام برسد.او هرگز به کسی ستم نکرد،گفتار کسی را قطع نکرد،کسی را نومید و بدون برآوردن نیاز بازنگرداند،در حضور همنشینان پای خود را نگستراند، پیشتر از آنان تکیه ننمود،به غلامان خود دشنام نداد و ناسزا نگفت.چون

۱- (۱)) .بحار الانوار ۱۰۲/۴۹(به نقل از:فروع کافی).

۲- (۲)) .اعلام الوری ۶۴/۲ و کشف الغمه ۱۰۶/۳(به نقل از:اعلام الوری ۶۴/۲)و مناقب آل ابی طالب ۴/ ۳۸۹.

می خندید،صدا به قهقهه بلند نمی کرد و غلامان خود را بر خوان خویش می نشاند[و با آنان هم غذا می شد].بسیار نیکی می کرد و فراوان صدقه می داد که بیشتر آن به طور پنهانی[و در دل شب]بود. (۱)

امام علیه السّلام در برابر مردم فروتنی می کرد.روزی وارد حمام شد.شخصی به امام علیه السّلام گفت:«ای مرد،مرا شست وشو و مشت ومال بده.آن حضرت خواسته اش را اجابت کرده،به شست وشوی او پرداخت.آنان که امام علیه السّلام می شناختند،او را به آن مرد معرفی کردند و او که پی به خطای خود برده بود از امام علیه السّلام پوزش خواست،اما امام علیه السّلام در حالی که او را آرامش خاطر می داد،کار شست وشوی او را دنبال می کرد». (۲)

از دیگر ویژگی های اخلاقی امام رضا علیه السّلام چشم پوشی و گذشت بود.آن حضرت هرگز بدی را با بدی پاسخ نمی داد و آن چنان مهربان بود که از کسی کینه به دل نمی گرفت.در روزگار هارون شخصی به نام«جلودی»به خانهٔ امام رضا علیه السّلام یورش برده،زیورآلات زنان خاندان رسالت را به یغما برد.امام علیه السّلام از رفتار او چشم پوشیده،از هارون خواست تا به او گزندی نرساند. (۳)

آن گاه حضرت اخلاق والای خود را در قالب شعری توصیف کرد تا امت، به حضرتش اقتدا کنند.امام علیه السّلام در این شعر فرمود:

«اگر آن کس که از سر نادانی بر من ستم کرده از من دون مرتبه تر باشد؛ برای خویش ناپسند می دانم و نمی پذیرم که با او برخورد جاهلانه کنم.

و چون در خرد هم سنگ من باشد؛در برابر او بردباری پیشه می کنم تا برتر

ص:۱۳۵

۱- ((۱)) .اعلام الوری ۶۴/۲ و کشف الغمه ۱۰۶/۳(به نقل از:اعلام الوری ۶۴/۲)و مناقب آل ابی طالب ۴/ ۳۸۹.
۲- ((۲)) .همان/۳۸۹.
۳- ((۳)) .اعیان الشیعه ۲۵/۲.

از آن باشم که تقاص کنم.

و اگر من در مرتبه و برتری از او پایین تر باشم؛[با خویشتن داری]به برتری و مقدم بودن او تن در داده ام». (۱)

سوم:دعوت به مکارم اخلاق

امام رضا علیه السّلام هماره امت را به تمسک به والایی های اخلاقی فرامی خواند و با بیان و نشر احادیث رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله این اصل را در میان امت نهادینه می کرد؛احادیثی که منش و رفتار سلیم را برای مسلمانان ترسیم می کرد.در این باب مواردی را نقل می کنیم:

پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله فرمود:هرکس کار نیک خود را پنهان دارد،هفتاد برابر پاداش گیرد و هرکس بدی[دیگران]را برملا سازد رانده شدۀ[از رحمت الهی و نظر مردم]است و هرکس آن را پنهان دارد آمرزیده شود. (۲)

و فرمود:خداوند مرا[به عنوان و]همراه رحمت فرستاد،نه برای آزردن[خلق خدا]. (۳)

و نیز پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله فرمود:وعده ای که مؤمن می دهد همانند نذری است که باید بدان عمل کند،ولی[ترک آن]کفاره ندارد. (۴)

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام جامعه اسلامی را به آمیخته شدن با ارزش ها و معیارهای اسلامی،سنت های الهی و شیوۀ رفتاری پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله

۱- ((۱)) .مناقب آل ابی طالب ۴۰۲/۴:إذا کان من دونی بلیت بجهله أبیت لنفسی أن اقابل بالجهل و إن کان مثلی فی محلی من النهی أخذت بحلمی کی أجلّ عن المثل و إن کنت أدنی منه فی الفضل و الحجی عرفت له حق التقدم و الفضل

۲- ((۲)) .اصول کافی ۴۲۸/۲.

۳- ((۳)) .همان/۱۵۹.

۴- ((۴)) .کشف الغمه ۵۸/۳.این روایت را«جنابذی»از پیامبر صلّی اللّه علیه و اله نقل کرده است.

و اولیای خداوند فرامی خواند.

او در این باره فرموده است:

زمانی مؤمن،مؤمن[واقعی]است که از سه خصلت برخوردار باشد:خصلتی از خداوند،خصلتی از پیامبر خدا و خصلتی از ولیّ خدا.پس[با داشتن]خصلت خداوندی کارهای خود را از مردم پنهان دارد و[با داشتن]خصلت پیامبر او،با مردم راه مدارا[و مهربانی]در پیش گیرد و[با داشتن]خصلت ولی خدا در سختی ها شکیبایی ورزد[که چنین کسی مؤمن است]. (۱)

امام رضا علیه السّلام همچنین حدود فروتنی را به عنوان یک حرکت رفتاری فراگیر که از فرد آغاز شده،جامعه را فرامی گیرد،ترسیم کرده،فرمود:

فروتنی مراتبی دارد،از جمله:انسان قدر و منزلت خود را بشناسد و با دلی پاک خود را در آن جایگاه قرار دهد،همان گونه با مردم باشد که دوست دارد با وی رفتار کنند،اگر از کسی بدی دید آن بدی را با خوبی بزداید،خشم خود را فروبخورد و از مردم درگذرد که خداوند نیکوکاران را دوست می دارد. (۲)

امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام برای رسیدن به اهداف خود در اصلاح جامعه،از مثل ها و داستان های نیکوکاران بهره می جست تا اصل اصلاحات در ذهن و جان مردم نقش بسته،از خاطره ها محو نشود.از جملهٔ آن داستان ها ماجرای زیر است:

امام علیه السّلام فرمود:«مردی از بنی اسرائیل چهل سال خداوند-تبارک و تعالی- را عبادت کرد،اما عبادتش مقبول درگاه خداوند واقع نشد.با خود اندیشید:هر چه بر تو رود از توست،پس جز تو کسی در این حرمان دخیل نیست.

۱- (۱)) .اصول کافی ۲۴۲/۲.

۲- (۲)) .اصول کافی ۱۲۴/۲.

خداوند-عزّ و جلّ-به او وحی(الهام)فرمود:این خودنکوهی،از عبادت چهل سال برتر است». (۱)

از آن جا که شعر تأثیری فوق العاده و سریع بر احساسات و عملکردها می گذارد،امام رضا علیه السّلام از آن به عنوان وسیله ای برای اصلاح اخلاق جامعه سود می برد.

در یکی از سروده های حضرت در زمینه روابط اجتماعی آمده است:

«پوزش و عذر برادرت را در خطایش بپذیر؛و عیب و بدی او را بپوشان.

و چون سفیه و نادان بر تو بهتان زند[خویشتن دار باش]؛و نیز در برابر تلخی روزگار صبوری پیشه کن.

و بزرگوارانه از دادن پاسخ[به بدکاری بدکاران]درگذر؛و ستمگر را به حسابرس او(خداوند)واگذار». (۲)

حضرت رضا علیه السّلام از این فن برای پیوند دادن مسلمانان با روز قیامت و پرهیز دادن از آرزوهای دراز و فریبا و نیز مجسم کردن آن در اذهان مردم بهره می جست،چرا که این یادآوری ها که با زبان شعر صورت می گرفت،تأثیر شگرف در اصلاح اخلاق جامعه داشت.او در شعری چنین سروده است:

«همهٔ آرزو داریم که در اجل مان تأخیر افتد؛در حالی که اجل ها خود آفت آرزو هستند.

آرزوهای بیهوده تو را مغرور نکند و نفریبد؛پس میانه روی در پیش گیر

ص:۱۳۸

۱- (۱)) .قرب الاسناد/۳۹۲.

۲- (۲)) .عیون اخبار الرضا ۱۸۶/۲/حدیث ۴؛کشف الغمه ۵۹/۳ و ۱۱۹ و اعلام الوری ۶۹/۲:اعـذر أخاك علی ذنوبه و استر و غطّ علی عیوبه و اصبر علی بهت السفیه و للزمان علی خطوبه ودع الجواب تفضلا وکل الظلوم إلی حسیبه

و بهانه ها را واگذار.

دنیا همانند سایه ای فناپذیر است؛که سواری(کاروانی)در آن اتراق و سپس از آن کوچ کند». (۱)

از دیگر موضوع های مورد تأکید امام رضا علیه السّلام دعوت مسلمانان به ایجاد ارتباط صحیح اجتماعی بود.حضرتش آنان را به برادری،همدلی و همدردی در گرفتاری ها پرهیز از رفتار و اخلاق ناشایستی که پیوندها را می گسست و روابط آنان را تیره می کرد،فرامی خواند که از آن جمله:دروغ،غیبت، خبرچینی،تهمت زدن و تجاوز به حقوق،اموال آبرو و جان مردم بود.

به یک سخن امام رضا علیه السّلام تمام تلاش خود را به کار می بست تا افراد جامعه از نظر اخلاقی همان شیوه سالم و پاک اسلامی را که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و اهل بیت آن حضرت پایه گذار آن بودند،در پیش گیرند و بدین وسیله از برهوت گمراهی و انحراف اخلاقی رسته،در جادهٔ مستقیم والایی ها درآیند.

چهارم:ایجاد جماعت صالحان

همان طور که پیشتر گفته شد،امام رضا علیه السّلام در پی پاکسازی جامعهٔ اسلامی از کاستی ها و کژی ها بود و در این راه تمام شیوه های تبلیغی را به کار گرفت.به همین منظور حضرتش نقش تربیتی خود را در دو سطح ایفا نمود:

الف)در سطح جامعه و امت اسلامی.

ب)در سطح برگزیدگان و جماعت صالحان.

ص:۱۳۹

۱- (۱)) .البدایه و النهایه ۲۵۰/۱۰:کلنا یأمل مدا فی الأجل و المنایا هن آفات الأمل لا تغرنّک أباطیل المنی و الزم القصد ودع عنک العلل إنّما الدنیا کظل زائل حلّ فیه راکب ثم ارتحل

فعالیت امام رضا علیه السّلام در سطح جامعه و امت اسلامی،همگان را از جمله:

حاکمان،زیردستان و پیروان اهل بیت علیهم السّلام که جامعه اسلامی را تشکیل می دادند،فرا می گرفت.آن حضرت در راه ایفای مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر افراد جامعه را به دوری از بدی و انحراف و گرایش به اخلاق پسندیده دعوت می نمود.

اما فعالیت در زمینۀ جماعت صالحان به گونه ای دیگر بود.او باید جماعتی را تدارک می دید که مذهب اهل بیت علیهم السّلام را به عنوان شیوۀ زندگی پذیرفته باشند تا آنان را در قالب جریان و الگویی دارای مسئولیت الهی پرورش دهد که عهده دار اصلاح اخلاق جامعه و زدودن انحراف حاکم بر جامعه باشند.برای رسیدن به این هدف باید تلاش و فعالیت خود را فشرده تر و عنایت بیشتری نسبت به این افراد ابراز می کرد تا تعداد چشمگیری از مصلحان حقیقی و توانمند در ایفای رسالت خویش به جامعه عرضه کند.

از این رو می بینیم که حضرت رضا علیه السّلام شبانه روز با افراد و گروه هایی از یاران خود دیدار می نمود و با نمایندگان و پیروان خود در دیگر شهرها نامه نگاری می کرد تا با رهنمودهای خویش سلوک آنان را در مسیر درست قرار داده،به تهذیب اخلاقی آنان بپردازد و دمی از فعالیت خود در این زمینه غفلت نمی ورزید.از«حسن بن حسین»نقل شده است که می گفت:«احمد بن حماد،مالی گران از من به ستم گرفت.نامه ای به ابو الحسن علیه السّلام نوشته،از احمد بن حماد شکایت کردم.امام علیه السّلام در پاسخ نوشت:او را با[یاد کردن کیفر]خدا بترسان.

آنچه که امام علیه السّلام گفته بود عمل کردم،اما سودی نبخشید.از این رو نامه ای دیگر به حضرت نوشته،یادآوری کردم که فرمان حضرتش را عملی کردم،اما

کارساز نشد.امام علیه السّلام در پاسخ نوشت:اگر ترساندن از خدا در او کارگر نیفتاد،چگونه [بتوانیم]او را از خویش بترسانیم؟. (۱)

امام رضا علیه السّلام به تبلیغ زبانی بسنده نکرده،بلکه در این راه اموال خود را هزینه می کرد تا بتواند افراد بیشتری را به اخلاق اسلامی بیاراید.او بردگانی می خرید و پس از آن که آنان را از زلال اخلاق اهل بیت علیهم السّلام سیراب می کرد و از نظر اخلاقی کاملا پرورش می داد،آزادشان می نمود.حضرت رضا علیه السّلام در طول زندگی خود هزار برده آزاد کرد که همگی از جام معرفت او نوشیده و از رفتار او تأثیر پذیرفته بودند.روشن است که این تعداد انسان چه تأثیر شگرفی در تحول روند اخلاقی جامعه دارد،چرا که هریک از این افراد،پس از پرورش یافتن در کانون امامت و اخلاق و دریافت آموزه های دینی و اخلاقی خود را ساخته،سپس به جریانی تبدیل شده که همگی روشن ضمیر بوده و با اخلاص و روشن بینی در جامعه اسلامی و در میان امّت به اصلاح جامعه می پرداختند.

از میان آزاد شدگان،صدها تن مربی دلسوخته و مصلح برآمده،وجود آنان سبب شد تا مردم با مشاهدهٔ حسی و عینی اخلاق اسلامی در شمار پیروان امام رضا علیه السّلام درآیند.لذا در روزگار امام رضا علیه السّلام پیروان او فزونی گرفته،پایگاه مردمی آن حضرت در بیشتر سرزمین های اسلامی گسترش یافت.

اصلاحات سیاسی

اشاره

این مبحث را در چند بند بررسی و تحلیل می کنیم:

ص:۱۴۱

۱- (۱)) .رجال کشی/۵۶۱/حدیث ۱۰۵۹.

۱.امام رضا علیه السّلام و راهبری جنبش الهی

لازمهٔ شناخت اسلوب و روش راهبری جنبش الهی و انقلابی از سوی امام رضا علیه السّلام ارائهٔ تصویری روشن،ولی مختصر از روش هایی است که امامان معصوم علیه السّلام در رهبری جنبش الهی و انقلابی خود به کار می گرفتند.بدین ترتیب خواهیم توانست از لابه لای داده های تاریخ دربارهٔ رهبری دیگر امامان، به شیوهٔ راهبری الهی و انقلابی امام رضا علیه السّلام پی ببریم.

بی تردید امام معصوم علیه السّلام مسئولیت دارد تا به ساختار اعتقادی،اخلاقی، اجتماعی و سیاسی انسان و جامعه بپردازد.این ایفای وظیفه،مستلزم ایجاد پایگاهی مردمی است که مبتنی بر شیوهٔ اهل بیت علیهم السّلام و نظریه اسلامی آنان دربارهٔ هستی،حیات و جامعه باشد.به همین جهت به فعالیت سیاسی صرف یا دست یابی به هر قدرت و حاکمیت بسنده نمی کند،بلکه فعالیت سیاسی جزیی از وظایف کلی امام علیه السّلام بوده و رسیدن به قدرت هدف نبوده،که وسیله ای برای تحقق بخشیدن به اهداف مقدس راهبر معصوم است و همهٔ امامان معصوم علیهم السّلام همین هدف را دنبال می کردند.البته تلاش امامان معصوم علیهم السّلام برای رسیدن به این هدف تابع شرایط و فضای حاکم بر جامعه بود.شرایطی که امام علی بن ابی طالب علیه السّلام و امام حسن علیه السّلام و امام حسین در آن به سر می بردند،با شرایطی که امام سجاد علیه السّلام و دیگر امامان علیهم السّلام در آن می زیستند،کاملا متفاوت بود.آن سه بزرگوار توانستند به طور مستقیم در همهٔ عرصه های جنبش الهی و انقلابی خود،ایفای وظیفهٔ رهبری کنند،اما شرایط در روزگار امام زین العابدین علیه السّلام و دیگر امامان علیهم السّلام دگرگون شده بود.از همین رو این امامان،به ناچار،روند رویدادها،به ویژه اوضاع نظامی و سیاسی را به صورت غیرمستقیم زیر نظر

گرفته،بر آن اشراف داشتند و به دور از چشم حاکمیت و مخفیانه خط حرکت الهی و انقلابی را رهبری می کردند،و این در حالی بود که حاکمیت نمی توانست فعالیت های سازمانی این جریان و نیز ارتباط یا عدم ارتباط آن را با امام و مراتب نظارت امام علیه السّلام بر آن پی ببرد.این موضوع را نباید فراموش کرد که این رهبران به چند دلیل روش خود را در ایفای وظایف خویش محدود و پنهان می کردند:

یکم:در نظر گرفتن مصالح عمومی در سطح امت و جامعهٔ اسلامی؛

دوم:مصالح خصوصی اسلام که به جنبش اهل بیت علیهم السّلام به عنوان متولیان اصلاح اوضاع مرتبط؛

سوم:شرایط و ویژگی های عمومی و خصوصی،مانند توان جنبش و استحکام و ریشه دار بودن پایگاه مردمی.

امامان معصوم علیهم السّلام با رعایت سه اصل یاد شده و در نهایت پنهان کاری،به طور غیرمستقیم،راهبری تمام فعالیت ها از جمله جنبش های مسلحانه را به عهده داشتند تا در آغاز کار و با شروع ایفای رسالت امامت خود،در معرض کشته شدن قرار نگیرند.

آن بزرگواران،اصلاح امت و پرورش آن را بر هر کاری مقدم می دانستند و باید برای این وظیفه و اصلاح جامعه و ساختار آن،در میان مردم می بودند تا بتواند به هدف خود که مکتب اسلام آن را ترسیم کرده بود برسند.حال اگر امامان علیهم السّلام به طور مستقیم راهبری انقلاب و قیام های نظامی را به عهده می گرفتند بی تردید کشته می شدند و امت اسلامی کسی را نداشت تا فقیهانی و عالمانی هدایتگر،زاهدان و عابدانی پیش آهنگ،سیاستمدارانی پاک کردار و راست گفتار و رهبران قیام های انقلابی را پرورش داده،به آنان ارائه دهد.

به یک سخن،امام علیه السّلام در راستای کار الهی خود،دو خط را دنبال می کرد:

نخست:خط فکری بود.این خط،به دانش اندوزی و گسترش آن و ایفای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر به طور مسالمت آمیز می پرداخت؛

دوم:خط رویارویی و مقاومت بود.این خط وظیفه داشت تا با به کارگیری زور به منظور جلوگیری از انحراف حکومت ها از شیوه اصیل اسلامی و مبانی حاکمیت آن،علیه حاکمیت های ستمگر اعلان قیام کند که با تأملی دقیق در روش و منش رفتاری امامان معصوم علیهم السّلام این مطلب برای ما آشکار می شود.

پس از به شهادت رسیدن امام حسین علیه السّلام و به اسارت بردن خاندانش،امام زین العابدین علیه السّلام از همین روش پیروی کرد،چرا که شرایط سیاسی دگرگون شده بود و از دیگرسو پایگاه مردمی اهل بیت علیهم السّلام فزونی یافته و کسانی به یاری امام زین العابدین علیه السّلام برخاسته،در شمار پیروان او درآمدند که از جایگاه و توان متفاوتی برخوردار بودند.

در روزگار امامت امام زین العابدین علیه السّلام«توابین»به رهبری«مختار ثقفی»به خون خواهی امام حسین علیه السّلام و شهیدان کربلا قیام کردند،و در حالی که این جنبش از حمایت امام سجاد علیه السّلام برخوردار بود،اما حاکمیت اموی،هیچ ردپا و دلیلی مبنی بر ارتباط امام سجاد علیه السّلام با این جنبش به دست نیاورد.زمانی که «محمد بن حنفیه»عموی امام سجاد علیه السّلام دربارهٔ این قیام و حمایت از آن با امام سجاد گفت وگو کرد،حضرت فرمود:

«یا عم،لو أنّ عبدا زنجیا تعصّب لنا أهل البیت،لوجب علی الناس مؤازرته، و قد ولّیتک هذا الأمر،فاصنع ما شئت»؛ (۱)ای عمو،اگر برده ای سیاه در راه

۱- (۱)) .بحار الانوار ۳۶۳/۴۵-۳۴۶(به نقل از:جعفر بن نماحلی،«رسالهٔ ذوب النّضار فی شرح الثار»که نویسنده،آن را از پدرش«محمد بن نماحلی»نقل کرده است).

حمایت از ما پای ورزی کند،بر همگان واجب است از او حمایت و پشتیبانی کنند.

من این کار را به تو می سپارم.هرچه می خواهی انجام ده.

در این ماجرا اصل پنهان کاری کاملا لحاظ شده بود و تنها اندکی از پیروان اهل بیت علیهم السّلام از آن آگاهی یافتند.زمانی که جماعتی به دیدار«محمد بن حنفیه» رفتند،او آنان را به همراهی با مختار و مشارکت در قیام او فراخواند.او همچنین نامه ای به«ابراهیم اشتر»فرزند«مالک اشتر»نگاشته،او را به پیوستن به قیام مختار تشویق و ترغیب می کرد. (۱)

و هنگامی که«عبد اللّه بن زبیر»محمد بن حنفیه را محاصره و او را به مرگ و سوزاندن تهدید کرده بود،محمد طی نامه ای از مختار درخواست یاری کرد و مختار سپاهی گسیل داشته،محمد را از آن تنگنا نجات داد. (۲)

از این ماجرا بدون هر ابهامی درمی یابیم که امام سجاد علیه السّلام محمد بن حنفیه را به عنوان رهبر و فرمانده جناح نظامی تعیین کرده،بدو اختیار داده بود تا به طور مستقیم و مستقل و بدون دخالت امام علیه السّلام دستورهای نظامی را صادر کند.

پس از آن که سلطهٔ امویان بر عراق،حجاز و برخی سرزمین های اسلامی به پایان رسید و مختار بر آن ها چیره شد،امام زین العابدین علیه السّلام در حضور برخی از نزدیکان مختار،با این عبارت،مختار را ستوده،فرمود:ستایش خدایی را سزاست که[عنایت کرد تا]شاهد خون خواهی از دشمنانم باشم و[خداوند]مختار را پاداش خیر دهد. (۳)

در همان هنگام که امام علیه السّلام به طور غیرمستقیم قیام مختار را هدایت می کرد،عالمان و فقیهان و راویانی به جامعه اسلامی ارائه کرد که:«عبد اللّه بن

۱- ((۱)) .الکامل فی التاریخ ۲۱۴/۴-۲۱۵.

۲- ((۲)) .همان،۲۵۰-۲۵۱.

۳- ((۳)) .رجال کشی/۱۲۷/حدیث ۲۰۳.

الحسن»،«زهری»«عمرو بن دینار»،«علی بن زید بن جدعان»و«یحیی بن امّ الطویل»از آن جمله بودند. (۱)

امام سجاد علیه السّلام همچنان در تدارک رهبری آینده بود.او فرزندش امام «محمد باقر»علیه السّلام را به امامت و راهبری عامه و فرزند دیگرش«زید»را برای قیام مسلحانه علیه حاکمان غاصب آماده کرد.

در روزگار امامت امام باقر علیه السّلام،زید نزد امام باقر علیه السّلام رفته از حضرتش اجازه خواست.امام در پاسخ فرمود:ای زید،این کار را مکن،چرا که می ترسم برون کوفه کشته و به دار آویخته شوی.

زید نیز از امام باقر علیه السّلام فرمان برده،از قیام در روزگار آن حضرت خودداری کرد. (۲)

زید بن علی علیه السّلام امامت برادرش امام باقر علیه السّلام و امامت برادرزاده اش امام صادق علیه السّلام را پذیرفته،بدان گردن نهاده بود.او در شعر زیر به پیروی خود از دو امام بزرگوار اشاره کرده،سروده است:

«باقر(شکافنده)علم در لحد جای گرفت؛همان که امام جهانیان و پاکیزه زاده بود.

پس از او کسی را جز[امام]جعفر[صادق علیه السّلام]ندارم؛او امام جهانیان و یگانهٔ ستوده شده است». (۳)

تصریح امام باقر علیه السّلام به یاری کردن زید،بهترین گواه بر این مطلب است که امامان معصوم علیه السّلام غیرمستقیم خط نظامی را راهبری می کردند.

ص:۱۴۶

۱- (۱)) .سیر أعلام النبلاء ۳۹۱/۴.

۲- (۲)) .الخرائج و الجرائح ۲۸۱/۱.

۳- (۳)) .بحار الانوار ۲۹۶/۴۶(به نقل از:مناقب آل ابی طالب ۲۱۳/۴):ثوی باقر العلم فی ملحد إمام الوری طیّب المولد فمن لی سوی جعفر بعده إمام الوری الأوحد الأمجد

آن حضرت دربارهٔ قیام و سرنوشت زید،فرموده است:به یقین برادرم زید بن علی قیام می کند و در راه حق کشته خواهد شد،پس بدا به حال کسی که او را تنها گذارد.بدا به حال کسی که با او بجنگد.بدا به حال کسی که او را بکشد. (۱)

در روزگار امام صادق علیه السّلام و پیش از قیام زید،گروهی به دیدار امام علیه السّلام رفته، از آن حضرت دربارهٔ بیعت با زید پرسیدند،حضرت فرمود:«با او بیعت کنید». (۲)

امام صادق علیه السّلام هماره می فرمود:خدای مرا در[پاداش کشتگان و صاحبان]آن خون ها شریک گرداند.به خدا سوگند،عمویم زید و یاران او همانند علی بن ابی طالب و یاران او در همان راه گام نهادند و چون آن ها شهید شدند. (۳)

انقلابیون با در نظر گرفتن شرایط حاکم بر جامعه،در دعوت خویش هرگز از امام موردنظر خود به طور صریح نام نمی بردند،بلکه از او با«الرضی من آل محمد صلّی اللّه علیه و اله»(فرد مورد رضایت،از آل محمد«ص»)نام می بردند.امام علیه السّلام هماره یاران خود را از قیام با کسانی که پیوند فکری و ایمانی با حضرت نداشتند برحذر می داشت و می فرمود:

«إذا أتاكم آت منّا فانظروا على أيّ شيء تخرجون؟و لا تقولوا:خرج زيد،فإنّ زيدا كان عالما و كان صدوقا،و لم يدعكم إلى نفسه،و إنّما دعاكم الى الرضيّ من آل محمد صلّى اللّه عليه و اله و لو ظهر لوفى بما دعاكم إليه...»؛ (۴)

اگر کسی از[خاندان]ما نزد شما آمد[و شما را به قیام فراخواند]درنگ کنید و ببینید می خواهید برای چه قیام کنید،مبادا بگویید:زید قیام کرد[و این نیز از همان خاندان است و باید در کنار او قیام کنیم.بدانید که]زید عالم و راستگو بود.او

۱- ((۱)) .خوارزمی،مقتل الحسین ۱۱۳/۲.

۲- ((۲)) .عیون اخبار الرضا ۲۵۳/۱.

۳- ((۳)) .الکامل فی التاریخ ۲۴۳/۵.

۴- ((۴)) .فروع کافی ۲۶۴/۸.

شما را به[بیعت با]خویش نخواند بلکه به[پذیرش]«رضا از آل محمد صلّی اللّه علیه و اله»فرا خواند و اگر پیروز می شد به یقین به وعدهٔ خود وفا می کرد.

شایان توجه است که بدانیم گرایش و خطمشی نظامی از دو جهت سپر و دژ امامان علیه السّلام بود:

نخست:حفاظت از حالت و روحیهٔ انقلابی جامعه تا پیوسته آمادهٔ قیام و فداکاری باشد؛

دوم:با سرگرم شدن حاکمان به تعقیب و گریز و رویارویی با جنبش های انقلابی و قیام ها،فرصت برای ادامهٔ فعالیت های اصلاحی به دست می آمد و امامان علیه السّلام جز در زمینهٔ قیام،در تمام زمینه ها به فعالیت می پرداختند که در این صورت امام علیه السّلام از حاکمان گزندی نمی دید و حضور او در میان مردم،ایمنی و سلامت اهل بیت علیهم السّلام و یاران ایشان را تضمین می کرد.حاکمیت نیز که سرگرم رویارویی با قیام ها و انقلابیون بود از پرداختن به امام علیه السّلام و ممانعت از فعالیت های اجتماعی او خودداری می کرد،زیرا اقدام به سرکوب همه جانبه، دامنهٔ قیام و اقدام های نظامی را گسترش می داد.از این رو کسانی که در ظاهر به دانش اندوزی یا بازرگانی پرداخته،از کارهای نظامی دوری می جستند،از آزادی نسبی داده شده از سوی حکومت،بهره می بردند.

امام صادق علیه السّلام با اشاره به سپر بودن قیام های مسلحانه فرمود:

«کفّوا ألسنتکم و الزموا بیوتکم،فإنّه لا یصیبکم أمر تخصّون به أبدا،و لا تزال الزیدیه لکم وقاء أبدا»؛ (1)

زبان خویش را[از فاش کردن رازها]ببندید و خانه نشینی گزینید که[در این دو

۱- (۱)) .اصول کافی ۲۲۵/۲.

صورت]هرگز دین شما دستخوش نابسامانی نخواهد شد و[بدانید که]«زیدیه» پیوسته سپر شما خواهند بود.

بـدین ترتیب نظـارت امـام علیه السّـلام بر جنبش هـای نظامی و مسـلحانه همچنان در نهایت پنهان کاری و در پس پرده کتمان محض قرار داشت و تنها کسانی که در عرصـۀ اقدام های الهی و انقلابی نقش مؤثری داشـتند از نظارت امام علیه السّـلام مطلع بودنـد.با این که برنـامه ریزی امـام علیه السّـلام در امر راهبری نهضت هـای مسـلحانه و عملیـاتی کردن آن،به گونه ای بود که حاکمیت نمی توانست ارتباطی میان انقلابیون و امام علیه السّـلام بیابد،اما پیوسـته امام علیه السّـلام را به حمایت و تحریک این جنبش ها و سران آن متهم می کرد.

«ابو جعفر منصور»می گفت:«کیست که بهـانه و دسـتاویز و عـذر مرا نسـبت به این جعفر بپـذیرد؟او یک گام پیش نهاده و گام دیگر خود را پس کشـیده، می گویـد:از«محمـد بن عبـد اللّه بن الحسن»دوری می جویم.اگر پیروز شود امر (خلافت)از آن من است و اگر با شکست مراجعه شود من جان به سلامت به در برده ام». (۱)

رهبران جناح نظامی به طور صـریح از امام علیه السّـلام نامی به میان نمی آوردند، بلکه نزد یاران خود با کنایه از ایشان یاد می کردنـد.«حسـین بن علی»صاحب قیام فـخ و«یحیی بن عبد اللّه بن الحسن»می گفتند:«قیام ما پس از مشورت با اهل بیتمان بود.با موسی بن جعفر[در مورد قیام]مشورت کردیم و او فرمان قیام داد». (۲)

حضرت امام کاظم علیه السّلام به«حسین بن علی»صاحب قیام فخ آن گاه که

۱- (۱)) .بحار الانوار ۱۹۲/۴۷(به نقل از:مهج الدعوات/۱۸۸).

۲- (۲)) .مقاتل الطالبیین،ص ۳۸۳.

اندیشه قیام خود را با امام علیه السّلام در میان گذاشت،می فرمود:

«إنک مقتول فأحدّ الضراب...فإنّا للّه و انا إلیه راجعون،و عند اللّه-عزّ و جلّ- احتسبکم من عصبه»؛

[ای حسین]،به یقین کشته خواهی شد،پس جانانه جنگ کن و پایمردی در پیش گیر...همه از خداییم و به سوی او بازمی گردیم.خداوند خاندان شما را در سوگتان پاداش دهد. (1)

«موسی الهادی»خلیفهٔ عباسی،قیام حسین،صاحب فخ را به تحریک امام کاظم علیه السّلام دانسته،پیوسته امام علیه السّلام را تهدید به قتل می کرد.او می گفت:«به خدا سوگند حسین تنها به فرمان او قیام کرد و در این راه از دوستی او پیروی نمود، زیرا او(امام کاظم«ع»)در میان خاندانش صاحب منصب امامت است،خدا مرا بکشد اگر او را زنده بگذارم».

«ابو یوسف قاضی»موسی را قانع کرد که این مطلب صحت ندارد و بدین ترتیب خشم او را فرونشاند. (2)

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام در فعالیت های الهی و انقلابی راه پدران بزرگوار خود را درپیش گرفت.او تمام خطهای:سیاسی،انقلابی-نظامی، علمی و اجتماعی را همزمان راهبری می کرد و چنان هوشمندانه این وظیفهٔ را ایفا می نمود که فعالیت ها و جنبش های نظامی که از سوی حضرت رهبری می شد به دلیل پنهان کاری فوق العاده،به طور کامل از دید حاکمیت دور مانده بود.

اصرار مأمون به امام رضا علیه السّلام مبنی بر پذیرش منصب ولایت عهدی،خود

1- (1)) .همان/376.

2- (2)) .بحار الانوار 151/48(به نقل از:مهج الدعوات/217).

بهترین گواهی است که مأمون از جنبش علویان بسیار بیمناک شده بود و نیز می دانست که با پذیرش منصب ولایت عهدی از سوی امام رضا علیه السّلام،گامی بود برای احاطه بر جنبش هایی که الگو و رهبری خویش را در امام رضا علیه السّلام می دیدند،علویان نیز،توجیه و بهانهٔ خود را در مبارزه علیه حکومتی که امام علیه السّلام ولایت عهدی آن را پذیرفته بود از دست می دادند.

نقش سیاسی امام رضا علیه السّلام در روزگار هارون و امین

فضای نسبتا باز سیاسی و فراهم شدن زمینه برای ایجاد و توسعهٔ پایگاه مردمی و مسلح کردن آنان به اندیشهٔ سالم سیاسی همسو با دیدگاه اهل بیت علیهم السّلام و نیز بسیج نیروها و توانمندی ها برای موضع گیری بایسته در موقعیت مناسب، فرصتی بود که امام رضا علیه السّلام از آن بهره جست.از همین رو می بینیم که در روزگار هارون و امین و به دلیل فراهم نشدن امکانات مادی،علویان دست به انقلاب و قیامی نزدند.

امام رضا علیه السّلام با در نظر گرفتن اصل استتار و پنهان کاری،مفاهیم و اندیشه های سیاسی را به امت ارائه می داد،مبادا که حاکمان بهانه ای به دست آورده،حضرتش را از فعالیت بازداشته،زندانی کنند یا او را بکشند.او با نقل روایتی از پدران و نیاکان خود در مورد امامت به عنوان مفهومی سیاسی که جزئی از عقیدهٔ اهل بیت علیهم السّلام است بر ضرورت امامت و وجود امام در هر روزگار تأکید می کرد.امام رضا علیه السّلام در حدیثی که آن را از پدرش شنیده بود و به وسیلهٔ امامان معصوم علیهم السّلام به پیامبر می رسید از آن حضرت نقل می کرد که فرمود:

مردمان هرروزگار به امام زمان خود،کتاب خدای خویش و سنت پیامبرشان خوانده می شوند

ص:۱۵۱

(بدان ها نسبت داده می شوند). (۱)

آن گاه امام رضا علیه السّلام ویژگی ها و نشانه های امام را برشمرد و مشخص نمود تا هرگاه تدلیس و نیرنگ و باژگونه جلوه دادن حقایق حاکم شود،مردم بتوانند امام برحق را بشناسند.او برای شناخت امام معصوم فرمود:

«للامام علامات:یکون أعلم الناس،و أحکم الناس،و أتقی الناس،و أحلم الناس،و أشجع الناس،و أسخی الناس،و اعبد الناس...»؛ (۲)

امام[برحق]علامت ها و نشانه هایی دارد:او داناترین،در داوری سرامدترین، پرهیزگارترین،بردبارترین،شجاع ترین،بخشنده ترین و عابدترین مردم است.

از دیگر ویژگی های امام و امامت که مورد تأکید امام رضا علیه السّلام قرار دارد، انفراد و وحدت امام و امامت است و باید یک امام زمام کارها را در دست بگیرد. (۳)امام رضا علیه السّلام یکی از علل آن را هماهنگی در تمام کارها و موضع گیری و پیشگیری از پدید آمدن آشفتگی و نابسامانی در میان دولت و امت اسلامی می داند.بنابراین،تعدد امام در یک زمان،با مبانی اعتقادات سیاسی و حکومتی اسلامی مغایر است و در این صورت؛یعنی وجود امامانی متعدد،ضرورتا یکی از آنان امام برحق و دیگران اگرچه در رأس حاکمیت باشند امامان باطل بوده و تن دادن به فرمان آنان وجوب شرعی نخواهد داشت.

امام رضا علیه السّلام در همین راستا به نشر احادیثی پرداخت که تبیین کنندۀ فضایل و نقش اهل بیت علیهم السّلام در حیات اسلامی بود.او از پدرانش از جدش رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله نقل کرد که فرمود:

«مثل أهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح من رکبها نجا،و من تخلف عنها زج

۱- ((۱)) .مناقب آل ابی طالب ۸۰/۳.

۲- ((۲)) .عیون اخبار الرضا ۲۱۳/۱.

۳- ((۳)) .عیون اخبار الرضا ۲۱۳/۱.

فی النار؛» (۱)

مثل خاندانم در میان شما همانند کشتی نوح است که هرکس بر آن سوار شود نجات یافته،هرکس از آن روی برتابد به دوزخ افکنده شود.

نیز از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله نقل کرده است که فرمود:ستارگان وسیلۀ امان آسمانیان هستند و خاندان من مایۀ امان امت من هستند. (۲)

و نیز حضرتش از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله روایت کرد که فرمود:ای علی،تو قسمت کنندۀ بهشت و دوزخ هستی(مردم به وسیلۀ دوستی تو به بهشت رفته و با دشمنی ات به دوزخ می روند). (۳)

سپس امام رضا علیه السّلام برای آشنا کردن نسل ها با معیار شناخت حق و پیروان آن و باطل و پیوندگان راه آن،به توجه دادن جامعه و امت اسلامی به سوی اهل بیت علیهم السّلام و جایگاه رهبری آنان پرداخت و به همین منظور فضایل یاران اهل بیت علیهم السّلام،مانند:«عمار»«ابو ذر»،«مقداد»و«سلمان»را برشمرد.او روایتی از پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و اله نقل کرد که آن حضرت به امیر المؤمنین علی بن ابی طالب فرمود:بهشت مشتاق دیدار تو و عمار،سلمان،ابو ذر و مقداد است. (۴)

نیز از پیامبر صلّی اللّه علیه و اله نقل کرد که فرمود:گروه سرکش،عمار را خواهد کشت. (۵)

همچنین امام رضا علیه السّلام بر اهمیت ولایت و دوستی اهل بیت علیهم السّلام و بیزاری جستن از دشمنان آنان تأکید کرده،فرمود:کمال دین،دوستی ما[خاندان]و بیزاری جستن از دشمنان ماست. (۶)

آن حضرت با بیان روایاتی از پدران و از جدش،امت را به گرامی داشتن

۱- ((۱)) .کنز العمال ۹۸/۱۲/حدیث ۳۴۱۷۰.

۲- ((۲)) .همان جا/حدیث ۳۴۱۵۵.

۳- ((۳)) .عوالم العلوم ۲۹۵/۲۲/باب فضل امیر المؤمنین علیه السّلام.

۴- ((۴)) .سنن ترمذی ۵۹۴/۵/باب مناقب امام علی علیه السّلام/حدیث ۳۷۱۸.

۵- ((۵)) .کنز العمال ۱۱،ح ۳۳۵۵۵.

۶- ((۶)) .بحار الانوار ۵۸/۲۷.

فرزندان رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله برمی انگیخت.او از پیامبر صلّی اللّه علیه و اله نقل کرده است که فرمود:

«أربعه أنا لهم شفیع یوم القیامه:المکرم لذریتی من بعدی،و القاضی لهم حوائجهم،و الساعی لهم فی امورهم عند اضطرارهم إلیه،و المحب لهم بقلبه و لسانه»؛ (۱)

در روز قیامت از چهار کس شفاعت می کنم:آن کس که پس از من فرزندانم را گرامی بدارد،آن کس که نیازهای ایشان را برآورده سازد،آن کس که به هنگام گرفتاری شان، به سامان دادن امور آنان بپردازد و آن کس که با دل و زبان آنان را دوست بدارد».

در زمانی که رویدادهای خرد کننده و تبلیغات پر سر و صدا بر جامعه حاکم بود و حقایق و اعتقادات باژگونه گردید،امام رضا علیه السّلام مفهوم حقیقی تشیع را برای امت بازگفت و نمونه های شاخص و بارز این مفهوم را به آنان شناساند.حضرتش فرمود:

به یقین،حسن علیه السّلام،حسین علیه السّلام،ابو ذر،سلمان،مقداد و محمد بن ابو بکر شیعهٔ او هستند؛همان هایی که از کوچک ترین فرمان او سر برنتافته و کمترین چیزی که حضرتش از آن بازمی داشت،مرتکب نشدند. (۲)

نیز حضرت رضا علیه السّلام در تعریف شیعه فرمود:

«شیعتنا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه،و یحجّون البیت الحرام، و یصومون شهر رمضان و یوالون أهل البیت و یتبرؤن من أعدائهم،اولئک أهل الإیمان و التقی و أهل الورع و التقوی»؛ (۳)

آنان که نماز می گزارند و زکات می دهند،حج خانهٔ خدا را به جای می آورند،ماه

ص:۱۵۴

۱- ((۱)) .عیون اخبار الرضا ۲۵۳/۱.

۲- ((۲)) .بحار الانوار ۱۵۸/۶۵.

۳- ((۳)) .صدوق،صفات الشیعه/۴.

رمضان را به روزه سر می کنند،اهل بیت[پیامبر صلّی اللّه علیه و اله]را دوست داشته،از دشمنان ایشان بیزاری می جویند،شیعیان ما بوده و هم آنان مؤمنان پارسا و پرهیزگار هستند.

واقعهٔ عاشورا و شهادت امام حسین علیه السّلام و فرزندان و یاران آن حضرت از دیگر مواردی بود که حضرت رضا علیه السّلام از آن بهره جسته،به احیا و برگزاری آن سفارش و تأکید می کرد.امام رضا علیه السّلام در پی آن بود تا خاطرهٔ خونین سید الشهداء را آن گونه احیا کنند که با اهداف عالی امام حسین علیه السّلام که در راه آن جانفشانی کرد سازگار و همسو باشد،تا از این رهگذر دوستی و رابطهٔ عاطفی و سیاسی میان مردم و منش و روش جهادی و انقلابی امام حسین تعمیق یافته و روح انقلابی علیه انحراف ها را در امت برانگیزد.

امام رضا علیه السّلام در مصیبت امام حسین علیه السّلام و یاران او فرمود:

«إن یوم الحسین أقرح جفوننا و أسبل دموعنا و أذّل عزیزنا...فعلی مثل الحسین فلیبک الباکون فإن البکاء علیه یحط الذنوب العظام»؛ (۱)

به یقین،روز مصیبت و اندوه حسین،پلک های ما را زخمی،اشک های ما را روان و عزیزان ما را خوار کرد.پس باید گریه کنندگان بر حسین گریه سر دهند،زیرا گریستن بر او،گناهان بزرگ را می زداید و فرو می ریزاند.

همچنین امام رضا علیه السّلام آرزوی قرار گرفتن در شمار یاران امام حسین علیه السّلام را در دل ها می پروراند و امت را بدان ترغیب می کرد،چرا که این اقدام امام رضا علیه السّلام در حقیقت روح جهادی و انقلابی علیه فساد حاکم را بالا می برد.او در این زمینه فرمود:اگر بخواهی به ثواب و پاداش کسانی که با امام حسین علیه السّلام بودند و در کنار

۱- (۱)) .مناقب آل ابی طالب ۹۳/۴.

او شـهید شدنـد نایل شوی،هرگاه او(حسـین)را به یاد آوردی،بگو:ای کاش با شـما می بودم تا به رسـتگاری سترگ دست می یافتم. (۱)

امام رضا علیه السّلام مردم را به زیارت حضرت امام حسین علیه السّلام تشویق می کرد تا آنان از موضع گیری دلیرانهٔ حضرت بهرهٔ معنوی گرفته،با حضرتش پیمان ببندند که هماره انحراف،ستم و سرکشی را نفی کرده با آن در ستیز باشند.

امام علیه السّلام دربارهٔ زیارت امام حسین علیه السّلام فرموده است:«زیاره قبر الحسین- صلوات اللّه علیه-تعدل عمره مبروره متقبله»؛ (۲)زیارت قبر امام حسین-که درود خداوند بر او باد-هم سنگ عمره ای پذیرفته شده است.

فراخوان برای برگزاری عزاداری سید الشهداء و نیز زیارت قبر آن حضرت،به منزلهٔ معارضه و مبارزهٔ مسالمت آمیز بود و از دیگرسو وسیله ای بود تا در اسرع وقت یاران و دوستداران اهل بیت علیهم السّلام را بدون این که از سوی حاکمیت مورد تعقیب و تهدید قرار گیرند،گرد آورد،چرا که آنان برای زیارت امام حسین علیه السّلام یا برگزاری سوگواری آن حضرت تجمع می کردند و به ظاهر هدفی جز زیارت و سوگواری نداشتند.سرانجام همین گردهمایی ها به بار نشست و تمام آن هایی که بعدها علیه مأمون شوریدند،از کنار قبر امام حسین علیه السّلام قیام خود را اعلان کردند. (۳)

بدین ترتیب امام رضا علیه السّلام توانست بدون هیچ محدودیتی سیاسی یا تعقیب و بازخواست از سوی حاکمیت،دامنهٔ پایگاه دوستی اهل بیت علیهم السّلام را گسترش دهد و عناصری چون:وزیران،سرداران سپاه و فقیهان را که به

۱- (۱) .بحار الانوار ۲۹۹/۴۴.

۲- (۲) .بحار الانوار ۲۹/۹۸؛مبسوط ۱۰۱/۲(به نقل از:ابن قولویه،کامل الزیارات/۱۵۴ و صدوق،ثواب الاعمال/۱۱۱-۱۱۵).

۳- (۳) .بحار الانوار ۳۵۱/۱۰.

حاکمیت نزدیک بودند جذب خود کند و به وسیلهٔ آنان از رویدادها و تصمیم گیری های دربار باخبر شود.

همان طور که پیشتر گفته شد،امام رضا علیه السّلام در استتار و پنهان کاری کامل تمام برنامه های جنبش را رهبری می کرد،لذا روزگار هارون و فرزندش محمد (امین)شاهد قیام مسلحانه ای نبود،زیرا پس از سرکوب شدن قیام های گذشته، مانند قیام صاحب فخ و...یاران و دوستان اهل بیت علیهم السّلام سرگرم تجدید ساختار نیروی نظامی و مسلح خود بوده و به ظاهر از درگیری نظامی دور بودند.

ص:۱۵۷

قسمت چهارم

اشاره

بخش نخست امام رضا علیه السّلام و پدیدهٔ ولایت عهدی

بخش دوم فعالیت های امام رضا علیه السّلام پس از ولایت عهدی

بخش سوم دانشگاه،احتجاج ها و میراث امام رضا علیه السّلام

ص:۱۵۹

بخش نخست

اشاره

امام رضا علیه السّلام و پدیدهٔ ولایت عهدی

این بخش در چند مبحث بایستهٔ بررسی و مطالعه است که به شرح زیر تبیین می شود:

رخدادهای سیاسی قبل از ولایت عهدی

پس از پنج سال جنگ خونین و خانمان سوزی که هزاران قربانی از میان سرداران و سربازان گرفت،مأمون زمام حکومت را به دست آورد.خلافت عباسیان از هم گسست و به دو گروه تقسیم شدند،گروهی حکومت مأمون را تأیید می کردند و گروهی دیگر سر ناسازگاری با حکومت مأمون برداشتند.

پس از گذشت چهار سال از امامت امام رضا علیه السّلام،اکنون در حکومت مأمون فضای باز سیاسی برای حضرت فراهم آمده بود و او به دلیل ارتباط مستقیم با وزیران و سرداران می توانست با آزادی کامل سخن بگوید و در دایره ای بزرگتر از قبل؛یعنی دایرهٔ دربار فعالیت داشته باشد.

مأمون که حکومت را از پدر و نیاکان خود به ارث برده بود،جز در مواردی نه چندان گسترده از همان شیوه ای که پیشینان در پیش گرفته بودند پیروی می کرد.او همانند نیاکان خود حکومت خویش را در هاله ای از قداست و مشروعیت قرار داده بود و از همین رو نامه هایی که برای او فرستاده می شد،

آکنده از عبارات و جملاتی بود که بار قدسی و معنوی داشت.از جملهٔ این نامه ها،نامه ای بود که«طاهر بن حسین»خطاب به او نوشت.در این نامه چنین آمده بود:«خدای،آن مخلوع را کشت،در دام خیانت و پیمان شکنی خودش گرفتار نمود،امر(خلافت)را برای امیر المؤمنین فراهم ساخت و آنچه را که امیر المؤمنین از پیش در انتظار انجامش بود،محقق کرد.ستایش مختص خداوندی است که حق(خلافت)را به امیر المؤمنین بازگرداند،با خیانت ورزان و پیمان شکنان با امیر،دشمنی ورزید،همدلی و الفت را جایگزین تفرقه کرد، پراکندگی امت را برای او به اتحاد و یکصدایی مبدل نمود و نشانه های دین را پس از آن که به دست فراموشی شده بود به وسیلهٔ او(مأمون)زنده کرد». (۱)

با تمام این تلاش ها و علیرغم این که با ترفندهایی حکومت مأمون را قداست و مشروعیت می بخشیدند و پاره ای از فقیهان و قاضیان از مأمون پشتیبانی می کردند،اکثر مسلمانان مأمون را غاصب خلافت می دانستند.از دیگرسو و در نتیجهٔ ستم های انباشت شده ای که در روزگار حاکمیت عباسیان به وجود آمده بود و به دلیل رویگردانی این سلسله از روش حکومتی اسلامی، انقلابیون از یک طرف و دوستان امین برادر مأمون از طرفی روح انقلاب و سرپیچی را در وجود مسلمانان پدید آوردند و در نهایت،آتش انقلاب و شورش هایی را شعله ور کردند.

سال اول خلافت مأمون(۱۹۸ ق.)شاهد مخالفت«نصر بن شیث عقیلی» در«حلب»بود.نصر توانست علاوه بر حلب،بر شهرهای نزدیک آن نیز چیره شود.این مخالفت تا سال ۱۹۹ ق.ادامه داشت و با شکست نصر پایان یافت. (۲)

۱- (۱)) .تاریخ یعقوبی ۴۴۲/۲.

۲- (۲)) .الکامل فی التاریخ ج ۶/رویدادهای سال ۱۹۸ ق.

در همین سال(۱۹۸ ق.)موصل شاهد آشوبی میان«یمانیان»و«نزاریان» بود که به کشته شدن شش هزار تن از نزاریان انجامید.

در سال ۱۹۹ ق.آتش جنگ میان«بنی ثعلبه»و«بنی اسامه»شعله ور شد. (۱)

این سال سرآغاز انقلاب بزرگی بود که علویان رهبری آن را برعهده داشتند.

ابتدا«ابو السرایا،سری بن منصور شیبانی»در حالی که«محمد بن ابراهیم بن اسماعیل حسنی»را همراه داشت،در عراق قیام کرد.او در کوفه سکه ضرب کرد و سپاه خود را به بصره،واسط و اطراف آن گسیل داشت.

این قیام جبهه های متعددی را به وجود آورد:

-جبهۀ بصره به فرماندهی عباس بن محمد بن عیسی جعفری

-جبهۀ مکه به فرماندهی حسین بن حسن افطس

-جبهۀ یمن به فرماندهی ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السّلام

-جبهۀ فارس به فرماندهی اسماعیل بن موسی بن جعفر علیه السّلام

-جبهۀ اهواز به فرماندهی زید بن موسی بن جعفر علیه السّلام

-جبهۀ مدائن به فرماندهی محمد بن سلیمان بن داوود بن حسن بن حسن علیه السّلام

این قیام فراگیر بیش از یک سال دوام یافت و در نهایت سرکوب شد. (۲)

در سال ۲۰۰ ق.«محمد بن امام جعفر صادق علیه السّلام»قیام کرد،اما تسلیم گردید و به سوی مأمون گسیل شد. (۳)

ص:۱۶۳

۱- (۱)) .تاریخ الموصل/۳۳۲-۳۳۶.
۲- (۲)) .الکامل فی التاریخ ۶،رویدادهای سال ۱۹۹-۲۰۰ ق.
۳- (۳)) .عیون اخبار الرضا ۲۰۷/۲.

قیام علویان تأثیر بسزائی در آشفتگی و بی نظمی داخلی و تصمیم گیری و موضع گیری های نظامی و سیاسی داشت.

در سال ۲۰۱ ق.مردم بغداد دستخوش نابسامانی و پریشانی بزرگی شدند تا آن جا که بغداد در آستانۀ ویرانی کامل قرار گرفت.بسیاری از مردم آن سامان به دلیل غارتگری،گرانی،اسارت و ویرانی خانه های خود را ترک کردند. (۱)

سرانجام مأمون،علویانی را که رهبری شورش را برعهده داشتند،مورد عفو قرار داد،اما این بدان معنا نبود که از ترور و ایجاد وحشت دوری جسته بود،بلکه مانند پیشینیان خود برای خاموش کردن صدای معترضان و آنان که در اندیشۀ از میان برداشتن حکومت عباسیان بودند،از ابزار وحشت و ترور استفاده می کرد.مأمون«هرثمه بن اعین»را علیرغم این که نسبت به خلیفه اخلاص می ورزید از پای درآورد.«حسن بن سهیل»رقیب هرثمه با دسیسۀ خود زمینۀ نابودی هرثمه را فراهم آورده بود. (۲)

مأمون به مخالفان اجازه نمی داد تا برخلاف منش و روش او چیزی بگویند.او یکی از شاعران را به«سند»تبعید کرد،زیرا آن شاعر نگون بخت در مذمت و هجو یک قاضی منحرف که با مأمون رابطه داشت شعری سروده بود. (۳)

افزون بر آشفتگی و نابسامانی داخلی،چالش ها و هماوردی های خارجی نیز خطر بزرگی برای حکومت عباسیان به شمار می رفت.دولت های غیر مسلمان و مشرک در پی فرصتی بودند تا حکومت-هرچند به ظاهر-اسلامی و کیان اسلام را از میان بردارند و به همین منظور خود را برای فرصت مناسبی

۱- ((۱)) .العبر فی خبر من غبر ۲۶۳/۱.
۲- ((۲)) .تاریخ ابن خلدون ۵۲۱/۵.
۳- ((۳)) .مروج الذّهب ۳۴۵/۳.

آماده می کردنـد.[شاید]یکی از دلایلی که مأمون را بر آن داشت تا رهبران قیام ها را مورد عفو عمومی قرار دهد،همین تهدید خارجی بود.

امام رضا علیه السّلام و موضع گیری سیاسی

جنگ میان مأمون و امین برای به دست گرفتن قدرت مطلق،پیامدهای ناشـی از این جنگ،آشـفتگی جبههٔ داخلی و انشعاب در خانـدان عباسـی از عواملی بود که مـأمون را از زیرنظر گرفتن،تحت تعقیب قرار دادن و جلوگیری از فعـالیت انقلابی امام رضـا علیه السّـلام بازمی داشت.امام رضا علیه السّـلام که فرصت را مناسب می دید،موضع گیریهایی متناسب با شـرایط موجود اتخاذ کرد و از این آزادی حقیقی به نشر اندیشهٔ و عقیده سیاسی اهل بیت همت گماشته،پایگاه مردمی خود را در تمام سرزمین های اسلامی گستراند.

امام رضا علیه السّـلام هماننـد پدران و نیاکان خود،در پنهان کاری و خفای کامل تمام خطوط عملیات از جمله خط رویارویی بـا حـاکمیت را زیر نظر داشت،اما رهبری مسـتقیم آن را به برادران و عموزادگان خود می سپرد تا به طور مسـتقیم وارد میـدان رویارویی با حاکمیت نشود.حضـرت می دانست به عهده گرفتن رهبری مسـتقیم جنبش ها و خطها پیش از این که بتواند زمینه را برای رهبر و امام پس از خویش فراهم کنـد با کشـته شدن در یکی از جنگ ها یا به دست یکی از نزدیکان حکومت،فرجام کارش رقم خواهد خورد.

یکی دیگر از مزایای رهبری غیرمسـتقیم در رویارویی با حاکمیت این بود که اشتباهات و اقداماتی که در دوران انقلاب و قیام از سوی انقلابیون رخ می داد به حساب امام علیه السّـلام گذاشـته نمی شـد،بلکه مسـئولیت آن،متوجه رهبر مسـتقیم که بر خط نظامی اشراف داشت می بود.در سال ۱۹۹ ق.و پیش از قیام

علیه مأمون،یاران«محمد بن سلیمان علوی»در مدینه گرد آمده،از او خواستند تا کسی را نزد امام رضا علیه السّلام فرستاده،او را به قیام دعوت کند.محمد یکی از پیشنهاددهندگان را نزد امام علیه السّلام فرستاد و امام علیه السّلام در پاسخ فرمود:«پس از گذشت بیست روز خواهم آمد».

آنان مدتی درنگ کردند و چون هجده روز سپری شد سپاه عباسی به جنگ با ایشان پرداخته،قیام آنان را در آغاز کار خنثی کردند. (۱)

در حالی که امام رضا علیه السّلام به رهبران خط نظامی اختیار مطلق می داد و آنان به مراجعه مستمر و نظرخواهی از حضرت نیازی نداشتند و ایشان از دور بر رویدادها و موضع گیری ها نظارت می کرد.به دلیل شرایط خاص سیاسی، مسلمانان از نحوۀ برخورد امام رضا علیه السّلام تصور می کردند که ایشان با انقلابیون رابطه ای ندارد.زمانی که«محمد بن جعفر صادق علیه السّلام»بر آن شد تا در روزی معین قیام کند،امام رضا علیه السّلام خطاب به او فرمود:فردا قیام مکن که اگر قیام کنی شکست خواهی خورد و یارانت کشته می شوند. (۲)

ماجرای بالا-خود گواهی است بر این که حضرت رضا علیه السّلام به دور از چشم نامحرمان،بر تمام رویدادهای انقلابی اشراف و نظارت داشت.

دو سال از به قدرت رسیدن مأمون سپری شده بود؛یعنی در سال ۲۰۰ ق.

مأمون نامه ای به امام رضا علیه السّلام نوشت و از او خواست تا به خراسان برود.امام رضا علیه السّلام در پاسخ به درخواست مأمون،عذر می آورد و بهانه تراشی می کرد،اما مأمون همچنان پافشاری کرده،امام علیه السّلام را به خراسان فرامی خواند.امام علیه السّلام دریافت که مأمون از خواسته خود منصرف نخواهد شد،لذا به درخواست

۱- (۱)) .عیون اخبار الرضا ۲۰۸/۲.

۲- (۲)) .اصول کافی ۴۹۱/۱؛مناقب آل أبی طالب ۳۶۸/۴؛بحار الانوار ۵۷/۴۹.

مـأمون تن در داد.مأمون به نگاهبان امام علیه السّـلام دسـتور داد تا او را از راهی جز راه کوفه و قم،نزد او بیاورد.نگاهبان نیز به منظور تأمین خواستهٔ مأمون،امام علیه السّلام را از مسیر بصره،اهواز و فارس به«مرو»بردند.

چـون امـام رضـا علیـه السّـلام به مرو رسـید مـأمون به امـام رضـا علیه السّـلام پیشـنهاد پـذیرش خلافـت و امـارت داد،امـا امـام نپذیرفت.گفت و گو در این زمینه دو ماه به درازا کشید و هماره امام علیه السّلام از قبول چنین پیشنهادی سرباز می زد.

چون سـخن در این زمینه زیاده از حد شد و نتیجه ای به همراه نداشت، مأمون با اصـرار فراوان از امام رضا علیه السّلام خواست تا منصب ولایت عهدی را بپذیرد و به طور غیرمسـتقیم امام علیه السّلام را تهدید کرد که در صورت نپذیرفتن ولایت عهدی او را خواهد کشت.

امام علیه السّـلام که چاره ای جز پذیرش این خواسته نداشت شروطی معین کرده، فرمود:به شرطی تن به پذیرش ولایت عهدی می دهم که به کاری فرمان نـدهم،از چیزی باز نـدارم،قضاوت نکنم،چیزی از وضـعیت موجود را تغییر ندهم و تو[باید بپذیری که]مرا از تمام آنچه گفتم،معاف داری. (۱)

مأمون شـروط امام رضا علیه السّـلام را پـذیرفت و در روز پنج ماه مبارک رمضان سال ۲۰۱ ق.امام رضا علیه السّـلام به ولایت عهدی منصوب شد. (۲)

انگیزه مأمون از تحمیل ولایت عهدی بر امام رضا علیه السّلام

اشاره

اقدام مأمون به نصب امام رضا علیه السّلام در مقام ولایت عهدی برآمده از دوستی و محبت او نسبت به اهل بیت علیهم السّلام نبود،زیرا فریبایی های قدرت و حکومت،بر

۱- ((۱)) .عیون اخبار الرضا ۱۴۹/۲-۱۵۰.

۲- ((۲)) .همان/۲۴۵.

دیگر تمایلات و دوستی ها چیرگی دارد و مأمون نیز از این قاعده مستثنا نبوده، ادعاهای او مبتنی بر دروغ و تمایلش نسبت به علویان ریاکارانه و مکّارانه بود (۱).این مطلب روشن است که دوستی و ارادت مأمون زمانی قابل تأیید و تصدیق بود که او از قدرت کناره گرفته،آن را به امام رضا علیه السّلام می سپرد و این، امری ناشدنی بود.هیچ عقل سلیمی نمی پذیرد که مأمون پس از آن که هزاران فرمانده و سپاهی و برادرش امین و برخی از افراد خانواده خود را به کام مرگ فرستاد تا قدرت و خلافت را به تنهایی در اختیار گیرد،اینک آن را فقط و فقط به دلیل عشق و علاقه اش به اهل بیت نادیده گرفته،به امام رضا علیه السّلام بسپارد.

بنابراین،انگیزهٔ مأمون از واگذاری منصب ولایت عهدی خود به امام رضا علیه السّلام از سر مصلحت اندیشی و حفاظت از سلطه و آینده خاندان خود بود؛ روشی که پیشتر حاکمان چون به قدرت می رسیدند در پیش می گرفتند.لذا می بینیم پس از آن که مأمون از اصرار بر پذیرش ولایت عهدی از سوی امام رضا طرفی نیست،ابتدا به کنایه و سپس به طور صریح امام علیه السّلام را در صورت تن ندادن به خواسته اش به مرگ تهدید می کرد.البته دیری نپایید که مأمون- علیرغم پذیرش ولایت عهدی از سوی امام رضا علیه السّلام-حضرت را از میان برداشت و خود همچنان زنده بود.همین امر،سالوس گری و ریاکاری مأمون را بر همگان آشکار می کند و دوستی دروغین او نسبت به خاندان رسالت را روشن می سازد.در این جا به طور مشخص انگیزهٔ مأمون را از واگذاری منصب و ولایت عهدی به امام رضا علیه السّلام بیان می کنیم:

۱- (۱)) .شذرات الذهب ۳/۲.

نخست:تنش زدایی از جامعه

جامعهٔ روزگار مأمون به شدت دستخوش آشفتگی و نابسامانی شده بود.

مأمون پس از آن که جنگ خونینی با برادرش پشت سر گذاشت و قدرت را به دست گرفت،به طور غیر منتظره ای با قیام و جنبش های مسلحانه روبرو شد که قیام های علویان از آن جمله بود.دیگر مخالفان حکومت مأمون در سراسر گسترهٔ اسلامی پراکنده بودند.خود مأمون در توصیف اوضاع آن روزگار گفته است:«به خدا سوگند،قبیلهٔ«قیس»را به قیمت هزینه کردن تمام دارایی بیت المال سرکوب کردم به گونه ای که حتی یک درهم در بیت المال نماند و اما [مردم]سرزمین«یمن»[پس بدانید که]نه من آنان را هرگز دوست داشته ام و نه آنان مرا دوست داشته اند.«قضاعه»[نیز تن به حاکمیت من نداده اند،چرا که] مهمتران ایشان منتظر«سفیانی»[و حکومت او]هستند تا از او پیروی کنند.

«ربیعه»[نیز همانند دیگر همگنان خود است،زیرا]از زمانی که خداوند پیامبر خود را از قبیلهٔ«مضر»برانگیخت[و برای هدایت مردم فرستاد]با خدا سر ستیز و ناسازگاری داشته اند». (۱)

از دیگرسو قیام های مسلحانه،وضعیت نظامی و سیاسی آن دوره را دچار پریشانی و آشفتگی کرده بود.مأمون با مراجعه به دیوان های حکومتی دریافت که کشتگان حکومتی که در جنگ های«ابو السرایا»جان باخته بودند به دویست هزار تن می رسیدند. (۲)

تمام این مسائل سبب شد تا مأمون،امام رضا علیه السّلام را به پذیرش

۱- ((۱)) .الکامل فی التاریخ ۴۳۲/۶-۴۳۳.

۲- ((۲)) .الفصول المهمه/۲۵۱ و نور الابصار/۱۷۰.

ولایت عهدی وادار کرده،او را به خویش نزدیک کند و بدین صورت یاران امام علیه السّلام را جذب خود نموده،لشکرکشی و فعالیت نظامی شان را متوقف و آنان را به خود متمایل سازد.در صورتی که مأمون به این اندیشهٔ خود جامهٔ عمل می پوشاند،فرصتی به دست می آورد تا به سرکوب و نابود کردن دیگر شورشیانی که در مقایسه با علویان انقلابی،چندان قابل توجه نبودند بپردازد.

مأمون که استقبال پرشور عالمان و فقیهان و محدثان را-که شمار آنان تنها در نیشابور به بیست و چهار هزار تن می رسید (۱)-از امام رضا علیه السّلام دیده بود،به این نتیجه رسید که باید حمایت اکثریت قاطع مسلمانان را که پیوندی عاطفی و معنوی با امام علیه السّلام داشتند،به ویژه مردم خراسان که او را در تصرف بغداد یاری کرده بودند،جلب کند.

از سوی دیگر مأمون با نزدیک کردن امام رضا علیه السّلام به خود و حاکمیت، می توانست خشم مخالفان را فرونشاند،فرصت را از مدعیان حکومت و آنان که در پی به دست آوردن حکومت هستند بگیرد و از طریق جذب برخی از مبارزان و واداشتن آنان به ترک مبارزهٔ مسلحانه و نیز بی توجهی به بخش دیگر از مبارزان،میان مبارزان تفرقه و جدایی بیندازد.

دوم:مشروعیت بخشیدن به حکومت

از نظر مسلمانان،حاکم زمانی از مشروعیت برخوردار خواهد شد که از سوی پیامبر صلّی اللّه علیه و اله که همان رأی و دیدگاه اهل بیت علیهم السّلام است نصی در مورد حکومت او رسیده باشد،به صورت شورایی و موافقت«اهل حل و عقد»

۱- ((۱)) .الفصول المهمه/۲۵۱ و نور الابصار/۱۷۰.

انتخاب شده باشد یا با تعیین از سوی حاکم پیشین،مشروط بر پذیرش همگانی امت-که نظر دیگر فقیهان است-باشد.البته این دسته از فقیهان حکومت مأمون را تأیید کردند،اما تأیید آنان،به دلیل تطمیع یا ترس از دستگاه حاکم بود یا از آن رو تسلیم حکومت شده بودند که قدرت حذف آن را نداشتند.

نداشتن امتیازهای یاد شده مأمون را بر آن داشت تا به حکومت خود مشروعیت بخشد.این بود که برای واگذاری قدرت و حکومت به امام رضا علیه السّلام که مورد قبول و محل اتفاق مسلمانان بود اعلام آمادگی کرد.چون امام علیه السّلام از پذیرش خواستهٔ مأمون خودداری کرد،مأمون منصب ولایت عهدی را به او پیشنهاد داد و این بار با فشار و تهدید،امام علیه السّلام را به پذیرش این منصب وا داشت و امام علیه السّلام به ناچار ولایت عهدی را پذیرفت.امام جواد علیه السّلام در مورد مقبولیت فراگیر امام رضا علیه السّلام فرموده است:

«رضی به المخالفون من أعدائه کما رضی به الموافقون من أولیائه،و لم یکن ذلک لأحد من آبائه علیهم السّلام،فلذلک سمّی من بینهم بالرضا»؛ (۱)

دشمنان مخالف او،همانند دوستان موافق،به او رضایت داده بودند؛امری که پدران[ارجمند]او از آن برخوردار نبودند و از همین رو تنها او از میان امامان،«رضا» خوانده شد.

از نظر مأمون و بسیاری از مسلمانان،پذیرفتن ولایت عهدی از سوی امام رضا علیه السّلام به معنای اعتراف به مشروعیت حکومت مأمون که بر سر کار بود و عدم مبارزه و معارضهٔ با او به شمار می رفت.در نتیجه،امت اسلامی که از نظر

۱- (۱)) .بحار الانوار ۴/۴۹(به نقل از:عیون اخبار الرضا ۱۳/۱).

فکری و عاطفی از حضرتش پیروی می کرد،با تن دادن امام علیه السّلام به خواستهٔ مأمون و پذیرفتن ولایت عهدی،رضایت خود را از حکومت مأمون ابراز می کرد.

سوم:بازداشتن امام رضا علیه السّلام از دعوت به خویش

چنان که روشن است،امام معصوم علیه السّلام مأمور است تا امت را به برقراری رابطه فکری-اجتماعی با امام منصوص از سوی پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و گام نهادن در مسیر حق که در او و منش اهل بیت علیهم السّلام متبلور است فراخواند.امام رضا علیه السّلام نیز از این قاعده جدا نبود و دمی از ایفای این وظیفه کوتاهی نمی ورزید.مأمون تمام اندیشه و تلاش خود را به کار بست تا امام رضا علیه السّلام را از دعوت به خویش به عنوان امام و گسترش دعوتش بازدارد،اما اگر در مقام ولایت عهدی قرار می گرفت،ابتدا برای حاکم،سپس برای خویش دعوت می کرد.مأمون از این انگیزهٔ خود پرده برداشته،گفت:«این مرد(امام رضا«ع»)از نظر ما دور و پنهان بوده،برای خویش[به عنوان امام]دعوت می کرد.او را به ولایت عهدی خود منصوب کردیم تا برای ما دعوت کند». (۱)

چهارم:جدا کردن امام رضا علیه السّلام از مردم

حضور امام علیه السّلام در پایتخت خلافت و در کنار خلیفه به منزلهٔ دور ماندن او از مردم و پایگاه های مردمی اش بود.در این صورت بر دیدار مسلمانان با نمایندگان امام رضا علیه السّلام که در سراسر گسترهٔ اسلامی حضور داشتند،فزونی

۱- (۱)) .فرائد السمطین ۲۱۴/۲.

می گرفت و به همین نسبت و به دلیل دور بودن امام علیه السّلام از جامعه،از رهنمودهایی که به صورت مستقیم از امام علیه السّلام دریافت می کردند کاسته می شد.

نتیجه این که اندک دیدارهایی که همه روزه با امام علیه السّلام صورت می گرفت و نیز تحرکات آن حضرت از سوی دستگاه حکومتی به خوبی و با دقت کامل زیر نظر قرار می گرفت.به همین منظور،مأمون،«هشام بن ابراهیم راشدی»را در ظاهر به خدمت امام علیه السّلام درآورد و منصب حاجبی امام را بدو سپرد و هشام سعی می کرد که به امام علیه السّلام نزدیک شود.او بنا به وظیفه ای که برعهده داشت، علیه امام جاسوسی می کرد،بسیاری از دوستداران آن حضرت را از دیدار با ایشان بازمی داشت و هرچه از امام می شنید به اطلاع مأمون می رساند. (۱)

پنجم:مصونیت حکومت از خطر وجود امام علیه السّلام

از آن جا که حکومت،به تازگی از جنگ های خونین و خردکننده ای که میان مأمون و برادرش امین از یک سو و مأمون و نیروهای معارض از سوی دیگر درآمده بود،گرد آمدن مسلمانان گرد وجود مبارک امام رضا علیه السّلام و گسترش پایگاه مردمی آن حضرت،در حکم قدرت گرفتن امام علیه السّلام و ناتوان شدن مأمون بود که خطری بزرگ برای حکومت مأمون به شمار می رفت.

مأمون خود به این حقیقت اعتراف کرده،گفت:«بیم آن داشتیم اگر او را به همان حال(آزاد و در میان مردم)رها کنیم از سوی او خطری متوجه ما شود و چنان بلایی از او بر ما رود که توان دفع آن را نداشته باشیم و تحمل آن برای ما طاقت فرسا باشد». (۲)

۱- (۱) .بحار الانوار ۱۳۹/۴۹.

۲- (۲) .فرائد السمطین ۲۱۴/۲.

ششم:بدنام کردن امام علیه السّلام

شاید بتوان اقدام مأمون را برای بدنام کردن امام رضا علیه السّلام از شومترین و پلیدترین انگیزه های او شمرد.مأمون در گزینش امام رضا علیه السّلام برای ولایت عهدی در پی بدنام کردن تدریجی او بود و این کار را به جاسوسان و دستگاه تبلیغاتی خود سپرد.امام رضا علیه السّلام که به نیت و هدف شوم مأمون پی برده بود،بی پرده هدف مأمون را آشکار کرده،فرمود:[ای مأمون،]با این کار می خواهی مردم بگویند:به یقین علی بن موسی الرضا نسبت به دنیا بی اعتنا نبوده،بلکه دنیا نسبت به او بی اعتناست.آیا نمی بینید چگونه به طمع خلافت،ولایت عهدی را پذیرفته است؟. (۱)

مأمون خود در جمع عباسیان پاره ای از انگیزه های خود را در انتخاب امام رضا علیه السّلام به عنوان ولی عهد بیان می کرد،از جمله گفت:«ما دنبال آن هستیم تا اندک اندک از منزلت و ارجمندی او نزد مردم بکاهیم و او را در نظر آنان چنان بنمایانیم که بپندارند شایستگی امامت را ندارد». (۲)

هفتم:درهم شکستن جبهۀ مخالفان

قرار گرفتن امام رضا علیه السّلام در مقام ولایت عهدی و منصوب شدن برادران و عموزادگان امام علیه السّلام به عنوان والی و امیر بر سرزمین های اسلامی،از جمله منصوب شدن«عباس»و«ابراهیم»دو برادر امام علیه السّلام از سوی مأمون به عنوان والی کوفه و یمن (۳)این باور را در ذهن مخالفان تقویت و نهادینه می کرد که

۱- ((۱)) .علل الشرایع/۲۳۸.

۲- ((۲)) .فرائد السمطین ۲۱۵/۲.

۳- ((۳)) .تاریخ ابن خلدون ۵۲۷/۵-۵۳۳.

امام رضا علیه السّلام بخشی از حاکمیت است.

در این صورت،دیگر مخالفان لزوما رودرروی یاران امام علیه السّلام قرار می گرفتند،زیرا در صورت قیام مسلحانه،به طور مستقیم با والی علوی مواجه بودند و والی علوی نیز براساس مسئولیتی که داشت فرمان سرکوب قیام می داد و مسئولیت آن را متوجه جریان قیام کننده می کرد.همین برخورد و مواجهه،بی تردید به درهم شکسته شدن و فروپاشی جمعیت مخالفان حکومت می انجامید.مأمون که برنامه ای دقیق و حساب شده ای تدارک دیده بود و کارآیی آن را قطعی می دانست،منصب ولایت عهدی را به امام رضا علیه السّلام سپرد.او با این کار دنبال هدف دیگری نیز بود،چرا که با تعیین کسانی از علویان و یاران اهل بیت علیهم السّلام مسئولیت برخی از مفاسد اداری و حکومتی را متوجه آنان می کرد.مأمون با این کار در حقیقت همزمان،مسلمانان را به سوی خود متمایل می کرد،جبههٔ مخالفان را درهم می شکست،فساد اداری و حکومتی را به آن دسته از یاران امام علیه السّلام و علویان که منصب ولایت و امارت داشتند نسبت می داد و مهمترین نتیجه ای که می گرفت تخریب شخصیت امام رضا علیه السّلام بود.

دلایل تن دادن امام رضا علیه السّلام به ولایت عهدی

مأمون به امام رضا علیه السّلام گفت:«ای فرزند رسول خدا،از آن جا که برتری، دانش،زهد،پارسایی و عبادت تو را می دانم و از آن آگاه هستم.از این رو تو را به خلافت،سزاوارتر از خود می بینم.

امام رضا علیه السّلام فرمود:به بندگی خدای-عزّ و جلّ-افتخار می کنم،با زهدورزی در دنیا امید رهایی از شر آن دارم،با پرهیز از محارم و گناهان به نیل به سود الهی امید بسته ام و با

ص:۱۷۵

فروتنی در دنیا امید به رفعت و بلندی مرتبت نزد خداوند دارم.

مأمون گفت:بر آن شده ام تا خود را از خلافت خلع کنم و آن را به تو سپارم و خود با تو بیعت کنم.

امام رضا علیه السّلام فرمود:اگر این خلافت از آن توست و خداوند آن را به تو عطا فرموده، نمی توانی خلعتی را که خداوند بر اندام تو پوشانیده به دیگری بدهی و اگر خلافت از آن تو نیست،نمی توانی چیزی را که از آن تو نیست به من بدهی.

مأمون گفت:ای فرزند رسول خدا،باید به این کار تن در دهی.امام علیه السّلام فرمود:هرگز به میل خود تن به این کار نمی دهم.

مأمون همچنان بر خواستهٔ خود پافشاری می کرد،اما سودی نبخشید و امام علیه السّلام تسلیم خواهش مأمون نشد.از این رو مأمون به امام رضا علیه السّلام پیشنهاد منصب ولایت عهدی را داده،گفت:اگر تن به پذیرش خلافت نمی دهی و خوش نداری با تو به عنوان خلیفه بیعت کنم،ولایت عهدی را بپذیر تا خلافت پس از من به تو برسد.

آن گاه میان امام رضا علیه السّلام و مأمون گفت وگوهایی مبادله شد و امام علیه السّلام در ضمن این بحث ها از انگیزهٔ مأمون در تحمیل خلافت و ولایت عهدی سخنی بر زبان آورد.مأمون خشمگین شده،گفت:تو پیوسته در برخورد با من رفتار[و گفتار]ی داری که بر من ناگوار است[و چنان است که]خود را از اقتدار من ایمن می بینی.به خدا سوگند،یا ولایت عهدی را می پذیری یا تو را به پذیرش آن مجبور می کنم و اگر به آن تن ندهی[بی پروا]سرت را از تنت جدا خواهم کرد!

امام علیه السّلام فرمود:به یقین خداوند-عزّ و جلّ-مرا از گرفتار شدن در مهلکهٔ خود ساخته بازداشته است.پس اگر وضع بدین منوال است،هرچه می خواهی بکن و من می پذیرم،اما به

این شرط که:کسی را به کاری و مسئولیتی نگمارم،کسی را از منصبش عزل نکنم،پیمان و سنتی را نشکنم و در امر حکومت دور،اما مشورت دهنده باشم.

مأمون به همین اندازه خشنود شده،امام رضا علیه السّلام را علیرغم میل درونی اش به ولایت عهدی خود بر گزید». (۱)

در روایتی دیگر آمده است:«مأمون به امام رضا علیه السّلام گفت:عمر بن خطاب شش نفر را به عضویت شورا درآورد که یکی از آنان پدر تو امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام بود.[آن گاه عمر]مقرر داشت که هرکس مخالفت کند، گردنش زده شود،پس ناچار باید به آنچه می خواهم تن بدهی و راهی جز پذیرفتن آن نداری». (۲)

امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام در پاسخ کسانی که سبب تن دادن او به این کار را می پرسیدند یا آنان که به حضرتش اعتراض می کردند،فرمود:خداوند از ناخرسندی من[از پذیرش]آن آگاه است.زمانی که بر سر دوراهی پذیرش ولایت عهدی و کشته شدن قرار داده شدم،پذیرفتن ولایت عهدی را بر کشته شدن برگزیدم.وای بر آنان،آیا نمی دانند که یوسف علیه السّلام پیامبر بود و چون به حکم ضرورت و ناچاری خزانه داری عزیز [مصر]را پذیرفت،گفت:«مرا بر خزانه های این سرزمین بگمار که من نگهبان دانا هستم» (۳).

من نیز به دلیل ضرورت و به اجبار و در حالی که در معرض کشته شدن قرار گرفته بودم، این منصب را پذیرفتم و وارد شدن به این دستگاه[برای من]چونان خارج شدن از آن بود(هر دو حال برای من یکسان است).پس شکوه به درگاه خداوند می برم و از او یاری خواسته می شود. (۴)

ص:۱۷۷

۱- ((۱)) .علل الشرایع/۲۳۷-۲۳۸.

۲- ((۲)) .الارشاد ۲۵۹/۲-۲۶۰.

۳- ((۳)) .یوسف:۵۵.

۴- ((۴)) .عیون اخبار الرضا ۱۳۹/۲.

نیز از امام رضا علیه السلام پرسیده شد:«چه چیزی تو را به پذیرش ولایت عهدی واداشت؟

امام علیه السّلام فرمود:همان چیزی که جدم امیر المؤمنین علیه السّلام را به شرکت در شورا واداشت». (۱)

شایان توجه است که امام رضا علیه السّلام برای حفظ جان خود،تسلیم خواستهٔ مأمون در پذیرش ولایت عهدی نشد،بلکه می دانست با کشته شدنش، نابسامانی هایی به وجود می آمد،از جمله:

-جنبش الهی و انقلابی با خسارتی جبران ناپذیر روبرو می شد؛

-آشوب و آشفتگی،تمام پایگاه های مردمی امام رضا علیه السّلام را فرامی گرفت و سرآغازی بود برای کشتار گستردهٔ خاندان و یاران آن حضرت؛

-قیام های مسلحانه ای که بدون تأمل و روال منطقی بروز می کرد و قیام امت را به جنبش خون خواهانهٔ عاطفی تبدیل می کرد که فاقد هر نظم و نسقی می بود و تنها نتیجه ای که به دست می داد فروپاشی توان نظامی بود و هیچ تغییر و تأثیری در رویدادها نداشت.

این ها دلایلی بود که امام رضا علیه السّلام را به تن دادن به خواستهٔ مأمون و پذیرش ولایت عهدی واداشت.حال با چنین پیشامدی،امام علیه السّلام می بایست در راه احیای سنت های فراموش،از میان برداشتن بدعت ها،بسیج توانمندی ها، خنثی کردن برنامه هایی که مأمون برای آینده رقم زده بود و تصحیح اندیشه و مفاهیم نادرست سیاسی،از فرصت به دست آمده،نهایت استفاده را می کرد.

۱- (۱)) .عیون اخبار الرضا ۱۴۱/۲.

استفادهٔ امام رضا علیه السّلام از فرصت ها

اشاره

حضرت رضا علیه السّلام در شرایطی که دست داده بود و برای آن حضرت،آزادی نسبی به همراه داشت،چند زمینه را عرصهٔ فعالیت خویش ساخت که ذیلا بررسی می شود:

نخست:اقامهٔ دین و احیای سنت

موقعیت به دست آمده،فرصتی بود تا امام رضا علیه السّلام و خاندان و یارانش به تبیین معالم دین،احیای سنت پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و نشر و ترویج منش و روش اهل بیت در عرصه های سیاسی و اجتماعی بپردازند.امام علیه السّلام در دربار بود و می توانست با وزیران،سرداران و نزدیکان مأمون دیدار و فعالیت خود را دنبال کند، برادرانش در شهرهای خود رهبران جنبش شده بودند و یارانش نیز هرجا که بودند در میان امت به فعالیت انقلابی خود می پرداختند.امام رضا علیه السّلام با اشاره به همین امر به درگاه خداوند عرضه می داشت:

خداوندا،از این که خویش را به ورطهٔ هلاکت افکنم بازم داشتی و[خود می دانی] که از سر ناچاری و ناخرسندی تن به پذیرش ولایت عهدی دادم و اگر مخالفت کرده، آن را نمی پذیرفتم،عبد اللّه مأمون مرا می کشت.

بار خدایا،[می دانم و اعتقاد و ایمان دارم که]عهدی جز عهد تو نیست و ولایت و سرپرستی ها تنها از جانب توست.پس مرا توفیق ده تا دینت را برپا دارم و سنت پیامبرت محمد صلّی اللّه علیه و اله را زنده کنم که تو سرپرست و یاری کننده و نیکو سرپرست و نیکو یاری کننده ای. (۱)

ص:۱۷۹

۱- (۱) .همان ۱۹/۱.

امـام رضـا علیه السّـلام در این شـرایط و در برابر وزیران،قاضـیان،فقیهـان و پیروان دیگر ادیان که به فرمان و درخواست مأمون برای منـاظره بـا امام علیه السّـلام گرد آمـده بودنـد،به بیان روش سالم ادارهٔ جامعه و حکومت می پرداخت.حضـرتش همچنین مأمون را در تصمیم گیری و موضع گیری مناسب و حل مسائل سخت و مشکل راهنمایی می کرد.

دوم:بسیج توانمندی ها

پس از ناکام مانـدن قیام علویان و شـکست نظامی آنان،شـرایط پیش آمـده سـبب شـد تا آنان دیگر مورد پیگرد حاکمیت قرار نگیرند.انقلابیون در این فرصت،به بسـیج نیرو و توانمندی ها پرداختند تا پس از دوره ای آرام گرفتن و خستگی جنگ و گریز از تن زدودن خود را برای قیـام در زمـانی منـاسب آماده کنند.مسلّم آن است که اگر امام رضا علیه السّـلام به پـذیرش ولایت عهدی تن نمی داد چنین دستاوردهایی حاصل نمی شد.

سوم:ناموفق گذاردن برنامه های مأمون

در صورتی که امام رضا علیه السّلام از پذیرش ولایت عهدی سرباز می زد،مأمون از اجبار او به پذیرش این منصب یا کشتن او چشم پوشـی می کرد،اما یکی از افراد خانـدان امام رضا علیه السّـلام را به ولایت عهـدی برمی گزید که چند احتمال دربارهٔ او می رفت:

-معامله گر و فرصت طلب بود؛

-مخلص،اما از بینش کمی برخوردار بود؛

-مخلص بود،اما در معرض فرو غلتیدن در فریبایی های قدرت و حکومت قرار داشت.

ص:۱۸۰

در هرسه صورت یادشده،وجود چنین شخصی در مقام ولایت عهدی به ایجاد شکاف در صف یاران اهل بیت علیهم السّلام،درگیر کردن ولی عهد علوی به کارهای نادرستی که اهل بیت علیهم السّلام را بدنام می کرد و مسئول بودن در برابر هر اقدامی که از سوی حکومتیان انجام می دادند،می انجامید و بسا که چنین فردی پا را فراتر نهاده،با امام رضا علیه السّلام به مبارزه پرداخته،یاران و پیروان آن حضرت را مورد پیگرد قرار می داد.

امام رضا علیه السّلام با پذیرش این مسئولیت،ابتکار عمل را از دست مأمون گرفته،برنامه های او را که ایجاد تفرقه در صفوف یاران اهل بیت علیهم السّلام در سر می پروراند و می خواست مسئولیت مفاسد و نابسامانی را متوجه فرد منسوب به اهل بیت علیهم السّلام کند،ناموفق گذارد.

چهارم:تصحیح اندیشهٔ نادرست سیاسی

غالب مسلمانان به این اندیشه و باور رسیده بودند که دین از سیاست جدا بوده،شایستهٔ امامان و فقیهان نیست که سیاسی شده،با آن سروکار داشته باشند یا در منصبی سیاسی قرار گیرند.آنان بی اعتنایی به حکومت و خلافت را معیار ارزش گذاری می دانستند.حاکمان عباسی نیز این برداشت و مفهوم سیاسی را در باور مسلمانان پرورانده،بدان دامن می زدند.امام رضا علیه السّلام با پذیرش ولایت عهدی در صدد برآمد تا این اندیشهٔ غلط سیاسی که در ذهن مسلمانان رسوخ کرده بود بزداید و به آنان بفهماند که اگر شرایط و فضای مناسبی فراهم آید،بر امام علیه السّلام واجب است زمام حکومت را در دست گرفته،به ادارهٔ امور دینی،سیاسی و اجتماعی بپردازد.

امام رضا علیه السّلام در زمانی که چنین اندیشه ای بر جامعه و افکار مسلمانان حاکم

بود منصب ولایت عهدی را پذیرفت.روزی یکی از یاران امام رضا علیه السّلام بر او وارد شده،گفت:«ای فرزند رسول خدا،مردم می گویند:علیرغم این که نسبت به دنیا زهد می ورزی،ولایت عهدی را پذیرفته ای». (۱)

پرواضح است که زدودن چنین باور و اندیشه ای با گفتار امکان نداشت، بلکه افزون بر رهنمودهای درازمدت و مکرر،امام علیه السّلام می بایست به صورت عملی بدان دست بزند و مردم را از نادرست بودن این اندیشه آگاه کند و این امر تنها با پذیرش منصب ولایت عهدی ممکن می نمود.

چگونگی بیعت

پس از آن که امام رضا علیه السّلام از سر اجبار تن به پذیرش ولایت عهدی داد، مأمون نزدیکان خود را از جمله:وزیران،امیران،حاجبان،دبیران و«اهل حل و عقد»(ریش سفیدان)را گرد آورد.آن گاه از«فضل بن سهل»خواست تا موضوع ولایت عهدی امام رضا علیه السّلام را به اطلاع آنان برساند و از آنان بخواهد که به جای تن پوش سیاه(که شعار و پوشش رسمی عباسیان بود)لباس هایی سبز بر تن کنند.سپس حقوق یک سال آیندهٔ ایشان را داد و آنان را مرخص کرد.

پس از گذشت یک هفته مردم جمع شده،هرکس در جایی که فراخور موقعیت و شأن او بود نشست و مأمون نیز در جای خود قرار گرفت،سپس امام رضا علیه السّلام وارد مجلس شد.او جامه های سبز بر تن و عمامه بر سر داشت و شمشیری حمایل کرده بود.در این هنگام،مأمون از فرزندش«عباس» خواست نخستین کسی باشد که با امام رضا علیه السّلام به عنوان ولی عهد بیعت می کند.

۱- ((۱)) .علل الشرایع/۲۳۹.

[عباس دست پیش برد تا با امام علیه السّلام بیعت کند و]امام علیه السّلام دست خود را از بالا بر دست او نهاد.

مأمون به امام علیه السّلام گفت:دستت را بگشا[تا بیعت کننده دست در دست تو گذارد].

امام علیه السّلام فرمود:پیامبر صلّی اللّه علیه و اله این گونه بیعت می کرد(بیعت می گرفت)و دست خود را بر دست آنان می گذارد.

مأمون گفت:هر گونه می خواهی بیعت بگیر.

آن گاه هدایایی میان حاضران توزیع شد و خطیبان و شاعران، ولایت عهدی را شادباش گفته،فضایل و افتخارات امام رضا علیه السّلام را برشمردند.

سپس مأمون از امام رضا علیه السّلام خواست خطبه ای ایراد کند،امام علیه السّلام نیز برخاسته، خدای را سپاس گفت و پیامبر مکرم اسلام را ستود،آن گاه فرمود:

«أیها الناس،إن لنا علیکم حقّا برسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و لکم علینا حق به،فإذا أدّیتم إلینا ذلک،وجب لکم علینا الحکم و السلام»؛

ای مردم،ما به[حرمت و حقوق]رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله بر شما حقی داریم و شما نیز همان سان بر ما حقی دارید.پس اگر حقوق ما را[پاس داشته،آن را]ادا کردید بر ما واجب است که زمام حکومت را در دست بگیریم،و السلام. (۱)

آن گاه مأمون بر فراز منبر شد و گفت:«ای مردم،[رعایت]بیعت علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن ابی طالب علیه السّلام بر[گردن]شما [واجب]آمد.به خدا سوگند اگر این نام ها را بر کر و لال می خواندم به فرمان خدای-عزّ و جلّ-شفا می یافتند». (۲)

۱- ((۱)) .اعلام الوری ۷۴/۲(به نقل از:الارشاد ۲۶۲/۲)،فصول المهمه/۲۵۵-۲۵۶ و نک:خطبهٔ آن حضرت در عیون اخبار الرضا ۱۴۶/۲.

۲- ((۲)) .همان/۱۴۷.

امام رضا علیه السّلام می دانست که منصب ولایت عهدی او به سامان نخواهد رسید و چون شادمانی یکی از دوستان خود را در این مورد دید،نجواکنان به او فرمود:دل مشغول آنچه دیدی مباش و آن را خجسته و نیک فرجام مدان که این کار به انجام نخواهد رسید. (۱)

و همان گونه که امام علیه السّلام فرمود،خود پیش از مأمون بدرود زندگی گفت.

بخش هائی از فرمان ولایت عهدی

مأمون خود فرمان ولایت عهدی امام رضا علیه السّلام را نگاشت و دلیل خود را از انتخاب امام علیه السّلام برای این منصب چنین برشمرد:«...علی بن موسی(الرضا)بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن ابی طالب[علیه السّلام]را[به ولایت عهدی] برگزید[م]که او را دارای فضل درخشان و عیان،دانش فراگیر،پارسایی آشکار و زهد خالصانه و سودبخش دید[م].دنیا را رها کرده و از مردم دوری جسته بود.آنچه دربارۀ او[و فضایل و بزرگواری او]گفته شده و مردمان همصدا و متفق،آن را در او می یافتند،آشکار گشته است و از آن جا که از خردسالی، نوجوانی میانسالی و کهنسالی با فضایل او آشنا هستیم،فرمان ولایت عهدی و خلافت پس از خود را به نام او صادر کردیم...[آن گاه در ادامه چنین آورده است:]و امیر المؤمنین،فرزند،خاندان،نزدیکان،سرداران و فرماندهان و خادمان خود را[به بیعت با او]فراخواند و همگان،فرمانبردار،شادمان و شتابان با او بیعت کردند». (۲)

ص:۱۸۴

۱- (۱)) .الارشاد ۲۶۳/۲(به نقل از:مدائنی تاریخ نگار)؛اعلام الوری ۷۴/۲؛بحار الانوار ۱۴۷/۴۹ (به نقل از الارشاد ۲۶۳/۲)و الفصول المهمه/۲۵۸.

۲- (۲)) .همان/۲۵۸.

پشت نوشت فرمان ولایت عهدی

امام رضا علیه السّلام نیز پشت فرمان مأمون نوشت:او(مأمون)ولایت عهدی خود را و در صورت بودنم خلافت پس از خویش را به من واگذارد.بیم پراکنده شدن[احکام و معالم] دین و آشفتگی کار مسلمانان و به منظور پرهیز از دادن فرصت به نالایقان و پیشی گرفتن ناشایستگان پرهیاهو،[تن به این منصب دادم و]با خدای خویش عهد و پیمان بستم که اگر کار مسلمانان را به من سپرد و مرا حاکم بر ایشان کرد،...در میان آنان،به فرمان خدا و فرمان پیامبرش رفتار کنم.

جز آن جا که خداوند ریختن خونی را که به حد و کیفر کردار روا داشته،تصرف زنی را[به رضایت او و عقد نکاح شرعی]جایز شمرده،خونی[بی گناه]نریزم،تصرف زنی را[به باطل] مباح نخوانم و مالی[به ناحق]روا ندارم و در حد توان،شایستگان را به کار گمارم...و اگر بدعتی گذاردم،و[حکمی و سنتی را]تغییر دادم مستحق عزل و کیفر باشم.نمی دانم خدای شما با من چه خواهد کرد که حکومت و داوری تنها از آن خداست،همو بیان کنندۀ حق و بهترین داوران است. (۱)

امام رضا علیه السّلام با این بیان محکم روش و رفتار سیاسی شایستۀ حاکم اسلامی،نقش او در اجرای احکام شریعت،عواملی که موجب عزل او می شود و نیز دیگر مفاهیم سیاسی را برای امت اسلامی روشن کرد.

فرمان مأمون و نامۀ امام رضا علیه السّلام در روز هفتم ماه مبارک رمضان سال ۲۰۱ ق.

نگاشته شد.

ص:۱۸۵

۱- (۱)) .همان/۲۵۸-۲۵۹ و متن دو نامه را نک:عیون اخبار الرضا،ح ۱۵۴/۲-۱۵۹.

دستور مأمون پس از بیعت با امام رضا علیه السّلام

پس از آن که فرمان ولایت عهدی امام رضا علیه السّلام صادر شد،مأمون فرمان داد تا همگان پوشش سیاه را که ویژهٔ عباسیان بود کنار گذاشته،پوشش سبز را جایگزین آن کرده،با امام رضا علیه السّلام به عنوان ولی عهد بیعت کنند.آن گاه نامه هایی با این مضمون به سراسر شهرهای اسلامی نوشت و خود سکه به نام امام رضا علیه السّلام زد.چون نامهٔ مأمون به بغداد رسید برخی به آن تن داده،فرمان مأمون را پذیرفتند و عده ای از آن سر برتافتند. (۱)

مأمون سه تن از سرداران خود را که از بیعت با امام رضا علیه السّلام سرپیچی کرده بودند،به زندان افکند. (۲)

عباسیان بغداد از پذیرش بیعت با امام علیه السّلام سرباز زده،علیه مأمون شوریدند و با«ابراهیم بن مهدی»که در بغداد بود بیعت کردند. (۳)

کوفه نیز صحنهٔ تمرد و سرپیچی شد و شورشیان شعار می دادند:

ای ابراهیم،ای یاری شده،مأمون را[شایستگی]اطاعت نیست(دیگر در بند بیعت او نیستیم). (۴)

شورشیان نتوانستند نافرمانی خود را ادامه دهند،زیرا تمام مردم سرزمین های اسلامی از فرمان مأمون اطاعت کرده،با امام رضا علیه السّلام به عنوان ولی عهد بیعت نمودند.ولایت عهدی امام علیه السّلام با این عبارت بیان می شد،«ولیّ عهد المسلمین علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب-علیهم السّلام-؛ولی عهد مسلمانان،علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی

۱- ((۱)) .الکامل فی التاریخ ۳۲۶/۶.

۲- ((۲)) .عیون اخبار الرضا ۱۵۰/۲.

۳- ((۳)) .الکامل فی التاریخ ۷۲۷/۶.

۴- ((۴)) .تاریخ طبری ۵۶۰/۸.

بن الحسین بن علی بن أبی طالب-که درود بر آنان باد-می باشد.[سپس بیت زیر به عبارت یاد شده افزوده می شد:]

شش پدران او؛برترین کسانی بودند که از ابر باران زا آب می نوشیدند (بهترین آفریدگان خداوند بودند)». (۱)

رخدادهای پس از بیعت با امام علیه السّلام

با گذشت ۲۳ روز از نوشتن فرمان ولایت عهدی و فرا رسیدن عید فطر، مأمون از امام رضا علیه السّلام خواست گزاردن نماز عید را به عهده گیرد و خطبه بخواند تا مردم به آرامش دست یابند،فضل و برتری حضرت را بشناسند و نسبت به دولت آسوده خاطر شوند و قرار و آرام گیرند.امام رضا علیه السّلام در پاسخ فرمود:شرطهایی را که هنگام پذیرش این امر(ولایت عهدی)میان من و تو گذشت می دانی.

مأمون پاسخ داد:منظور من از این کار جای گرفتن ولایت عهدی تو در دل عامهٔ مردم،سپاهیان و خادمان است تا دل آنان آرام گیرد و نسبت به برتری ات که خداوند به تو ارزانی داشته اقرار کنند.

مأمون همچنان با امام علیه السّلام در حال گفت وگو و اصرار بر پذیرش امامت نماز عید بود.چون امام علیه السّلام اصرار مأمون را دید به او فرمود:اگر مرا از این کار معاف داری مرا خوشتر است،اما اگر غیر از این باشد،همان گونه که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و امیر المؤمنین علیه السّلام به نماز عید می رفتند،خواهم رفت.

مأمون گفت:هرگونه که خود می خواهی و دوست داری به نماز برو.

۱- ((۱)) .عیون اخبار الرضا ۱۴۵/۲؛مقاتل الطالبیین/۵۶۵ و الارشاد ۲۶۲/۲: سته أباؤهم ما هم أفضل من یشرب صوب الغمام این شعر از«نابغهٔ ذبیانی»است که حاکم مدینه،عبد الجبار،سعید مساحقی بدان تمثل جست.

آن گاه مأمون به سرداران و مردم دستور داد تا بر در سرای امام رضا علیه السّلام، گذرگاه ها و بر فراز بام ها به انتظار بیرون شدن امام علیه السّلام بنشینند.چون خورشید برآمد،امام علیه السّلام در حالی که عمامه ای سفید بر سر داشت و یک سر آن پیش روی و بر سینهٔ خود و سر دیگر آن را از پشت سر آویخته و دامان پیراهن خود را برگرفته بود،با پای برهنه از خانه خارج شد.

غلامان امام علیه السّلام نیز با همین حالت حضرت را همراهی می کردند.امام علیه السّلام سر به سوی آسمان بلند کرد،چهار تکبیر گفته،سپس با صدای بلند گفت:«اللّه اکبر،اللّه اکبر،اللّه اکبر علی ما هدانا،اللّه اکبر علی ما رزقنا...»؛

مردم با دیدن این صحنه ناگهان به گریه و مویه پرداختند،فرماندهان و سرداران از مرکب های خود به زیر آمدند و پیاده راه پیمودند و مردم مرو همگان گریه و ضجه سر دادند و کسی را یارای خویشتن داری نبود.امام علیه السّلام پس از پیمودن ده گام توقف می کرد.چون این وضعیت را به اطلاع مأمون رسانیدند،فضل بن سهل به او گفت:ای امیر المؤمنین،اگر[امام]رضا با همین حال به مصلا برسد،مردم را شیفته و فریفتهٔ خود خواهد کرد.راه درست و رأی مناسب این است که از او بخواهی بازگردد.مأمون از امام علیه السّلام خواست که از گزاردن نماز عید صرف نظر کند و امام علیه السّلام کفش خود را خواسته،آن را به پا کرد و بازگشت». (۱)

امام رضا علیه السّلام با این رفتار،سنت رسول خدا را که بر اثر بی توجهی حاکمان و والیان به بوتهٔ فراموشی سپرده شده بود احیا کرد و توانست با روشی دفعی و آنی در دل مردم جای گرفته،آنان و نیز سرداران و فرماندهان مأمون را تحت تأثیر منش و سلوک خویش قرار دهد.

۱- (۱)) .عیون اخبار الرضا ۱۵۰/۲-۱۵۱.

پذیرش ولایت عهدی و دستاوردهای آن

اشاره

هر موضع گیری که از سوی هر امام معصومی اتخاذ شود،لزوما و بالضروره،منافع و مصالحی برای اسلام،مسلمانان و پیروان اهل بیت علیهم السّلام دارد.امام رضا علیه السّلام نیز از این قاعده مستثنا نبود.او پس از آن که وادار به پذیرش ولایت عهدی شد،به دستاوردهایی رسید که جز با پذیرش ولایت عهدی تحقق چنین امری امکان نداشت.در این مقوله به پاره ای از این دستاوردها اشاره می کنیم:

نخست:اعتراف مأمون به حقانیت اهل بیت علیهم السّلام

حکومت امویان و پس از آنان خاندان عباسی با به کار گرفتن ابزار ترغیب و تشویق و ترساندن،سعی در پنهان کردن فضایل اهل بیت علیهم السّلام و کاستن از جایگاه و منزلت آنان داشتند،اما پس از آن که امام رضا علیه السّلام منصب ولایت عهدی را پذیرفت اوضاع دگرگون شد.اکنون مأمون فضایل اهل بیت علیهم السّلام را بر می شمرد و از مظلومیت اهل بیت علیهم السّلام و ستمی که از سوی حاکمان پیشین بر آنان رفته بود سخن می گفت.

مأمون در پاسخ نامه ای که بنی هاشم به او نوشته بودند،به تبیین حقایق پرداخته،مطالبی نوشت،از جمله:«...هیچ یک از مهاجران همانند علی بن ابی طالب علیه السّلام در کنار رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله نایستاد و همو بود که به یاری رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله پرداخت و جان خویش را سپر جان پیامبر صلّی اللّه علیه و اله کرد...او صاحب ولایتی است که در حدیث غدیر از آن سخن رفته و همو مخاطب گفتهٔ رسول خداست که فرمود:«أنت منی بمنزله هارون من موسی إلاّ أنه لا نبی بعدی»؛[ای

ص:۱۸۹

علی،]نسبت تو به من همانند نسبت هارون به موسی است،جز این که پس از من پیامبری نخواهد بود...

[و بدانید ای بنی هاشم،علی]محبوبترین خلق نزد خدا و رسولش و«صاحب الباب»بود و پیامبر صلّی اللّه علیه و اله تمام درهایی که به مسجد باز می شد،بست، اما درب خانهٔ علی علیه السّلام را باز گذاشت.او در روز خیبر پرچمدار و[در جنگ خندق]هماورد و حریف«عمرو بن عبدود»بود و چون رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله میان مسلمانان پیوند برادری به وجود آورد او(علی)برادر رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله بود.

آن گاه لب به اعتراف گشوده،با برشمردن دیگر موارد مظلومیت اهل بیت علیهم السّلام،جنایت هایی را که عباسیان در حق آنان روا داشته بودند بیان کرده،گفت:«...همان گونه که گفته اید،ما و آنان یک دست[و از یک ریشه] هستیم.زمانی که خدا حکومت و خلافت را به ما داد،آنان(اهل بیت علیهم السّلام)را ترسانیده،بر آنان سخت گرفتیم و بیش از آنچه بنی امیه از این خاندان کشتند، کشتیم و نابود کردیم». (۱)

زمانی دیگر،مأمون دربارهٔ فضایل و اولویت و شایستگی امام علی علیه السّلام به امر خلافت،با فقیهان به احتجاج و جدل پرداخت و فقیهان گفته های او را تأیید کردند.از جملهٔ تأییدکنندگان گفتهٔ مأمون،قاضی«یحیی بن اکثم»بود.او در تأیید گفتهٔ مأمون گفت:«ای امیر المؤمنین،حقیقت را برای کسانی که خداوند خیر آنان را خواسته،بیان کردی و حقیقتی را ثابت نمودی که کسی را یارای رد آن نیست.

فقیهان نیز از یحیی پیروی کرده،گفتند:ما همگی گفتهٔ امیر المؤمنین-که

۱- ((۱)) .بحار الانوار ۲۱۰/۴۹.

خدایش عزیز بدارد-پذیرفته و بدان معتقدیم». (۱)

مأمون در بیشتر مجالس خود دربارهٔ فضایل اهل بیت علیهم السّلام سخن می گفت.

این روش مأمون به منزلهٔ تشویق امیران و والیان بود تا همانند او از فضیلت اهل بیت علیهم السّلام سخن بگویند و نیز یاران و طرفداران اهل بیت علیهم السّلام را به بیان آزادانهٔ فضایل این خاندان پاک وامی داشت و ترغیب می کرد.چنین روشی که خلیفه در پیش گرفته بود و یاران اهل بیت علیهم السّلام و سران حکومت خود را بدان تشویق می کرد،بی تردید پایگاه مردمی فکری،معنوی،روحی و رفتاری اهل بیت علیهم السّلام را گسترده تر می کرد و نیز به دوستداران و پیروان ایشان می افزود.

مأمون برتری و شایسته تر بودن امام رضا علیه السّلام را نسبت به خلافت پذیرفته، بدان اعتراف کرده بود.او این باور و اندیشه خود را با نزدیکان و خاصان خود در میان گذاشته،گفت:«خاندان عباس و خاندان علی را-که خداوند از آنان خشنود باد-کاویدم و در این روزگار کسی را برتر و در امر خلافت سزاوارتر از علی بن موسی الرضا[ع]نیافتم».

دوم:به کارگیری ابزار تبلیغاتی به نفع امام رضا علیه السّلام

مأمون دستگاه ها و ابزار تبلیغاتی خود را برای فعالیت های مثبت به نفع امام رضا علیه السّلام به کار گمارد.از این رو آوازهٔ امام علیه السّلام فراگیر شد و مسلمانان و غیر مسلمانان او را شناختند.والیان،امیران،خطیبان و امامان جمعه در هرروز جمعه و هر مناسبتی به نام او خطبه می خواندند و در تمام سرزمین های اسلامی به نام او سکه زدند.خطیبان و شاعران که فرصت را برای معرفی شخصیت او

۱- ((۱)) .العقد الفرید ۳۵۸/۵-۳۵۹.

و پـدران و نیاکان او مناسب یافته بودنـد،خطابه ها و اشـعار فراوان خود را که از فضایل و مناقب او و اهل بیت پیامبر صـلّی اللّه علیه و اله حکایت می کرد نثار آن بزرگوار می کردند.این رویه بدون استثنا سراسر گسترهٔ اسلامی را فراگرفته بود.

وضـعیت موجود بر تعمیق پیونـد بـا امام علیه السّـلام و پـذیرفتن انـدیشه ها و آرای امام علیه السّـلام که با روش سـلیم شـریعت اسـلامی همسو بود،دلالـت داشت.بـاتوجه به این امر که رسانه های تبلیغاتی نه در دست امام علیه السّـلام که در دست مأمون و دسـتگاه های وابسـتهٔ به او قرار داشت،حال اگر امام علیه السّـلام تن به ولایت عهدی نمی داد،ممکن نبود که مفاهیم،معارف و آموزه های اهل بیت علیهم السّلام این چنین گسترش یابد.

مأمون در سـرودن شـعر،گوی سـبقت را از دیگران ربوده بود.او پس از ولایت عهـدی امام رضا علیه السّـلام شـعری دربارهٔ آن حضرت سرود که در آن آمده است:

«مرا به جهت دوستی و محبت ابو الحسن(امام علی«ع»)ملامت می کنند؛ و از نظر من این کار آنان از شگفتی های این روزگار است.

[او]جانشین بهترین مردم و نخستین کسی است که؛در نهان و آشکار پیامبر خدا را یاری کرد». (۱)

و نیز سروده است:

«توبهٔ هیچ توبه کننده پذیرفته نمی شود؛مگر این که با محبت و دوستی [علی]فرزند ابو طالب همراه باشد.

همو که برادر رسول خدا و هم پیمان هدایت است؛و[پرواضح است که]

۱- (۱)) . ألام علی حبّ الوصـی أبی الحسن و ذلک عنـدی من عجائب ذی الزمن خلیفه خیر الناس و الأول الـذی أعان رسول اللّه فی السر و العلن

برادر،از دوست و همنشین والاتر و بالاتر است». (۱)

این شعر و دیگر اشعاری که مأمون دربارهٔ اهل بیت علیهم السّلام و فضیلت آنان سرود،بعدها ثمر بخشید و هشت سال پس از شهادت امام رضا علیه السّلام؛یعنی سال ۲۱۱ ق مأمون فرمان داد تا ندا دردهند:«هرکس از معاویه به نیکی یاد کند،او را از قید اسلام رها می دانم و[آگاه باشید که]پس از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله علی بن ابی طالب[علیه السّلام]برترین خلق خداست». (۲)

سوم:مناظرهٔ آزادانهٔ امام رضا علیه السّلام با پیروان دیگر ادیان

مأمون،امام رضا علیه السّلام را آزاد گذارده بود تا اعتقادات،اندیشه ها و آرای سیاسی خود را بر زبان آورد.او به فضل بن سهل دستور داد تا به منظور فراهم شدن زمینهٔ بحث و گفت وگو برای امام علیه السّلام،اصحاب آرا و اندیشه ها را گرد آورد.او نیز عالمانی گرد آورد که«جاثلیق»(معرب کاتولیک)رئیس اسقف ها، «رأس الجالوت»دانشمند یهودی،رؤسای صابئی(مندایی)ها،بزرگان مجوسی هند،پیروان زرتشت،عالمان روم و متکلمان از آن جمله بودند.امام رضا علیه السّلام براساس کتاب های معتبر آنان با ایشان به محاجّه و بحث پرداخت که پس از استناد به منابع محترم نزد ایشان،دلایل شان را مردود و باطل خواند،در نهایت،همگی تسلیم گفتار او شده،به درست بودن اندیشه و افکار او اعتراف کردند.

جاثلیق،پس از مناظره ای طولانی که با امام علیه السّلام داشت،گفت:«القول قولك،

۱- (۱)) .تذکره الخواص/۳۲۰(به نقل از:صولی،کتاب الاوراق): لا تقبل التوبه من تائب إلّا بحب ابن أبی طالب أخو رسول اللّه حلف الهدی و الأخ فوق الخلّ و الصاحب

۲- (۲)) .همان/۳۱۹ و تاریخ الخلفاء/۲۴۷.

و لا إله إلّا اللّه؛آنچه تو می گویی درست است و خدایی جز خدا[ی یگانه]نیست». (۱)

«عمران صابی»بزرگ صابئیان که در جدل و مناظره هماوردی نداشت و کسی را یارای آن نبود که برهان او را سست بخواند نیز پس از گفت وگویی دراز که با حضرت داشت،مسلمان شد و گفت:«أشهد أن اللّه تعالی علی ما وصفت و حددت،و أشهد أن محمّدا عبده المبعوث بالهدی و دین الحق»؛

گواهی می دهم که خدای متعال همان است که تو وصف نمودی و گواهی می دهم که محمّد صلّی اللّه علیه و اله بنده خداست و با[ابزار]هدایت ودین حق،[برای خلق]فرستاده شده است»، سپس روی به قبله نمود و سر به سجده گذارد.

متکلمان که شاهد مسلمان شدن عمران صابی بودند،به امام علیه السّلام نزدیک نشده از او چیزی نپرسیدند. (۲)

مأمون مجلسی دیگر آراست و امام رضا علیه السّلام را فراخواند تا با«سلیمان مروزی»متکلم خراسانی به مناظره بپردازد.امام علیه السّلام حاضر شد و آن دو در مورد «بداء»،«صفات خدا»و«تفاوت میان ذات خدا و صفات فعل او»به مناظره پرداختند.امام علیه السّلام تمام پرسش های سلیمان را پاسخ گفت و با برهان و دلایل قاطع،او را محکوم کرد،چنان که سلیمان نتوانست آرای امام علیه السّلام را رد کند.در این هنگام مأمون گفت:ای سلیمان،این عالمترین[کس در میان]هاشمیان است. (۳)

در مجلسی دیگر،مأمون شماری از عالمان ادیان و صاحبان نظریه و مکتب را گرد آورد.هریک از آنان که زبان به سخن گشود،امام رضا علیه السّلام با دلایل و برهان او را قانع کرد.یکی از عالمانی که در این مجلس حضور داشت «علی بن محمد بن جهم»بود.او با تکیه بر آیات متشابه قرآن کریم،شبهه هایی

۱- ((۱)) .مناقب آل ابی طالب ۳۵۲/۴.

۲- ((۲)) .طبرسی،الاحتجاج ۴۱۹/۲.

۳- ((۳)) .عیون اخبار الرضا ۱۷۹/۱-۱۹۱.

دربارهٔ عصمت پیامبران علیه السّلام و نیز دربارهٔ عصمت پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و اله مطرح کرد.

امام رضا علیه السّلام با دلیل عقلی و نقلی،عصمت پیامبران علیهم السّلام را اثبات کرده، شبهه هایی که در ذهن علی خلجان داشت،زدود.علی بن محمد[که پی به اشتباه خود برده بود]گریست و گفت:«ای فرزند رسول خدا،من به درگاه خدای-عز و جل-توبه می کنم و از امروز از پیامبران خدا-که درود بر آنان باد- آن گونه که آن ها را[به من شناساندی و از آنان]یاد کردی،از ایشان سخن میگویم». (۱)

در مجلسی،مأمون دربارهٔ عصمت پیامبران به گفت و گو پرداخته،آیاتی متشابه در این باره برشمرد.امام رضا علیه السّلام شبهات او را پاسخ کافی داده،آیاتی را که مأمون خوانده بود برخلاف ظاهر تأویل کرد.مأمون به امام علیه السّلام گفت:«ای فرزند رسول خدا،جوشش و ناآرامی درون سینه ام را آرامش بخشیدی و آنچه را که بر من مشتبه شده بود روشن گردانیدی». (۲)

مرحوم«صدوق»بر این باور است که:«مأمون از تشکیل جلسه های مناظره و شرکت دادن امام رضا علیه السّلام در آن ها در پی این هدف بود که امام علیه السّلام در مناظره با حریفان هرچند یک مورد هم باشد بازماند تا بدین ترتیب از منزلت و جایگاه علمی او کاسته،او را ناتوان معرفی کند». (۳)

چهارم:نشر آموزه ها و فضایل اهل بیت علیهم السّلام

نشر و گسترش آموزه ها و فضایل اهل بیت پیامبر صلّی اللّه علیه و اله فرصت مناسبی را می طلبید.پس از روزگاری که حاکمان در تلاش بودند تا آن فضایل را از مردم

۱- ((۱)) .طبرسی،الاحتجاج ۴۲۳/۲.

۲- ((۲)) .همان/۴۳۶.

۳- ((۳)) .عیون اخبار الرضا/۱۹۱.شماری از این احتجاج ها را نک:باب ۴،فصل ۳ همین کتاب.

پنهان کنند،اینک امام رضا علیه السّلام آن فرصت را به دست آورده بود.از این رو به نشر فضایل و آموزه های اهل بیت علیهم السّلام میان مردم،به ویژه در میان فقیهان، قاضیان،سرداران،وزیران و آنان که به هر شکلی با دربار ارتباط داشتند، پرداخت.امام علیه السّلام،فضایل اهل بیت علیهم السّلام را در قالب روایاتی از پیامبر صلّی اللّه علیه و اله بیان کرد که به مواردی از آن می پردازیم:

پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله فرمود:«علی إمام کل مؤمن بعدی» (۱)پس از من علی امام و پیشوای هر مؤمن است».

نیز از پیامبر صلّی اللّه علیه و اله نقل کرد که فرموده است:

«یا علی،أنت حجه اللّه،و أنت باب اللّه،و أنت الطریق إلی اللّه،و أنت النبأ العظیم،و أنت الصراط المستقیم،و أنت المثل الاعلی.یا علی،أنت إمام المسلمین،و أمیر المؤمنین،و خیر الوصیّین،و سید الصدّیقین.یا علی،أنت الفاروق الأعظم،و أنت الصدیق الأکبر...إن حزبک حزبی،و حزبی حزب اللّه، و إن حزب أعدائک حزب الشیطان» (۲)؛

ای علی،تو حجت خدا،دروازهٔ خدا و راه به سوی خدایی.[ای علی،]تو«خبر بزرگ»،تو صراط مستقیم و تو نمونهٔ والایی.

ای علی،تو امام و پیشوای مسلمانان،امیر مؤمنان،بهترین جانشینان و سرور و مهتر راستگویانی.ای علی،تو سترگ ترین جداکنندهٔ حق از باطل و بزرگترین راستگویان و امانتدارانی...حزب تو حزب من است و حزب من حزب خداست و حزب دشمنان تو حزب شیطان است.

۱- ((۱)) .علامه حلی،کشف الیقین/۱۷.

۲- ((۲)) .بحار الانوار ۱۱۱/۲۸.

نیز از پیامبر صلّی اللّه علیه و اله روایت کرده است که فرمود:زمانی فاطمه علیها السّلام را به خانۀ شوی فرستادم که خداوند مرا بدان فرمان داد. (۱)

آن گاه امام رضا علیه السّلام ده ها حدیث و روایت در این باره بیان فرمود.

هنگامی که مأمون برای گروهی از عالمان عراق و خراسان مجلس آراست، از آنان دربارۀ آیۀ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا (۲)؛سپس این کتاب را به آن بندگان خود که[آنان را]برگزیده بودیم،به میراث دادیم»پرسید،عالمان پاسخ دادند:خداوند از این آیه،تمام امت را اراده کرده است.

مأمون به امام رضا علیه السّلام که در مجلس حضور داشت گفت:ای ابو الحسن، نظر تو چیست؟

امام علیه السّلام فرمود:من سخنی غیر از گفتۀ آنان دارم.من می گویم:مراد خدای-عز و جل-[از بندگان برگزیده]عترت پاک پیامبر است.

آن گاه امام علیه السّلام دوازده آیه از قرآن خواند که همگی بر افضلیت عترت پاک پیامبر صلّی اللّه علیه و اله دلالت داشت.مأمون و عالمان،امام علیه السّلام را ستوده،گفتند:خدا از سوی این امت به شما خاندان پیامبر صلّی اللّه علیه و اله پاداش نیکو دهد.شرح،تفصیل و بیان اموری را که بر ما مشتبه می شود تنها نزد شما می یابیم». (۳)

مأمون از امام رضا علیه السّلام خواست تا به اختصار،اسلام ناب و سره را برای او بنگارد.امام رضا علیه السّلام اصول عقاید،از جمله مبحث امامت را برای مأمون نوشت که در آن آمده است:[آن که]پس از او(پیامبر)راهنما و حجت بر مؤمنان،متولی و سرپرست امور مسلمانان،سخنگو و آگاه به احکام قرآن[بود]برادر،جانشین،وصی و دوست او علی بن ابی طالب علیه السّلام،امیر مؤمنان،پیشوای پرهیزکاران،راهبر سپیدچهرگان،

۱- ((۱)) .فرائد السمطین ۹۰/۱.

۲- ((۲)) .فاطر(۳۵)/۳۲.

۳- ((۳)) .عیون اخبار الرضا ۲۲۲۸/۱-۲۴۰ و تحف العقول/۴۲۵-۴۳۶.

برترین جانشینان و وارث علم پیامبر بود؛همو که نسبت به پیامبر صلّی اللّه علیه و اله جایگاهی چون جایگاه هارون نسبت به موسی داشت.پس از او حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت امام و راهنما و جانشین آن[دو]بزرگ هستند.

آن گاه امام رضا علیه السّلام امامان را یکایک نام برده،فرمود:هرکس آنان را نشناخته بمیرد،[به یقین]بر آیین جاهلی مرده است.پرهیزگاری،پاکدامنی،راستگویی،صلاح و درستکاری،استقامت[در راه خدا]،کوشش[در انجام وظیفهٔ رسالت]،و بازپس دادن امانت به نیکوکار و بدکردار شیوه و آیین آنان است. (۱)

امام رضا علیه السّلام در مقام تبیین مفاهیم امامت و مسئولیت های امام برآمده، فرمود:

«إن الإمامه أسّ الإسلام النامی و فرعه السّامی،بالإمام تمام الصلاه،و الزکاه، و الصیام،و الحج،و الجهاد و توفیر الفیء،و الصدقات،و امضاء الحدود و الأحکام،و منع الثغور و الأطراف.الإمام یحلل حلال اللّه و یحرّم حرام اللّه،و یقیم حدود اللّه و یذب عن دین اللّه و یدعوا إلی سبیل ربه بالحکمه و الموعظه الحسنه و الحجه البالغه» (۲)؛

[به یقین]امامت،اساس رشد یابنده و شاخهٔ بالنده اسلام است.با بودن[و پذیرفتن]امام،نماز،زکات،روزه،حج،جهاد پذیرفته شده،کمال می یابد[و هم با وجود او]خمس و صدقات جمع آوری شده،حدود و احکام خدا اجرا می شود و مرزها[از گزند دشمن]ایمن می گردد.امام،حلال خدا را حلال و حرام حضرتش را حرام کرده،حدود خدا را برپا می دارد،از دین خدا دفاع می کند و با گفتار حکیمانه، پندهای نیکو و حجت و برهان رسا[،مردم را]به راه[روشن و راست]خدا فرا می خواند.

۱- (۱)) .بحار الانوار ۲۳۶/۶۸/حدیث ۲۰.

۲- (۲)) .طبرسی،الاحتجاج ۴۴۱/۲-۴۴۲.

امام رضا علیه السّلام در دیدارهای گوناگون و پاسخ های متعدد خود،صفات امام، ضرورت وحدت امام در هر زمان و حقوق امام بر امت را برمی شمرد تا زمینهٔ شناخت امام را-هرچند از فعالیت ممنوع شده باشد-برای امت فراهم کرده، به ایشان آگاهی دهد که هرکس قدرت و حاکمیت را در دست گرفت لزوما امام نیست،بلکه باید از ویژگی هایی-که از ثوابت اسلام است-برخوردار باشد،از جمله:در دانش،داوری،پرهیزگاری،بردباری،دلاوری،بخشش و بندگی خداوند،سرآمد مردم باشد. (۱)

بیان احادیث اهل بیت علیهم السّلام در زمینهٔ توحید،ردّ تمام شبهه های اعتقادی در مورد صفات خداوند و تشبیه او و نیز باطل و مردد شمردن آرای مشبّهه، مجسّمه،مجبّره،مفوّضه و غلات،از دیگر مواردی بود که حضرت امام رضا علیه السّلام در دورهٔ ولایت عهدی خود بدان پرداخت.

پنجم:حفظ جان اهل بیت علیهم السّلام

حفظ جان اهل بیت علیهم السّلام و پیروان ایشان از دیگر ره آوردهای پذیرش ولایت عهدی از سوی امام رضا علیه السّلام بود،چرا که مأمون برای نزدیک شدن به امام علیه السّلام و دلجویی از حضرتش،تمام رهبران قیام ها از جمله،زید برادر امام رضا علیه السّلام،ابراهیم و محمد فرزندان امام صادق علیه السّلام را مورد عفو خود قرار داد و برخی از آنان را به عنوان والی به کار گمارد.اصلاح آرام و مسالمت آمیز اوضاع،تجدید ساختار پایگاه مردمی پیرو اهل بیت علیهم السّلام،سامان دادن صف آنان و بهره جویی از امکانات فراهم شده برای دگرگونی تحول بخشیدن به

۱- ((۱)) .عیون اخبار الرضا ۲۱۳/۱.

جنبش انقلابی،فرصتی را می طلبید که اینک به طور مطلوبی فراهم شده بود.

در صورتی که امام رضا علیه السّلام به پذیرش ولایت عهدی تن نمی داد،پیش از آن که جنبش های انقلابی،نقش خود را در میان امت ایفا کنند،خون های فراوانی ریخته می شد.لذا امام رضا علیه السّلام با در نظر گرفتن تمام شرایط آن روز و نیز باتوجه به این که اهل بیت علیهم السّلام و پیروان ایشان برای حرکت انقلابی مسالمت آمیز-نه رویارویی مسلحانه که بسیار گران تمام می شد و اوضاع داخلی را آشفته می کرد-به فرصتی نیاز داشتند،بهترین گزینه را در پذیرش ولایت عهدی دید.

ص:۲۰۰

بخش دوم

اشاره

فعالیت های امام رضا علیه السّلام پس از ولایت عهدی

مأمون به تمام اهدافی که پس از بیعت با امام رضا علیه السّلام به عنوان ولی عهد و جانشین خود دنبال می کرد دست نیافت و تنها چیزی که از این اقدام نصیب او شد،متوقف شدن حرکت های مسلحانه و گسستن پیوند امام رضا علیه السّلام با پایگاه های مردمی او در عراق،حجاز و یمن بود.در مقابل،امام رضا علیه السّلام و منش اهل بیت علیهم السّلام که حضرتش مروج و مبلغ آن بود امتیازهای فراوانی به دست آوردند.امام علیه السّلام از این فرصت بهره برده،نقش اصلاحی و دگرگون ساز خود را به طور گسترده ایفا کرد.در این جا نمادها و عملکردهای این مرحله را مطرح می کنیم:

ناکامی مأمون در رسیدن به اهداف خود

همان طور که پیشتر گفته شد،مأمون بر آن بود تا امام رضا علیه السّلام را چونان وسیله ای برای مشروعیت بخشیدن به حکومت خود و متوقف کردن فعالیت جنبش های امر به معروف و نهی از منکر به کار گیرد.او از امام علیه السّلام خواست تا یکی از نزدیکان و پیروان خود را به عنوان والی بر مناطقی بگمارد که علیه حکومت او سر به شورش برداشته بود.مأمون با این درخواست،دنبال دست یافتن به یکی از دو هدف بود:با سپردن ولایت آن سامان به یکی از یاران

و پیروان امـام علیه السّـلام شـورش در آن منطقه سـرکوب می شـد یـا این که نیروهـای معـارض و مخـالف خـود را رودرروی یکـدیگر قرار می داد.امام رضا علیه السّـلام که از اندیشه پلید مأمون آگاه بود،با آرامش و براساس پیش شـرطهای خود،برنامۀ مأمون را با شکست مواجه کرد.

یکی از این پیشنهادها را به روایت خود امام رضا علیه السّلام مرور می کنیم.

حضـرت فرمود:«مأمون به من گفت:ای ابو الحسن،کسـی را که مورد اعتماد خود می دانی بر شـهرهایی که علیه ما شوریده اند بگمار.

به او گفتم:تو و من بر شـروط خود پابرجـا باشـیم و من بـا این شـرط تن به ولایت عهـدی دادم که فرمان نرانم و از کاری نهی نکنم،کسـی را عزل نکرده،دیگری را به ولایـتی و منصبی نگمـارم و لشـکری گسـیل نـدارم تـا این که خداونـد پیش از تو مرا فراخوانـد.به خـدا سوگنـد،[هرگز]دربارۀ خلافت[و به دست گرفتن آن]با خود نیندیشـیده ام.در مدینه بودم و سوار بر چهارپای خویش در گذرگاه های آن رفت وآمد می کردم.مردم مدینه و کسانی که از مردم آن سامان نبودند،برآوردن نیازهای خود را از من می خواستند و من خواستۀ ایشان را بر می آوردم و آنان نسبت به من چونان عمو[و کسان مهربان]بودند.[ای مأمون،بدان که سخن و]نوشته ام در سرزمین ها نافذ و مؤثر است و هر نعمتی که تو به من داده ای[بدان که]از جانب خداوند است.

مأمون گفت:به شرط وفا می کنم». (۱)

مـأمون دیگر در این موضوع بـا امـام رضـا علیه السّـلام وارد گفت وگو نشـد،بلکه راه حل این مشـکل و رهایی از انقلاب ها و شورش های مسلحانه را در به سامان آوردن نابسامانی های عمومی دانست.

۱- (۱)) .بحار الانوار ۱۴۴/۴۹.

امـام رضا علیه السّلام نیز همان گونه که با مأمون به توافق رسـیده،و تن دادن به توافق را شـرط اصـلی پـذیرش ولایت عهـدی خوانـده بـود،هرگز در امر تعیین و نصب قاضـی،سـردار سپاه،متـولی بیت المـال دخـالت نکرد و از ایراد سـخن و مطلبی که به حکومت مأمون مشـروعیت می بخشید خودداری ورزید و تنها در اصلاح مفاهیم قضا و مسائلی که با مصالح مسلمانان و اسلام ارتباط داشت دخالت می کرد.

اصلاحات قضایی

روزهای دوشنبه و پنج شنبه مأمون در دیوان مظالم می نشست و امام رضا علیه السّلام را در سمت راست خود می نشاند.روزی به او خبر دادند که صوفی ای از مردم کوفه دزدی کرده است.به دستور مأمون او را حاضر کردند.مأمون که سیمای صالحان را در چهره او دید،گفت:«بدا بر این نشانه ها و آثار زیبا که چنین کاری ناپسند از آن سر زده است!

آن مرد گفت:این کـار را از سر ناچـاری و درمانـدگی کردم،چرا که از خمس و غنـایم[که حقی در آن ها دارم]محروم شـده ام،تو نیز مرا-که مسکین و ابن السبیل(در راه مانده)و از حافظان قرآن هستم-از حقم محروم کرده ای.

مأمون گفت:با این افسانه پردازی های تو،حدی و حکمی از حدود و احکام خدا را تعطیل نمی کنم.

آن مرد گفت:اجرای حدود الهی را از خود آغاز کن،ابتدا خویش را[از گناهان]پاک کن،سپس به دیگران بپرداز.

مأمون رو به امام رضا علیه السّلام کرد و گفت:در این باره چه می گویی؟

امام علیه السّلام فرمود:او می گوید دزدی کرده،پس چنین کرده است.

مأمون خشمگین شد و گفت:به خدا سوگند[انگشتان]تو را قطع می کنم.

مرد صوفی گفت:تو که بردهٔ من هستی انگشتانم را قطع می کنی؟آیا مادر تو را از مال بیت المال و فیئ مسلمانان نخریدند؟از این رو برده همهٔ مسلمانان در مشرق و مغرب گیتی هستی و تا زمانی که تو را آزاد نکنند همچنان در بند بردگی آنانی و من یکی از آنان هستم و تو را آزاد نکرده ام.دیگر این که نجس، نجس دیگری را پاک نمی کند،پاک است که نجس را پاک می کند و هرکس که خود مستحق حد خوردن باشد نشاید بیش از آن که خود را به دست حدود الهی بسپارد،دیگری را حد بزند...

مأمون رو به امام رضا علیه السّلام کرده،گفت:چه می گویی؟

امام علیه السّلام فرمود:خدای-عز و جل-به پیامبر خود فرمود:«بگو:برهان رسا از آن خداست»و همین حجت و برهان است که چون به جاهل رسد،به اندازه(در عین)جهل خود آن را درمی یابد و چون به دانشمند برسد به اندازهٔ دانش خود آن را درمی یابد.دنیا و آخرت به برهان و حجت پابرجاست و این مرد نیز حجت ارائه کرد.

مأمون فرمان داد تا مرد صوفی را آزاد کنند». (۱)

امام رضا علیه السّلام به انگیزهٔ دفاع از حقوق و حمایت از جان و آبروی ستمدیدگان و محرومان و نیز پیاده نمودن احکام قضا براساس روش و آموزه های سلیم اسلامی در چنین ماجراهایی دخالت می کرد.

روزی مردی را به منظور گردن زدن نزد مأمون بردند.امام رضا علیه السّلام نیز حضور داشت.مأمون از امام علیه السّلام پرسید:«دربارهٔ او چه می گویی؟

امام علیه السّلام فرمود:

۱- (۱)) .عیون اخبار الرضا ۲۳۷/۲-۲۳۸؛مناقب آل أبی طالب ۳۹۸/۴-۳۹۹ و بحار الانوار ۲۸۸/۴۹.

می گویم:[در صورتی که]بخشش و گذشت نیکو درپیش گیری[یقین داشته باش که] خداوند بر عزت و بزرگی ات می افزاید.

مأمون گفتۀ امام علیه السّلام را به گوش گرفت و آن مرد را آزاد کرد. (۱)

روزی مردی نصرانی را به جرم زنا با زنی هاشمی نزد مأمون آوردند.

چون مأمون در مرد نصرانی نگریست،آن مرد مسلمان شد،این کار مأمون را نرم کرده،در مورد او از فقیهان پرسید،آنان گفتند:اسلام،کارهای[خلاف] گذشته را از میان می برد و می زداید.

مأمون همین مورد را از امام رضا علیه السّلام پرسید،حضرت فرمود (۲):او را بکش، چرا که با دیدن کیفر سخت،اسلام آورد.خدای-عز و جل-فرموده است:«پس چون سختی [عذاب و کیفر]را دیدند،گفتند:فقط به خدا ایمان آوردیم. (۳)

اصلاحات اداری

امور اداری کشور از دیگر مواردی بود که امام رضا علیه السّلام در آن دخالت نمی کرد،اما در مواردی که مصلحت اسلام و مسلمانان اقتضا می کرد و به منظور جلوگیری از نفوذ دشمنان در دستگاه اداری و حکومتی دخالت کرده، رهنمودهای ارزشمندی در این باب ارائه می فرمود،از آن جمله،دخالت در گماردن تازه مسلمانان بود که از این کار ممانعت می کرد.به عنوان مثال،روزی فضل بن سهل بر مأمون وارد شده،گفت:«فلان شخص ترک را بر فلان مرز(یا شهر مرزی)گماردم.

مأمون خاموش ماند،اما امام رضا علیه السّلام فرمود:

۱- ((۱)) .نثر الدرر ۳۶۲/۱.

۲- ((۲)) .غافر/۸۴.

۳- ((۳)) .بحار الانوار ۱۷۳/۴۹.

خداوند به امام مسلمانان و جانشین خدای جهانیان در زمین و متولی امور دین اجازه نداده است،اسیری از سرزمینی را به ولایت بخشی از مرزی(یا شهر مرزی) که مجاور سرزمین آن اسیر است بگمارد،چرا که جان ها به وطن خود میل و اشتیاق دارند،بر هم نوع خود مهر می ورزند و مصالح و منافع خویش را برمی گزینند،هر چند با آیین آنان سازگار نباشد[که چنین کاری از خرد دور و خطرآفرین است].

مأمون گفت:این گفته را با آب طلا بنویسید». (۱)

بدین ترتیب امام رضا علیه السّلام قاعده ای کلی به دست داد تا براساس آن،والیان و امیران مناطق مرزی تعیین شوند.امام علیه السّلام در این آموزه عبارت«امام و پیشوای مسلمانان»به کار برده است که این به معنای پذیرش امامت و پیشوایی مأمون از سوی حضرت نبوده،بلکه قاعدهٔ کلی برای مطلق امام مسلمانان است که به امام عادل انصراف دارد.

نشر آرای صحیح در دربار

امام رضا علیه السّلام از فرصت حضور خود در دربار مأمون بهره جسته،به نشر آرای صحیح در عرصه های گوناگون اندیشه و اعتقادات پرداخت تا حاکم، وزیران،فرماندهان،امیران،فقیهان،خادمان و پرده داران و نگهبانان را با آرای دانشگاه اهل بیت علیهم السّلام،اندیشه ها و اعتقادات پذیرفته شده از سوی آنان و نیز فضایل و والایی های ایشان آشنا کند.امام علیه السّلام،بنا به شرایط حاکم سخن آغاز می کرد و در شرایط دیگر پرسش ها را پاسخ می داد.فضل بن سهل در مجلس مأمون از امام رضا علیه السّلام پرسید:«ای ابو الحسن،آیا خلایق[در کارهای خود]

۱- (۱)) .الانوار البهیه فی تواریخ الحجج الالهیه/۲۱۹-۲۲۰(به نقل از:الدر النظیم فی مناقب الأئمه/۶۸۳، باب ۱۰،بخش امام رضا«ع»).

مجبورند؟

امام علیه السّلام فرمود:خداوند عادل تر از آن است که بر کاری مجبور کند آن گاه کیفر دهد.

سهل گفت:بنابراین آزادند؟

امام علیه السّلام فرمود:خداوند حکیم تر از آن است که بندهٔ خود را رها کرده،او را به خودش واگذارد. (۱)

مأمون به امام رضا علیه السّلام گفت:«ای ابو الحسن،دربارهٔ جدت علی بن ابی طالب توضیح ده که چگونه و به چه صورتی تقسیم کنندهٔ بهشت و دوزخ است؟

امام علیه السّلام فرمود:تو خود از طریق پدرت روایت کرده ای و او از پدرانت و آنان از عبد اللّه بن عباس روایت کرده اند که گفت:از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله شنیدم می فرمود:«حبّ علی إیمان و بغضه کفر»؛دوستی علی ایمان و دشمنی او کفر است.

آیا تو چنین مطلبی را روایت کرده ای؟

مأمون گفت:آری.

امام علیه السّلام فرمود:اگر بهشت و دوزخ براساس دوستی و دشمنی او تقسیم شود،پس او (علی)تقسیم کنندهٔ بهشت و دوزخ است.

مأمون گفت:ای ابو الحسن،پس از تو خدا مرا زنده نگذارد.گواهی می دهم که تو وارث علم رسول خدا هستی». (۲)

بدین ترتیب امام رضا علیه السّلام با اندیشهٔ نافذ و شیوهٔ هوشمندانهٔ خود مأمون و دیگران را به سؤال از حضرتش وامی داشت تا با کسب شناخت دربارهٔ اهل بیت پیامبر صلّی اللّه علیه و اله به فضایل آنان اعتراف کرده،به حضرتش نزدیک شوند.مأمون

۱- ((۱)) .نثر الدر ۳۶۱/۱.

۲- ((۲)) .نثر الدر ۳۶۴/۱.

مجلس مناظره تشکیل می داد و مخالفان اهل بیت علیهم السّلام را در آن گرد می آورد و دربارهٔ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام با آنان گفت وگو می کرد و او را بر دیگر صحابه برتر می خواند تا از این رهگذر به امام رضا علیه السّلام نزدیک شود. (۱)

طبیعتا مخالفان به دلیل تمایل درونی به علی بن ابی طالب علیه السّلام یا ترس از حاکمیت،با سخنان مأمون مخالفت نمی کردند و این خود تأثیر مستقیم بر حاضران در مجلس داشت،چراکه می دیدند فقیهان در برابر آرای مطرح شده سکوت می کردند و برای آنان تفاوتی نداشت که سکوت فقیهان به جهت نارسایی و ضعف ایشان می بود یا این که برخلاف میل درونی خویش، در برابر مأمون تسلیم می شدند.

امام رضا علیه السّلام نیز در این شرایط هیچ فرصتی را برای نشر آرا و اندیشه های اهل بیت علیهم السّلام از دست نمی داد.

نصایح امام رضا علیه السّلام به مأمون

هرگاه امام رضا علیه السّلام با مأمون تنها می شد،او را بسیار پند می داد،از خداوند می ترساند و کارهای بد مأمون را نکوهش کرده،ناپسند می شمرد.مأمون نیز در ظاهر پندهای امام علیه السّلام را می شنید و می پذیرفت،اما در نهان خود آن را ناخوش داشته،غیرقابل تحمل می شمرد.

امام رضا علیه السّلام یک بار بر مأمون وارد شده،دید غلام مأمون آب بر دست او می ریزد و او وضو می سازد.امام علیه السّلام به مأمون فرمود:«لا تشرک بعباده ربّک أحدا»؛ کسی را در عبادت خدای خویش شریک مکن. (۲)

ص:۲۰۸

۱- (۱)) .عیون اخبار الرضا ۱۸۴/۲-۱۸۵.

۲- (۲)) .بحار الانوار ۲۸۳/۶۹(به نقل از:مجمع البیان ۷۷۱/۶).

روزی امام علیه السّلام به مأمون فرمود:هرگاه دو گروه به مصاف یکدیگر بروند[به یقین] خداوند گروهی را یاری می کند که گذشت آن بیشتر باشد. (۱)

زمانی که پیک،خبر فتوحاتی که در برخی از روستاهای کابل صورت گرفته برای مأمون آورد،مأمون بر امام رضا علیه السّلام وارد شده،نامهٔ حاوی خبر فتح را برای امام علیه السّلام خواند.چون از خواندن نامه فراغت یافت،امام علیه السّلام به او فرمود:

«فتح روستایی از سرزمین شرک تو را شادمان کرده است!

مأمون گفت:آیا جای شادمانی ندارد؟

امام علیه السّلام فرمود:

دربارهٔ امت محمد صلّی اللّه علیه و اله و آنچه حضرت احدیت در امر خلافت برعهدهٔ تو نهاده، خداترسی پیشه کن،چرا که تو امور مسلمانان را تباه و تضییع کرده ای و کار ایشان را به دیگری سپرده ای و او برخلاف فرمان خداوند با ایشان رفتار می کند.

دار الهجره و جایگاه نزول وحی را رها کرده،در این سرزمین(خراسان)جای گیر شده ای و انصار و مهاجران[را به حال خویش وانهاده تا هرچه خواهند بکنند و آنان]بر مردم ستم روا داشته،در برخورد با مؤمنان پیمان[و رابطهٔ خویشاوندی را]لحاظ نمی کنند.ستمدیده،روزگاری خویش را به سختی می افکند،اما در تأمین نیازهای خود ناتوان است و کسی را نمی یابد که به او شکوه برد و به تو نیز دسترسی ندارد.پس ای امیر المؤمنین،در امور مسلمانان تقوای الهی پیشه کن و به شهر رسالت و جایگاه مهاجران و انصار بازگرد.

مأمون گفت:سرورم،اکنون چه می فرمایی؟

امام علیه السّلام فرمود:

۱- (۱)) .تاریخ یعقوبی،ص ۴۵۳.

نظر من بر آن است که از این سرزمین کوچ کرده،به جایگاه پدران و نیاکان خود بازگردی و خود به امور مسلمانان بپردازی و سرپرستی ایشان را به غیر خود وامگذاری که خداوند دربارهٔ زیردستانی که تو را بر آنان گمارده،از تو پرسش و بازخواست خواهد کرد.

مأمون گفت:سرورم،نیکو گفتی و این،نظر درست و هوشمندانه است». (۱)

مأمون که این نصیحت امام علیه السّلام را بهترین موضع گیری سیاسی می دید و می بایست به آن تن می داد،آن را به گوش گرفته به بغداد بازگشت.

حفاظت از کیان اسلام

علیرغم کنار گذاشته شدن امامان معصوم علیه السّلام از خلافت-که حق مسلّم آنان بود-آنان،سعی در حفظ کیان اسلام و صیانت از آن در برابر توطئهٔ دشمنان و طمع ورزان را وظیفه و یکی از مسئولیت های خویش می دانستند.آن بزرگواران آنچه در توان داشتند در این راه به کار گرفته،به حل مسائل مشکل که گریبان حاکمان را می گرفت می پرداختند تا از این رهگذر به موجودیت و کیان اسلام دوام بخشیده،آن را در برابر فروپاشی و تجزیه مصون کنند.

از جمله برنامه هایی که برای از هم گسستن موجودیت اسلام تدارک دیده شد،توطئهٔ فضل بن سهل بود که امام رضا علیه السّلام به آن پی برد.سهل می خواست مأمون را بکشد،از این رو از فرمان او سرپیچی و او را لعن می کرد.فضل بر آن بود تا پس از کشتن مأمون،خود حکومت را به دست گیرد و از وجود امام علیه السّلام به

۱- ((۱)) .عیون اخبار الرضا ۱۵۹/۲-۱۶۰.

عنوان ابزاری برای خاموش کردن صدای اعتراض مسلمانان استفاده کند و امام علیه السّلام به عنوان حاکم،اما در دربار تحت نظر قرار گیرد و حاکمیت مطلق را خود فضل در اختیار داشته باشد.پیامد دیگری که از کشتن مأمون ناشی می شد شکاف سنگین و جبران ناپذیری بود که کیان اسلام را تهدید کرده،وحدت امت اسلامی و دولت را به پراکندگی مبدل می کرد.امام رضا علیه السّلام که دریافته بود فضل کیان و موجودیت اسلام را هدف قرار داده نه شخص مأمون،لذا مأمون را از فضل برحذر داشته،از او می خواست تا در برخورد با فضل جانب احتیاط را از دست ندهد. (۱)

روزی امام رضا علیه السّلام به مأمون فرمود:«تودهٔ مردم به جهت رفتاری که با من داشتی از تو ناخشنود هستند و نزدیکان تو به دلیل برخوردی که با فضل کردی از تو ناخرسند می باشند.پس به جاست که مرا از خود دور کنی تا کار تو سامان گیرد». (۲)

همچنین امام رضا علیه السّلام مأمون را از آشوب و جنگ هایی که پس از کشته شدن برادرش امین گریبانگیر مردم شده بود و نیز رخدادهایی که فضل از مأمون پنهان می داشت،آگاه کرده،به او فرمود:«مردم به جهت جایگاه فضل و برادرش حسن نزد تو و عباسیان به دلیل جایگاه من نزد تو و بیعتی که با من کرده،مرا به جانشینی خود برگزیده ای،بر تو خشمگین هستند». (۳)

نصیحت های امام رضا علیه السّلام به مأمون براساس مصالح عالی اسلام بود،زیرا در صورت فراگیر شدن آشوب های داخلی و جنگ های خونین بر سر قدرت، کیان اسلام در معرض فروپاشی و نابودی قرار می گرفت.از همین رو امام علیه السّلام

۱- ((۱)) .عیون اخبار الرضا ۱۶۷/۲.

۲- ((۲)) .نثر الدر ۳۶۳/۱.

۳- ((۳)) .تاریخ طبری ۵۶۴/۸.

در این گونه موارد دخالت های ارشادی می کرد.

زمانی که فضل بن سهل کشته شد،یاران فضل،مأمون را عامل کشته شدن او خوانده،بر در سرای او گرد آمدند و گفتند:«[مأمون]او را ناجوانمردانه کشت و اینک به خون خواهی او آمده ایم.

مأمون به امام رضا علیه السّلام گفت:سرورم،به جاست نزد آنان رفته،ایشان را متفرق کنی.

امام علیه السّلام نزد جماعت خون خواه رفت و دید که آتش فراهم کرده اند تا درب سرای مأمون را بسوزانند.حضرت بر آنان بانگ زده،با دست به آنان اشاره کرد.با اشارهٔ او اجتماع کنندگان چنان پراکنده شده،شتابان می گریختند که بر یکدیگر فرومی افتادند و کسی از ایشان برجای نماند». (۱)

می بینیم که امام رضا علیه السّلام با دور کردن آن جماعت و بازداشتن آنان از آتش زدن خانهٔ مأمون و کشتن او،بهترین گزینه را انتخاب کرد،چرا که کشته شدن مأمون در آن شرایط پیامدهایی جبران ناپذیر برای کیان اسلام به همراه داشت، از جمله:

-یاران فضل بن سهل در خراسان اعلام موجودیت می کردند؛

-حسن بن سهل در منطقهٔ تحت حکومت و امارت خود اعلام استقلال می کرد؛

-بنی عباس با«ابراهیم بن مهدی»آوازه خوان و مطرب بلندآوازه بیعت می کردند؛

-سپاهیان مستقر در مرزها دستخوش آشفتگی،نابسامانی و هرج ومرج

۱- (۱)) .عیون اخبار الرضا ۱۶۴/۲.

می شدند که این به معنای تجزیه موجودیت واحد اسلام و تبدیل آن به موجودیت های متعددی بود.

معجزه وسیلهٔ اصلاح

«اعجاز»امری است که تنها از صالحان برمی آید و روشن است که پیامبران خدا و جانشینان ایشان در رأس این صالحان قرار دارند.خرق عادت یا همان معجزه،زمانی به عنوان دلیل و نشانه بوده،گاهی برای ارشاد و هدایت به راه راست ارائه می شد.امام رضا علیه السّلام نیز از این قدرت و مدد غیبی برخوردار بود.او پس از رسیدن به ولایت عهدی از این توان برای ارشاد و هدایت مردم استفاده کرد.در آغاز ولایت عهدی امام رضا علیه السّلام مردم گرفتار خشکسالی شدند.یکی از اطرافیان مأمون و دشمنان امام رضا علیه السّلام زبان به نکوهش و طعن گشوده، می گفتند:«ببینید،از زمانی که علی بن موسی الرضا به این سامان آمد و ولی عهد ما شد،خداوند باران خود را از ما دریغ کرد.

مأمون که این مطلب را شنید بر گوینده سخت خشمگین شده،از امام رضا علیه السّلام خواست تا به درگاه خداوند دعا کرده،برای مردم طلب باران کند.

امام علیه السّلام به بیابان رفت و مردم نیز بدان سو رفتند تا نتیجهٔ کار را ببینند.امام علیه السّلام بر فراز منبر قرار گرفته،حمد و ثنای الهی به جای آورد و گفت:

بار خدایا،پروردگارا،تو حق[و حرمت]ما خاندان پیامبر صلّی اللّه علیه و اله را بزرگ گردانیدی و از همین رو و آن سان که امر کرده ای دست به دامان ما برده،به ما متوسل شده اند و[بدین وسیله]به فضل و احسان و رحمت و نعمت تو امید بسته اند.پس [خداوندا،]بارانی همه گیر،سودبخش،بدون سستی و کاستی و به دور از زیان بر آنان فروریز و[پروردگارا،]چون این جمع به خانه و جایگاه خود رسیدند،باران رحمتت فروریختن گیرد.

ص:۲۱۳

امام محمد جواد علیه السّلام که خود راوی این مطلب است می گوید:سوگند به آن [خدایی]که محمد صلّی اللّه علیه و اله را به حق به پیامبری فرستاد،بادها ابرهایی را در آسمان پدید آوردند و رعد و برق پدید آمد و مردم چنان به تکاپو افتادند که گویی می خواهند خود را از گزند باران دور نگه دارند.

امام رضا علیه السّلام به آنان فرمود:این ابر به فلان شهر گسیل می شود و امام علیه السّلام ده بار ابرهای پدید آمده و مقصود آن ها را به حاضران شناساند.چون یازدهمین ابر شکل گرفت،حضرت فرمود:

ای مردم،این ابر را خداوند-عزّ و جلّ-برای شما گسیل داشته است،پس به پاس تفضلی که بر شما نموده،او را سپاس گویید.[ای مردم،]برخیزید و به سوی خانه ها و جایگاه های خود روان شوید که این باران به نام شماست و بر سر شما فروخواهد ریخت،اما تا زمانی که به خانه های خویش نرسیده باشید از بارش بازداشته خواهد شد،و آن چنان بارانی که شایستهٔ کرم و جلال خداوندی باشد باریدن خواهد گرفت.

مردم پراکند شدند و باران رحمت خداوند چون سیل سرازیر شد.مردم که این کرامت و معجزه را از حضرت دیده بودند،می گفتند:«کرامت های خدای- عز و جل-بر فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله گوارا باد».

از آن جا که مردم،گفتهٔ گرامیان درگاه خدا را شنیده،از آنان تأثیر می پذیرند،امام رضا علیه السّلام به میان جمع آنان رفت تا از این معجزه بهره گرفته،به وعظ و ارشاد آنان بپردازد.او ضمن خطبه ای فرمود:

ای مردم،در نعمت هایی که خدا بر شما ارزانی می دارد تقوای او را پیشه کنید و مبادا با گناهان،نعمت های او را برمانید،بلکه با اطاعت از او و شکر نعمت او،نعمت های او را پیوستگی بخشید.

[ای مردم،]بدانید که پس از ایمان به خدا و اقرار به حقوق اولیای او که از خاندان

پیامبر صلّی اللّه علیه و اله هستند.پسندیده ترین گونهٔ شکر نزد خداوند،همیاری شما با برادران مؤمن تان می باشد که بدان وسیلهٔ آنان را در امر دنیا-که گذرگاه ایشان به سوی بهشت خداوند است-یاری کنید.پس[بدانید]هرکس چنین کند از خاصان خداوند -تبارک و تعالی-خواهد بود. (۱)

آن گاه امام رضا علیه السّلام پاره ای از احادیث تربیتی پیامبر صلّی اللّه علیه و اله را برای ایشان باز گفت.کرامت های دیگری از امام رضا علیه السّلام پدید آمد که بر شاهدان آن ها تأثیر شگرفی داشت و آنان را به خود آورده،سبب شد تا پی به خطای خود ببرند.در این جا به مورد دیگری از معجزه های امام رضا علیه السّلام اشاره می کنیم.

روال کار بر این بود که هرگاه امام رضا علیه السّلام وارد دربار می شد،افراد معین، پرده را بالا می زدند تا حضرت بگذرد و هنگام خارج شدن امام علیه السّلام از دربار همین کار را تکرار می کردند.روزی همداستان شدند که هنگام ورود امام علیه السّلام پرده را برای او بالا نزنند،اما با آمدن حضرت،بی اختیار برخاسته،همانند گذشته وظیفهٔ خود را انجام دادند و امام علیه السّلام وارد شد.آنان یکدیگر نکوهش کرده،پیمان خود را تجدید کردند.

چون روز دیگر فرارسید و امام علیه السّلام وارد دربار شد،پرده داران،بی اعتنا به امام علیه السّلام از انجام وظیفه خود سرباز زدند.در همین حال تندبادی برخاسته، همزمان با ورود امام علیه السّلام پرده را برداشت و چون امام علیه السّلام آهنگ بازگشت کرد، همان تندباد مجددا پرده را بالا برد.پرده داران تحت تأثیر این کرامت قرار گرفته،با خود می گفتند:«این مرد نزد خداوند منزلتی والا دارد و مورد عنایت اوست.دیدید چگونه هنگام ورود و هنگام خروج او باد از دو جهت به حرمت

۱- ((۱)) .همان ۱۶۸/۲-۱۶۹.

درآمد و پرده را برای او بالا زد؟به کار خویش بازگردید و در خدمت به او بکوشید». (۱)

مردم تحت تأثیر خرق عادت ها و معجزه هایی که از امام علیه السّلام می دیدند،از نظر روحی و عاطفی گرایش بیشتری به امام علیه السّلام پیدا می کردند تا آن جا که محبوبیت و جایگاه مردمی آن حضرت،گمراهان و راهزنان را نیز دربر گرفت.

به عنوان مثال،زمانی راهزنان،راه را بر«دعبل خزاعی»بستند تا جبه ای را که امام رضا علیه السّلام به او داده بود به عنوان تبرک از او بگیرند». (۲)

در روایت دیگری آمده است:«پس از آن که راهزنان دارایی کاروان را به یغما بردند دریافتند دعبل در شمار کاروانیان است.از همین رو تمام اموالی را که ربوده بودند به کاروانیان بازگرداندند». (۳)

پرواضح است که این برخوردها نشانهٔ عمق تأثیر معجزه های امام رضا علیه السّلام در جان های گمراه است.

تشویق شاعران انقلابی

شعر،بهترین ابزار رسانه آن روزگار بود که به سرعت زبان به زبان می گشت و همه جا منتشر می شد و آسان در خاطره ها نقش می بست.از این رو امام رضا علیه السّلام در راه نشر فضایل اهل بیت علیهم السّلام و معرفی نقش پیشوایی و طلایه دارانهٔ آنان در میان امت،بیان مظلومیت آنان و ستمی که در طول تاریخ بر آنان رفته بود،بهترین استفاده ها را از هنر شعر برده،شاعران را به ایفای نقش کارآمدشان در این زمینه تشویق فرمود.شاعران دوستدار و پیرو اهل بیت علیهم السّلام

ص:۲۱۶

۱- ((۱)) .الإتحاف بحب الأشراف/۱۵۷.

۲- ((۲)) .مصیر اعلام النبلاء ۳۹۱/۹.

۳- ((۳)) .الفصول المهمه/۲۵۰.

نیز که خود را نسبت به بیان حقایق و نشر فضایل این خاندان پاک موظف می دانستند،در ایفای رسالت،نهایت توان خود را به کار بستند.«دعبل خزاعی» یکی از این شاعران بود او بر حضرت رضا علیه السّلام وارد شد و قصیدهٔ«تائیهٔ»خود را برای حضرت خواند.این قصیده چنین آغاز می شود:

«مدارسی که آیات قرآن در آن خوانده می شد اینک خاموش شده،و محل فرود آمدن وحی اکنون خالی از ساکنان است.

مدرسه هایی که از آل رسول بود و در«خیف»منی؛و در خانهٔ خدا و جمرات قرار داشت،

سرزمین(خانه)علی،حسین،جعفر؛و حمزه و سجاد-که سجده گاه های او پینه بسته-از وجودشان تهی شده است.

خانه هایی که جبرئیل امین در آن ها وارد می شد؛و سلام و رحمت های الهی را[برای ساکنان آن خانه ها]به همراه می آورد.

امامانی دادگر بودند که به منش و کردار آنان اقتدا می شد؛و از آنان بیم لغزش نمی رفت.

اکنون می بینیم که اموال[و خلافت]ایشان میان دیگران تقسیم شده؛ و دست اینان از اموال شان تهی است». (۱)

دعبل قصیدهٔ خود را با بیان مظلومیت این خاندان و آنچه از سوی حاکمان

۱- (۱)) .دیوان دعبل خزاعی/۱۲۴: مدارس آیات خلت من تلاوه و منزل وحی مقفر العرصات لآل رسول اللّه بالخیف من منی و بالرکن و التعریف و الجمرات دیار علی و الحسین و جعفر و حمزه و السجاد ذی الثفنات منازل جبریل الأمین یحلّها من اللّه بالتسلیم و الرحمات أئمه عدل یقتدی بفعالهم و یؤمن فیهم زله العثرات أری فیئهم فی غیرهم متقسما و أیدیهم عن فیئهم صفرات

بر ایشـان رفته بود دنبال کرد.او قصـیدهٔ خود با توصـیف قیام و خروج امام زمان(عجل اللّه فرجه)و این که ملت ها و امت ها در انتظـار ظهـور او هسـتند و چـون از پس پردهٔ غیب برآیـد،زمین را پر از عـدل وداد خواهـد کرد،به پایـان رسانـد.چون دعبـل از خوانـدن قصـیدهٔ خود فراغت یـافت امـام علیه السّـلام برخـاست و کیسه ای حاوی یکصـد دینار (۱)و به نقلی شـش صـد دینار (۲)برای دعبل فرسـتاد.دعبل کیسهٔ زر را بازگرداند و گفت:«به خدا سوگند،برای این ها به این جا نیامدم،چراکه از مال دنیا بی نیـازم،بلکه آمـدم تا سـلام گویم و با دیـدن روی خجسـته اش دیـدگان خویش را متبرک کنم.حال اگر بخواهـد به من عنایتی کند، از تن پوش و جامهٔ خود به من عطا کند که این برای من خوشایندتر است».

فعالیت های علمی امام رضا علیه السّلام

همان طور که پیشتر گفته شد،امام رضا علیه السّـلام کاملا زیرنظر بود،اما این وضـعیت،امام علیه السّلام را از ایفای نقش علمی در محیطی که در آن می زیست،باز نمی داشت و امام علیه السّلام به بهترین وجه به نشر علوم اهل بیت علیهم السّلام همت می گماشت.وزیران،فقیهان،قاضیان،فرماندهان لشکری،عملهٔ دربار و عامه مردم به هنگام دیدار با امام علیه السّلام از چشمه جوشان دانش او بهره مند می شدند.

افزون بر آنچه امام علیه السّلام بیان می کرد،مأمون و دیگران از حضرتش می خواستند تا با ایشان سخن گفته و پرسش آنان را پاسخ دهد.امام رضا علیه السّلام در پاسخ درخواست مأمون رساله ای دربارهٔ اسلام و شرایع دین برای او نوشت و به

۱- (۱)) .الفصول المهمه/۲۴۹.

۲- (۲)) .اختیـار معرفه الرجال/۵۰۴/حدیث ۹۷۰؛اعلام الوری ۶۶/۲-۶۸(به نقـل از:الارشاد ۲۶۳/۲ - ۲۶۴)؛عیون اخبار الرضـا ۲۶۳/۲؛کمال الدین/۳۷۳-۳۷۶؛دلائل الإمامه/۱۸۲ و سیر اعلام النبلاء ۳۹۱/۹.

منظور اجابت خواستهٔ دیگران،علل تشریع ها،مانند:نماز،روزه،حج،زکات، خمس،امر به معروف و نهی از منکر،اسباب تحریم گناهان و منکرات را بیان فرمود.همچنین حضرتش رساله ای در طب نوشته،برای مأمون فرستاد و مأمون آن رساله را با آب طلا نگاشت.

از دیگر محافل علمی امام رضا علیه السّلام تشکیل مجالس تفسیر قرآن بود.

حضرتش افزون بر تفسیر قرآن،دعاهای مأثور از پدران و نیاکان خود را به مردم می آموخت،تاریخ ناب و سرهٔ پیامبران و امت های پیشین را برای ایشان بازمی گفت و آنان را به مسیر صحیح رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و شاهراه روشن و کژی ناپذیر علی بن ابی طالب علیه السّلام و سیرهٔ اهل بیت علیهم السّلام هدایت می کرد. (۱)

حضرتش علیرغم این که به طور غیرمحسوس،از سوی حاکمیت زیر نظر بود و در تنگنای سیاسی قرار داشت،توانست از شرایط فراهم آمده،اما آکنده از خطرها،بهره جسته،به منظور صیانت شریعت جدش از تحریف،به نشر علم و مفاهیم الهی بپردازد.امام علیه السّلام در راه انجام رسالتی که شریعت بر عهده او گذارده و پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و پدران پاک حضرتش آن را بیان کرده بودند،تمام توانمندی هایی را که در اختیار داشت مستقیم و غیرمستقیم به کار بست.امام رضا علیه السّلام به بیان حقیقت و ماهیت خط انقلابی و الهی که رهبری آن را اهل بیت علیهم السّلام به عهده داشتند پرداخت و نیز ویژگی ها و نشانه هایی که این خط را از خط خلفا که بر گردن مسلمانان سوار بودند متمایز می کرد،معرفی نمود.

او بر ضرورت استمرار و پایایی خط اهل بیت علیهم السّلام تا روز قیامت تأکید می ورزید.از این رو می بایست از دید رهبری که سعادت امت اسلامی را

۱- (۱)) .مستدرک الامام الرضا ۳۰۷/۱.

می خواهد،به آیندۀ روشن و دور از هر تیرگی و ابهام بنگرد و عموم مسلمانان را به این جهت توجه دهد.

امام رضا علیه السّلام و آینده

نقش امام علیه السّلام به مقطع خاص زمانی که او در آن زندگی می کند محدود نبوده،بلکه با برخورداری از دو مرحلۀ مقطعی و شمولی،نقشی به بلندای همۀ زمان ها دارد.او موظف است تا برنامه و روش اسلامی را ثبات بخشیده،آن را پا به پای روزگاران جاودانه سازد و آن را از لکه دار شدن و تحریف حفظ کند.

از همین رو امام رضا علیه السّلام با جدیت تمام وظایف زیر را سرلوحۀ کار فکری و علمی خود قرار می دهد:

۱.طرح اندیشه و اعتقادات صحیح،تبیین احکام شرعی و نفی افکار و احکام مغایر با آن ها؛

۲.اصلاح وضعیت موجود براساس برنامه و شیوه اسلامی؛

۳.برخوردار کردن امت اسلامی از عناصر بیدار و مخلصی که در نشر اندیشه،اعتقادات،احکام و اصلاح وضعیت حاکم بر جامعه توانا باشند؛

۴.براساس نصوص و سفارش های رسیده از رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله که امامان علیهم السّلام آن ها را روایت کرده اند،امام پس از خویش را تعیین کند؛

۵.توجه دادن جان ها به آیندۀ درخشانی که امام مهدی(عجل اللّه فرجه)در آخر الزمان آن را رهبری می کند و بیان ویژگی های امام مهدی(عجل اللّه فرجه) از جمله:ولادت،پرورش،غیبت و سیمای متمایز و برجستۀ نقش انقلابی او.

در بخش های پیشین با فعالیت امام علیه السّلام در زمینه های که در بند یکم،دوم و سوم بدان اشاره شد،آشنا شدیم.امام رضا علیه السّلام در زمینۀ معرفی امام پس از

خود که وجودش تضـمین کنندهٔ دوام و استمرار خط امامت است،با در نظر گرفتن ضرورت ها و شرایط حاکم،با بیان نصوصی فرزندش،محمد جواد علیه السّلام را به عنوان جانشینی و امام پس از خود معرفی کرد.

امامت محمد جواد علیه السّلام در بیان امام رضا علیه السّلام

پیش از ولادت امـام محمـد جواد علیه السّلام و در سـال های انـدکی که او در کنار پـدر زیست،همواره امام رضا علیه السّلام بیاناتی در مورد امامت فرزندش جواد ارائه می فرمود.در این جا با رعایت ترتب زمانی به مواردی از رهنمودهای امام رضا علیه السّلام دربارهٔ امامت حضرت جواد علیه السّلام می پردازیم:

۱.از«صـفوان بن یحیی»نقـل شـده که گفت:«به امـام رضـا علیه السّلام گفتم:پیش از آن که خداونـد«ابـو جعفر»(جواد)را به تو عنایت کند[دربارهٔ فرزندت] می پرسیدیم و پاسخ می دادی:خداوند مرا پسری عطا خواهد کرد و خداوند چنین کرد و چشم ما را به او روشن گرداند.اگر-خدای ناکرده-روزی،روزگار تو سرآید،که را به امامت برگزینم؟

امام رضا علیه السّلام به ابو جعفر که در کنار پدرش بود،اشاره کرد.گفتم:فدایت گردم،این کودک،تنها سه سال دارد!

امام علیه السّلام فرمود:خردسالی به[امر امامت]او زیانی نمی رساند که عیسی نیز در سه سالگی به پیامبری رسید. (۱)

این دیـدار و گفت وگـو به طور دقیق در سـال ۱۹۸ ق.؛یعنی سه سـال پس از ولادت امـام جواد علیه السّلام-که در سال ۱۹۵ ق.رخ داده بود-صورت گرفت.نکتهٔ

۱- (۱)) .اصول کافی ۳۲۱/۱ و الفصول المهمه/۲۶۵.

دیگری که در این بیـان جلب توجه می کنـد این است که امام رضا علیه السّـلام حتی پیش از به دنیا آمـدن فرزنـدش حضـرت جواد علیه السّـلام،به طور صـریح از امـامت او سـخن می گفت.حضـرت در هر فرصتی با تصـریح یا تلویـح،امامت فرزنـدش را مطرح می کرد و مسلمانان را به جایگاه او توجه می داد.

۲.امـام رضـا علیه السّـلام دربـارهٔ نـوزاد خـود فرمـود:«هـذا المولـود الـذی لم یولـد مولـود أعظم برکه علی شـیعتنا منه»؛ (۱)این مولودی[است که]مبارکتر و خجسته تر از او برای شیعیان ما زاده نشده است.

در این عبـارت می بینیم که امـام رضـا علیه السّـلام در روزهای آغازین ولادت امام جواد علیه السّـلام این گونه او را توصـیف کرده است و جایگاه و شکوه او را به همگان نمایانده است.

۳.از«معمر بن خلاد»نقل شده که گفت:«از امام رضا علیه السّـلام شـنیدم-در حالی که از چیزی نام برده شد-فرمود:چه نیازی به آن داریـد؟این ابو جعفر را[به عنوان امـام پس از خود]جانشـین خود کرده ام.ما خانـدانی هستیم که خردسالان ما از بزرگان ما ارث می برند و[در دانش و رهبری]یکسانند. (۲)

۴.علیرغم این که امـام رضـا علیه السّـلام از مـدینه دور بود،اما همواره از طریق مکاتبه با فرزنـدش امام جواد علیه السّـلام ارتباط داشت و در نـامه هـایی که به فرزنـد خود می نوشت با جملاتی آکنـده از احترام او را بزرگ می داشت.امام رضا علیه السّـلام همیشه فرزنـدش را بـا کنیه یاد کرده،می گفت:«ابو جعفر[خطاب]به من نوشت و من [خطاب]به ابو جعفر نوشـتم».نامه هایی که از ابو جعفر علیه السّلام جواد علیه السّلام می رسید در اوج شیوایی و زیبایی بود.

۱- (۱)) .اصول کافی ۳۲۱/۱.

۲- (۲)) .همان ۳۲۰/۱ و الفصول المهمه/۲۶۵.

«ابو الحسن بن محمد بن ابی عباد»راوی این مطلب در ادامه می گوید:از امام رضا علیه السّلام شنیدم که می فرمود:«أبو جعفر وصیّی و خلیفتی فی أهلی من بعدی»؛ ابو جعفر وصی من و پس از من جانشینم در میان خاندان من است. (۱)

امام رضا علیه السّلام با بیان مطالبی و ارائهٔ رهنمودهایی بر آن بود تا پیروان اهل بیت علیهم السّلام دریابند که امام رضا علیه السّلام درصدد زمینه سازی برای امام پس از خود بوده و این که حضرتش در آستانه کوچ به دیار باقی است.امام رضا علیه السّلام با همین انگیزه،خطاب به فرزندش نوشت:ای ابو جعفر،باخبر شده ام که چون بخواهی از خانه ات خارج شوی،غلامان تو را از دروازهٔ کوچک بیرون می برند.[بدان که]این کار به دلیل بخل آنان است تا مبادا خیر تو به کسی برسد.

به حقی که بر تو دارم سوگندت می دهم که تنها از دروازهٔ بزرگ رفت وآمد کنی.پس هر گاه آهنگ بیرون رفتن کردی،زر و سیم با خود داشته باش و هرکس از تو تقاضایی کرد او را محروم مکن.هرگاه عموهای تو درخواست نیکی ات کردند،کمتر از پنجاه دینار مده،اما دادن بیش از این با توست و چون عمه ها به امید نیکی ات از تو چیزی خواستند،کمتر از ۲۵ دینار مده،اما دادن بیش از این با توست.[فرزندم،]می خواهم به پاس این کار،خداوند تو را رفعت و بلندی بخشد.پس انفاق کن و مبادا که بیم آن داشته باشی که خداوند صاحب عرش تو را به بینوایی گرفتار کند. (۲)

نصوص و بیانات موجود دربارهٔ امامت حضرت جواد علیه السّلام،فراوان و در معنا و مفهوم متحد هستند،اما از نظر ظاهر اختلاف دارند که این اختلاف لفظی چند دلیل دارد،از جمله:

-عدم ثبات شرایط سیاسی و اجتماعی که امام رضا علیه السّلام،فرزندش جواد علیه السّلام

ص:۲۲۳

۱- (۱)) .الصراط المستقیم ۱۶۶/۲ و بحار الانوار ۱۸/۵۰.

۲- (۲)) .عیون اخبار الرضا ۸/۲.

و پیروان و یاران آن حضرت را در بر گرفته بود؛

-اختلاف سطح درک،هشیاری و برداشت و رازداری یاران امام علیه السّلام و نیز مراتب ارتباط روحی،معنوی و سیاسی ایشان با امام علیه السّلام در اختلاف بیان امام علیه السّلام تأثیر مستقیم داشت.

۵.از«جعفر بن محمد نوفلی»نقل شده است که گفت:«بر امام رضا علیه السّلام وارد شده،پس از سلام نشستم و گفتم:فدایت گردم،کسانی هستند که می گویند پدرت زنده است.

امام علیه السّلام فرمود:دروغ می گویند،خدا لعنتشان کند.

گفتم:مرا چه می فرمایی؟

فرمود:پس از من به فرزندم محمد(جواد)رجوع کن که من به سفری خواهم رفت که بازگشتی ندارد(منظور امام علیه السّلام سفر خراسان بوده است). (۱)

۶.«بزنطی»می گوید:«ابن نجاشی از من پرسید:چه کسی پس از صاحب (دوست،همنشین و امام)تو امام است؟دوست دارم از او بپرسی تا من نیز از این امر آگاه شوم.

بر امام رضا علیه السّلام وارد شدم و گفتهٔ«ابن نجاشی»را به اطلاع حضرت رساندم.امام علیه السّلام فرمود:پس از من،فرزندم امام است. (۲)

۷.گروهی نزد امام رضا علیه السّلام گرد آمده بودند و چون برخاسته آهنگ رفتن کردند،امام علیه السّلام به ایشان فرمود:با ابو جعفر دیدار کرده،[به عنوان امام]سلامش دهید و با او تجدید پیمان[امامت]کنید.

آن گاه فرمود:خدای«مفضل»را رحمت کند که به کمتر از این بیان قانع می شد[و پی به حقیقت می برد]. (۳)

۱- ((۱)) .بحار الانوار ۲۶۰/۴۸ و ج ۲۸۵/۴۹.
۲- ((۲)) .اصول کافی ۳۲۰/۱.
۳- ((۳)) .همان جا.

«علامه مجلسی»در تفسیر این بخش از گفتهٔ امام علیه السّلام که فرمود:«...به کمتر از این قانع می شد»آورده است:«با کمتر از آنچه شما را نسبت به امامت و جانشینی او پس از خود آگاه کردم،آگاهی می یافت.امام رضا علیه السّلام آنان را به این مطلب توجه داد که هدف از این گفتار تبیین امامت فرزندش حضرت جواد علیه السّلام بوده و براساس تقیه از تصریح به امامت او خودداری کرده است». (۱)

امام رضا علیه السّلام در حضور نزدیکان،یاران مخلص،نمایندگان مورد اعتماد خویش و نیز تشکیلات انقلابی که برای آینده امت آماده کرده بود،نصوص صریح و اثبات کننده دربارهٔ امامت فرزندش جواد علیه السّلام بیان فرمود.حضرتش طلایه دارانی چون:عمویش علی بن جعفر علیه السّلام،صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن ابو نصر را برای پشتیبانی از خطمشی و برنامهٔ اهل بیت علیهم السّلام و معرفی امام و جانشین حضرت پرورش داد و آماده کرد.

نصوصی که از امام رضا علیه السّلام و پدر و نیاکان آن حضرت دربارهٔ امامت حضرت جواد علیه السّلام وجود داشت و از اتحاد معنایی برخوردار بود،از سوی پیروان امام رضا علیه السّلام و نیز پایگاه های مردمی-جز در مواردی-پذیرفته شد و امامت آن حضرت از حکومت عباسی،سرداران و والیان آن پنهان نماند.

زمینه سازی برای حکومت جهانی امام مهدی(عجل اللّه فرجه)

از جمله اصول ثابتی که مسلمانان با هر سلیقه و گرایش مذهبی آن را پذیرفته،انکارناپذیر می دانند،مسألهٔ امامت حضرت مهدی(عجل اللّه فرجه) است.مسلمانان او را مصلح و ناجی بزرگ بشریت از گرداب های انحراف

۱- (۱)) .بحار الانوار ۲۵/۵۰.

دانسته،معتقدند که به وسیلهٔ او جهان آکنده از ستم و بی داد،سرشار از عدل و قسط خواهد شد.از آن جا که روزگار امام رضا علیه السّلام با زمان ولادت و عصر غیبت حضرت مهدی(عجل اللّه فرجه)چندان فاصلهٔ زمانی نداشت،حضرتش به منظور ایفای رسالت خود در این باب،افکار و دل ها را به سوی ماهیت این اصل اسلامی که در موضوع امام مهدی علیه السّلام و مهدویت تبلور می یافت،متوجه می کرد.روایات و پیشگویی های امام رضا علیه السّلام مبتنی و منطبق با روایات و احادیث رسیده از رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله بود.در این جا به مواردی از روایات رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله که در باب ولادت و غیبت امام مهدی(عجل اللّه فرجه)صادر شده می پردازیم:

پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله فرمود:اگر تنها یک روز از عمر دنیا مانده باشد،خداوند مردی از خاندان مرا می فرستد تا زمین را که از ستم پر شده،از عدل آکنده کند. (۱)

نیز فرمود:«المهدی من عترتی من ولد فاطمه»؛ (۲)مهدی(عجل اللّه فرجه)از خاندان من و از فرزندان فاطمه علیها السّلام است.

در روایتی دیگر فرموده است:«المهدی من ولد الحسین»؛ (۳)مهدی(عجل اللّه فرجه)از فرزندان حسین علیه السّلام است.

از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله روایاتی صریح دربارهٔ غیبت امام مهدی(عجل اللّه فرجه) وارد شده،از جمله:

«و الذی بعثنی بالحق بشیرا لیغیبنّ القائم من ولدی بعهد معهود إلیه منّی،حتی یقول أکثر الناس:ما للّه فی آل محمد حاجه،و یشک آخرون فی ولادته،فمن

۱- ((۱)) .سنن ابی داوود ۱۰۷/۴.

۲- ((۲)) .همان جا،سنن ابن ماجه ۱۳۶۸/۲ و عقد الدرر/۴۲.

۳- ((۳)) .همان/۴۶ و کفایه الطالبیین/

أدرك زمانه فليتمسّک بدينه،و لا يجعل للشيطان إليه سبيلا بشکه...»؛ (۱)

سوگند به آن[خدایی]که مرا مژده دهندهٔ به حق فرستاد[به یقین]«قائم»از فرزندانم براساس پیمانی که میان من و اوست غیبت می کند[و چنان غیبت او طولانی شود]که بیشتر مردم خواهند گفت:خدا چه نیازی به[وجود]آل محمد دارد؟ و گروهی در ولادت او دچار شک می شوند.هرکس روزگار او را درک کرد دین خود را نیکو پاسداری کند و مبادا با[تن دادن به]شک،شیطان را به خویش راه دهد(او را بر خود مسلط کند).

امام رضا علیه السّلام براساس مسئولیتی که برعهده داشت،این اصل اسلامی را (موضوع غیبت)در میان نزدیکان و افراد مورد اطمینان خویش ترویج می کرد.

بنابر آنچه در«مسند امام رضا علیه السّلام»ثبت شده ۳۶ روایت در باب«غیبت»از امام رضا علیه السّلام نقل شده است که در این جا به مواردی از آن ها اشاره می کنیم:

۱.از«ایوب بن نوح»روایت شده است که گفت:«به امام رضا علیه السّلام گفتم:

امید داریم که این امر(خلافت و حکومت فراگیر)از آن تو باشد و خداوند- عزّ وجلّ-بدون جنگ آن را به شما بازگرداند،چرا که با تو بیعت شد و به نام تو سکه زدند.

امام علیه السّلام فرمود:هریک از ما که مورد نامه نگاری قرار گیرد،سرشناس شود و اموال برای او روانه گردد[بی تردید به تیغ]کشته شده یا در بستر[به زهر جفا]جان خواهد داد تا این که خداوند-عزّ و جلّ-برای این امر(حکومت)مردی را خواهد فرستاد که ولادت و پرورش او پنهان است،اما نسب[و نیاکان]او بر همگان آشکار است. (۲)

۲.از«محمد بن ابی یعقوب بلخی»نقل شده است که گفت:«از ابو الحسن

۱- ((۱)) .کمال الدین و تمام النعمه ۵۱/۱.

۲- ((۲)) .اصول کافی ۳۴۱/۱ و کمال الدین و تمام النعمه ۳۷۰/۲.

[علی بن موسی]الرضا علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

[مسلمانان]مورد آزمونی سخت تر و بزرگتر قرار خواهند گرفت.آنان به وسیلۀ جنینی که در شکم مادر است و[نیز به وسیلۀ]شیرخواره ای آزموده خواهند شد،تا این که گفته می شود:[امام،]غایب گشت و مرد و خواهند گفت:دیگر امامی وجود ندارد. (۱)

۳.امام رضا علیه السّلام به یکی از ویژگی های امام مهدی(عجل اللّه فرجه)اشاره کرده،او را سومین فرزند فرزندش خوانده فرمود:شیعیان را می بینیم که هنگام از دست دادن سومین فرزند من،در جست وجوی سرپرستی هستند،اما او را نمی یابند.

علی بن الحسین بن فضال»به امام علیه السّلام گفت:ای فرزند رسول خدا،چرا چنین خواهد بود؟

امام علیه السّلام فرمود:زیرا امام و پیشوای آنان از دیده ها پنهان شده،غیبت می کند تا آن هنگام که شمشیر به دست قیام کند بیعت[و حق]کسی بر گردن نداشته باشد. (۲)

۴.امام رضا علیه السّلام پا را فراتر نهاده،نام او را مشخص نموده،فرمود:

«لا بد من فتنه صمّاء صیلم یسقط فیها کل بطانه و ولیجه،و ذلک عند فقدان الشیعه الثالث من ولدی،یبکی علیه أهل السماء و أهل الارض،و حرّی و حرّان،و کل حزین لهفان.بأبی أنت و امی سمّی جدی و شبیهی و شبیه موسی بن عمران...»؛ (۳)

از آزمون و آشوبی سخت که تمام رازها در آن آشکار و نزدیکان در آن بیگانه می شوند،گریزی نیست.این مصیبت زمانی چهره می نمایاند که شیعیان،سومین فرزند مرا از دست بدهند.کروبیان و زمینیان،سوختگان و اندوه زدگان دل سوخته بر

۱- ((۱)) .بحار الانوار ۱۵۵/۵۱.

۲- ((۲)) .همان ۱۵۲/۵۱.

۳- ((۳)) .کمال الدین و تمام النعمه ۳۷۲/۲ و الفصول المهمه/۲۵۱.

او می گرینـد.[آن گاه خطاب به مهـدی(عجل اللّه فرجه)فرمود:]پدر و مادرم فدایت باد[ای]همنام جدم و شبیه من و موسـی بن عمران.

حاکمان عباسـیان به مسأله مهـدویت و حضـرت حجت(عجل اللّه تعالی فرجه)به عنوان«حقیقتی اسـلامی که بی تردیـد صورت واقع به خود خواهد گرفت»می نگریسـتند و بیم آن داشـتند که حکومتشان به دست او فرو ریزد.از این رو روایاتی که در مورد او صادر می شد،در نهایت پنهان کاری بود.شاید احضار امامان معصوم علیهم السّلام به مرکز حکومت به این جهت بود تا اگر نتواننـد از زاده شـدن حضـرت مهـدی(عجـل اللّه فرجه)جلوگیری کننـد،ولاـدت او را زیر نظر داشـته،او را در گـاهواره از میان بردارند.

از همین رو مأمون امام رضا علیه السّـلام را به خراسان فراخواند و پس از آن که مرکز خلافت خود را به بغداد منتقل کرد،امام جواد علیه السّلام را به بغداد فراخواند.

اقـدام مـأمون در تزویـج دخترش«ام الفضل»به امام جواد علیه السّـلام از دو نگاه قابل تأمل و بررسـی است،یکی زیرنظر داشـتن ولادت احتمالی حضـرت مهدی(عجل اللّه فرجه)و ایجاد پیوند خونی و نسبی میان عباسـیان و امامان اهل بیت علیهم السّلام بود و دیگری رخنه کردن در زنـدگی خصوصـی امامان بود تا از رخـدادهای تازه ای که در زندگی اهل بیت علیهم السّـلام چهره می نمود،آگاه باشـند.این روند پس از مأمون نیز ادامه یافت و حاکمان عباسـی،امام جواد علیه السّـلام امام هادی علیه السّلام و امام حسن عسکری علیه السّلام را به مرکز حکومت فراخواندند. (۱)

بی تردید از میان برداشته شدن این امامان علیهم السّلام به دست حاکمان و عمال

۱- (۱)) .آنچه نظر تاریخ پژوه را جلب می کند این است که امامان پس از امام رضا علیه السّـلام،برخلاف زندگی خانوادگی پـدران و نیاکان خود،فرزنـدان کمی داشـتند و این خود گواهی است بر کنترل شدیـدی که از سوی حاکمیت بر زنـدگی آنان اعمال می شـد و دلیلی روشن تر بر بیم حاکمان از ایشان بود،چرا که می ترسـیدند حضـرت مهـدی(عجل اللّه فرجه)از فرزندان این امامان باشد.

آن ها به منظور جلوگیری از به دنیا آمدن امام موعود بود.می بینیم که امام جواد علیه السّلام در ۲۵ سالگی،امام هادی علیه السّلام در ۴۲ سالگی و امام حسن عسکری علیه السّلام در ۲۸ سالگی به زهر کین جان سپردند. (۱)

نصی که از امام ابو محمد،حسن عسکری علیه السّلام روایت شده،مؤید این تحلیل است.او فرمود:

به دو جهت بود که بنی امیه و بنی عباس تیغ کین خود را بر ما حاکم کردند:نخست، این که می دانستند در خلافت،حقی ندارند لذا،می ترسیدند ما خلافت را بخواهیم و آن را به دست گیریم.

دیگر این که از اخباری که به تواتر رسیده بود،دریافتند که زوال و نابودی حکومت جباران و ستمگران به دست«قائم»ما خواهد بود و تردید نداشتند که خود در شمار جباران و ستمگران هستند.از این رو تمام سعی خود را برای کشتن خاندان رسالت و نابود کردن نسل پاک او به کار بستند تا از به دنیا آمدن او جلوگیری کنند یا در صورت تولدش،او را بکشند،اما خداوند نخواست راز[ولادت]او را حتی برای یکی از آنان آشکار کند تا این که نور خود را کامل کند،هرچند مشرکان را خوش نیاید.

حضور امامان علیه السّلام در دربار خلیفگان عباسی کار زیرنظر گرفتن فعالیت ها و مسائل شخصی آنان را برای حاکمان آسان می کرد.به دلیل همین نظارت بود که امام حسن عسکری علیه السّلام به صورت متعارف و معمول ازدواج نکرد.زمانی که امام مهدی(عجل اللّه فرجه)زاده شد،امام حسن عسکری علیه السّلام با در نظر گرفتن شرایط سخت حاکم بر زندگی او و نیز به دلیل جست وجوی بی امان حکومت

۱- (۱)) .ر.ک:منتخب الأثر/فصل ۲/باب ۳۴(به نقل از:خاتون آبادی،اربعین).

برای دسترسی به امام مهدی(عجل اللّه فرجه)و پی بردن به مسأله امامت و از میان برداشتن او،تولد او را از اغیار و بیگانگان پنهان نمود.تفحص خلیفه برای دست یافتن به امام مهدی(عجل اللّه فرجه)[و این که او فرزند امام حسن عسکری علیه السّلام است]،از آن رو بود که شیعیان در انتظار آمدن او بودند و نیز [فرهنگ مهدویت و]روایاتی بود که در میان شیعیان زبان به زبان می گشت. (۱)

برخوردهای حاکمیت و نیز هشیاری و پنهان کاری های بی شمار،سبب شد تا پیش از آن که امام مهدی(عجل اللّه فرجه)در چنگال حکومت عباسی گرفتار شود،مخفی گردد،اما این پنهان کاری ها بدان معنا نبود که امامان و طلایه دار آنان؛یعنی امام رضا علیه السّلام از معرفی او به افراد مورد وثوق دریغ یا غفلت ورزند، بلکه همگی به پیروی از امام رضا علیه السّلام و به دور از چشم حاکمیت،با اشاره و تصریح در نهان و در جمع یاران در خصوص ایمان به مهدی(عجل اللّه فرجه)ولادت و نام او سخن می گفتند.به یک سخن،امام رضا علیه السّلام با معرفی فرزندش جواد علیه السّلام و پس از او امام علی هادی علیه السّلام،سپس امام حسن عسکری علیه السّلام و در نهایت امام مهدی منتظر علیه السّلام به عنوان جانشینان خود،آیندهٔ رسالت الهی و انقلابی را رقم زد تا امت اسلامی در دوستی خود نسبت به این پاکان پایا باشد و پیوند فکری،عاطفی،معنوی و رفتاری خود را با ایشان استمرار بخشد.

فرجام غم انگیز امام رضا علیه السّلام

در میان مردمان عادی،اما پرهیزگار کسانی را دیده ایم که بر اثر خوابی که

۱- (۱)) .بحار الانوار ۳۳۴/۵۰(به نقل از:الارشاد ۳۳۷/۲).

دیـده انـد یا الهامی غیرملموس،از زمان سـرآمدن روزگار زنـدگی خود آگاه شـده، روز،ماه و سال مرگ خود را به طور دقیق معین کرده اند.حال اگر مردمان عادی بتوانند به چنین مرحله ای برسـند،به یقین امام رضا علیه السّـلام یا هر امام معصوم خواهد دانست کی،کجا و چگونه چشم از جهان فروخواهد بست،چرا که در اوج والایی و بلندی روح بود،در سکنات و حرکات خود لحظه ای از خدا غافل نشد،هماره با او ارتباط داشت و تمام اعمال خود را برای خدا خالص گرداند.

او افزون بر الهام الهی،از روایاتی که بواسطۀ پدرانش از جدش رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله شنیده بود زمان و مکان شهادت و محل دفن خود را می دانست و در مناسبت هایی بدان اشاره می کرد.

حضـرتش گروهی از مردم را از مـدفن خود آگـاه کرده،بـا اشـاره به این که در کنار هارون دفن خواهـد شـد،انگشت اشاره و میانی خود را به هم چسباند و فرمود:من و هارون مانند این دو هستیم. (۱)

و زمـانی کـه هـارون در مسـجد پیـامبر صـلّی اللّـه علیـه و اله در مـدینه خطبه می خوانـد،امـام رضـا علیه السّـلام حاضـر بـود.او فرمود:خواهید دید که من و او(هارون)در یک خانه دفن خواهیم شد. (۲)

روزی هـارون از دری از درهـای مسـجد الحرام و امـام رضـا علیه السّـلام از دری دیگر خـارج شـد و فرمود:خانه ها چه دور و دیدارها بس نزدیک است.[زود است که]طوس من و او را یک جا جمع آورد. (۳)

۱- (۱)) .اصول کـافی ۴۹۱/۱؛عیون اخبـار الرضا ۲۲۵/۲-۲۲۶؛اعلام الوری ۶۰/۲(به نقـل از:الارشاد ۲ / ۲۵۸)و الاتحاف بحب الاشراف/۱۵۷.

۲- (۲)) .عیون اخبار الرضا ۲۱۶/۲؛کشف الغمه ۹۳/۳؛اعلام الوری ۵۹/۲ و الاتحاف بحب الاشراف/ ۱۵۸.

۳- (۳)) .عیون اخبار الرضا ۲۱۶/۲؛کشف الغمه ۱۰۵/۳(به نقل از:اعلام الوری ۵۹/۲)و الإتحاف بحب-

«ابن حجر» گفت:«او(امام رضا«علیه السّلام»)خبر می داد که پیش از مأمون خواهد مرد و کنار هارون به خاک سپرده خواهد شد.سرانجام چنان شد که او می گفت». ۱

زمانی که مأمون امام رضا علیه السّلام را به خراسان می خواند،حضرتش خاندان خود را گرد آورد.او در این باره فرمود:«زمانی که می خواستند مرا از مدینه به سمت خراسان ببرند،خاندان خویش را جمع کرده،به آن ها دستور دادم بر من مویه و گریه کنند تا ناله و زاری آنان را بشنوم.سپس دوازده هزار دینار میان آنان تقسیم کرده،گفتم:من دیگر نزد خانواده ام بازنخواهم گشت». ۲

چون«دعبل خزاعی»پس از ولایت عهدی امام رضا علیه السّلام قصیده«تائیه» خود را برای حضرت خواند،به این بیت رسید:

«و قبری در بغداد از آن پاکیزه انسانی است؛که خداوند او را در مراتب عالی رحمت خویش قرار دهد». ۳

امام علیه السّلام فرمود:در این جا یک بیت بیفزایم که قصیده ات کمال یابد؟

دعبل گفت:آری ای فرزند رسول خدا.

امام علیه السّلام فرمود:

«و قبری در طوس که سخت مصیبت فزاست؛و در درون،آتش اندوه افروخته[غم بی شمار زاید]». ۴

دعبل گفت:ای فرزند رسول خدا،قبری که در طوس قرار دارد از آن

کیست؟

امام علیه السّلام فرمود:آن،قبر من است.دیری نخواهد پایید که طوس محل رفت وآمد شیعیان و زایران من خواهد شد. (۱)

پیش تر گفتیم که حضرتش خبر داده بود که ولایت عهدی را به پایان نخواهد رساند و سرانجام همان گونه که امام علیه السّلام خبر می داد پیش از مأمون[و آن گونه که روشن خواهد شد به دست مأمون]مسموم شد و از دنیا رفت.

شهادت امام رضا علیه السّلام

راویانی که به علت وفات امام رضا علیه السّلام پرداخته و در این زمینه نقل روایت کرده اند،راه اختلاف درپیش گرفته اند.برخی از این روایات مرگ امام علیه السّلام را طبیعی خوانده و برخی دیگر وفات حضرتش را به وسیلهٔ زهر می دانند که نظریهٔ دوم،نظر غالب راویان و مورخان است.در این جا به اختصار،روایاتی را نقل می کنیم که به شهادت امام علیه السّلام با زهر تصریح دارند:

۱.«صلاح الدین صفدی»می گوید:«فرجام کار او(امام رضا علیه السّلام)با مأمون این بود که مأمون با انار زهرآلوده او را مسموم کرد...تا بدین ترتیب از بنی عباس دلجویی کرده باشد». (۲)

۲.«یعقوبی»در این باره گفته است:«گفته می شود:«علی بن هشام»اناری زهرآلوده به او خوراند». (۳)

۳.«ابن حبّان»در کتاب خود آورده است:«علی بن موسی الرضا[ع]در طوس و در اثر نوشیدنی ای که مأمون به او خوراند در دم جان سپرد». (۴)

ص:۲۳۴

۱- (۱) .عیون اخبار الرضا ۲۶۳/۲-۲۶۴.

۲- (۲) .الوافی بالوفیات ۲۵۱/۲۲.

۳- (۳) .تاریخ طبری ۱۴۸/۵،رویدادهای سال ۲۰۳.

۴- (۴) .الثقات ۴۵۷/۸.

۴.از دیگر راویانی که از کیفیت وفات امام رضا علیه السّلام سخن گفته اند«شهاب الدین نویری»است.او پس از نقل مطالبی در این زمینه،می گوید:«و گفته شده است:مأمون به وسیلهٔ انگور زهرآلوده او را مسموم کرد،اما عده ای این را بعید دانسته،رد کرده اند». (۱)

۵.از«قلقشندی»نیز در این زمینه نقل روایت شده است.او می گوید:

«گفته می شود او با خوردن اناری زهرآلوده،مسموم شد». (۲)

۶.مردم طوس،مأمون را عامل مسموم کردن و کشتن امام علیه السّلام می دانستند و خود مأمون معترف بود که مردم درباره او چنین مطلبی بیان می کنند.از همین رو لحظاتی پیش از شهادت امام علیه السّلام نزد او رفت و گفت:«سرورم،نمی دانم کدام مصیبت بر من سنگین تر[و ناگوارتر]است؟از دست دادن تو و تنهایی پس از تو؟یا تهمت مردم که مرا قاتل تو خواهند خواند؟...». (۳)

۷.یک روز از شهادت امام رضا علیه السّلام سپری شده بود که مردم گرد آمده، می گفتند:«این(مأمون)او را کشته است». (۴)

دلایلی در دست است که مأمون امام رضا علیه السّلام را به وسیلهٔ زهر به شهادت رساند،از آن جمله برنامه ریزی مأمون برای رهایی از امام رضا علیه السّلام بود.مأمون به بنی عباس گفت:«...[می دانم که]نباید در کار او سستی ورزید،اما می بایست اندک اندک و به تدریج از منزلت و مقام او بکاهیم تا در نظر رعیت [!]چنان جلوه کند که شایستگی منصب امامت را ندارد.آن گاه است که برای رهایی از او و از بلایی که از سوی او متوجه ماست به چاره جویی خواهیم

۱- (۱) .نهایه الإرب ۲۱۰/۲۲.

۲- (۲) .مآثر الإنافه فی معالم الخلافه ۲۱۱/۱.

۳- (۳) .عیون اخبار الرضا ۲۴۱/۲.

۴- (۴) .همان جا.

پرداخت». (۱)

با کندوکاوی در تاریخ درمی یابیم که شهادت امام رضا علیه السّلام پس از تصمیم مأمون به عزیمت به بغداد و انتقال مرکز خلافت به آن سامان رخ داد.این خود بهترین گواه بر دخالت مستقیم مأمون در کشتن امام رضا علیه السّلام بود،چرا که در صورت بودن امام رضا علیه السّلام در منصب ولایت عهدی،عباسیان همچنان در جبههٔ مخالفت با مأمون قرار می گرفتند.او در نامه که به منظور دلجویی از عباسیان بغداد،خطاب به آنان نوشت:«از آن رو بر من خشم گرفته اید که علی بن موسی الرضا[ع]را به ولایت عهدی خویش برگزیدم.اینک او مرده است،پس به فرمان من تن دهید». (۲)

با چنین پیش زمینه ای اقدام مأمون به کشتن امام رضا علیه السّلام نه تنها غیرطبیعی نیست که طبیعی نیز می نماید،چرا که او با هدف دست یابی به قدرت مطلق و بدون معارضی،برادرش امین و هزاران مسلمان را که در سپاه او و سپاه امین حضور داشتند به کام مرگ فرستاد تا به سفارش پدرش عمل کند که گفته بود:

«الملک عقیم؛حکومت عقیم است[و خویشاوندی نمی شناسد]».

انگیزهٔ مأمون از کشتن امام رضا علیه السّلام

مأمون در پی آن بود تا با سپردن منصب ولایت عهدی به امام رضا علیه السّلام به خواسته های خود برسد،اما نه تنها به اهداف و خواسته های خود نرسید،بلکه با فتنه و آشوبی جدید که عباسیان برای سرنگونی حکومت مأمون به راه انداختند،روبه رو شد.

۱- ((۱)) .فرائد السمطین ۲۱۴/۲-۲۱۵.

۲- ((۲)) .ابن کثیر،البدایه و النهایه ۲۷۲/۱۰.

«احمـد بن علی انصـاری»به نقل از«ابو الصـلت هروی»انگیزۀ مأمون از سپردن منصب ولایت عهـدی به امام رضا علیه السّـلام را بیان کرده،می گویـد:«...منصب ولایت عهـدی را به او سپرد تا مردم بپندارند که او شـیفتۀ دنیا و فریبایی های آن است تا بدین ترتیب قدر و منزلت او در نظر مردم کاسـته شود.زمانی که مأمون از این ترفند،طرفی نبست،بلکه روزبه روز منزلت امام والاتر و محبوبیتش نزد مردم بیشتر می شد،مأمون[نیرنگی دیگر اندیشـید و]متکلمانی قدر از دیگر شـهرها فراخواند،به این امید که یکی از آن هـا بتوانـد امـام رضـا علیه السّـلام را در گفت وگو و بحث مغلوب کنـد که در این صورت،جایگاه او نزد عالمان متزلزل شده،نزد عامۀ مردم به ناتوانی معروف می شد[و این نهایت آرزوی مأمون بود].

حریفـانی از یهود،نصـاری،مجوس،صـابئی(منـدایی)،برهمن هـا،ملحـدان، دهری ها و نیز از دیگر فرقه های اسـلامی با امام علیه السّلام به جدل و مناظره پرداختند، اما امام رضا علیه السّلام با برهان رسا و قاطع خویش همگان را وادار به تسلیم کرد.

[علیرغم تمهیـداتی که مأمون برای کوچک کردن امام رضا علیه السّـلام به کار بست،] مردم می گفتنـد:به خدا سوگند او(امام رضا«ع»)از مأمون به خلافت سزاوارتر است.سخن چینان این گفتۀ مردم را به مأمون می رساندند که[بی تردید چنین واکنشی از سوی مردم]او را نسـبت به امـام علیه السّـلام خشـمگین می کرد و بر حسادتش به او می افزود.امام رضا علیه السّـلام در دفاع از حق با مأمون از در مسالمت وارد نشـده و غالبا پاسـخ هایی به مأمون می داد که خوشاینـد مأمون نبود و در نتیجه آتش خشم و کینۀ او را نسبت به حضرت شعله ورتر می کرد،اما مأمون کینۀ خود را آشکار نمی کرد.چون مأمون خود را در اندیشیدن چاره ای برای شکستن حرمت و شکوه امام علیه السّلام ناتوان یافت به وسیلۀ زهر،حضرتش را به شهادت

رساند». (۱)

همان طور که پیش از این گفته شد،امام رضا علیه السّلام هماره از مأمون می خواست تا او را از پذیرش ولایت عهدی معاف دارد،چرا که می دانست، عده ای از این اقدام مأمون خشمگین خواهند شد[و در نهایت به تدارک توطئه ای برای از میان برداشتن حضرتش خواهند پرداخت].«ابراهیم صولی» در این باره می گوید:«به خدا سوگند،همین امر(ولایت عهدی)کار[امام رضا علیه السّلام]به آن جا کشاند[که به دست مأمون به شهادت رسید]». (۲)

چنان که امام علیه السّلام فرموده بود،برخی از وزیران و فرماندهان مأمون از امام علیه السّلام کینه در دل داشتند و نسبت به او رشک می ورزیدند،اما به همین اندازه بسنده نکردند،بلکه علیه حضرتش به سعایت و سخن چینی پرداختند که در نهایت،تلاش شوم آنان کارگر افتاد و مأمون حضرت رضا علیه السّلام را مسموم کرد». (۳)

پس از آن که مأمون انار و به نقلی انگور آلوده به زهر را به حضرت رضا علیه السّلام خوراند،آثار مرگ در چهرهٔ امام علیه السّلام پدیدار شد.با رفتن مأمون،وضع جسمی حضرت رو به وخامت نهاد و آخرین سخنی که امام علیه السّلام بر زبان آورد، آیه ای از قرآن کریم بود که خواند: قُلْ لَوْ کُنْتُمْ فِی بُیُوتِکُمْ لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقَتْلُ إِلیٰ مَضٰاجِعِهِمْ (۴)؛بگو:اگر شما در خانه های خود هم بودید،کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده،قطعا[با پای خود]به سوی قتلگاه خویش می رفتند»و نیز خواندند:

وَ کٰانَ أَمْرُ اللّٰهِ قَدَراً مَقْدُوراً (۵)؛و فرمان خداوند همواره به اندازهٔ مقرر[و متناسب با

۱- ((۱)) .عیون اخبار الرضا ۲۳۹/۲-۲۴۰.

۲- ((۲)) .نثر الدر ۳۶۳/۱.

۳- ((۳)) .تفصیل چگونگی شهادت امام رضا علیه السّلام را نک:العوالم/۴۸۸-۴۹۸.

۴- ((۴)) .آل عمران/۱۵۴.

۵- ((۵)) .احزاب(۳۳)/۳۸.

توانایی]است».

مأمون[که در اجرای نیت شوم خود موفق شده بود]گریه کنان به دیدار حضرت رضا علیه السّلام رفت و سر و پا برهنه در تشییع پیکر پاک او شرکت کرده، می گفت:«ای برادر،به یقین با مرگ تو خسارتی جبران ناپذیر بر اسلام وارد شد و تقدیر خداوندی بر آنچه من برای تو تدارک دیده بودم(مقام ولایت عهدی) پیش گرفت.آن گاه قبر پدرش هارون را شکافت و پیکر امام رضا علیه السّلام را در آن جا به خاک سپرد». (۱)

دعبل بن علی خزاعی در رثای امام رضا علیه السّلام سوگنامه ای چنین سرود که از آن جمله است:

«بنی امیه را[که خاندان رسالت را]کشتند معذور می دانم[،چرا که میان ایشان و خاندان رسالت،کینه ای برآمده از خون های ریخته شده حاکم بود]؛اما برای[جنایت]بنی عباس توجیه و بهانه ای از آنان پذیرفته نیست.

اگر برای برآمدن نیازی بخواهی در جایی بنشینی؛[و طلب نیاز کنی به جاست که]در طوس و بر قبر آن پاکیزه درنگ کنی.

دو قبر در طوس قرار دارد که یکی آرامگاه بهترین خلق خداست و دیگری قبر بدترین آفریدگان؛و این از عبرت های روزگار است.

[هرچند پاکیزه انسانی در کنار موجودی ناپاک و پلید به خاک سپرده شده است،اما]آن ناپاک از نزدیک بودنش به آن پاکیزه سودی نمی برد؛و آن پاکیزۀ پاک سرشت،از نزدیکی با ناپاک زیانی نمی بیند». (۲)

۱- ((۱)) .عیون اخبار الرضا ۲۴۱/۲.

۲- ((۲)) .همان/۲۵۱:

بنا به نقل غالب راویان و تاریخ نگاران،حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام در روز آخر ماه صفر سال ۲۰۳ ق به شهادت رسید.

کرامت امام رضا علیه السّلام

«ابن حبان»در کتاب خود چنین آورده است:«او(علی بن موسی الرضا علیه السّلام)را بارها زیارت کرده ام.در روزگاری که در طوس ساکن بودم،هرگاه با مشکلی و گرفتاری روبرو می شدم،به زیارت قبر علی بن موسی الرضا-که درود خدا بر جدش و بر او باد-می رفتم و[همان جا]از خداوند درخواست گشایش در کارم می کردم و دعایم مستجاب و گرفتاری ام برطرف می شد.بارها این امر را آزمودم و نتیجه همان گونه بود که گفتم». (۱)

کرامات حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام در تمام دوران ها و حتی امروزه آشکار،انکارناپذیر و آوازهٔ آن فراگیر است که نزد عامهٔ مؤمنان از بدیهیات می باشد.برخی از پزشکان که بیمارانی علاج ناپذیر داشته،از بهبودی آنان قطع امید کرده بودند،نیز تسلیم عظمت و کرامت امام رضا علیه السّلام شدند،چرا که خود با همهٔ وجود،شفا یافتن بیماران خود را در دار الشفای امام علیه السّلام لمس کرده و می دیدند.اکنون در آستان قدسی امام رضا علیه السّلام بخشی به ثبت کرامات مستدل حضرت در حق بیماران نومید و مشرف به مرگ که به یمن وجود حضرتش شفا یافته اند،اختصاص داده شده است.

ص:۲۴۰

۱- ((۱)) .الثقات ۴۵۷/۸.

بخش سوم

اشاره

دانشگاه،احتجاج ها و میراث امام رضا علیه السّلام

امام رضا علیه السّلام در روزگاری می زیست که جامعه و امت اسلامی دروازه های خود را بر روی تراث دیگر امت ها و فرهنگ ها گشوده بود و فرهنگ نورسیده در کنار مسلمانان و همپای آنان در ساختن بنای تمدن و فرهنگ اسلامی سهیم شد.همان گونه که هر فرهنگ میهمان درصدد تأثیرگذاری بر فرهنگ میزبان است،عصر امام رضا علیه السّلام نیز از این اصل مستثنا نبود و روند ورود فرهنگ و تمدن بیگانه چنان شتاب گرفته بود که برای فرهنگ و تمدن اسلامی تهدیدی جدی و خطرآفرین به شمار می رفت و اگر کسانی که مسئول و متولی پاسداری از اصالت فرهنگ و تمدن اسلامی بودند گام به میدان ننهاده،از ذوب شدن فرهنگ اسلامی در فرهنگ های بیگانه جلوگیری نمی کردند،به یقین اثری از تمدن و تراث اسلامی بر جای نمی ماند.

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام که طلایه دار این رویارویی بود از خطری که پیش روی اسلام و فرهنگ پربار آن قرار داشت غفلت نورزید.او به تربیت و پرورش عالمانی پرداخت تا تراث اسلامی را از فروپاشی و ذوب در دیگر پدیده های فرهنگی بیگانه حفظ و اندیشهٔ صحیح و سرهٔ اسلامی را در سراسر جهان اسلام ترویج و منتشر کرده،نسل هایی را پرورش دهند تا این رسالت الهی را به دوش کشیده،در جای جای گیتی بگسترانند.

بدین ترتیب،امام رضا علیه السّلام دانشگاهی زنده و بهره مند از عناصری دانشمند

ص:۲۴۱

و دارای فرهنگ انقلابی منحصربه فرد تأسیس کرد که بخشی از تراث زنده و پایای امام رضا علیه السّلام بود و بعدی ویژه از تراث پربار آن حضرت به شمار می رفت.احتجاجات طولانی و با موضوع های گوناگون امام علیه السّلام با ارباب مذاهب و ادیان،از دیگر وجوه تمایز زندگی علمی و بخش دیگری از تراث پربار امام رضا علیه السّلام بود.

روایات،نامه ها و کتاب هایی که در عرصه های گوناگون شناخت و علوم اسلامی از امام رضا علیه السّلام روایت و تدوین شده،سومین بخش تراث جاویدان حضرت است که برای امت اسلامی و جامعهٔ بشری برجای مانده است.سه بخش پیش گفته شده را در قالب سه مبحث،مورد بحث و بررسی قرار می دهیم.

مبحث یکم:دانشگاه امام رضا علیه السّلام

اشاره

آن گونه که در منابع موجود آمده،شمار راویانی که در دانشگاه امام رضا علیه السّلام به کسب دانش پرداخته و از محضر او فارغ التحصیل شده اند به ۳۱۳- ۳۶۷ تن می رسد،به این ترتیب که صاحب«مسند الامام الرضا»این راویان را بر اساس حضورشان در اسناد روایات جمع آوری کرده،در«مسند»۳۱۳ تن خوانده است.«شیخ طوسی»راویانی که از اصحاب امام رضا علیه السّلام بوده اند ۳۱۵ تن دانسته،اما«باقر شریف قرشی»شمار این راویان را ۳۶۷ تن گفته است. (۱)

نگاهی گذرا به«مسند امام رضا علیه السّلام»تصویری اجمالی از گرایش های دانشگاه امام رضا علیه السّلام و ویژگی های روزگار او در عرصهٔ پرورش علمی و اخلاقی سازگار و همسو با شرایطی که امام علیه السّلام در آن می زیست و نیز زمینه سازی برای آیندهٔ نزدیک و بلندمدت که امامان معصوم علیه السّلام آن را تدارک دیده

۱- (۱)) .نک:مسند الامام الرضا و حیاه الامام علی بن موسی الرضا علیه السّلام(مطالعه و بررسی).

بودند،ترسیم می کند.روشن است که این نظریه،زاییدهٔ اندیشه نبوده،بلکه با نمود در مجموع نصوص و محتویات آن به اصالت آن پی می بریم؛نصوصی که افق های روشنی را پیش روی پیروان اهل بیت علیهم السّلام؛یعنی جماعت صالحان که خط فکری-سیاسی اهل بیت علیهم السّلام را پذیرفته و در راه عقیدهٔ ناب و اصول مبتنی بر حق،آمادهٔ هرگونه جانبازی و فداکاری بودند،گشوده اند.

این دوره شاهد فزونی گرفتن فعالیت های گستردهٔ علمی شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السّلام بود که در تألیف،تدوین،تدریس،روایت حدیث و دیگر عرصه های علمی رایج آن دوره،تبلور می یافت.همچنین شمار شاگردانی که پیرو اهل بیت علیهم السّلام بوده و به مدرسه فقیهان راوی پیوسته بودند چشم گیر و قابل توجه بود.نگاهی به فهرست راویان و با در نظر گرفتن قومیت ها،گرایش ها و سطح شناخت آنان و نیز از لابه لای پرسش ها و موضوعاتی که دربارهٔ آن از امام رضا علیه السّلام روایت حدیث می کردند،به تلاش همه جانبهٔ آنان در کسب دانش و سیراب شدن از زلال دانش امام علیه السّلام پی می بریم.

در این جا به معرفی برخی از یاران امام رضا علیه السّلام و آثار آنان می پردازیم:

۱.یونس بن عبد الرحمن

ترجمه نگاران از«یونس بن عبد الرحمن» (۱)کتاب های زیر را

ص:۲۴۳

۱- (۱)) .ابو محمد،یونس بن عبد الرحمن،مولای آل یقطین،ثقه و از اصحاب امام کاظم علیه السّلام و امام رضا علیه السّلام بود.در میان اصحاب ما خوش نام و مقدم بود و منزلت والایی داشت.«ابن ندیم»دربارهٔ او می گوید: یونس بن عبد الرحمن از اصحاب موسی بن جعفر علیه السّلام،از موالی آل یقطین و علامهٔ زمان خویش بود که کتاب های زیادی براساس مذهب شیعه نگاشت.آن گاه ابن ندیم کتاب های او را برشمرد. یونس از«اصحاب اجماع»بود.در روزگار هشام بن عبد الملك زاده شد.امام صادق علیه السّلام را بین صفا و مروه زیارت کرد،اما روایتی از او نقل نکرد.از امام کاظم علیه السّلام و حضرت رضا علیه السّلام روایت حدیث کرد.حضرت رضا علیه السّلام افراد را برای کسب دانش و گرفتن فتوا به او ارجاع می داد.او از کسانی بود که اموال زیادی را صرف وقف کرد.در سال ۲۰۸ ق.بدرود زندگی گفت.خدایش رحمت کند.

برشمرده اند:

-کتاب الشرایع؛

-جوامع الآثار؛

-الجامع الکبیر فی الفقه؛

-الصلاه؛

-الوضوء؛

-یوم و لیله؛

-السهو؛

-الزکاه؛

-اختلاف الحج؛

-العلل الکبیر؛

-علل الحدیث؛

-الفرائض؛

-الفرائض الصغیر؛

-الاحتجاج فی الطلاق؛

-التجارات؛

-المزارعات؛

-الآداب و الدلاله علی الخیر؛

-علل النکاح و تحلیل المتعه؛

-البیوع؛

-الديات؛

-الحدود.

ص:٢۴۴

۲.صفوان بن یحیی

ترجمه نویسان از«صفوان بن یحیی» (۱)آثار زیر را برشمرده اند:

-کتاب الوضوء؛

-الصلاه؛

-الصوم؛

-الحج؛

-الزکاه؛

-النکاح؛

-الطلاق؛

-الفرائض؛

-الوصایا؛

۱- (۱)) .ابو محمد،صفوان بن یحیی بجلی کوفی،معروف به«بیاع السابری»از اصحاب امام کاظم علیه السّلام و امام رضا علیه السّلام و امام جواد علیه السّلام بود و آن بزرگواران،فقاهت و دانش او را تأیید و تقریر کردند.او ثقه ای از اصحاب اجماع و وکیل امام رضا علیه السّلام بود.او کتاب های فراوانی نگاشت.در پرهیزگاری و عبادت حق تعالی به مرتبه ای دست یافت که همانندی نداشت(بحار الانوار ۳۳۷/۷۵). شیخ طوسی دربارۀ صفوان گفته است:از نظر محدثان،صفوان مؤثق ترین و عابدترین مردم روزگار خود بود.در یک شبانه روز یکصد و پنجاه رکعت نماز می گزارد،در سال سه ماه روزه می گرفت و همه ساله سه بار زکات می داد.دلیل این کار صفوان عهدی بود که با دو دوست خود کرده بود،به این شرح: او،«عبد اللّه بن جندب»و«علی بن نعمان»در خانۀ خدا همپیمان شدند که هرکدام از آن ها بمیرد، دیگری تا زمانی که زنده است برای او نماز گزارد،روزه بگیرد،حج به جای آورد و از طرف او زکات بدهد.عبد اللّه و علی زندگی را وداع گفتند و صفوان ماند.از این رو و براساس پیمانی که با آنان بسته بود،به جای آنان نماز می گزارد،روزه می گرفت،زکات می داد،حج می کرد و هر کار نیکی که می کرد، به نیابت از آنان نیز مانند آن را انجام می داد...او از چهل تن از اصحاب امام صادق علیه السّلام روایت کرد. صفوان کتاب های زیادی نگاشت و در این عرصه همانند«حسین بن سعید»بود.همچنین کتابی شامل مسائل و روایات از امام کاظم علیه السّلام دارد.صفوان در مدینه درگذشت و امام جواد علیه السّلام حنوط و کفن او را فرستاد و به اسماعیل بن

موسی فرمود تا بر پیکر او نماز گزارد.خدایش رحمت کند. (طبرسی،الاحتجاج ۱۸۴/۲ و علامه حلی،خلاصه الأقوال/۱۷).

-البیع و الشراء؛

-العتق و التدبیر؛

-البشارات؛

-النوادر.

۳.حسن بن محبوب

«حسن بن محبوب»نیز از پرورش یافتگان مدرسهٔ اهل بیت علیهم السّلام بود که در عرصهٔ تألیف و تدوین فعالیت داشت.کتاب های زیر از اوست:

-کتاب المشیخه؛

-الحدود؛

-الدیات؛

-الفرائض؛

-النکاح؛

-الطلاق؛

-النوادر(حدود یک هزار برگ)؛

-التفسیر؛

-العتق.

کتاب های دیگری نیز نام برده اند که نگارندگان آن ها به ترتیب:«عثمان بن عیسی رؤاسی»،«محمد بن ابی عمیر»،«علی بن یقطین»و«محمد بن عیسی یقطینی»بوده اند.«ابن شهر آشوب»دربارهٔ محمد بن عیسی یقطینی می گوید:

«او هجده هزار و به نقلی پانزده هزار پرسشی را که از ابو الحسن[علی بن موسی]الرضا شده بود و نیز پاسخ های آن حضرت را گردآوری کرد». (۱)

۱- (۱)) .ر.ك:عبد الهادى فضلى،تاريخ التشريع الاسلامى/۱۸۰.

مبحث دوم:احتجاجات امام رضا علیه السّلام

اشاره

گشوده شدن مرزهای فرهنگی اسلام بر دیگر امت ها و فرهنگ ها-صرف نظر از عوامل و علل آن (۱)-چنین اقتضا می کرد که رهبری انقلابی و الهی بنا به مسئولیتی که برعهده داشت می بایست از سقوط و فروپاشی مکتب و امت اسلامی جلوگیری،آن گاه امت و جامعه را با اندوختهٔ علمی و فرهنگی خود مجهز کند تا در نهایت،در برابر نفوذ فرهنگی حساب شده یا غیرعمدی، مقاومت و پایداری کنند.

همان گونه که پیش از این بیان شد،موضوع احتجاج و مباحثه از وجوه تمایز روزگار امام رضا علیه السّلام بود و امت اسلامی در محاصرهٔ خطرهای فکری و فرهنگ درآمده بود.مأمون بی پروا تمایل افسار گسیختهٔ خود را در مورد تشکیل مجالس گفت وگوهای علمی امام علیه السّلام با پیروان دیگر ادیان و مکاتب و گرایش های فعال در جامعهٔ اسلامی آن روز ابراز و آشکار می کرد.تمایل مأمون تحقق یافت و گفت وگو و مباحثهٔ آزاد در تمام زمینه برگزار شد.امام

۱- (۱) .چند وجه برای این وضعیت متصور است: الف)کوچ افراد تازه مسلمان از دیگر ملت ها به سرزمین اسلامی یا به دلیل همزیستی که با مسلمانان داشتند؛ ب)علیرغم فتوحات اسلامی،پیروان دیگر ادیان و فرهنگ ها سعی در نفوذ فرهنگی در فرهنگ و تمدن اسلامی داشتند؛ ج)خلفا در تشویق فرهیختگان به ترجمهٔ تراث دیگران با انگیزهٔ توسعهٔ علمی و آشنایی با دیگر فرهنگ ها نقش چشم گیری داشتند؛ د)خلفا بر آن بودند تا طالبان دانش را از سیراب شدن از چشمهٔ زلال معارف اهل بیت علیهم السّلام باز داشته،با فرهنگ و دانش دیگران سرگرم کنند،زیرا در صورت گرایش جویندگان معرفت به مدرسهٔ اهل بیت علیهم السّلام بی تردید به مرجعیت علمی و در نتیجه،مرجعیت سیاسی آنان-هرچند در دراز مدت-می انجامید که به هیچ وجه به کام خلفا شیرین و گوارا نمی آمد.

رضا علیه السّلام به عنوان تنها شخصیت برجسته و درخشان علمی در جهان اسلام،به میدان بحث و گفت وگو با سران تمام ادیان و فرقه ها و مذهب ها گام نهاد و همهٔ آنان را سرخورده و ناتوان از میدان به در برد.حضرتش با دانش توانمندش برتری علمی خود را بر ایشان به اثبات رسانده،افتخاری بزرگ و انکارناپذیر برای جهان اسلام و امت اسلامی ثبت کرد و بدین ترتیب شخصیت امام علیه السّلام به طور ویژه ای در سراسر گیتی درخشیدن گرفت. (۱)

چندان روشن نیست که تمام گفت وگوهایی که میان امام رضا علیه السّلام و ارباب ادیان و مذاهب صورت گرفته،در کتاب های تاریخ آمده یا نه؟اما آنچه به دست ما رسیده،نشان می دهد که علیرغم تلاش مأمون در جهت جلوگیری از انتشار گفت وگوهایی که میان امام رضا علیه السّلام و حریفان فکری و دینی او ردوبدل شده،این گفت وگوها که در عرصه های گوناگونی صورت گرفته و از غنای علمی برخوردار است،در پس پرده فراموشی نمانده است.کتاب های:

احتجاج«طبرسی»،بحار الانوار«علامهٔ مجلسی»و عیون الاخبار«شیخ صدوق» برخی از احتجاج های امام رضا علیه السّلام را نقل کرده اند.در این جا مهمترین دستاوردهای این گفت وگوها را به شرح زیر بیان می کنیم:

۱.هماوردی با اربابان ادیان و مذاهب و اثبات برتری علمی مدرسهٔ

ص:۲۴۸

۱- (۱)) .برتری امام علیه السّلام و درخشش علمی او را در جهان اسلام می توان یکی از عواملی دانست که مأمون را بر آن داشت تا با شتابزدگی امام علیه السّلام را از میان بردارد،چرا که مأمون نمی توانست به چنین مرتبه ای دست یابد و از همین رو به موجودی حاشیه ای-همچنان که بود-مبدل می شد.این بود که با بی رحمی تمام،طرح از میان برداشتن این شخصیت سترگ را ریخت؛همو که از نظر مردم،رقیب مأمون به شمار می رفت و بر او برتری داشت.مأمون این برتری را نمی توانست بر خود هموار کند و از دیگرسو منصب خلافت چیزی نبود که از آن چشم پوشی کند،زیرا که«ملک عقیم»است و خویشاوندی نمی شناسد.از همین رو بود که مأمون داغ ننگ این جنایت را بر پیشانی خود نهاد و دست به خون پاک آن حضرت آلود.

انقلابی اهل بیت علیهم السّلام؛

۲.فراهم شدن زمینهٔ گسترش فرهنگ اهل بیت علیهم السّلام در مجامع اسلامی؛

۳.هدایت به دور از هیاهوی مسلمانان به سمت خط انقلابی اهل بیت علیهم السّلام و فراخوانی آنان برای پیوند فکری و اعتقادی با اهل بیت علیهم السّلام؛

۴.پشتیبانی از دولت اسلامی که اندوخته و پشتوانهٔ علمی خود را که در اختیار فرهنگ و تمدن اسلامی بود،به بشریت عرضه کرده بود.

نباید از نظر دور داشت که این دستاوردها و پیروزی های بزرگ،مهمترین عاملی بود که زمینهٔ از میان برداشتن امام علیه السّلام را فراهم می کرد.همان طور که پیشتر گفته شد،برتری امام علیه السّلام آثاری منفی بر خلیفه داشت و در نتیجه،وجود او بر روح مأمون که تسلط بر جهان اسلام را در سر می پروراند،سنگینی می کرد.

به هرحال اگر مأمون می پسندید یا نمی پسندید،امام رضا علیه السّلام موضوع های:توحید،نبوت و پیامبران،امامت و امامان،مذاهب اسلامی، خلافت و صحابه و دیگر مسائل مورد اختلاف میان مسلمانان را عرصهٔ گفت وگوها و احتجاجات خود قرار داد و سرفراز از میدان بیرون آمد و همگان به فضل و برتری امام علیه السّلام اقرار کردند.

به منظور پی بردن به توانمندی علمی امام رضا علیه السّلام و فعالیت های ویژهٔ آن حضرت در این زمینه،برخی از احتجاجات او را نقل می کنیم.

۱.گفت وگو با دوگانه پرستان

«شیخ صدوق»از«فضل بن شاذان»نقل کرده که گفت:«در محضر امام رضا علیه السّلام بودم که دوگانه پرستی به امام علیه السّلام گفت:من می گویم:آفریدگار جهان دو

است،چه دلیلی بر یگانگی او وجود دارد؟

امام علیه السّلام فرمود:این که جهان را دارای دو آفریدگار می دانی در حقیقت،پس از اثبات یک آفریدگار،مدعی آفریدگار دوم هستی.بنابراین،یکی بودن آفریدگار محل اتفاق[ما و شما]است و بیش از یک آفریدگار مورد اختلاف است. (۱)

۲.گفت وگو با ارباب ادیان

«حسن بن محمد نوفلی»می گوید:«چون علی بن موسی الرضا علیه السّلام[به خراسان آمده،]بر مأمون وارد شد،مأمون از فضل بن سهل خواست تا اصحاب نظریه ها و دیانات،مانند:«جاثلیق»،«رأس الجالوت»،بزرگان صابئی (منداییی)ها،«هربد بزرگ»پیروان زرتشت،«قسطاس رومی»و متکلمان را گرد آورد تا گفتهٔ او(امام«ع»)و آنان را بشنود.

فضل خواستهٔ مأمون را اجرا کرد و او را از آمدن شان آگاه نمود مأمون به فضل گفت:آنان را نزد من بیاور.

فضل نیز آنان را نزد مأمون گرد آورد و مأمون ایشان را گرامی داشت و تکریم کرد،آن گاه به آن ها گفت:شما را برای کار خیری گرد آورده ام و دوست دارم با این عموزاده ام که از مدینه آمده است مناظره کنید.[حال مرخص هستید که بروید]و فردا صبح همگی در این جا حاضر شوید.

گفتند:ای امیر المؤمنین،سخن تو را به گوش گرفته،فرمانت را اطاعت می کنیم و-ان شاء اللّه-فردا اول وقت حاضر خواهیم شد.

حسن بن محمد نوفلی می گوید:در حال گفت وگو با ابو الحسن رضا

۱- (۱) .شیخ صدوق،التوحید/۲۷۰.

بودیم که«یاسر خادم»(مباشر کارهای امام رضا«ع»)وارد شده و به حضرت گفت:آقای من،امیر المؤمنین سلام رسانده،می گوید:برادرت(مأمون)فدایت باد،جمعی از اربابان ادیان،مکاتب و متکلمان،از قومیت های گوناگون نزد من گرد آمده اند.حال اگر مایل باشی با آنان گفت وگو کنی نزد ما بیا و اگر مباحثهٔ با ایشان را خوش نداری،خویش را به زحمت میفکن و چنانچه بخواهی با میل و بی هیچ تکلفی نزد تو خواهیم آمد.

امام رضا علیه السّلام فرمود:سلام مرا به او برسان و بگو:دریافتم که چه می خواهی.ان شاء اللّه فردا صبح هنگام نزد تو خواهم آمد.

حسن بن محمد می گوید:چون یاسر از نزد ما بیرون شد،امام علیه السّلام رو به من کرده،فرمود:ای نوفلی،تو از مردم عراق هستی و مهربانی عراقیان از خشونت دور است.[به من بگو:]می دانی عموزاده ات(مأمون)چرا مشرکان و صاحبان مکاتب را برای رویارویی ما گرد آورده است؟

گفتم:فدایت گردم،می خواهد تو را بیازماید و به مرتبه و توانمندی تو پی ببرد،اما به خدا سوگند بنای آزمون را بر پایه ای سست و نااستوار نهاده است.

امام علیه السّلام فرمود:او از این کار چه منظوری دارد؟

گفتم:برخلاف عالمان که حقایق را انکار نکرده،بدان تن می دهند، بدعتگران،متکلمان،صاحبان مکاتب منحرف و مشرکان،در مباحثه و جدل ابزاری جز انکار و دروغ ندارند.حال اگر بگویی خداوند یگانه است،خواهند گفت:وحدانیت و یگانگی او را ثابت کن و اگر محمد صلّی اللّه علیه و اله را پیامبر خدا بخوانی، می گویند:رسالت او را اثبات نما.به همین منوال،طرف بحث با دلیل و برهان گفتهٔ خود را ثابت می کند و آنان با دروغ خواندن گفته هایش و مغالطه، او را به دم فروبستن و ترک جدال وادار می کنند،پس-فدایت گردم-از

آنان برحذر باش.

نوفلی می گوید:امام علیه السّلام لبخندی زده،فرمود:ای نوفلی،بیم آن داری که دلیل و برهان مرا رد و باطل کنند؟

گفتم:به خدا سوگند،از چنین چیزی بیم ندارم،بلکه امیدوارم که خداوند تو را بر آنان پیروز گرداند-ان شاء اللّه-.

امام علیه السّلام فرمود:ای نوفلی،می خواهی بدانی مأمون چه هنگامی پشیمان خواهد شد؟

گفتم:آری.

امام علیه السّلام فرمود:آن هنگام که با پیروان تورات براساس تورات،با پیروان انجیل براساس انجیل،با پیروان زبور براساس زبور احتجاج کردم،با صابئیان به زبان عبرانی،با هربدان به زبان فارسی،با رومیان به زبان رومی و با صاحبان دیگر[آیین ها و]مکتب ها به زبان خودشان سخن گفتم و پس از آن که حجت و ادعای هریک از آنان را رد کردم و او از اعتقاد و گفتهٔ خود دست کشیده،گفتهٔ مرا پذیرفت،مأمون خواهد دانست راهی که در پیش گرفته بیراهه است و او شایستهٔ چنین کاری نیست و آن گاه است پشیمان خواهد شد.

چون صبح فرارسید،فضل بن سهل نزد حضرت رضا علیه السّلام آمد و گفت:

فدایت شوم،عموزاده ات منتظر آمدن شماست و آنان[که باید بیایند]آمده اند.

آیا نزد مأمون می روی؟

امام علیه السّلام فرمود:زودتر برو و من-ان شاء اللّه-خواهم آمد.

آن گاه امام علیه السّلام وضو ساخت و مقداری سویق نوشید و به ما نیز داد،سپس همگی به مجلس مأمون رفتیم.مجلس آکنده از مجلسیان بود و«محمد بن جعفر»نیز همراه گروهی از طالبیان،هاشمیان و فرماندهان حضور داشت.با

ورود امام رضا علیه السّلام مأمون و محمد بن جعفر و هاشمیان به احترام حضرت برخاستند.امام علیه السّلام و مأمون نشستند،اما آنان همچنان ایستاده بودند و پس از فرمان مأمون نشستند.مأمون مدتی با حضرت رضا علیه السّلام به گفت و گو پرداخت، سپس رو به«جاثلیق»کرد و گفت:ای جاثلیق،این پسر عمویم،علی بن موسی بن جعفر و از فرزندان فاطمه[علیها السّلام]دخت پیامبرمان و فرزند علی بن ابی طالب علیه السّلام است.دوست دارم با او وارد گفت و گو شده،محاجه کنی،اما انصاف و دادگری را از دست ندهی.

جاثلیق گفت:ای امیر المؤمنین،چگونه با کسی به محاجّه بپردازم که کتابش را که بدان احتجاج می کند قبول نداشته و به پیامبری که او نام می برد ایمان ندارم؟

امام رضا علیه السّلام به او فرمود:ای نصرانی،اگر براساس انجیل با تو محاجّه کنم می پذیری؟

جاثلیق گفت:آری به خدا،بدان تن می دهم اگرچه برخلاف میل من باشد،چرا که نمی توانم گفتهٔ انجیل را نادیده بگیرم.

امام علیه السّلام فرمود:هرچه می خواهی بپرس و پاسخ مرا بشنو.

جاثلیق گفت:دربارهٔ پیامبری عیسی علیه السّلام و کتاب او چه می گویی؟آیا چیزی از[پیامبری]عیسی و کتاب او هست که نپذیری؟

امام علیه السّلام فرمود:من به رسالت عیسی و کتاب او و نیز بشارت هایی که [دربارهٔ پیامبر ما]به امت خود داد و حواریون بدان اقرار کرده اند،مقر هستم و آن را می پذیریم،اما هر عیسایی که به نبوت و رسالت محمد صلّی اللّه علیه و اله و کتاب او اقرار نکرده،آن را نپذیرفته و مژده آمدن او را به امت خود نداده باشد مردود می دانم و او را نمی پذیرم.

جاثلیق گفت:آیا نه این است که احکام،باوجود دو گواه عادل صادر و قطعی می شوند؟

امام علیه السّلام فرمود:آری.

جاثلیق گفت:بنابراین برای اثبات نبوت و رسالت محمد دو گواه بیاور که مقبول نصرانیان باشند و دربارهٔ[آیین]ما از کسانی گواهی بخواه که از ملت ما و پیرو آیین ما نباشند.

امام علیه السّلام فرمود:ای مرد نصرانی،اینک به انصاف سخن گفتی.حال اگر گواهی کسی که مورد تأیید مسیح عیسی بن مریم باشد می پذیری؟

جاثلیق گفت:این گواه کیست؟نام او را بازگو.

امام علیه السّلام فرمود:دربارهٔ«یوحنای دیلمی»[و گواهی او]چه نظری داری؟

جاثلیق گفت:زهی سعادت که از محبوبترین افراد نزد مسیح نام بردی.

امام علیه السّلام فرمود:در انجیل آمده است که یوحنا گفت:«مسیح مرا از[آمدن] دین محمد عربی آگاه کرد و مژده داد که او پس از من(مسیح)خواهد آمد و من این بشارت را به حواریون دادم».تو را سوگند می دهم که چنین چیزی در انجیل آمده است؟

جاثلیق گفت:یوحنا چنین مطلبی را از مسیح نقل کرده و نبوت مردی و نیز خاندان و جانشین او را بشارت داده،اما مشخص نکرده است در چه زمانی خواهد آمد و قومی را که از میان آنان ظهور می کند به ما نشناسانده است تا[با مشخصات دقیق]آنان را بشناسیم.

امام علیه السّلام فرمود:اگر کسی را بیاوریم که با انجیل آشنا باشد[و به نیکی آن را بخواند]و او نام و یاد کرد محمد و خاندان و امت او را از انجیل بخواند، می پذیری؟

جاثلیق گفت:بی تردید می پذیرم.

امام رضا علیه السّلام به«قسطاس رومی»فرمود:تا چه اندازه ای سفر سوم انجیل را از حفظ می خوانی؟

او گفت:آن را خوب در حفظ دارم.

آن گاه امام علیه السّلام رو به«رأس الجالوت»کرده،به او فرمود:تو نیز انجیل را می خوانی؟(با آن کاملا آشنا هستی؟).

پاسخ داد:آری به جان خودم.

امام علیه السّلام فرمود:سفر سوم را برگیر(بخوان).اگر در آن از محمد و خاندان و امت او-که درود خداوند بر آنان باد-ذکری و نامی برده شده بود گواهی دهید[و گفتهٔ مرا تصدیق کنید]و اگر نامی از آنان[در این سفر]نیامده بود گفتهٔ مرا تصدیق نکنید.

آن گاه امام رضا علیه السّلام به خواندن سفر سوم پرداخت و چون به نام پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و اله رسید،درنگ نموده،فرمود:ای مرد نصرانی،تو را به مسیح و مادرش سوگند می دهم[آنچه دریافته ای بازگو]آیا مرا نسبت به انجیل[و مطالب آن]آگاه می دانی؟

او پاسخ داد:آری.

امام علیه السّلام بخشی را که به حضرت رسول و خاندان و امت او پرداخته بود خواند و فرمود:ای مرد نصرانی،[حال]چه می گویی؟این،گفتهٔ عیسی بن مریم است.اگر گفتهٔ انجیل را دروغ بخوانی بی تردید عیسی علیه السّلام و موسی علیه السّلام را دروغ پرداز خوانده ای و اگر این یادکرد را انکار کنی کشتن تو واجب خواهد شد،چرا که به خدا و پیامبر و کتاب خویش کفر ورزیده ای.

جاثلیق گفت:منکر مطلبی نمی شوم که در انجیل آمده است و به آن اقرار

داشته،آن را می پذیرم.

امام علیه السّلام[خطاب به حاضران]فرمود:گواه باشید که او[بشارت انجیل به آمدن حضرت محمد صلّی اللّه علیه و اله و آیین جدید را پذیرفته و]به آن اقرار کرد.

آن گاه به او فرمود:ای جاثلیق،حال هرچه می خواهی بپرس.

جاثلیق گفت:شمار حواریون عیسی بن مریم و علمای(حافظان)انجیل را بازگو.

امام علیه السّلام فرمود:با شخص آگاهی مواجه شده ای[که به خوبی می تواند پاسخ دهد.بدان که]حواریون دوازده تن بودند که برترین و عالمترین آنان «لوقا»بود.عالمان نصاری نیز سه تن بودند:«یوحنای بزرگ»در سرزمین«اج»، «یوحنا»یی در«قرقیسیه»و«یوحنای دیلمی»در«بزجان»قرار داشتند که [آخرین ایشان]به نام و یادکرد محمد صلّی اللّه علیه و اله و خاندان و امت او آگاه بود و همو بود که به امت عیسی و بنی اسرائیل،مژده[آمدن]او را داد.

آن گاه فرمود:ای مرد نصرانی،به خدا سوگند به آن عیسایی که به محمد صلّی اللّه علیه و اله ایمان داشته[و مژدهٔ ظهور او را داده]ایمان داریم و جز در مورد سستی و ضعف او و کمی نماز و روزه اش بر او خرده نمی گیریم.

جاثلیق[فرصت را مغتنم شمرد و این گفتهٔ امام علیه السّلام را بهانه قرار داد تا امام علیه السّلام را کوچک کند.او]گفت:به خدا سوگند،دانش خویش را تباه کردی و جایگاه و کار خود را سست و لرزان نمودی.تابه حال می پنداشتم تو عالمترین فرد از مسلمانان هستی.

امام علیه السّلام فرمود:چه شده که چنین می گویی؟

جاثلیق گفت:این که می گویی:عیسی ضعیف بود و کم روزه می گرفت و کم نماز می گزارد.[بدان که]او هرگز روزی از عمر خود را بدون روزه سپری

ص:۲۵۶

نکرد و شبی را در بستر نیارامید،بلکه همهٔ عمر خود را به نماز و روزه گذراند.

امام علیه السّلام فرمود:بنابراین برای چه کسی نماز می گزارد و روزه می گرفت؟

در این هنگام جاثلیق دم فرو بست و خاموش شد.

آن گاه امام علیه السّلام به او فرمود:ای مرد نصرانی،سؤالی از تو دارم.

جاثلیق گفت:بپرس.اگر بدانم پاسخ تو را می دهم.

امام علیه السّلام فرمود:[ای جاثلیق،]آیا منکر آن نبوده ای که عیسی به فرمان خدای-عزّ و جلّ-مردگان را زنده می کرد؟

جاثلیق گفت:پیشتر از این منکر آن بوده ام،چرا که هرکس مرده را زنده کند و کور را بینا گرداند و جذامی را شفا دهد به یقین او خداست و سزاوار پرستیده شدن است.

امام علیه السّلام فرمود:«الیسع»نیز همانند عیسی کارهای خارق العاده کرد.او بر روی آب راه رفت،مردگان را زنده کرد،کور را بینا نمود و جذامی را شفا داد، اما امتش او را به خداوندی برنگزید و کسی او را به جای خدای-عز و جل-نپرستید.«حزقیل»پیامبر نیز معجزه هایی چون معجزه های عیسی بن مریم علیه السّلام ارائه داد و سی و پنج هزار تن را که شصت سال از مرگ آنان می گذشت،زنده کرد.

سپس رو به رأس الجالوت کرده،فرمود:ای رأس الجالوت،آیا در تورات به این جوانان که از بنی اسرائیل بوده اند اشاره شده است؟[همان هایی]که در یورش«بخت نصر»به بیت المقدس در شمار اسیران بودند و«بخت نصر»آنان را از میان اسیران برگزیده،به بابل مرکز حکومت«بخت نصر»فرستاد و از دم تیغ گذراند.آن گاه خداوند حزقیل پیامبر را فرستاد و او به فرمان خداوند ایشان را زنده کرد.[بی تردید]چنین مطلبی در تورات وجود دارد و تنها کافران از شما

منکر آن می شوند.

رأس الجالوت گفت:این مطلب را شنیده و با آن آشنا هستیم.

امـام علیه السّـلام فرمود:راست گفتی.آن گـاه افزود:ای مرد یهودی،این سـفر تورات را بر گیر،سـپس آیـاتی از تورات را قرائت نمود و آن یهودی از قرائت امام علیه السّلام شگفت زده شده،آن را برتر از قرائت خویش دانست.

در این هنگام امام علیه السّـلام رو به مرد نصـرانی کرد و فرمود:ای مرد نصـرانی،آیا ایشان قبل از عیسی می زیستند یا عیسی از آنان پیشتر بود؟

گفت:نه،آنان پیش از عیسی بودند.

امام علیه السّـلام فرمود:قریش نزد پیامبر خـدا صـلّی اللّه علیه و اله گرد آمـده،از او خواسـتند تا مردگان شان را زنده کند.پیامبر صلّی اللّه علیه و اله،علی بن ابی طالب علیه السّـلام را همراه آنان گسیل داشت و به او فرمود:«با ایشان به گورستان برو و کسان این جمـاعت را [یکایـک]به نـام بخوان و بگو:محمـد رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و اله می گویـد به فرمان خـدای- عز و جل- برخیزیـد».مردگـان خوانـده شـده،از دل خـاک برخواسـته،خـاک از سـر و روی خویش می فشاندند.قرشیان به ایشـان نزدیک شده،جویای حال آنان شدند و آنان را از رسالت محمد صلّی اللّه علیه و اله آگاه کردند.

زنده شدگان گفتند:دوست می داشتیم روزگار او را درک می کردیم تا به او ایمان بیاوریم».

[بـا تمـام این احـوال و بـا این که]او کـور،جـذامی و دیوانگـان را درمـان کرد و بـا چهارپایـان،پرنـدگان،پریـان و دیوان سـخن گفت،هرگز او را در برابر خدا [قرار ندادیم و به خدایی]نخواندیم و هیچ یک از فضایل او را انکار نکردیم.

[اما شـما که با دیـدن چنین کرامت هایی]عیسـی را خـدا خوانده اید،می بایست «الیسع»و«حزقیل»را نیز خدا بخوانید،چرا که آن دو نیز همانند عیسی مردگان

ص:۲۵۸

را زنده و بیماران درمان کردند.

جماعتی از بنی اسرائیل که طاعون را در خانهٔ خود می دیدند از بیم مرگ، سرزمین خود را ترک کردند،اما به فرمان خداوند طعمهٔ مرگ شدند.مردم آن سرزمین جمع شدند و گرد آن مردگان حصاری کشیدند.گذشت روزگاران [آنان را از میان برد و]استخوان های شان فرسوده و پوسیده شد.آن گاه یکی از پیامبران بنی اسرائیل بر باقی ماندهٔ آنان گذشت و از دیدن آن همه استخوان فرسوده و[و ماجرای]آنان شگفت زده شد.حضرت باری تعالی به او وحی کرده،فرمود:«مایلی آنان را زنده کنم تا بیم شان دهی؟

گفت:پروردگارا،آری.

خطاب آمد:این چنین آنان را فراخوان:ای استخوان های فرسوده شده،به فرمان خدای-عزّ و جلّ-[جان گرفته،]برخیزید.

[و چون آن پیامبر به فرمان خداوند آنان را خواند،]آنان همگی برخاسته، خاک از سر و روی خویش می فشاندند».

ماجرای ابراهیم خلیل الرحمن علیه السّلام[نیز قابل توجه است.]او[به فرمان خداوند،چهار]پرنده گرفته،قطعه قطعه کرد و درهم آمیخت.سپس بخشی از آمیختهٔ پرندگان را بر هر کوهی قرار داد،آن گاه پرندگان[به نام و جنس]خواند و پرندگان شتابان[به پرواز درآمده،]نزد حضرت ابراهیم حاضر شدند.

[مورد دیگر ماجرای حضرت موسای کلیم علیه السّلام است.]حضرت موسی بن عمران علیه السّلام و هفتاد تن از یاران برگزیده اش به کوه رفتند.آنان به موسی علیه السّلام گفتند:«تو خدای سبحان را دیده ای،پس همان سان او را به ما بنمایان.

موسی علیه السّلام گفت:من هرگز او را ندیده ام.

یاران موسی علیه السّلام به او گفتند:صلّی اللّه علیه و سلّم لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتّٰی نَرَی اللّٰهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْکَمُ الصّٰاعِقَةُ (۱)؛تا خدا را آشکارا نبینیم،هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد و صاعقه آنان را گرفت»،و همگی[به کیفر لجاجت خود]در آتش سوختند و تنها موسی علیه السّلام ماند.

موسی به خداوند عرضه داشت:خداوندا،هفتاد تن از میان بنی اسرائیل انتخاب کردم و به این جا آوردم،حال تنها بازگردم؟اگر ماجرا را برای آنان باز گویم[هرگز]سخن مرا نخواهند پذیرفت.[خداوندا،اگر بنای از میان برداشتن آنان را داشتی]پیش از این،آنان و مرا هلاک می کردی.آیا ما را به جرم لجاجت نادانان و سفیهانمان هلاک می کنی؟[در این هنگام]خدای-عز و جل-آنان را که مرده بودند زنده کرد».

[پس بدان که]تمام آنچه را که گفتم[مبتنی بر حقیقت است.از این رو] نمی توانی آن را انکار کنی،چرا که تورات،انجیل،زبور و فرقان به آن تصریح کرده اند.پس اگر بنا باشد هرکس مردگان را زنده کند و کور و جذامی و دیوانه را شفا بخشد به عنوان خداوند و آفریدگار پذیرفته شود،باید تمام اینان را به خداوندی بپذیری.حال چه می گویی؟

جاثلیق به امام علیه السّلام گفت:آنچه تو می گویی همان[درست و حق]است و«خدایی جز خدای یگانه نیست».

آن گاه امام علیه السّلام رو به رأس الجالوت کرد و فرمود:نزد من بیا تا دربارۀ ده آیه ای که بر موسی بن عمران علیه السّلام نازل شده پرسش کنم.در تورات مژدۀ آمدن محمد صلّی اللّه علیه و اله و امت او این گونه آمده است:«چون آخرین امت که پیروان[پیامبر] شترسوار هستند بیایند در کنیسه(مسجد)هایی جدید مجدانه و با تسبیح

۱- (۱)) .بقره/۵۵.(با اختلاف لفظ«فأخذتهم»که در روایت آمده،ولی در قرآن«فأخذتکم»می باشد و امام در این جا درصدد تلاوت آیه نبوده است).

و ذکری جدید(غیر از آنچه در آن روزگار متعارف بوده)خدای را تسبیح و تقدیس می کنند.در آن روزگار[است که باید]بنی اسرائیل به آنان بپردازند[و به سامان دادن ملک آنان مشغول شوند]تا دل های شان آرام گیرد.آنان شمشیرهایی در دست دارند که با آن ها از کافران سراسر گیتی انتقام می گیرند».

آیا این در تورات آمده است؟و آیا این گفته را در آن دیده و خوانده ای؟

رأس الجالوت گفت:آری.همان گونه که می گویی ما نیز در تورات دیده ایم.آن گاه امام علیه السّلام به جاثلیق فرمود:ای مرد نصرانی،تا چه اندازه با کتاب «شعیا»ی پیامبر آشنایی داری؟

گفت:حرف حرف آن را[خوانده و]می شناسم.

امام علیه السّلام به رأس الجالوت و جاثلیق فرمود:این گفتار او را می شناسید که گفت:«ای جماعت،صورت(شبح)درازگوش سواری را دیدم که جامه هایی از نور بر تن داشت و[صورت دیگری را]دیدم که بر شتر سوار بود و چونان ماه پرتو می افشاند».

آن دو گفتند:[آری]این ها گفتهٔ شعیاست.

امام علیه السّلام فرمود:ای مرد نصرانی،در انجیل آمده است که عیسی علیه السّلام گفت:

«من به سوی خدای خود و خدای شما خواهم رفت و«فارقلیطا»(محمد«ص») خواهد آمد.همان گونه که[آمدن او را]گواهی دادم،او نیز به حقانیت من گواهی خواهد داد.او هرچیزی را بیان و تفسیر خواهد کرد،رسوایی های امت ها[ی گذشته]را برملا می کند و هموست که ستون[های]کفر را می شکند [و سرنگون خواهد کرد]...»آیا چنین چیزی در انجیل آمده است؟

جاثلیق گفت:هرچه از انجیل گفته ای بی تردید آن را پذیرفته،به آن تن می دهیم.

امام علیه السّلام فرمود:ای جاثلیق،آنچه را که گفتم از انجیل می دانی؟

پاسخ داد:آری.

امام علیه السّلام فرمود:ای جاثلیق،انجیل اول را[که بر عیسی علیه السّلام نازل شده بود] گم کردید.آن را نزد چه کسی یافتید و انجیل حاضر را[که در دست دارید]چه کسی برای شما نوشت؟جاثلیق گفت:[آن]انجیل را فقط یک روز از دست دادیم و«یوحنا»و«متی»آن را شاداب و تازه عرضه کردند.

امام علیه السّلام فرمود:شناخت شما از انجیل و عالمان آن اندک است.

اگر حقیقت همان است که ادعا می کنید،چرا دربارهٔ آن گرفتار اختلاف شده اید؟[پس بدانید که پراکنده گویی و]اختلاف به این انجیل که در دست دارید راه یافته و اگر همان انجیل[عصر مسیح]در دست شما بود این چنین اختلاف نظر نداشتید.حال راز این اختلاف را برای تو بازمی گویم.بدان که پس از گم شدن انجیل نخستین،نصرانیان نزد عالمان خود رفته،گفتند:«عیسی بن مریم علیه السّلام کشته شد و انجیل نیز گم شد و شما عالمان[این امت هستید آیا] اندوخته ای از انجیل دارید؟

«لوقا»و«مرقابوس»گفتند:انجیل را در سینه های خود حفظ کرده ایم که به تدریج و هرروز یک شنبه«سفر»ی از آن را برای شما می خوانیم تا این که تمام انجیل را یک جا جمع آوریم،پس اندوه به خود راه ندهید و کلیساها را خالی نگذارید».

این بود که«لوقا»،«مرقابوس»،«یوحنا»و«متی»-که شاگردان شاگردان عیسی بودند-این انجیل را به جای انجیل گم شده گرد آوردند.[ای جاثلیق] این مطلب را می دانستی؟

جاثلیق پاسخ داد:تاکنون از این امر بی خبر بودم.اینک برتری تو در

شناخت انجیل بر من آشکار شد و مطالبی را شنیدم که آن را می دانستم و به حقانیت آن پی بردم و بر دانشم افزوده شد.

امام علیه السّلام به او فرمود:گواهی این عالمان را می پذیری؟

جاثلیق پاسخ داد:[آری،گواهی آنان]نافذ است.آنان عالمان به انجیل بوده اند و هرچه گفته اند،حق است.

امام علیه السّلام به مأمون و افراد خاندان خود و دیگر حاضران در مجلس فرمود:

بر او[و اقرارش]گواه باشید.

گفتند:گواه هستیم.

امام علیه السّلام به جاثلیق فرمود:متی گفته است:«مسیح،فرزند داوود بن ابراهیم بن اسحاق بن یعقوب بن یهودا بن خضرون است».

مرقابوس نیز نسب عیسی بن مریم علیه السّلام را این چنین خوانده است:«او «کلمهٔ»خداوند است که حضرت حق آن را در کالبد آدمی زاده قرار داد و[در نتیجه]به صورت انسان درآمد».

لوقا نیز گفته است:«عیسی بن مریم و مادرش دو انسان بودند که«روح القدس»در آن دو داخل شد(دمیده شد)».

[ای مرد نصرانی،حال]تو را به پسر(عیسی)و مادر(مریم)سوگند می دهم این گفته را از متی می دانی؟

از دیگرسو،تو گواهی عیسی را بر خودش چنین بیان می کنی[که گفته است]:«ای جماعت حواریون،[بی خلاف و گزاف که]به حقیقت می گویم:هر کس به آسمان برود به یقین بازگشتی ندارد،جز[آن]سوار شتر[که]خاتم پیامبران[است]که او به آسمان خواهد رفت و به زمین بازمی گردد».نظر تو دربارهٔ این گفته چیست؟

جاثلیق گفت:[آری]این گفتۀ عیسی است و آن را انکار نمی کنیم.

امام علیه السّلام فرمود:در مورد گفتۀ لوقا،مرقابوس و متی دربارۀ عیسی و نسبت هایی که به او داده اند چه می گویی؟

پاسخ داد:به عیسی دروغ بسته اند.

امام علیه السّلام رو به حاضران کرد و فرمود:ای جماعت،مگر نه این است که [جاثلیق]آنان را منزه و پاک خواند و گواهی داد که[آنان]عالمان به انجیل اند و گفتارشان حق است؟

جاثلیق گفت:ای عالم[جماعت]مسلمانان،دوست دارم مرا از[گفت و گوی دربارۀ]آنان معاف داری.

امام علیه السّلام فرمود:باشد،تو را معاف می دارم.[حال]ای مرد نصرانی،هرچه می خواهی بپرس.

جاثلیق گفت:دیگری از تو بپرسد.به مسیح سوگند که نمی پنداشتم در میان عالمان مسلمانان همانند تو وجود داشته باشد.

آن گاه امام علیه السّلام رو به رأس الجالوت کرد و فرمود:تو از من سؤال می کنی یا من از تو بپرسم؟

رأس الجالوت گفت:من از تو می پرسم و تنها حجت و برهانی را از تو می پذیرم که از تورات،انجیل،زبور داوود یا از صحف ابراهیم و موسی باشد.

امام علیه السّلام فرمود:تو[نیز]تنها حجت و برهانی از من بپذیر که موسی بن عمران از تورات،عیسی بن مریم از انجیل و داوود از زبور نقل کرده باشند.

رأس الجالوت گفت:از کجا[و چگونه]نبوت و رسالت محمد[ص]را ثابت می کنی؟

امام علیه السّلام فرمود:موسی بن عمران،عیسی بن مریم و داوود،خلیفه[های]

خداوند-عز و جل-در زمین نبوت او را گواهی داده اند.

او گفت:گفتهٔ موسی بن عمران[دربارهٔ رسالت محمد صلّی اللّه علیه و اله]را ثابت کن.

امام علیه السّلام فرمود:موسی در سفارش خود به بنی اسرائیل،به آنان گفت:

«پیامبری از برادران(عموزادگان)شما خواهد آمد.[گفتهٔ]او را تصدیق کنید و سخنان او را به گوش گیرید».این[سخن موسی]را شنیده ای؟[حال]تو از خویشاوندی[اسرائیل]با«اسماعیل»و پیوندی که به وسیلهٔ ابراهیم علیه السّلام با یکدیگر دارند[بگو]آیا بنی اسرائیل،جز فرزندان اسماعیل،برادرانی دارند؟

رأس الجالوت گفت:[آری،]این گفتهٔ موسی است و ما آن را انکار نمی کنیم.

امام علیه السّلام فرمود:آیا از برادران بنی اسرائیل جز محمد صلّی اللّه علیه و اله پیامبری برای شما آمده است؟

پاسخ داد:نه.

امام علیه السّلام فرمود:آیا این مطلب از نظر شما مقبول افتاده است؟

گفت:آری،اما دوست دارم از زبان تورات آن را بازگویی.

امام علیه السّلام فرمود:در تورات آمده است:«نور از کوه«طور سیناء»آمد،از کوه «ساعیر»بر ما درخشیدن گرفت و از کوه«فاران»بر ما آشکار شد».آیا منکر این مطلب هستی؟

رأس الجالوت گفت:این عبارت ها را می شناسم،ولی تفسیر آن را نمی دانم.

امام علیه السّلام فرمود:تو را از تفسیر آن آگاه می کنم.این که آمده است«نور از کوه طور سیناء آمد»همان وحی خداوند-تبارک و تعالی-است که بر موسی علیه السّلام فرو فرستاد،این بخش از تورات که می گوید«و از کوه ساعیر بر ما درخشیدن

گرفت»وحی خداوند-عز و جل-است که بر عیسی علیه السّلام نازل شد و تفسیر جملهٔ «و از کوه فاران بر ما آشکار شد»[فاران]کوهی است از کوه های مکه که یک روز راه با مکه فاصله دارد.

نیز«شعیا»ی پیامبر صلّی اللّه علیه و اله-چنان که تو و یارانت تورات را و آنچه به آن اضافه شده حق دانسته اید-گفته است:«دو سوار دیده که زمین برای آنان روشن شد،یکی بر درازگوش سوار بود و دیگری بر شتر».[حال بگو]چه کسی بر درازگوش سوار بود و که بر شتر؟در این باره چه می گویید؟

رأس الجالوت گفت:آن دو را به من بشناسان که آنان نمی شناسم.

امام علیه السّلام فرمود:آن که بر درازگوش سوار است،عیسی بن مریم است و آن که بر شتر سوار است محمد صلّی اللّه علیه و اله است.این بیان،از تورات است.آیا منکر آن هستی؟

پاسخ داد:نه.آن را انکار نمی کنم.

امام علیه السّلام فرمود:آیا«حیقوق»پیامبر را می شناسی؟

گفت:آری.او را خوب می شناسم.

امام علیه السّلام فرمود:به گواهی کتاب شما،او گفته است:«خداوند«بیان»را از [ناحیهٔ]کوه فاران فروفرستاد و آسمان ها از ذکر و تسبیح«احمد»و امت او پر شد.سپاه او همان گونه که در خشکی می تازد و یورش می برد[بی پروا و شجاعانه]در دریا[اسب]می تازد[و به مصاف دشمن می رود].پس از ویرانی «بیت المقدس»او کتابی جدید(قرآن)می آورد».آیا این گفته را[خوانده ای و آن را]می پذیری و به آن ایمان داری؟

رأس الجالوت گفت:[آری.]این گفتهٔ حیقوق علیه السّلام است و ما منکر آن نیستیم.

امام علیه السّلام فرمود:داوود در زبور گفته است:«بار خداوندا،آن کس را که پس از گذشت فترتی(روزگارانی)،سنت[تو را]برپا می دارد،مبعوث فرما».تو این مطلب را خوانده ای؟[به پرسش من پاسخ بده که]آیا غیر از محمد صلّی اللّه علیه و اله پیامبری را می شناسی که پس از دورانی،سنت[خدا]را برپا داشته[و احیا کرده]باشد؟

رأس الجالوت گفت:این گفتۀ داوود است آن را می شناسیم(خوانده ایم)، اما منظور داوود،عیسی بوده و فترت،همان روزگار اوست.

امام علیه السّلام فرمود:ندانسته ای(فراموش کرده ای)که عیسی با سنت الهی مخالفت نکرد،بلکه تا روزی که خداوند او را بالا برد از سنت تورات پیروی می کرد.در انجیل آمده است:«به یقین فرزند[بانوی]نیکوکار خواهد رفت و«فارقلیطا»پس از او خواهد آمد و هموست که[بار]خطاها را سبک کرده و هر چیز[نادانسته]را برای شما تفسیر می کند.همان گونه که من به[رسالت]او گواهی داده ام او نیز[رسالت]مرا گواهی خواهد داد.من«مثل»ها را برای شما آورده ام و او«تأویل»را برای شما خواهد آورد».آیا این[بشارت]را از او دانسته،به آن ایمان داری؟

رأس الجالوت گفت:آری.منکر آن نیستم.

امام علیه السّلام فرمود:ای رأس الجالوت،دربارۀ پیامبرت موسی بن عمران از تو سؤال کنم؟

گفت:بپرس.

امام علیه السّلام فرمود:حجت و برهان[تو]در اثبات نبوت موسی چیست؟

پاسخ داد:او نشانه(معجزه)هایی آورد که پیامبران پیش از او نیاوردند.

امام علیه السّلام پرسید:مثلا چه چیزی؟

او گفت:دریا را شکافت،عصای خود را به ماری(اژدهایی)خزنده مبدل

کرد،بر سنگ زد و از آن چشمه هایی جوشیدن گرفت،دست در گریبان خود فرو برد و سپید و درخشان از گریبان بیرون آورد و نشانه هایی به منصهٔ ظهور رساند که جز او کسی توان انجام آن را نداشت.

امام علیه السّلام فرمود:راست گفتی.بنابراین اگر کارهایی که از دیگران برنمی آید، دلیل و حجت بر نبوت و رسالت او باشد،پس هرکس که ادعای پیامبری کند و اموری را به ظهور برساند که دیگران از عهدهٔ آن برنیایند بر شما لازم و واجب است او را تصدیق کنید.آیا چنین نیست؟

رأس الجالوت گفت:نه،زیرا موسی مقرب خداوند بود و منزلت والایی نزد حضرتش داشت که دیگران از آن بی بهره بودند.ما[نیز]مکلف نیستیم از مدعی نبوت پیروی کرده،نبوت او را بپذیریم تا این که حجت والایی همانند آنچه موسی آورد،بیاورد.

امام علیه السّلام فرمود:پیامبرانی که قبل از موسی علیه السّلام فرستاده شدند،همانند موسی دریا را نشکافتند،[با ضربهٔ عصای خود]از سنگ دوازده چشمهٔ جوشان پدید نیاوردند،دست سپید و درخشنده از گریبان خود برنیاوردند و عصای خویش به ماری خزنده مبدل نکردند.پس چگونه[و چرا]رسالت و نبوت آنان را پذیرفتید؟

رأس الجالوت یهودی گفت:پیش از این گفتم که هرگاه کسانی ادعای پیامبری داشته باشند و نشانه(معجزه)هایی که عامهٔ مردم از ارائه آن ناتوان باشند،بیاورند-هرچند نشانه هایی جز نشانه های موسی ارائه کنند-باید آنان را تصدیق و تأیید کرد.

امام علیه السّلام فرمود:ای رأس الجالوت،پس چه چیزی تو را از اقرار و اعتراف به رسالت عیسی بن مریم بازمی دارد؟در حالی که او مردگان را زنده می کرد

و کور و جذامی را شفا می داد و با گل،شکل پرنده می ساخت و در آن می دمید و آن پرنده،به فرمان خدا جان می گرفت.

رأس الجالوت گفت:گفته می شود که عیسی چنین می کرد،ولی ما خود شاهد آن نبوده ایم.

امام علیه السّلام فرمود:آیا معجزه های موسی را خود دیده ای؟آیا نه این است که خبر این معجزه ها به وسیلۀ افراد مورد اعتماد و یاران موسی[به ما]رسیده است؟

گفت:آری.

امام علیه السّلام فرمود:به همین صورت اخبار متواتر دربارۀ خرق عادت عیسی بن مریم به شما رسیده است.پس چگونه است که موسی و اعجاز او را تصدیق،اما عیسی و اعجاز او را رد می کنید و نمی پذیرید؟

رأس الجالوت که پاسخی نداشت،دم فروبست و خاموش شد.

آن گاه امام رضا علیه السّلام فرمود:[پیامبر اسلام،حضرت]محمد صلّی اللّه علیه و اله و آنچه آورد و نیز هر پیامبری که خداوند او را مبعوث فرموده،همین حالت را دارد.پیامبر اسلام یتیم،بینوا و چوپانی روزمزد بود که خواندن و نوشتن نیاموخت و در مکتب معلمی حاضر نشد،اما قرآن را آورد که داستان و ماجراهای پیامبران را بی هیچ کم و کاستی و نیز اخبار امت های پیشین و امت هایی که تا روز قیامت خواهند آمد نقل می کند و همین،معجزه و نشانۀ پیامبری اوست.او از نهان مردم و این که در خلوت خانۀ خود چه می کنند خبر می داد و نشانه و معجزه های بی شماری می نمایاند.

رأس الجالوت گفت:درستی ماجرای عیسی و ماجرای محمد برای ما ثابت نشده است و بر همین اصل،نمی توانیم پیامبری آن دو را تأیید کنیم و به

آن تن دهیم.

امام علیه السّلام فرمود:بنابر آنچه می گویی،گواه رسالت عیسی علیه السّلام و محمد صلّی اللّه علیه و اله به ناحق گواهی داده است؟

رأس الجالوت این بار نیز پاسخی نداشت و دم فروبست.

سپس امام رضا علیه السّلام رو به«هیربد»بزرگ کرد و فرمود:تو زرتشت را پیامبر می خوانی،پس حجت و دلیل خود را بر پیامبری او بیان کن.

هیربد گفت:او نشانه هایی با خود آورد که پیش از او کسی چنان نشانه هایی نیاورده است.[البته]ما او را ندیده ایم،اما اخباری که از پیشینیان به ما رسیده،او چیزهایی را برای ما حلال گرداند که دیگری حلال نکرده بود،لذا از او پیروی کردیم.

امام علیه السّلام فرمود:بنابراین،به دلیل اخباری که[دربارهٔ او]به شما رسید از او پیروی کردید[آیا چنین است؟].

هیربد گفت:آری.

امام علیه السّلام فرمود:امت های دیگر نیز براساس اخباری که درباره پیامبران، موسی،عیسی و محمد-که درود خدا بر آنان باد-به آنان رسیده بود از ایشان پیروی کردند.پس شما که به وسیلهٔ اخبار متواتر مبنی بر این که زرتشت کارهایی کرد که دیگری نکرده بود،او را پذیرفتید،برای تن ندادن به رسالت آنان چه بهانه و عذری دارید؟

هیربد از پاسخ بازماند.

امام علیه السّلام فرمود:ای جماعت[حاضر]،اگر کسی از شما با اسلام مخالفت دارد و می خواهد[در این باره]پرسشی کند،شرم و خجالت را وانهاده،[هرچه بخواهد]بپرسد.

«عمران صابی»که سرآمد و یگانهٔ متکلمان بود،نزد حضرت آمد و گفت:

ای عـالم[ترین]مردم،اگر تو به پرسـیدن فرانمی خوانـدی هرگز برای پرسـیدن، نزد تو نمی آمـدم.[بـدان که]کوفه،بصـره،شام و نـاحیه جزیره را درنوردیـدم و بـا متکلمـان دیـدار و گفت وگو کردم،اما کسـی را نیافتم که یگانگی خداونـد را برای من ثابت کند.حال اجازهٔ سؤال به من می دهی؟

امام علیه السّلام فرمود:اگر در جمع حاضران،«عمران صابی»حضور داشته باشد، [بی تردید]تو همو هستی.

پاسخ داد:آری.من همو هستم.

امـام علیه السّـلام فرمود:ای عمران،هرچه می خواهی بپرس،امـا[بـا شـنیدن حق] انصاف در پیش گیر و[با ردّ آن]راه ژاژخایی و بیهوده گویی و ستم را واگذار.

عمران گفت:ای سرورم،[تنها یک چیز از تو]می خواهم[و آن این است] که چیزی را برای من ثابت کنی تا به آن چنگ اندازم و آن را وانگذارم.

امام علیه السّلام فرمود:آنچه می خواهی بپرس.

انبوه حاضران،درهم فشرده،گرد او جمع شدند.عمران به امام علیه السّلام گفت:

موجود نخستین کیست و چه چیزی آفریده است؟مرا از این امر آگاه کن.

امام علیه السّـلام فرمود:[ای عمران،حال که]پرسیدی[پاسخم را بشنو و در آن] فهم کن.اما واحد،پیوسته یگانه بود و چیزی با او نبود نه«حدودی»داشت و نه «اعراض».آن گاه آفریده هایی نو و گوناگون با اعراض و حدود مختلف آفرید.

نه در چیزی آن را برپا داشت و نه در چیزی آن را اندازه کرد و محدود گرداند.

بر[اسـاس]چیزی آن را تقـدیر نکرد و[در ساختن آن]ماننـدی[از پیش]برای آن قرار نـداد.خلق را برگزیـده(سره)و پاک نهاد و غیربرگزیده،مخالف یکدیگر و همدل و دارای رنگ و مزهٔ گوناگون آفرید.حضرتش خلق را نیافرید تا نیاز

خود را به وسیلهٔ آن برطرف کند یا که با این خلق،به برتری و جایگاهی رسد که جز به وسیلهٔ آن آفریده به آن دست نمی یافت و پیش از آفرینش نیز بدان نرسیده بود و با آفرینش خلق،خود را دستخوش کاستی یا فزونی نمی دید.ای عمران،[به آنچه گفتم]پی بردی؟

عمران گفت:سرورم،به خدا سوگند آری.

امام علیه السّلام فرمود:ای عمران،چنانچه خداوند از سر نیاز،خلق را آفریده بود، [به یقین]جز به اندازهٔ رفع نیاز خود نمی آفرید[و از همین رو]می بایست چند برابر آنچه آفریده بود می آفرید،چرا که هرچه یاران،بیشتر باشند سرپرست و بزرگ ایشان قویتر خواهد شد.

ای عمران،[بدان که]نیاز،او را فرونگیرد و آنچه از خلق آفرید،[نه برای نیاز خود بود بلکه]پاره ای از آنان نیاز خود را به وسیلهٔ برخی دیگر برآورده سازند،چرا که هیچ یک از خلق[به تنهایی]نمی تواند نیاز خود را برآورده سازد.و جماعتی از ایشان را بر دسته ای دیگر برتری بخشید،بدون این که به آن کس که برتری داده،نیازی داشته باشد و بر کسی که خوار نموده،عیب و خدشه ای وارد کرده باشد،پس خلق را به همین جهت آفرید.

عمران گفت:ای سرور من،آیا[آن،موجود نخستین]در نفس خودش برای خودش معلوم بود؟

امام علیه السّلام فرمود:علم به چیزی و آنچه که به واسطهٔ آن بر آن استدلال می شود (صورت ذهنی)تنها برای نفی و ردّ خلاف آن است تا این که خود آن شیء،به وسیلهٔ آنچه از آن نفی شده،موجود باشد و شیء را به اندازه کردن و در حدّی پنداشتن(درآوردن)نفی کند.ای عمران،فهمیدی.

عمران گفت:آری به خدا سوگند سرور من.به من بگو آن هستی واحد

(موجود نخست و یگانه)علم خود را به وسیلهٔ چه چیزی به دست آورد،با ضمیر و اندیشه(صورت ذهنی از شیء)یا به وسیله چیزی دیگری؟

امام علیه السّلام فرمود:به نظر تو اگر به وسیلهٔ ضمیر دانسته باشد آیا جز این که برای آن ضمیر،حد و اندازه ای قرار دهی که معرفت بدان منتهی شود،راه دیگری داری؟

عمران گفت:چاره ای جز این نیست.

امام علیه السّلام فرمود:آن اندیشه و ضمیر چیست؟

عمران دم فروبست و پاسخی نداد.

امام علیه السّلام فرمود:اشکالی ندارد.اگر از تو بخواهم که آن اندیشه(صورت ذهنی)را با اندیشه ای دیگر بشناسانی[می توانی چنین کنی]؟

سپس فرمود:ای عمران،[با این سخن]ادعای خود را باطل و تباه کردی.

بهتر است بدانی که«واحد»با اندیشه(صورت ذهنی)وصف نمی شود و به او بیشتر از«فعل»،«عمل»و«صنع»گفته نمی شود و نباید او را همچون مخلوقات، گوناگون و جزء جزء دانست که[چنین پنداری از او]توهم است.این مطلب را درک کن و آنچه را که درست می پنداری بر آن بنیان گذار.

عمران گفت:سرور من،حدود آفریده های او چه مقدار است؟چگونه است؟معنای آن چیست؟و چند گونهٔ آفریده شده است؟مرا از این ها آگاه کن.

امام علیه السّلام فرمود:پرسیدی،پس فهم کن[و بدان]که حدود[و ماهیت و اندازهٔ]آفریدگان شش گونه است:ملموس(سودنی)،موزون(سنجیدنی)، آنچه به دیده آید و در آن نگریسته شود،آنچه وزن ندارد که همان روح است و از جملهٔ آن ها[نیز]دیدنی هاست که وزن ندارد،ملموس و محسوس نیست، رنگ و مزه ندارد،تقدیر(اندازه نگاه داشتن)،أعراض،صورت ها و عرض

و طول(اندازه)می باشد.

نیز از آن جمله است:عمل،حرکاتی که اشیاء را می سازد و آن را از حالی به حالی دیگر درآورده،آن ها را دستخوش فزونی و کاهش می کند.اعمال و حرکات در حرکت هستند،چرا که به اندازه ای که بدان ها نیاز است وقت و فرصت دارند و چون از شیء فراغت حاصل شود،حرکت می رود و اثر آن می ماند[و این]جاری مجرای سخنی است که می رود[،اما]اثرش می ماند.

عمران گفت:سرور من،از آن آفریدگاری مرا خبر ده که آیا[پس از آن که] واحد بود و چیزی با او نبود حال که آفرید،تغییر کرده یا نه؟

امام علیه السّلام فرمود:[خدای]-عزّ و جلّ-با آفریدن خلق تغییر نمی کند،بلکه خلق با تغییری که خداوند در آن به وجود می آورد،تغییر می کند.

عمران گفت:پس به چیزی(وسیله ای)او را شناخته ایم؟

امام علیه السّلام فرمود:با غیر او[او را شناخته ایم].

عمران گفت:غیر او چیست؟

امام علیه السّلام فرمود:با«مشیّت»،«اسم»،«صفت»و مانند آن ها او را شناختیم و تمام این ها حادث و آفریده شده،[و به فرمان او]تدبیر می شوند.

عمران گفت:سرورم،پس او چیست؟

امام علیه السّلام فرمود:او«نور»است،بدین معنا که ساکنان آسمان و زمین را هدایت می کند و بیش از این که او را یگانه بخوانم،از من مخواه.

عمران گفت:سرور من،[می گویم:]خداوند پیش از آفرینش ساکت و خموش بود و پس از آفرینش سخن گفت.آیا این چنین نیست؟

امام علیه السّلام فرمود:خاموشی زمانی مفهوم دارد که پیش از آن سخنی وجود داشته باشد،مثلا گفته نمی شود:چراغ خاموش است و سخن نمی گوید.نیز

گفته نمی شود:چراغ[از آن رو]روشن می شود و نور می افشاند تا آنچه می خواهد با ما بکند[پاسخ ما این است که]نور چراغ،فعل و هستی او نیست، بلکه چیزی جز چراغ نیست و چون به ما روشنی دهد می گویم:چراغ،نور افشاند تا ما به وسیلهٔ آن روشنی یافتیم.پس[ای عمران،]با این مطلب در کار خود بینا شده[راه می یابی].

عمران گفت:آقای من،پیش تر بر آن بودم که هستی اول،با آفریدن خلق، از حالی که در آن بود متغیر شد.

امام علیه السّلام فرمود:ای عمران،این که می گویی:«هستی اول به گونه ای و به طریقی متغیر می شود تا آن که آنچه او را تغییر می دهد به ذات او برسد»سخنی [بیهوده و امری]محال و ناممکن است.ای عمران،آیا آتش،خود را تغییر می دهد؟گرما[ی سوزان]خود را می سوزاند؟یا این که دیده ای[یا شنیده ای] فردی بینا،دیدهٔ خود را ببیند؟

عمران گفت:چنین چیزی ندیده[و نشنیده]ام.آیا هستی اول در آفریده است یا آفریده در اوست؟

امام علیه السّلام فرمود:ای عمران،او بالاتر و والاتر از این[پندارها]است.نه او در خلق است و نه خلق در اوست و او از چنین چیزی منزه است و قدرت و توانی جز از سوی خداوند[میسر و ممکن]نیست.[حال ای عمران،تو]از آینه بگو و مرا آگاه کن که آیا تو در آینه ای یا آینه در توست؟و هرگاه آینه در تو نباشد و تو در آینه نباشی،با چه چیزی به وسیلهٔ آن[آینه،]به وجود خود استدلال می کنی؟

عمران گفت:به نور و روشنی که[واسطهٔ]میان من و آینه است.

امام علیه السّلام فرمود:آیا از آن نور و روشنایی[موجود]در آینه،بیشتر از آنچه در

چشم خود می نگری،می بینی؟

عمران گفت:آری.

امام علیه السّلام فرمود:آن[نور بیشتر]را به ما نشان بده.

عمران پاسخی برای گفتن نداشت.

امام علیه السّلام فرمود:من نور را فقط چیزی می بینم که تو و آینهٔ را به وجود خودتان راهنمایی کرده است،بدون این که یکی از شما در دیگری باشد.برای این امر مثال های دیگری نیز وجود دارد که نادان نمی تواند در[بارهٔ]آن سخن بگوید و مثل ها و نمونه های بالاتر،از آن خداست.

آن گاه امام رضا علیه السّلام رو به مأمون کرده و فرمود:هنگام نماز فرارسیده است.

عمران گفت:سرور من،مانع پرسش هایم مشو که قلبم نرم شده است.

امام علیه السّلام فرمود:نماز می گزاریم و بازمی گردیم.سپس امام و مأمون برخاستند،امام علیه السّلام در درون نماز گزارد و مردم بیرون به امامت«جعفر بن محمد»نماز گزاردند.پس از پایان نماز،امام رضا علیه السّلام به مجلس خویش بازگشت و عمران را فراخواند و فرمود:ای عمران؛بپرس.

عمران گفت:سرورم،خداوند به«حقیقت»به یگانگی خوانده می شود یا به«وصف»؟مرا از این امر آگاه کن.

امام علیه السّلام فرمود:خداوند،آفریدگار یگانه و موجود اول است که پیوسته واحد و یگانه بود و چیزی با او نبوده و تنهایی بوده که دومی ندارد.[حقیقت او] نه معلوم است و نه مجهول و ناشناخته،نه محکم است و نه متشابه و نه مذکور است و نه فراموش شده.چیزی نیست که اسم غیر او بر او درست بیاید و واقع شود.نه از وقتی(آغازی)وجود داشته و نه تا وقتی(پایانی)وجود خواهد

داشت[،بلکه ازلی و ابدی است].قائم به چیزی نبوده و چنین نیز نخواهد بود و بر چیزی تکیه نکرده و در چیزی(جایی)ساکن نبوده و قرار نداشته است.

تمام این ها پیش از آفرینش خلق بوده،چرا که چیزی با او نبوده و تمام این ها [که گفته شد]صفاتی است حادث که محدثی آن را پدید آورده است و بیان و شرحی است که هرکس فهم و درکی داشته باشد،آن را می فهمد.

[ای عمران،]بدان که«ابداع»،«مشیت»و«اراده»سه اسم هستند،دارای یک معنا و اولین چیزی که[آفریننده]ابداع و اراده و مشیت کرد،حروفی بود که آن ها را اصل هرچیز،راهنمای برای هرچیز قابل ادراک و جداکنندهٔ هر مشکلی قرار داد.به سبب آن حروف،حق و باطل،فاعل و مفعول و معنا و معنا از غیر معنا بازشناخته می شوند و همهٔ امور بر آن حروف(در چارچوب آن)جمع شده است.خداوند در ابداع و آفرینش حروف،جز خود آن ها هیچ معنایی برای آن ها قرار نداد و آن ها دارای وجود[و مفهومی مستقل]نیستند و در همین حد به پایان می رسند،زیرا آن ها معلول ابداع و پدید آمدهٔ آن هستند.

[اما]نور در این جایگاه،نخستین فعل خداوند است که او نور آسمان ها و زمین است و حروف مفعول[و ابداع شده ای]است که کلام بر آن استوار است[و با بودن حروف شکل می گیرد]و عبارت ها همگی از جانب خداوند هستند که او به آفریده آموخت.این حروف ۳۳ حرف بوده،که ۲۸ حرف آن بر زبان عربی دلالت دارد و از این ۲۸ حرف،۲۲ حرف بر زبان سریانی و عبری دلالت دارد و پنج حرف از ۲۸ حرف در دیگر زبان ها به کار رفته،دگرگون شده است که در مجموع ۳۳ حرف است.اما آن پنج حرف اختلافی[باید]پنهان بماند،که بیش از آنچه دربارهٔ آن ها گفتم،گفتن چیزی روا نباشد.

آن گاه حضرتش پس از شماره و استوار کردن آن،آن را فعلی از خود قرار

داد،مانند این که فرمود: «کُنْ فَیَکُونُ (۱)»؛[چون به کاری اراده فرماید،فقط می گوید:[موجود]باش،پس[فورا موجود]می شود». [بنابراین]«کن»از سوی خداوند«صنع»(آفرینش)و هرچه با این فرمان پدید می آید«مصنوع»است.

پس آفریدهٔ نخست خداوند،ابداع بود که وزن،جنبش،شنوایی،رنگ و حسّی نداشت.

آفریدهٔ دوم،حروف بود که وزن و رنگ نداشت،مسموع(قابل شنیده شدن)و وصف شدنی بود،اما بدان نگریسته نمی شد.

آفریدهٔ سوم،همهٔ محسوس ها،ملموس ها،چشیدنی ها را که بدان نگریسته می شد دربر می گرفت و[بدان ای عمران،که]خداوند بر حروف پیشی دارد و حروف جز بر خود بر چیزی دیگری دلالت نمی کند.

مأمون گفت:حروف چگونه بر غیر خود دلالت نمی کند؟

امام علیه السّلام فرمود:زیرا خداوند-تبارک و تعالی-هرگز از آن ها چیزی را برای غیرمعنا[یی]جمع نمی کند.پس هرگاه چهار،پنج،شش یا بیشتر یا کمتر جمع کرد[بدان که]بی معنا جمع نکرده،بلکه آن را برای معنایی حادث که پیش از آن نبوده جمع کرده است.

عمران گفت:چگونه می توانیم آن را بشناسیم؟

امام علیه السّلام فرمود:وجه شناخت آن بدین گونه است که هرگاه معنایی غیر از حروف را از آن ها اراده نکنی،حرف حرف برشمرده،می گویید:ا،ب،ت،ث، ج،ح،خ،تا آخر و تنها معنایی که از آن می یابی معنای خود آن هاست،اما اگر برای آنچه خواسته ای،حروف را جمع کنی و آن ها را اسم و صفتی برای معنای

۱- (۱)) .بقره/۱۱۷.

آنچه خواسته ای قرار دهی،آن حروف بر معانی آن چیز دلالت خواهند داشت و توجه دهنده به سوی موصوف آن حروف خواهند بود.[ای عمران،]آیا فهمیدی؟

عمران پاسخ داد:آری.

امام رضا علیه السّلام فرمود:[ای عمران،]آگاه باش که هیچ صفتی برای غیر موصوف و هیچ اسمی برای غیرمعنا و هیچ حدی برای نامحدود وجود ندارد و همهٔ صفات و اسماء بر کمال و وجود دلالت می کنند و بر احاطه دلالت نمی کنند،چنان که حدود،بر ابعاد،مانند:مربع،مثلث و مسدس(شش ضلعی) دلالت دارند.[وانگهی]خداوند با صفات و اسماء شناخته می شود،نه با طول و عرض،کمی یا زیادی،رنگ و وزن و مانند آن و[بدان که]چیزی از این ها در خداوند-عزّ و جلّ-حلول نمی کند.خداوند از این اوصاف دور و منزه است و[زمانی]خلق به معرفت او پی خواهند برد که خویش را بشناسند[آن گاه است که می توانند مبدأ آفرینش را بشناسند،چرا که]ضرورت این شناخت را ذکر کردیم.

صفات خداوند،راهنمای به[شناخت]خدای-عزّ و جلّ-است و با نام هایش درک و با آفریده هایش بر وجود او استدلال می شود،تا این که جویندهٔ[او به چنان یقینی برسد که]به دیدن با چشم،شنیدن با گوش،لمس با دست و احاطهٔ قلبی نیاز نداشته باشد.

پس اگر صفات خداوند بر او دلالت نکند،اسمایش بدو نخوانند و«معلمه»(صورت ذهنی)از آفریده(که با آن بر او استدلال می کند)او را به وسیلهٔ معنی اش درک نکند،عبادتی که آفریدگان انجام می دهند برای اسماء و صفات خواهد بود،نه معنا.پس اگر غیر از این می بود،هر آینه معبودی که به

یگانگی پرستیده می شد غیر خدا بود،زیرا صفات و اسماء خداوند،غیر اوست.آیا فهمیدی؟

عمران گفت:آری سرور من.مطالب بیشتری بگویید.

امام علیه السّلام فرمود:[ای عمران،]از[پیروی و تکرار]گفتهٔ نادانان گمراه بپرهیز؛ همان هایی که گمان می کنند خداوند در آخرت برای حسابرسی پاداش و کیفر [دادن]وجود دارد،ولی در دنیا برای اطاعت[شدن و دل به]امید[او بستن حاضر]نیست.اگر[آن گونه که آن گمراهان می پندارند]در خداوند-جل و علا-نقص و شکستی بود هرگز در آخرت نیز موجود نمی شد،اما مردم از جایی که نمی دانند[و با قرار گرفتن در بیراهه ای که آن را شاهراه می دانند]از راه حق [بیرون شده،به کوره راه تاریکی های نادانی گام نهاده،]گمراه شده،حق را نمی بینند و نمی شنوند.

خداوند-عزّ و جلّ-در این باره فرموده است: وَ مَنْ کٰانَ فِی هٰذِهِ أَعْمیٰ فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمیٰ وَ أَضَلُّ سَبِیلاً (1)؛و هرکه در این[دنیا]کور[دل]باشد،در آخرت[هم] کور[دل]و گمراهتر خواهد بود.[طبق آیهٔ قرآن]چنین شخصی حقایق موجود را[به دلیل کوردلی]نمی بیند.

خردمندان دانسته اند که استدلال بر آنچه در آن جا(روز واپسین)وجود دارد،تنها با استدلال به آنچه در این جا(دنیا)وجود دارد ممکن است و هر کس علم آن را(خداشناسی یا معاد)از پیش خود[و بنا به درک خود]گرفته و وجود و ادراک او را از خویش خواسته باشد،نه از جایگاه آن[که امامان هستند،بی تردید]این علم،بر دوری او[از خداوند و شناخت او]می افزاید،

۱- ((۱)) .إسراء/۷۲.

زیرا خداوند این علم را به خاصانی سپرده که تعقل می کند،می دانند و می فهمند.

عمران گفت:سرورم من،«ابداع»آفریده شده است یا نه؟مرا از این امر آگاه کن.

امام علیه السّلام فرمود:[ای عمران،]ابداع،آفریده ای ساکن است که با سکون درک نمی شد و خدایش آفرید[که در این صورت]حادث و آفریده ای از آفریدگان خداوند شده است.[این را بی تردید بدان که]در آن هنگام تنها خداوند بود و آفریده اش،که سومی در میان ایشان و غیر ایشان نبود.پس آنچه خدای- عز و جل-آفرید جز این نیست که آفریدهٔ اوست.گاهی آفریده ساکن،متحرک، مختلف(ناموافق)،مؤتلف(موافق)،معلوم و متشابه است و هرچه دارای حدّ و اندازه باشد آفریدهٔ خداوند است». (۱)

«و بدان که هر آنچه حواس تو را توانا کند،معنایی است که به وسیلهٔ آن، حواس درک می شود و هر حسی بر آن چیزی دلالت می کند که خداوند در ادراک آن شیء قرار داده است و قلب،همهٔ این ها را درک می کند.

[ای عمران،]بدان یگانه ای که بدون تقدیر و تحدید برپاست،خلقی را آفرید که در حد و اندازه محدود است و آنچه آفرید[در واقع]دو آفریده است:

«تقدیر»و«مقدّر»و هیچ یک از این دو رنگی،طعمی و وزنی نداشت.

حضرتش چنین مقرر فرمود که هریک از آن ها به[وسیلهٔ]دیگری و هردو به [وجود]خودشان درک می شوند.خداوند هیچ چیزی را تنها و قائم به خود و بدون اتکای به دیگری نیافرید تا این که بر حسب اراده اش،آن آفریده،بر

۱- (۱)) .مسند الامام الرضا ۸۸/۲-۹۰.

وجود خداوند دلالت کند.پس خداوند-تبارک و تعالی-یگانۀ واحدی است که دومی ندارد[تا]او را برپا دارد،یاری کند و نگاه دارد،[در حالی که]آفریده ها -به اذن و مشیت خداوند-یکدیگر را نگاه می دارند.

[این همان چیزی است که]مردم دربارۀ آن دچار اختلاف شده و در وادی گمراهی و سرگردانی،گرفتار شدند و از تاریکی،درخواست رهایی از تاریکی می کنند،چرا که خداوند را به اوصافی می خواندند و توصیف می کردند که خود بدان موصوف بودند.از همین رو از حق بیشتر و بیشتر فاصله می گرفتند.

اما اگر خدای-عز و جل-با اوصافش و آفریدگان را با اوصافشان توصیف می کردند،توصیفی به جا می کردند و سخن از سر فهم و یقین می گفتند و گرفتار اختلاف[و پراکنده گویی]نمی شدند،ولی چیزی را[در این باب]می جستند که [به وسیلۀ آن]دستخوش سرگردانی و سردرگمی شدند و وَ اللّٰهُ یَهْدِی مَنْ یَشٰاءُ إِلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ؛ (۱)و خداوند هرکه را بخواهد به راه راست هدایت می کند».

عمران گفت:سرور من،گواهی می دهم او همان گونه است که توصیف کردی،اما مسأله ای مانده است که می خواهم بپرسم.

امام علیه السّلام فرمود:هرچه می خواهی بپرس.

عمران گفت:دربارۀ خداوند حکیم می پرسم.او در چه چیز است؟چیزی بر او احاطه دارد؟از چیزی به چیز دیگری متحول می شود؟یا این که به چیزی نیاز پیدا می کند؟

امام علیه السّلام فرمود:ای عمران،پاسخ تو را می دهم،پس به درستی پاسخ را درک کن،زیرا این،از مشکلترین سؤال هایی است که برای مردم پیش می آید که

۱- ((۱)) .بقره/۲۱۳.

[جماعت]عقل از دست دادگان و آنان که بهره ای از دانش ندارنـد،آن را درک نمی کننـد و[تنها]خردمنـدان منصف،توانایی درک و فهم آن را دارند.

اما اول آن،پس اگر خـدا آنچه را که آفریـده،به جهت نیاز خود آفریده باشد [در این صورت]به جاست که گفته شود:خداوند به جهت نیـازی که به آفریـده دارد به آن چیز متحول و منتقـل می شود،ولی خـدای-عز و جـل-به جهت نیاز چیزی نیافریـده و پیوسته ثابت است[،ولی]نه در چیزی و نه بر چیزی دیگر، اما خلق به یکدیگر نیازمند هستند.برخی از آنان برخی دیگر را نگاه می دارنـد، پـاره ای از ایشـان در پـاره ای دیگر درون و بیرون می شونـد و[در تمـام این احوال] خداونـد-عز و جل-به قـدرت خویش تمام این آفریـدگان را نگاه می دارد،[اما خود]در چیزی داخل یا خارج نمی شود،نگهداری خلق،او را خسته نمی کند و از نگاه داشتن آن درنمی ماند و جز خدای-عزّ و جلّ-پیامبران و رازداران او، نگاهبان امر او خزانه داران علم او که شریعت او را به پا می دارند،کسی از آفریدگان نمی داند که این کار(امر ادارهٔ خلق)چگونه است.

[و بـدان که]امر(فرمـان)خداونـد ماننـد چشم بر هم زدنی یـا نزدیکتر است و هرگـاه چیزی را بخواهـد به او می گویـد:بـاش،به مشیت و ارادهٔ او موجود می شود.هیـچ یـک از آفریـدگانش نسبت به آفریـده ای دیگر به او نزدیـک تر یـا دورتر نیستند.ای عمران،[آنچه را که گفتم]فهمیدی؟

عمران گفت:آری ای سرور من،فهمیـدم و گواهی می دهم خداونـد همـان گونه ای که توصیف کردی و به یگانگی اش یاد نمودی و این که محمد،بنده و فرستادهٔ اوست تا[مردم را]به دین حق هدایت کند.آن گاه عمران رو به قبله کرد و سر به سجده گذارد و اسلام آورد».

حسن بن محمد نوفلی می گویم:«چون متکلمان گفتهٔ[عمران صابی را

شنیده،تسلیم شدن]او را دیدند،به امام رضا علیه السّلام نزدیک نشدند و چیزی از او نپرسیدند،چرا که عمران در جدل و مناظره آن چنان چیره بود که کسی نتوانسته بود او را وادار به تسلیم کند[،اما اینک در برابر امام علیه السّلام تسلیم شده بود].شب فرارسید و مأمون و امام رضا علیه السّلام برخاسته داخل سرا شدند و مردم آن جا را ترک کردند.من با جمعی از یاران خود بودم که پیک«محمد بن جعفر»مرا به حضور او خواند و من روانۀ جایگاه او شدم.محمد بن جعفر به من گفت:

«دیدی دوستت[چه شگفتی آفرید و]چگونه با عمران هماوردی کرد؟به خدا سوگند،نمی پنداشتم که علی بن موسی هرگز در این زمینه(کلام)توانمندی داشته باشد و ندیده بودم که در مدینه با متکلمان گفت وگو کند یا ایشان نزد او برای گفت وگو،گرد آیند.

گفتم:حاجیان نزد او می رفتند و از احکام حلال و حرام[محل ابتلای]خود از او می پرسیدند و او پاسخ می داد و هرکس برای نیاز خود نزد او می رفت با وی همزبان می شد و تن به گفتۀ او می داد.

محمد بن جعفر گفت:ای ابو محمد،بیم آن دارم که این مرد[مأمون]بر او رشک برده،او را مسموم کند یا صدمه ای بر او وارد کند.از او بخواه تا از این چیزها(مناظره ها)خودداری کند.

گفتم:او این پیشنهاد را از من نخواهد پذیرفت.وانگهی او(مأمون) می خواست امام علیه السّلام را بیازماید و ببیند که از دانش پدرانش بهره ای دارد؟

محمد بن جعفر گفت:به او بگو:عمویت به چند دلیل از این موضوع ناخرسند است و دوست می دارد دست از این مباحثه ها بداری».

به سرای امام رضا علیه السّلام رفتم و آنچه میان من و محمد بن جعفر گذشته بود با او در میان گذاشتم.امام علیه السّلام لبخندی زد و فرمود:خدای عمویم را به سلامت

دارد.او را خوب می شناسم و می دانم چرا از این[مجلس]ها ناخرسند است.

[آن گاه خطاب به غلام خود فرمود:]ای غلام،نزد عمران صابی برو و او را نزد من بیاور.

گفتم:فدایت گردم من جای او را می دانم.او نزد یکی از برادران شیعی ماست.

امام علیه السّلام فرمود:باکی نیست.چهارپایی برای او ببرید.

نزد عمران رفته،او را به حضور حضرت رضا علیه السّلام آوردم و امام از او استقبال شایانی نمود و تن پوشی خواست و آن را به عنوان خلعت به عمران داد،سپس ده هزار درهم خواست و آن را به او صله داد.

گفتم:فدایت شوم،همان کاری را کردی که جدت امیر المؤمنین علیه السّلام کرد.

امام علیه السّلام فرمود:ما این گونه دوست داریم.آن گاه حضرت شام خواست و مرا در سمت راست خود و عمران را در سمت چپ خویش نشاند.چون از خوردن شام دست کشیدیم،امام علیه السّلام به عمران فرمود:اکنون با همراه برو و فردا نزد ما بیا تا از خوراک مدینه تو را بخورانیم.

از آن پس هرگاه متکلمان دیگر مکاتب نزد عمران جمع شده،باب گفت و گو را با وی باز می کردند،او[با دانشی که از امام رضا علیه السّلام کسب کرده بود] حجت و برهان ایشان را باطل و مردود می کرد و کار او چنان بالا گرفت که متکلمان از او دوری می جستند.عمران مورد اکرام مأمون،فضل و امام رضا علیه السّلام قرار گرفت،مأمون ده هزار درهم به او صله داد و فضل اموال فراوانی به او داد.

امام رضا علیه السّلام نیز گردآوری صدقات بلخ را به او سپرد و او به خواسته هایش رسید». (۱)

۱- (۱) .توحید/۴۱۷-۴۴۱؛عیون اخبار الرضا ۱۵۴/۱.

[۳] گفت وگوی امام رضا علیه السّلام با علی بن جهم

«علی بن ابراهیم بن هاشم»از«قاسم بن محمد برمکی»و او از«ابو الصلت هروی»نقل کرده است که گفت:«مأمون،اصحاب مکاتب و آراء از پیروان فرقه های اسلامی،آیین مسیحیت،یهودیت،مجوس،صابئه و...را برای مباحثه و گفت و گو با امام رضا علیه السّلام گرد آورد.هریک از آنان که به میدان مباحثه با امام علیه السّلام گام می نهاد،با برهان و دلیل رسا و قاطع امام علیه السّلام چنان از گفتن باز می ماند و دم فرومی بست که گویی سنگی در دهان او گذارده اند.

یکی از کسانی که با حضرت به مباحثه پرداخت،«علی بن جهم»بود.او به امام علیه السّلام گفت:تو به عصمت پیامبران اعتقاد داری؟

امام علیه السّلام فرمود:آری.

علی گفت:خداوند-عزّ و جلّ-فرموده است: «وَ عَصىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوىٰ؛ (۱)و[این گونه]آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت»، «وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغٰاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ؛ (۲)و ذو النون را[یاد کن]آن گاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز بر او قدرتی نداریم»و در داستان یوسف فرمود: «وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهٰا؛ (۳)و در حقیقت[آن زن]آهنگ وی کرد و[یوسف نیز]»و دربارۀ داوود فرمود: «وَ ظَنَّ دٰاوُدُ أَنَّمٰا فَتَنّٰاهُ؛ (۴)و داوود دانست که ما او را آزمایش کرده ایم»و دربارۀ فرستادۀ خود،حضرت محمد صلّی اللّه علیه و اله فرموده است: «وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللّٰهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النّٰاسَ وَ اللّٰهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشٰاهُ؛ (۵)و آنچه را که خدا آشکارکنندۀ آن

۱- ((۱)) .طه/۱۲۱.

۲- ((۲)) .انبیاء/۸۷.

۳- ((۳)) .یوسف/۲۴.

۴- ((۴)) .سوره ص/۲۴.

۵- ((۵)) .احزاب/۳۷.

بود،در دل خود نهان می کردی و از مردم می ترسیدی با آن که خدا سزاوارتر بود که از او بترسی».در این باره چه می گویی؟

امام علیه السّلام فرمود:وای بر تو!تقوای الهی در پیش گیر،نسبت ناروا بر پیامبران خدا روا مدار و کتاب خدای-عزّ و جلّ-را تأویل مکن،چرا که خداوند-جل و علا-فرموده است: «وَ مٰا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّٰهُ وَ الرّٰاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ (۱)و تأویل آن(قرآن)را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند».

[اینک پاسخ تو را می دهم.]اما این که خواندی«و[این گونه]آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت»[به تقدیر و ارادۀ خداوند بود، زیرا]خدای-عز و جل-آدم را به عنوان حجت و جانشین خود در زمین آفرید و نه برای ماندگاری در بهشت.وانگهی نافرمانی آدم در بهشت بود نه در زمین تا بدین وسیله اراده و تقدیر حضرت احدیت[که آفرینش انسان بود]به انجام برسد.زمانی که آدم به عنوان خلیفۀ خداوند بر زمین،به زمین فروفرستاده شد، براساس آیه «إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفیٰ آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْرٰاهِیمَ وَ آلَ عِمْرٰانَ عَلَی الْعٰالَمِینَ؛ (۲)به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است»،از گناه دور ماند.

اما فرمودۀ حضرت احدیت که«و ذو النون را[یاد کن]آن گاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز بر او قدرتی نداریم»بدین معناست که او پنداشت خداوند-عز و جل-روزی را بر او تنگ نخواهد گرفت که خود در آیۀ دیگر فرموده است، «وَ أَمّٰا إِذٰا مَا ابْتَلاٰهُ فَقَدَرَ عَلَیْهِ رِزْقَهُ؛ (۳)و اما چون وی را می آزماید و روزی اش را بر او تنگ می گرداند».[آن گونه که تو می گویی]اگر می پنداشت که خداوند بر او

ص:۲۸۷

۱- ((۱)) .آل عمران/۷.

۲- ((۲)) .آل عمران/۳۳.

۳- ((۳)) .فجر/۱۶.

قدرت ندارد،بی تردید کفر می ورزید.

در مورد آیه«و در حقیقت[آن زن]آهنگ او کرد و[یوسف نیز]،[که در ماجرای یوسف و زن عزیز مصر آمده،خوب است آگاه شوی که]آن زن آهنگ گناه کرد و یوسف-در صورت اصرار زن بر ارتکاب گناه-آهنگ کشتن او را نمود که خداوند یوسف را از دست به خون آغشتن و دامان به گناه آلودن ایمن گرداند که خود فرموده است: «کَذٰلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ؛ (1)چنین [کردیم]تا بدی(کشتن)و زشت کاری(زنا)را از او بازگردانیم».

[حال که سخن از داوود به میان آمد برای من بگو که]جماعت شما دربارۀ او چه می گویند؟

علی گفتۀ آنان را دربارۀ داوود چنین بیان کرد:«داوود در محراب عبادت خود مشغول نماز بود که ابلیس در شکل زیباترین پرندگان خود را برای داوود مجسم کرد.داوود نماز خود را ناتمام،رها کرده،برخاست تا آن پرنده را بگیرد.پرنده به حیاط خانه رفت و داوود در پی او روان شد.پرنده بر فراز بام رفت،داوود نیز او را دنبال کرد و پرنده در خانۀ«اوریا بن حنان»افتاد.داوود با نگاه،پرنده را دنبال می کرد که چشمش به زن«اوریا»که در حال شست وشوی خویش بود افتاد و دل به او باخت.

او که پیش از این اوریا را به جنگ فرستاده بود به فرمانده سپاه نوشت تا او را پیشاپیش سپاه به جنگ بفرستد.به فرمان داوود اوریا به خط مقدم فرستاده شد،اما او در مصاف با مشرکان پیروز شد.این پیشامد بر داوود سخت آمد و داوود نامۀ دیگری به فرماندۀ سپاه نوشت و از او خواست تا اوریا را پیشاپیش

۱- ((۱)) .یوسف/۲۴.

«تابوت»بفرستد و این بار اوریا-که خدایش رحمت کند-کشته شد و داوود بیوهٔ او را به همسری گرفت».

امام علیه السّلام[پس از شنیدن این سخنان]با دست بر پیشانی خود زد و خواند: إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ. پیامبری از پیامبران خداوند را نسبت به نماز چنان بی اعتنا خوانده اید که برای گرفتن پرنده ای نماز می شکند،سپس او را به زشت کاری و کشتن[بی گناه برای رسیدن کام دل]متهم می کنید!

ابن جهم گفت:ای پسر رسول خدا،پس خطا و لغزش او چه بود.

امام علیه السّلام فرمود:وای بر تو[ای پسر جهم،]داوود می پنداشت که خداوند- عز و جل-در دانش،کسی را همانند او نیافریده است.از این رو خدای-جل و علا-دو فرشته فرستاد و آنان از نمازخانهٔ او بالا رفتند[حضرت حق این ماجرا را در قرآن چنین بیان کرده،فرموده است]: «خَصْمانِ بَغىٰ بَعْضُنا عَلىٰ بَعْضٍ فَاحْكُمْ بَيْنَنا بِالْحَقِّ وَ لا تُشْطِطْ وَ اهْدِنا إِلىٰ سَواءِ الصِّراطِ* إِنَّ هٰذا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِيَ نَعْجَةٌ واحِدَةٌ فَقالَ أَكْفِلْنِيها وَ عَزَّنِي فِي الْخِطابِ؛ (۱)[ما]دو مدعی [هستیم]که یکی از ما بر دیگری تجاوز کرده،پس میان ما به حق داوری کن و از حق دور مشو و ما را به راه راست راهبر باش.این[شخص]برادر من است.او را نود و نه میش و مرا یک میش است و[او]می گوید:آن را به من بسپار و در سخنوری بر من غالب آمده است».

داوود بدون این که از مدعی بینه و گواه بخواهد،به نفع او داوری کرد و گفت:او از این که میش تو را خواسته،در حق تو ستم روا داشته است.[این در حالی است که]گفتهٔ مدعی بدون داشتن گواه و بینه مقبول نیست.بنابراین، خطا و لغزش داوود در این زمینه[و عدم توجه به قاعدهٔ قضاوت]بود،نه آنچه

ص:۲۸۹

۱- ((۱)) .سوره ص/۲۲ و ۲۳.

شما می گویید[و آن را باور دارید].[به یقین]شنیده ای[و خوانده ای]که خداوند-عز و جل-خطاب به پیامبرش داوود فرمود: «یا داوُدُ إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ؛ (۱)ای داوود،ما تو را در زمین خلیفه[و جانشین] گردانیدیم،پس میان مردم به حق داوری کن».

گفت:ای فرزند رسول خدا،پس ماجرای داوود با اوریا چیست؟امام علیه السّلام فرمود:در روزگار داوود[رسم و عادت چنین بود که]اگر زنی شوهر خود را به مرگ طبیعی یا در میدان جنگ از دست می داد دیگر تن به ازدواج نمی داد.

داوود علیه السّلام نخستین کسی بود که خداوند-عز و جل-به او اجازه داد تا با زنی که شوهرش در جنگ کشته شده بود،ازدواج کند.او نیز پس از سرآمدن عدهٔ بیوهٔ اوریا،با او ازدواج کرد که همین امر،بر مردم گران آمد.

اما موضوع آیهٔ:«و آنچه را که خدا آشکارکنندهٔ آن بود،در دل خود نهان می کردی و از مردم می ترسیدی با آن که خدا سزاوارتر بود که از او بترسی»که مخاطب آن پیامبر صلّی اللّه علیه و اله بود،بدین شرح است،[پس تأویل و تفسیر آن را بدان].

خدای-عز و جل-همسران پیامبر صلّی اللّه علیه و اله را که در این جهان و آن جهان[در حکم] مادران مؤمنان هستند برای حضرتش نام برد که یکی از آنان«زینب»دختر «حجش»بود.آن هنگام که خداوند پیامبر صلّی اللّه علیه و اله خود را از نام همسرانش آگاه فرمود،زینب در کابین زناشویی«زید بن حارثه»بود.

پیامبر صلّی اللّه علیه و اله از بیم این که منافقان بگویند«او(پیامبر)زنی را که در خانهٔ شوهر است یکی از زنان خود و مادر مؤمنان می خواند»از ابراز نام او خودداری و آن را پنهان می کرد.این بود که خداوند خطاب به پیامبر صلّی اللّه علیه و اله فرمود:

۱- ((۱)) .سوره ص/۲۶.

«و خداوند سزاوارتر بود که از او بترسی».

[ای علی،خوب است این را بدانی که]خداوند جز در مورد آدم و حوا، رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و زینب و علی علیه السّلام و فاطمه علیها السّلام در هیچ موردی خود متولی امر ازدواج کسی نشد.

علی بن جهم گریست و گفت:ای پسر رسول خدا،من به درگاه خداوند- جل و علا-توبه می کنم و از امروز آن گونه از پیامبران سخن خواهم گفت که تو از آنان یاد کردی[و هرگز دنباله رو راه و اندیشهٔ بداندیشان نخواهم بود]». (۱)

۴.گفت وگو با دوست جاثلیق

«علی بن ابراهیم بن هاشم»از پدرش و او از«صفوان بن یحیی»(فروشندهٔ سابری)نقل می کند که گفت:«ابو قرّه،دوست و همنشین جاثلیق از من خواست تا او را به دیدار امام رضا علیه السّلام ببرم.از امام برای او اجازه خواستم و امام علیه السّلام فرمود:او را نزد من بیاور.

چون«ابو قره»وارد شد فرشی را که امام علیه السّلام بر آن نشسته بود بوسید و گفت:در آیین ما[رسم بر این است]که باید با بزرگان روزگار خویش چنین رفتاری داشته باشیم،سپس گفت:خدایت به سلامت دارد،فرقه ای مدعی امری است و گروهی دیگر که عدالت در پیش گرفته[آن گروه را تأیید و صحت]ادعایش را تأیید کرده،بر آن گواهی می دهد.شما در این باره چه می گویید؟

امام علیه السّلام فرمود:[در این صورت]ادعای گروه نخست،مقبول است.

۱- (۱)) .صدوق،الامالی/۵۵.

او گفت:گروهی دیگر ادعایی کرده،اما گواهی از فرقهٔ مقابل ندارند.این صورت حال چگونه است؟

امام علیه السّلام فرمود:ادعای آن گروه باطل و بی اساس است.

او گفت:ما مدعی هستیم عیسی«روح»و«کلمهٔ»خداست که خداوند او را پدید آورد و مسلمانان در این مورد با ما هم عقیده هستند،اما مسلمانان ادعا می کنند که محمد[ص]پیامبر و فرستادهٔ خداوند است،ولی ما در این اعتقاد با ایشان هم فکر نیستیم.پس[مبنای]آنچه که در آن با مسلمانان هم فکر و هم صدا هستیم از آنچه محل خلاف ماست درست تر می باشد.

امام علیه السّلام پرسید:نامت چیست؟

گفت:یوحنا.

امام علیه السّلام فرمود:ای یوحنا،ما آن عیسی بن مریم و روح و کلمهٔ خدا را می پذیریم که به محمد صلّی اللّه علیه و اله ایمان آورده،آمدن او را بشارت داده باشد و خود را بنده خدا بخواند و به آن اقرار کند.حال اگر آن عیسایی که تو او را روح و کلمهٔ خدا می خوانی،به محمد صلّی اللّه علیه و اله ایمان نیاورده،مژدهٔ آمدن او را نداده و نیز به ربوبیت خدا و بندگی خود اقرار نکرده باشد،ما از او بیزاری می جوییم.

بنابراین چگونه و کجا ما هم فکر و هم صدا شده ایم؟

ابو قره برخاست و به صفوان بن یحیی گفت:برخیز تا برویم که این مجلس[و گفت و گو]ما را سودی نبخشید». (۱)

[ابو قره،از آن رو این سخن را گفت که در احتجاج خود ناکام مانده بود.]

ص:۲۹۲

۱- (۱)) .عیون اخبار الرضا ۲۳۰/۲.

۵.گفت وگو با ارباب مذاهب اسلامی

وقتی امام رضا علیه السّلام به مجلس مأمون رفت.در این مجلس جمعی از عالمان عراق و خراسان حضور داشتند.مأمون به آنان گفت:«مرا از معنای آیهٔ «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا (۱)؛سپس این کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را]برگزیده بودیم،به میراث دادیم»آگاه کنید.

عالمان حاضر گفتند:خداوند همهٔ امت را اراده کرده است.

مأمون رو به امام علیه السّلام کرد و گفت:ای ابو الحسن،تو چه می گویی؟

امام علیه السّلام فرمود:[در باب این آیه و معنای آن]همانند آنان سخن نمی گویم، بلکه می گویم:مراد خدای-تبارک و تعالی-[از برگزیدگان،]عترت پاک پیامبر صلّی اللّه علیه و اله هستند.مأمون پرسید:چگونه[و بر چه مبنایی]عترت را جدایی از امت اراده فرموده است؟

امام علیه السّلام فرمود:اگر مراد خداوند از«بندگان برگزیده»تمام امت بود بی تردید همگی در بهشت جای داشتند،اما حضرتش[در ادامهٔ آیه پیشین] فرموده است: «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللّهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (۲)؛پس برخی از آنان بر خود ستمکارند و برخی از ایشان میانه رو،و برخی از آنان در کارهای نیک به فرمان خدا پیشگام هستند».

آن گاه و در آیه بعدی ایشان را در بهشت[و در شمار بهشتیان]قرار داده، می فرماید: «جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا (۳)؛[در]بهشت های همیشگی[که]به آن ها در خواهند آمد».بنابراین ارث یاد شده در قرآن،تنها به«عترت»می رسد و نه دیگران.

۱- ((۱)) .فاطر/۳۲.

۲- ((۲)) .فاطر/۳۲.

۳- ((۳)) .فاطر/۳۳.

سپس امام رضا علیه السّلام فرمود:عترت،همان هایی هستند که خداوند در توصیف آنان فرموده است: «إِنَّمٰا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً (۱)»؛جز این نیست که خداوند می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر]بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

همچنین پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله در توصیف این«بندگان برگزیدهٔ میراث بر» فرموده است:

«إنی مخلّف فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی(أهل بیتی)لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض.انظروا کیف تخلفونی فیهما.یا أیها الناس،لا تعلّموهم فإنهم أعلم منکم»؛

[ای مردم،]من دو[چیز]سنگین در میان شما برجای می گذارم،کتاب خداوند و عترتم(اهل بیتم).این دو هرگز از یکدیگر جدا نشده تا باهم در کنار حوض[کوثر] بر من وارد شوند.پس درنگ کرده،بیندیشید چگونه در نبود من با آنان رفتار خواهید کرد.ای مردم،[درصدد آن نباشید که]آنان را تعلیم دهید[و به ایشان راه بنمایانید]که ایشان از شما عالم تر و آگاه تر هستند.

عالمان گفتند:ای ابو الحسن،ما را از این امر آگاه کن که«عترت»همان«آل» (خاندان)پیامبرند یا غیر از ایشان هستند(همهٔ بستگان را شامل می شود)؟

امام علیه السّلام فرمود:[آری]همان آل[پیامبر]هستند.

عالمان گفتند:از رسول خدا روایت شده است که فرمود:امت من آل من هستند.

اصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و اله نیز خبری مستفیض و انکارناپذیر نقل کرده اند که:

۱- (۱)) .احزاب/۳۳.

آل محمد[همان]امت اوست.

امام علیه السّلام فرمود:آیا صدقه بر آل محمد حرام است یا نه؟

گفتند:آری.

امام علیه السّلام فرمود:آیا همین صدقه بر امت پیامبر حرام است؟

پاسخ دادند:نه.

امام علیه السّلام فرمود:همین،تفاوت میان«آل»و«امت»است.وای بر شما!به کدامین سو برده می شوید؟آیا از قرآن روی برگرفته اید یا این که گروهی تجاوز کارید؟آیا نمی دانید که ظاهر روایت[نیز]تنها برگزیدگان هدایت یافته را در بر می گیرد؟

گفتند:ای ابو الحسن،این را از کجا می گویی؟

امام علیه السّلام فرمود:از آن جا که خداوند فرموده است: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً وَ إِبْراهِیمَ وَ جَعَلْنا فِی ذُرِّیَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْکِتابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ کَثِیرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ (۱)؛

و در حقیقت،نوح و ابراهیم را فرستادیم و در میان فرزندان آن دو،نبوت و کتاب را قرار دادیم،از آن ها[برخی]راهیاب[شد]ند،و[لی]بسیاری از آنان بدکار بودند».بنابراین، پیامبری و کتاب[که ارث پیامبران است]به وارثان هدایت یافته می رسد و نه ارث بران فاسق و گمراه.

نوح به خداوند عرضه داشت: «رَبِّ إِنَّ ابْنِی مِنْ أَهْلِی وَ إِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ (۲)؛ پروردگارا،پسرم از کسان من است و قطعا وعدهٔ تو راست است».از آن رو نوح از خداوند چنین درخواستی کرد که حضرت حق وعده داده بود او و خاندانش را از طوفان نجات داده،ایمنی بخشند.خداوند در پاسخ او فرمود: «إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ

۱- ((۱)) .حدید/۲۶.

۲- ((۲)) .هود/۴۵.

أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صٰالِحٍ فَلاٰ تَسْئَلْنِ مٰا لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّى أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجٰاهِلِينَ (۱)؛او در حقیقت از کسان تو نیست،او[دارای]کرداری ناشایست است.پس چیزی که بدان علم نداری از من مخواه.من به تو اندرز می دهم که از نادانان نباشی».این را می دانی[و خوانده ای]؟

مأمون گفت:آیا خداوند،عترت را بر دیگران برتری بخشیده است؟

امام علیه السّلام فرمود:خداوند عزیز و جبار طبق[آیات]قرآن،عترت را بر دیگران برتری بخشیده است.

مأمون گفت:در کجای قرآن[چنین چیزی]آمده است؟

امام علیه السّلام فرمود:آن جا که حضرت حق فرموده است: «إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفىٰ آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْرٰاهِيمَ وَ آلَ عِمْرٰانَ عَلَى الْعٰالَمِينَ* ذُرِّيَّةً بَعْضُهٰا مِنْ بَعْضٍ (۲)؛به یقین، خداوند،آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است.

فرزندانی[که]بعضی از آنان از[نسل]بعضی دیگرند.و حضرتش در جایی دیگر فرموده است: «أَمْ يَحْسُدُونَ النّٰاسَ عَلىٰ مٰا آتٰاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنٰا آلَ إِبْرٰاهِيمَ الْكِتٰابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنٰاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً (۳)؛بلکه به مردم،برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می ورزند،در حقیقت،ما به خاندان ابراهیم،کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم.

آن گاه حضرت احدیت در پی این آیه،مؤمنان را مخاطب قرار داده فرموده است: «يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (۴)؛ای کسانی که ایمان آورده اید،خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز]اطاعت کنید».[پس آگاه باشید]اینان کسانی هستند که کتاب و حکمت را به

۱- ((۱)) .هود/۴۶.

۲- ((۲)) .آل عمران/۳۳ و ۳۴.

۳- ((۳)) .نساء/۵۴.

۴- ((۴)) .نساء/۵۹.

ارث برده[و از این جهت]و براساس آیهٔ قبلی مورد حسادت واقع شدند.

«ملک»بزرگی که آیهٔ قبلی از آن نام برده نیز همان فرمانبرداری از این برگزیدگان پاک می باشد.

عالمان پرسیدند:آیا خداوند«برگزیدگی»را در کتاب خود تفسیر کرده است؟

امام علیه السّلام فرمود:[خداوند،]برگزیدگی را تنها به صورت صریح و ظاهری در دوازده جای قرآن تفسیر نموده است:

نخست:آن جا که می فرماید: «وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ (۱)؛و خویشان نزدیکت را هشدار ده»(یعنی،قبیلهٔ مخلص خویش را هشدار ده).«أبیّ بن کعب»این آیه را چنین خوانده و در قرآن جمع آوری شده توسط«عبد اللّه بن مسعود»نیز چنین ثبت شده بود،اما«عثمان بن عفان»که از او خواسته بود قرآن را گردآوری کند،این تفسیر را از آن حذف کرد.این فرمان خدا که در آن،خاندان [پیامبر]را مورد توجه قرار داد،منزلتی بلند،فضلی سترگ و شرافتی بس والا برای ایشان به شمار می رود.

دوم:این که خداوند می فرماید: «إِنَّمٰا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً (۲)؛خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان[پیامبر]بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند».این فضیلت آن چنان روشن و آشکار است که هیچ معاندی آن را انکار نمی کند.

سوم:زمانی بود که خداوند پاکان خلقش را از دیگران متمایز کرد[و باز شناسانده]،پیامبر صلّی اللّه علیه و اله را مخاطب آیهٔ«ابتهال»قرار داد و فرمود: «فَقُلْ تَعٰالَوْا نَدْعُ

۱- ((۱)) .شعراء/۲۱۴.

۲- ((۲)) .احزاب/۳۳.

أَبْنٰاءَنٰا وَ أَبْنٰاءَكُمْ وَ نِسٰاءَنٰا وَ نِسٰاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنٰا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّهِ عَلَى الْكٰاذِبِينَ (۱)؛[ای محمد،]بگو:بیایید پسرانمان و پسرانتان،و زنانمان و زنانتان،و ما خویش و شما خویش را فراخوانیم،سپس مباهله(نیایش)کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم».[در پی این فرمان]پیامبر صلّی اللّه علیه و اله،علی،حسن،حسین و فاطمه -علیهم السلام-را برای مباهله[به وعده گاه]برد و بدین ترتیب،آنان را هم سنگ جان خویش گرداند.آیا می دانید معنای«انفسنا و انفسکم»چیست؟

عالمان حاضر در مجلس گفتند:منظور پیامبر صلّی اللّه علیه و اله از«خویش»شخص خودش بوده است.

امام علیه السّلام فرمود:دچار خطا شده اید،مراد پیامبر صلّی اللّه علیه و اله از«خویش»،علی علیه السّلام بود و گفتهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و اله گواه این مطلب است،آن جا که فرمود:بنو ولیعه دست بردارند که در غیر این صورت مردی را به مصاف آنان می فرستم که همانند جان من است.

و منظور از این مرد علی علیه السّلام بود.در این جا پیامبر صلّی اللّه علیه و اله علی را همسان جان خود خوانده است و این خصوصیتی است که کسی بدان دست نمی یابد و فضیلتی است که حتی دو کس در آن دچار اختلاف نمی شوند و شرافتی است که کسی نتوانسته در آن[بر علی علیه السّلام]سبقت گیرد.

چهارم:پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله-جز خاندان و عترتش-همگان را از مسجد نبوی بیرون کرد.مردم در این باره سخن گفتند[و نسبت به این کار پیامبر صلّی اللّه علیه و اله اعتراض کردند]و«ابن عباس»نیز به پیامبر صلّی اللّه علیه و اله گفت:«علی را وانهادی و ما را بیرون راندی.

پیامبر صلّی اللّه علیه و اله در پاسخ فرمود:من این کار را[خودسرانه]نکردم،بلکه خداوند

۱- ((۱)) .آل عمران/۶۱.

او را وانهاد و شما را بیرون راند».

این اقدام پیامبر صلّی اللّه علیه و اله،تفسیر فرمودۀ او به علی علیه السّلام است که فرموده است:«یا علی،أنت منی بمنزله هارون من موسی»؛ای علی،جایگاه تو نسبت به من همانند جایگاه هارون نسبت به موسی است.

عالمان گفتند:این مطلب چه جایگاهی در قرآن دارد؟

ابو الحسن رضا علیه السّلام فرمود:[تفسیر]آن را از قرآن برای شما می خوانم.

گفتند:چنین کن.

امام علیه السّلام فرمود:خداوند می فرماید: «وَ أَوْحَیْنٰا إِلیٰ مُوسیٰ وَ أَخِیهِ أَنْ تَبَوَّءٰا لِقَوْمِکُمٰا بِمِصْرَ بُیُوتاً وَ اجْعَلُوا بُیُوتَکُمْ قِبْلَةً (۱)؛به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود در مصر خانه هایی مهیا کن و خانه های خود را عبادتگاه سازید».این آیه به جایگاه هارون نسبت به موسی اشاره دارد و نیز[براساس حدیث منزلت] جایگاه علی علیه السّلام را نسبت به پیامبر صلّی اللّه علیه و اله بیان می کند.در کنار این[بیان،]پیامبر صلّی اللّه علیه و اله فرموده است:[ورود به]این مسجد برای جنب و حائض-جز برای محمد و آل محمد-روا نباشد.

عالمان گفتند:این شرح و این بیان تنها نزد شما گروه خاندان رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله یافت می شود.

امام علیه السّلام فرمود:رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرموده است:«أنا مدینه العلم و علی بابها،فمن أراد المدینه فلیأتها من بابها»؛

من شهر دانشم و علی دروازۀ آن است.پس هرکس آهنگ این شهر کند باید از دروازۀ آن درآید».[حال بگویید که]چه کسی این[فضیلت]ما را انکار می کند.آنچه از

۱- ((۱)) .یونس/۸۷.

برتری،شرافت،پیشگامی،برگزیدگی و پاکی و پاکیزگی را برشمردیم[آن چنان روشن و آشکار است که]تنها معاندان منکر آن هستند،پس خدای-عز و جل- را بر این می ستاییم.

پنجم:خداوند فرموده است: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبیٰ حَقَّهُ (۱)؛و حق خویشاوند را ادا کن».چون این آیه بر پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و اله فروفرستاده شد،فرمود:فاطمه(س)را نزد من بخوانید.

چون فاطمه علیها السّلام نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و اله حاضر شد،رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمود:ای فاطمه.

گفت:لبیک ای رسول خدا.

پیامبر صلّی اللّه علیه و اله فرمود:فدک بدون تاخت وتاز و جنگ،بلکه با مصالحه به دست آمده و تنها از آن من است و هیچ مسلمانی در آن سهمی ندارد و به فرمان خداوند آن را به تو می دهم.آن را بپذیر و از آن تو و فرزندانت باشد».

بدین ترتیب خداوند عزیز و جبار،با آیه«قربی»این خاندان را از میان سایر افراد امت برگزید.

ششم:فرمودهٔ خداوند-عز و جل-است که: «قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ (۲)؛بگو:بر این رسالت مزدی از شما،جز دوست داشتن خویشاوندان[ام]نمی خواهم».خداوند از میان پیامبران،پیامبر اسلام را و از میان خاندان ها،خاندان او را از این خصوصیت برخوردار کرد.حضرت احدیت به هنگام یاد کردن پیامبران،از نوح چنین یاد می کند: «وَ يٰا قَوْمِ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مٰالاً إِنْ أَجرِيَ إِلاّٰ عَلَى اللّٰهِ وَ مٰا أَنَا بِطٰارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلاٰقُوا رَبِّهِمْ وَ لٰكِنِّي أَرٰاكُمْ قَوْماً

۱- ((۱)) .إسراء/۲۶.

۲- ((۲)) .شوری/۲۳.

تَجْهَلُونَ (۱)؛ای قوم من،در برابر تبلیغ رسالت خویش مالی از شما نمی طلبم.مزد من تنها با خداست.آن هایی را که ایمان آورده اند از خود نمی رانم،آنان با پروردگار خویش دیدار خواهند کرد،ولی می بینم که شما مردمی نادان هستید».

زمانی که خداوند از هود یاد می کند،می فرماید: «یا قَوْمِ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ أَجْرِىَ إِلاّ عَلَى الَّذِى فَطَرَنِى أَ فَلا تَعْقِلُونَ (۲)؛

ای قوم من،در برابر رسالتم از شما مزدی نمی طلبم مزد من تنها با آن کسی است که مرا آفریده است،چرا از روی خرد نمی اندیشید؟.اما حضرت حق[در مورد پیامبر ختمی، به گونه دیگری مقرر داشته،]به او می فرماید:«بگو:بر این رسالت مزدی از شما،جز دوست داشتن خویشاوندان[ام]نمی خواهم»و زمانی دوست داشتن خویشاوندان پیامبر صلّی اللّه علیه و اله را بر مردم واجب فرمود که می دانست این خاندان هرگز از آیین[پاک اسلام]روی برنتافته،گام در بیراههٔ ضلالت و گمراهی نمی گذارند.

وانگهی[ممکن است]کسی،کسی را دوست بدارد،اما در میان خاندان او کسی باشد که نسبت به او کینه و دشمنی ورزد و همین،دل او را[که مورد محبت قرار گرفته]چرکین کند.از آن جا که خداوند دوست نداشت دل پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله از مؤمنان چرکین باشد،دوستی خاندان[پاک]او را بر مؤمنان واجب گرداند.از این رو هرکس این فرمان خدا را[به گوش جان]گرفت و نسبت به رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و خاندان پاک او دوستی و مهر ورزید،[بی تردید]رسول خدا او را دشمن نخواهد داشت و هرکس این فرمان را نادیده انگاشته،نسبت به پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و خاندان[پاک]او دشمنی ورزد،بر رسول خدا[فرض]است که او را

۱- ((۱)) .هود/۲۹.

۲- ((۲)) .هود/۵۱.

دشمن بدارد،چرا که او فرمانی واجب از واجبات الهی را ترک کرده است.

[حال از شما می پرسم که]کدامین فضیلت و شرافت بر این جایگاه[که خداوند اهل بیت پیامبر صلّی اللّه علیه و اله را از آن بهره مند فرموده]مقدم و برتر است؟

چون خداوند آیهٔ«قربی»را بر پیامبر صلّی اللّه علیه و اله فروفرستاد،حضرتش میان یاران خود برخاسته،حمد و ثنای الهی گفت و فرمود:«ای مردم،خداوند،شما را به [تن دادن به]فریضه ای امر فرموده است.آیا این فریضه را[با تمام اجزای آن] انجام می دهید؟

کسی پاسخ پیامبر صلّی اللّه علیه و اله را نداد.

روز دیگر پیامبر صلّی اللّه علیه و اله در جمع یاران حاضر شد و گفته روز قبل را تکرار فرمود که این بار نیز پاسخی نشنید.سومین روز[و برای سومین بار]به میان آنان رفت و فرمود:ای مردم،آن فرمان واجب الهی[دادن]طلا و نقره،خوردنی و آشامیدنی نیست.

حاضران گفتند:بنابراین[آن را]بر ما عرضه کن و پیامبر صلّی اللّه علیه و اله آیهٔ قربی را برای آنان تلاوت فرمود.حاضران گفتند:اگر[فرمان خدا]این است[باکی نیست آن را]می پذیریم».[اما ای مردم،بدانید که]بیشتر آنان این فرمان و فریضهٔ الهی را وانهاده،به پیمان و عهد خود وفا نکردند.

آن گاه امام رضا علیه السّلام فرمود:پدرم حدیثی نقل کرد که او از جدم و او از پدرانش و آنان از حضرت حسین بن علی علیه السّلام آن را روایت کردند که فرمود:

«مهاجران و انصار نزد پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله گرد آمدند و به حضرتش گفتند:ای رسول خدا،هیئت هایی که به دیدار تو می آیند و نیز مخارج زندگی ات بر دوش تو سنگینی می کند.اموال و خون(جان)ما در اختیار توست هرگونه که بخواهی در آن فرمان بران که تو را[در این کار]نیکوکار و[شایستهٔ]پاداش

می بینیم.هرچـه از آن را کـه بخـواهی ببخش و هرچـه را کـه بخـواهی برای خـود برگیر کـه بر تـو ملامـتی و گلایـه ای نباشد.خداوند-عز و جل-روح الامین (جبرئیل)را بر پیامبر صلّی اللّه علیه و اله فروفرستاد و به حضـرت محمد صلّی اللّه علیه و اله فرمان داد تا آیه قربی را برای آنان تلاوت کند[و حضـرتش آیه را چنین تفسیر کرد:]پس از من نزدیکان مرا میازارید،سپس آن جمع از نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و اله بیرون رفتند.

برخی از آنان می گفتنـد:از آن رو رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله از پذیرش پیشـنهاد ما رو برتافت تا[با این آیه و گفتار،]ما را در نبودنش به توجه و رویکرد به خاندانش ترغیب کند و آنچه به ما گفت همان دم ساخت و پرداخت و به خداوند نسبت داد.

پس از این بیان،خداوند این آیه را نازل فرمود: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرٰاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلاٰ تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللّٰهِ شَيْئاً هُوَ أَعْلَمُ بِمٰا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفىٰ بِهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۱)؛

یا می گوینـد:این[کتاب]را بربافته است.بگو:اگر آن را بربافته باشم،در برابر خدا اختیار چیزی برای من ندارید،او آگاهتر است به آنچه[با طعنه]در آن فرومی روید.گواه بودن او میان من و شما بس است و اوست آمرزندۀ مهربان.

[ای حاضران،بدانید]گفتۀ آنان دربارۀ پیامبر صلّی اللّه علیه و اله بس ناهنجار و سنگین بود.در این هنگام،پیامبر صلّی اللّه علیه و اله آنان را خواست و به ایشان فرمود:آیا چیزی رخ داده(گفت وگویی صورت گرفته)؟

گفتند:به خدا سوگند،آری ای رسول خدا.برخی از ما سـخنی بس سـنگین بر زبان راندند،ولی ما آن را ناپسـند شـمرده[،از آن دلگیر شد]یم.

رسول خدا آیه را برای آنان تلاوت فرمود و همگان سخت گریستند.این

۱- ((۱)) .احقاف/۸.

زمان بود که خداوند این آیه را فروفرستادند: «وَ هُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَهَ عَنْ عِبادِهِ وَ یَعْفُوا عَنِ السَّیِّئاتِ وَ یَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ (۱)؛و اوست کسی که توبه را از بندگان خود می پذیرد و از گناهان درمی گذرد و آنچه می کنید می داند».

هفتم:خداوند فرموده است: «إِنَّ اللّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً (۲)؛

خدا و فرشتگان بر پیامبر درود می فرستند.ای کسانی که ایمان آورده اید،بر او درود فرستید و به فرمانش به خوبی گردن نهید.

معاندان و دشمنان می دانند هنگامی که این آیه نازل شد،گفته شد:«ای رسول خدا،سلام دادن[بر تو]را دانستیم،درود گفتن بر تو چگونه است؟

پیامبر صلّی اللّه علیه و اله فرمود:این که بگویید:اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد کما صلیت علی إبراهیم و آل إبراهیم إنک حمید مجید؛

بار خداوندا،بر محمد و خاندان او درود فرست همان گونه که بر ابراهیم و خاندان او درود فرستادی که به یقین تو سزاوار ستایشی.

ای جماعت حاضر،آیا در این گفته،اختلاف نظر دارید؟

[همگان]گفتند:نه.

مأمون گفت:این چیزی است که هیچ اختلافی در مورد آن نیست و همگان بر آن اجماع کرده اند.اینک اگر بیانی روشن تر از این از قرآن داری [برای ما بازگو].

امام علیه السّلام فرمود:مرا از این گفتهٔ خداوند آگاه کنید که فرمود: یس* وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ* إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ* عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ (۳)؛

ص:۳۰۴

۱- ((۱)) .شوری/۲۵.

۲- ((۲)) .احزاب/۵۶.

۳- ((۳)) .یس/۱-۴.

یاسین.سوگند به قرآن حکمت آموز.که قطعا تو از[جملهٔ]پیامبرانی.بر راهی راست [قرار داری].حال مراد خداوند از«یاسین»کیست؟

عالمان گفتند:یاسین،محمد[ص]است و هیچ تردیدی در آن نیست.

امام علیه السّلام فرمود:خداوند[منان،]با این خطاب،چنان فضیلت و منزلتی به محمد و خاندان او داد که هیچ خردورزی نمی تواند به کنه وصف آن برسد، چرا که خداوند تنها به پیامبران-که درود خداوند بر آنان باد-سلام داده، فرموده است، «سَلاٰمٌ عَلیٰ نُوحٍ فِی الْعٰالَمِینَ (۱)؛درود بر نوح در میان جهانیان»، «سَلاٰمٌ عَلیٰ إِبْرٰاهِیمَ (۲)؛درود بر ابراهیم»و «سَلاٰمٌ عَلیٰ مُوسیٰ وَ هٰارُونَ (۳)؛درود بر موسی و هارون.

[حضرت حق در هیچ یک از این آیه ها]نگفته است:سلام بر خاندان نوح، سلام بر خاندان ابراهیم،سلام بر خاندان موسی و هارون،اما[در مورد پیامبر اسلام]فرموده است: سَلاٰمٌ عَلیٰ إِلْ یٰاسِینَ (۴)؛درود بر خاندان یاسین»که مراد خداوند همان آل محمد صلّی اللّه علیه و اله است.

مأمون گفت:دریافتم که شرح و تفسیر این آیات در معدن نبوت[که شما وارث آن هستید]قرار دارد.

هشتم:خداوند-عز و جل-فرموده است: «وَ اعْلَمُوا أَنَّمٰا غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبیٰ (۵)

و بدانید که هرچیزی را به غنیمت گرفتید،یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان[او]است».[در این آیه]خداوند سهم خویشاوندان پیامبر صلّی اللّه علیه و اله را در

۱- ((۱)) .صافات/۷۹.

۲- ((۲)) .صافات/۱۰۹.

۳- ((۳)) .صافات/۱۲۰.

۴- ((۴)) .صافات/۱۳۰.

۵- ((۵)) .انفال/۴۱.

کنار سهم خود و سهم پیامبرش-که درود بر او باد-قرار داده است و همین، وجه تمایز و مرز میان«آل»و«امت»است.حضرت باری تعالی اینان را در یک جایگاه و امت را در جایگاهی دیگر قرار داده،آنچه را برای خود خواسته، برای آنان پسندیده و آنان را به این وسیله برگزیده است.

حضرت حق،این بخش را با[بیان سهم]خود آغاز کرده،پیامبر را در مرتبهٔ دوم و خاندان او را در مرتبهٔ بعدی سهم گرفتن از«فیء»،«غنیمت»و...که حضرتش برای خود خواسته،قرار داده است.او-که گفته اش حق است-با آیه «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی

بر پیوستگی[و تغییرناپذیری]حقوق دائم آنان تا روز قیامت تأکید دارد،آن جا که فرموده است: «لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ (1)؛

از پیش روی آن(قرآن)و از پشت سرش باطل به سوی آن نمی آید،وحی(نامه)ای است از سوی حکیمی ستوده[صفات].

اما آن جا که[در بخش دوم آیهٔ پیشین]می فرماید: وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ؛ و یتیمان و بینوایان»[پس بدانید که]چون یتیم از آن حالت درآمده،[بزرگ شده،یا همسری گزیند]دیگر سهمی از غنیمت ها نخواهد داشت و چون بینوا، توانمند شود،از غنیمت بی بهره خواهد شد و حق«مساکین»بر او حرام می شود،اما سهم«خویشاوندان»برای نیازمند و بی نیاز آنان،همچنان تا قیامت پابرجاست.[اگر بپرسند چرا توانمندان ایشان از آن بهره می برند؟پاسخ آن چنین است که]کسی از خدا و پیامبرش بی نیازتر نیست،اما حضرتش به ترتیب،بخشی از آن[غنایم و فیء]را به خود و بخشی به پیامبرش اختصاص

۱- ((۱)) .فصلت/۴۲.

داد و آنان را[در این زمینه]مترادف خود و پیامبر خویش گرداند.

[در مورد اطاعت و فرمانبرداری نیز وضع به همین صورت است.] خداوند متعال مؤمنان را مخاطب قرار داده،از آنان خواسته است تا پس از اطاعت از او از پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و پس از او از خاندانش پیروی کنند،آن جا که می فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ (۱)؛

ای کسانی که ایمان آورده اید،خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را[نیز] اطاعت کنید».

و نیز فرموده است: «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا؛ «ولیّ»شما،تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند.

بدین ترتیب،خداوند-همان گونه که سهم پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و خاندان او را[برای همیشه]قرین سهم خود گرداند،ولایت و[پذیرش]سرپرستی آنان و نیز اطاعت از پیامبر صلّی اللّه علیه و اله را با اطاعت از خود قرین فرمود.منزه و بلندمرتبه خداوندی است[همو که]نعمتش بر این خاندان بس بزرگ و سترگ است.

آن گاه که خداوند از«صدقه»سخن به میان می آورد،خود،پیامبرش و خاندان پیامبر را از آن دور داشته،می فرماید: «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساکِینِ وَ الْعامِلِینَ عَلَیْها وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِی الرِّقابِ وَ الْغارِمِینَ وَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ فَرِیضَةً مِنَ اللّهِ (۲)؛

صدقات،تنها به تهیدستان و بینوایان و متصدیان[گردآوری و توزیع]آن،و کسانی که دلشان به دست آورده می شود و در[راه آزادی]بردگان و وامداران و در راه خدا و به در راه مانده

ص:۳۰۷

۱- ((۱)) .نساء/۵۹.

۲- ((۲)) .توبه/۶۰.

اختصاص دارد.[این]به عنوان فریضه از جانب خداست».

آیـا در این آیه[که دربـارهٔ صـدقه است]به مـوردی برمی خوریـد که خداونـد برای خـود،برای پیـامبرش یـا برای خویشاونـدان نزدیک آن حضـرت سهمی مقرر فرموده باشد؟[خداوند در این مورد چنین نکرده است،]چرا که خود، پیامبر خود و خاندان او را از صدقه دور و منزه کرده،بلکه آن را بر[پیامبر و] خاندان او حرام گردانیده است،زیرا«صدقه»چرک[معنوی]مردم است و این خانـدان از هر پلیـدی و چرک[معنوی]پاکیزه گردانیـده شـده انـد و خداونـد ایشان را[از میان خلق]برگزید و چیزی را که برای خود می پسندید برای آنان پسندیده،آنچه را برای خود ناپسند می دید برای ایشان نمی پسندید.

نهم:این که ما«اهل الذکر»هستیم؛همان هایی که خداوند درباره شان می فرماید: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ (۱)؛

پس اگر نمی دانید،از پژوهندگان کتاب های آسمانی جویا شوید.

عالمان گفتند:مراد این آیه از«اهل الذکر»،یهود و نصاری هستند.

حضـرت ابو الحسن رضا علیه السّلام فرمود:آیا چنین چیزی درست[و ممکن] است؟بنابراین ما را به دین خویش می خواننـد و می گویند:دین ایشان از اسلام برتر است!

مأمون گفت:در این باره توضیح و شرحی داری که مخالف ادعای آنان باشد؟

امام علیه السّلام فرمود:آری«ذکر»،رسول خداست و ما«اهل»آنیم و این در قرآن کریم صراحت دارد آن جا که در سوره طلاق آمده است: «فَاتَّقُوا اللّٰهَ يٰا أُولِي

۱- (۱)) .نحل/۴۳ و انبیاء/۷.

اَلْأَلْبٰابِ اَلَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللّٰهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً* رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيٰاتِ اللّٰهِ مُبَيِّنٰاتٍ (۱)؛

[پس از مخالفت فرمان خدا]بپرهیزید ای خردمندانی که ایمان آورده اید،زیرا خداوند چیزی که مایۀ«تذکر»است بر شما نازل کرده،رسولی به سوی شما فرستاده که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت می کند.[ای مأمون،]این[توضیح و تفسیر]مورد نهم بود.

دهم:خداوند-عز و جل-در آیۀ«تحریم»فرموده است: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهٰاتُكُمْ وَ بَنٰاتُكُمْ وَ أَخَوٰاتُكُمْ (۲)

حرام شده است بر شما،مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان».آیا دختر،دختر دختر و هر[اناث]که از من به وجود آید ممکن است که به کابین رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله-در صورت زنده بودنش-درآیند؟نظر خود را بیان کنید.

آنان گفتند:نه.

امام علیه السّلام فرمود:آیا ممکن است دختر هریک از شما به کابین پیامبر صلّی اللّه علیه و اله درآید؟

گفتند:آری.

امام علیه السّلام فرمود:با همین بیان و گفتار[ثابت شد که]ما خاندان پیامبر صلّی اللّه علیه و اله بوده و شما[به عنوان امت،]خاندان او نیستید،زیرا اگر از خاندان او بودید، همان گونه که دختران ما بر او حرام است،دختران شما نیز بر او حرام می بود و هرگاه کسی در شمار«آل»نباشد،از پیامبر صلّی اللّه علیه و اله نیز نیست و همین،تفاوت میان«آل»و«امت»است.

۱- ((۱)) .طلاق/۱۰-۱۱.

۲- ((۲)) .نساء/۲۳.

یازدهم:خداوند در سورهٔ«مؤمن»(غافر)از زبان مردی نقل بیان کرده، می فرماید:

«وَ قٰالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَکْتُمُ إِیمٰانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلاً أَنْ یَقُولَ رَبِّیَ اللّٰهُ وَ قَدْ جٰاءَکُمْ بِالْبَیِّنٰاتِ مِنْ رَبِّکُمْ (۱)»؛

و مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می داشت گفت:آیا می خواهید مردی را بکشید به جهت این که می گوید:پروردگار من«اللّه»است در حالی که دلایل روشنی از سوی پروردگارتان برای شما آورده است؟.

این مرد مؤمن،پسردایی فرعون بود.از این رو خداوند او را به پیوند خویشاوندی اش به فرعون نسبت داد و او را از خاندان فرعون خواند،اما او را به دین و آیین فرعون نسبت نداد.به همین صورت ما نیز در خویشاوندی با پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و این که از او زاده شده ایم اختصاص یافتیم و آیین پیامبر صلّی اللّه علیه و اله را در میان مردم گسترانیدیم که این،فرق[دیگری]میان«آل»و«امت»است.

دوازدهم:خداوند فرموده است: «وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاٰةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْهٰا (۲)»؛ و خانوادهٔ خود را به نماز فرمان ده و بر انجام آن شکیبا باش».

حضرت حق ما را از این ویژگی بهره مند فرمود،چرا که افزون بر فرمان همگانی به نماز گزاردن،ما را نیز[به طور جداگانه]به گزاردن آن امر فرمود[که این نیز از دیگر ویژگی ماست].پس از نزول این آیه،پیامبر صلّی اللّه علیه و اله تا نه ماه و همه روزه در پنج وقت به درب سرای علی علیه السّلام و فاطمه علیها السّلام می رفت و می فرمود:

«الصلاه یرحمکم اللّه؛نماز[را به پا دارید]خدایتان بر شما رحمت آرد».[هرگز نشنیده اید که]خداوند یکی از دودمان پیامبران را از چنین منزلت و کرامتی که ما را

۱- ((۱)) .غافر/۲۸.

۲- ((۲)) .طه/۱۳۲.

برخوردار کرده،بهره مند نموده باشد و حضرتش از میان دودمان دودمان تمام پیامبران، ما را از این ویژگی بهره مند فرمود و این،فرق[دیگری]میان«آل» و«امت»است.

و درود خداوند بر دودمان او(پیامبر)باد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است و درود خداوند بر محمد صلّی اللّه علیه و اله فرستادهٔ او باد». (۱)

۶.گفت وگوی امام رضا علیه السّلام با مأمون

از«ابو الصلت هروی»نقل شده است که:«روزی مأمون به امام رضا علیه السّلام گفت:[می خواهم]مرا آگاه کنی که چگونه جدت امیر المؤمنین تقسیم کنندهٔ بهشت و دوزخ است،زیرا[این مسأله]اندیشهٔ مرا مشغول کرده است.

امام علیه السّلام به او فرمود:ای امیر المؤمنین،مگر تو خود[این مطلب را]از پدرت و از پدرانت از«عبد اللّه بن عباس،روایت نکرده ای؟آن جا که گفته:از رسول خدا شنیده است که فرمود:«حب علی إیمان و بغضه کفر»؛دوستی علی ایمان و دشمنی با وی کفر است.

مأمون گفت:آری.

امام علیه السّلام فرمود:بنابراین اگر تقسیم بهشت و دوزخ[و تعیین بهشتی و دوزخی]براساس دوستی و دشمنی با او باشد،پس او تقسیم کنندهٔ بهشت و دوزخ است.

مأمون گفت:ای ابو الحسن،پس از تو زنده نباشم.گواهی می دهم که تو

۱- (۱)) .تحف العقول/۳۱۳.

وارث[گنجینهٔ]دانش رسول خدا هستی».

ابو الصلت می گوید:چون امام رضا علیه السّلام به خانهٔ خویش بازگشت،نزد او رفته،عرض کردم:ای فرزند رسول خدا،چه نیکو پاسخی به امیر المؤمنین (مأمون)دادی!

امام علیه السّلام فرمود:ای ابو الصلت،من از زبان خود او با وی سخن گفتم.از پدرم شنیدم که از پدرانش از علی بن ابی طالب علیه السّلام و او از پیامبر صلّی اللّه علیه و اله نقل می کرد که فرمود:«یا علیّ،أنت قسیم الجنه و النار یوم القیامه،تقول للنار هذا لی و هذا لک»؛

ای علی،تو در روز قیامت بهشت و دوزخ را تقسیم می کنی.به دوزخ می گویی:این [دشمن]از آن توست و این[دوست]از آن من است. (۱)

۷.گفت وگوی امام رضا علیه السّلام با متکلمان فرقه های اسلامی

از«حسن بن جهم»نقل شده است که گفت:«روزی وارد مجلس مأمون شدم.علی بن موسی الرضا علیه السّلام و فقیهان و متکلمانی از فرقه های گوناگون اسلامی در آن جا حضور داشتند.یکی از آنان امام رضا علیه السّلام را مخاطب قرار داد و گفت:ای پسر رسول خدا،چگونه[و بر چه اساسی]ادعای مدعی امامت، درست و مبتنی بر واقعیت است؟

امام علیه السّلام فرمود:براساس نص و با ارائهٔ دلیل.

پرسید:دلیل بر امامت امام چیست؟

امام علیه السّلام فرمود:با[آزمودن]دانش مدعی و مستجاب الدعوه بودن او.

گفت:چگونه از آینده خبر می دهید؟

۱- (۱)) .عیون اخبار الرضا ۸۶/۲.

امام علیه السّلام فرمود:براساس عهد و پیمانی(دانشی)که از رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله به ما رسیده است.

گفت:چگونه از نهان و راز مردم و آنچه در دل آنان می گذرد خبر می دهید؟

امام علیه السّلام فرمود:پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله فرموده است:«إتقوا فراسه المؤمن،فإنّه ینظر بنور اللّه»؛

از فراست و تیزبینی مؤمن برحذر باشید که او به مدد فروغ خداوند می نگرد[و چهره و درون انسان را می کاود]»آیا این گفتهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و اله را شنیده ای؟

پاسخ داد:آری.

امام علیه السّلام فرمود:هر مؤمنی به اندازهٔ ایمان،بینش و دانش خود از این تیزبینی برخوردار بوده و به مدد نور الهی در افراد می نگرد[و از نهان و اندیشهٔ ناگفتهٔ آنان باخبر می شود].خدای-عز و جل-تمام آنچه را که به مؤمنان داده، در ما امامان یک جا جمع کرده است و همو در کتاب محکم و سستی ناپذیر خود فرموده است: إِنَّ فِی ذَٰلِکَ لَآیَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ (۱)؛در این سرگذشت عبرت انگیز، نشانه هایی است برای هوشیاران».

بنابراین،نخستین این هوشیاران رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله است و پس از او[علی بن ابی طالب]امیر المؤمنین علیه السّلام است،سپس حسن علیه السّلام و حسین علیه السّلام و امامان از فرزندان حسین علیه السّلام هستند[که]تا روز قیامت[از این موهبت الهی برخوردار می باشند].

حسن بن جهم می گوید:مأمون رو به حضرت رضا علیه السّلام کرد و گفت:ای

۱- ((۱)) .حجر/۷۵.

ابو الحسن،از مواهبی که خداوند تنها به شما خاندان پیامبر صلّی اللّه علیه و اله داده ما را بیشتر آگاه کن.

امام علیه السّلام فرمود:خدای-عز و جل-به وسیلۀ روحی مقدس و پاکیزه که[از جنس]فرشته نباشد،ما را یاری داده است.این روح در میان گذشتگان تنها با رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله بود و[همچنان]با امامان از خاندان ماست که[گام های]ایشان را استوار کرده،در راه راست می گمارد و ایشان را موفق می دارد.این روح، ستون نوری است که میان ما و خدای-عز و جل-امتداد یافته است.

مأمون به امام رضا علیه السّلام گفت:ای ابو الحسن،شنیدم که جماعتی دربارۀ شما [خاندان]راه غلو درپیش گرفته و از حد اعتدال گذشته اند.

امام علیه السّلام فرمود:پدرم موسی بن جعفر از پدرش و او از جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب-که درود خداوند بر آنان باد-برایم حدیثی نقل کرد که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمود:«لا ترفعونی فوق حقی،فإنّ اللّه-تبارک و تعالی-اتّخذنی عبدا قبل أن یتّخذنی نبیا»؛

مرا فراتر از آنچه که باید و سزاوار آن هستم ندانید،زیرا خداوند-تبارک و تعالی-پیش از آن که مرا به رسالت برگزینند به بندگی ام برگزیده است.

خداوند-تبارک و تعالی-می فرماید: «مٰا کٰانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُؤْتِیَهُ اللّٰهُ الْکِتٰابَ وَ الْحُکْمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ یَقُولَ لِلنّٰاسِ کُونُوا عِبٰاداً لِی مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ لٰکِنْ کُونُوا رَبّٰانِیِّینَ بِمٰا کُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْکِتٰابَ وَ بِمٰا کُنْتُمْ تَدْرُسُونَ وَ لاٰ یَأْمُرَکُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلاٰئِکَةَ وَ النَّبِیِّینَ أَرْبٰاباً أَ یَأْمُرُکُمْ بِالْکُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱)؛

۱- (۱)) .آل عمران/۷۹.

برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند،کتاب آسمانی و حکم و نبوت به او دهد، سپس او به مردم بگوید:غیر از خدا،مرا پرستش کنید،بلکه سزاوار مقام او،این است که بگوید:مردمی الهی باشید،آن گونه که کتاب خدا را می آموختید و درس می خواندید و غیر از خدا را پرستش نکنید.و نه این که به شما دستور دهد که فرشتگان و پیامبران را،پروردگار خود انتخاب کنید.آیا شما را،پس از آن که مسلمان شدید،به کفر دعوت می کند؟».

علی علیه السّلام فرمود:«یهلک فیّ إثنان و لا ذنب لی،محب مفرط و مبغض مفرّط،و أنا أبرء إلی اللّه-تبارک و تعالی-ممن یغلو فینا و یرفعنا فوق حدنا کبراءه عیسی بن مریم علیه السّلام من النصاری،قال اللّه تعالی: وَ إِذْ قٰالَ اللّٰهُ یٰا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنّٰاسِ اتَّخِذُونِی وَ أُمِّی إِلٰهَیْنِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ قٰالَ سُبْحٰانَکَ مٰا یَکُونُ لِی أَنْ أَقُولَ مٰا لَیْسَ لِی بِحَقٍّ إِنْ کُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مٰا فِی نَفْسِی وَ لاٰ أَعْلَمُ مٰا فِی نَفْسِکَ إِنَّکَ أَنْتَ عَلاّٰمُ الْغُیُوبِ* مٰا قُلْتُ لَهُمْ إِلاّٰ مٰا أَمَرْتَنِی بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ رَبِّی وَ رَبَّکُمْ وَ کُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهِیداً مٰا دُمْتُ فِیهِمْ فَلَمّٰا تَوَفَّیْتَنِی کُنْتَ أَنْتَ الرَّقِیبَ عَلَیْهِمْ وَ أَنْتَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ (۱)؛

دو کس به وسیلۀ من هلاک می شود،بدون این که من در هلاکت او دخیل و مقصر باشم:

آن کس که مرا دوست می دارد و در این راه زیاده روی می کند و آن کس که دشمنی با مرا از حد بگذراند.کسی که دربارۀ ما راه غلو و افراط در پیش گیرد و ما را بیش از آنچه هستیم بخواند[به بیراهه رفته]به درگاه خداوند از آنان بیزاری می جویم،همچنان که عیسی بن مریم علیه السّلام از نصاری بیزاری جسته است.همان هایی که خداوند درباره شان می فرماید:«و آن گاه که خداوند به عیسی بن مریم می گوید:آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو معبود،غیر از خدا انتخاب کنید؟او می گوید:منزهی تو،من حق ندارم آنچه را که شایستۀ من نیست،بگویم.

اگر چنین سخنی گفته باشم،تو می دانی.تو از آنچه در روح و جان من است آگاهی،و من از

۱- ((۱)) .مائده/۱۱۶-۱۱۷.

آنچه در ذات پاک توست،آگاه نیستم به یقین تو از تمام اسرار و پنهانی ها باخبری.من،جز آنچه مرا به آن فرمان دادی،چیزی به آن ها نگفتم.به آن ها گفتم:خداوندی را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شماست و تا زمانی که در میان آن ها بودم،مراقب و گواه ایشان بودم، ولی هنگامی که مرا از میان آن ها برگرفتی،تو خود مراقب آن ها بودی،و تو بر هرچیز گواهی.

نیز حضرت احدیت فرموده است: «لَنْ یَسْتَنْکِفَ الْمَسِیحُ أَنْ یَکُونَ عَبْداً لِلّٰهِ وَ لاَ الْمَلاٰئِکَهُ الْمُقَرَّبُونَ (۱)؛

هرگز مسیح از این إبا نداشت که بندۀ خدا باشد،و نه فرشتگان مقرب او از این[امر]إبا داشتند.

و نیز می فرماید: «مَا الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ إِلاّٰ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّیقَهٌ کٰانٰا یَأْکُلاٰنِ الطَّعٰامَ (۲)؛

مسیح فرزند مریم،فقط فرستادۀ خدا بود،پیش از وی نیز،فرستادگان دیگری بودند.

مادرش،زن بسیار راستگویی بوده هردو غذا می خوردند».

معنای آن این است که آن دو[همانند دیگر انسان ها]از خود فضولات دفع می کردند.بنابراین هرکس پیامبران را خدا بخواند و امامان را خدا یا پیامبر بنامد یا غیر امام را امام بخواند[به یقین بیراهه رفته و کفر ورزیده است و]ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم.

مأمون گفت:ای ابو الحسن دربارۀ«رجعت»چه می گویی؟

امام علیه السّلام فرمود:[بی تردید]«رجعت»حقیقت دارد و در میان امت های پیشین وجود داشته و قرآن از آن سخن گفته است.رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله[نیز در این باب]فرموده است:«هر آنچه در میان امت های پیشین وجود داشته،بی هیچ

۱- ((۱)) .نساء/۱۷۲.

۲- ((۲)) .مائده/۷۵.

کاستی در این امت نیز خواهد بود».سپس امام علیه السّلام فرمود:چون مهدی(عجل اللّه فرجه)[که]از فرزندان من[است]خروج کند،عیسی بن مریم فرود آمده، پشت سر او نماز خواهد گزارد.

آن گاه حضرتش از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله این روایت را نقل کرد:«إن الاسلام بدأ غریبا و سیعود غریبا،فطوبی للغرباء.

قیل:یا رسول اللّه ثم یکون ماذا؟

قال:ثم یرجع الحق إلی أهله؛اسلام،غریبانه آغاز شد و غریب خواهد شد،پس خوشا به حال غریبان.

گفته شد:ای رسول خدا،پس از آن چه خواهد شد؟

پیامبر صلّی اللّه علیه و اله فرمود:حق به صاحبان آن بازمی گردد».

مأمون از امام علیه السّلام پرسید:ای ابو الحسن،دربارۀ قائلان به«تناسخ»چه می گویی؟

امام علیه السّلام فرمود:هرکس قائل به تناسخ باشد[و آن را بپذیرد]به یقین به خداوند بزرگ کفر ورزیده،بهشت و دوزخ را تکذیب کرده است.

مأمون پرسید:دربارۀ«مسخ شدگان»چه می گویی؟

امام علیه السّلام فرمود:آنان گروهی بودند که خداوند بر ایشان خشم گرفته، مسخشان کرد.[مسخ شدگان]سه روز زنده ماندند و بدون این که زایش و تولید مثل داشته باشند مردند.[از این روست که]خوردن و استفاده های دیگر از بوزینه ها،خوک ها و دیگر حیواناتی که مسخ شدگان به صورت آن ها درآمدند، حرام است.

مأمون گفت:ای ابو الحسن،پس از تو زنده نباشم.به خدا سوگند،دانش دوست و سره،تنها نزد اهل بیت علیهم السّلام است و دانش پدرانت به تو رسیده است.

خداوند از جانب اسلام و مسلمانان تو را پاداش نیکو دهد».

حسن بن جهم می گوید:چون امام رضا علیه السّلام مجلس مأمون را ترک کرد و به سوی منزل خود روانه شد،به خانهٔ حضرت رفتم و گفتم:ای پسر رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله،خدا را سپاس که تو را از نظر و رأی نیکوی امیر المؤمنین(مأمون) برخوردار کرد و او را واداشت تا-آن گونه که دیدم-گرامی ات دارد و گفته ات را بپذیرد.

امام علیه السّلام فرمود:ای پسر جهم،فریفتهٔ این گرامی داشتن ها و گوش به سخن دادن و پذیرفتن ها مشو که او مرا به ستم و به زهر خواهد کشت.این[خبر،]از پدرانم از رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله به من رسیده،پس تا زمانی که زنده هستم این[راز]را پنهان دار.

حسن بن جهم می گوید:تا آن هنگام که[ابو الحسن الرضا«ع»]در طوس و به زهر کشته شده،در خانهٔ«حمید بن قحطبهٔ طائی»و در کنار هارون دفن شد،این راز را همچنان در سینه پنهان می کردم[و آن زمان بود که این مطلب را باز گفتم]». (۱)

۸.گفت وگوی امام رضا علیه السّلام با یحیی بن ضحاک سمرقندی

علیرغم این که مأمون وانمود می کرد که بزرگی و شکوه امام رضا علیه السّلام را می خواهد،اما هماره بر آن بود تا اشتباهی از امام علیه السّلام رخ دهد و طرف بحث بر امام علیه السّلام چیره شود.زمانی که فقیهان و متکلمان در مجلس مأمون جمع شده بودند و امام علیه السّلام نیز حضور داشت،مأمون آنان را واداشت تا دربارهٔ امامت با

۱- (۱)) .عیون اخبار الرضا ۲۰/۲.

امام علیه السّلام مناظره کنند.

امام علیه السّلام به آنان فرمود:«یکی از میان خود برگزینید که چون به دلایل من تن دهد و قانع شود،شما نیز از او پیروی کنید.

آنان پذیرفتند و«یحیی بن ضحاک سمرقندی»را که در خراسان همتایی نداشت،برای مناظره با امام علیه السّلام برگزیدند.امام علیه السّلام به او فرمود:ای یحیی،هر چه می خواهی بپرس.

یحیی گفت:دربارۀ امامت گفت وگو کنیم.چگونه امامت را از آن کسی می دانی که به امامت برگزیده نشده،اما آن را که محل اتفاق بود و به امامت رسید امام نمی دانی؟

امام علیه السّلام فرمود:ای یحیی،اگر کسی گفتۀ دروغگویی را نسبت به خود تصدیق کند یا سخن راستگویی را نسبت به خود دروغ بخواند[در این صورت]راه درست پیموده و به حق رفتار کرده یا این که باطل کار بوده و راه خطا در پیش گرفته است؟

یحیی خموش شد.

مأمون به یحیی گفت:پاسخ او را بده.

یحیی گفت:[به جاست که]امیر المؤمنین مرا از این کار معاف دارد.

مأمون به امام رضا علیه السّلام گفت:ای ابو الحسن،انگیزۀ خود را از طرح این سؤال برای ما بازگو.

امام علیه السّلام فرمود:یحیی ناگزیر است روشن کند که آیا امامان او به دروغ علیه خود سخن گفته اند یا راست گفته اند؟اگر بگوید:آنان دروغ گفته اند،بنابراین فرد دروغگو امین نخواهد بود و اگر بگوید:راست گفته اند[پس بدانید که] نخستین آنان(ابو بکر)گفت:«[در حالی]به سرپرستی شما منصوب شدم که از

شما بهتر نبودم».دومین آنان(عمر)گفت:«بیعت با او رخدادی غیرمنتظره و اقدامی نامعقول بود.از این پس هرکس چنین خطایی مرتکب شود او را بکشید».

به خدا سوگند او(عمر)کیفر مرتکبان چنین خطایی را تنها کشته شدن می دانست.بنابراین،[انتخاب و]بیعت با کسی که بهترین مردم نبوده و از مزایای«بهترین»بودن،چون:دانش،جهاد و دیگر فضایل برخوردار نباشد-که او نیز چنین بود-چنان خطای فاحش و ویرانگری است که هرکس مرتکب همانند آن شود کیفرش کشته شدن است.حال،تعیین جانشین از سوی چنین کسی[که به این صورت انتخاب شده]چگونه پذیرفته می شود؟

از دیگرسو او بر فراز منبر می گفت:«شیطانی بر من چیره می شود،پس هر گاه که[دیدید]مرا از راه راست خارج می کند،شما مرا به راه آورید و چون خطایی کردم،راهنمایی ام کنید».

چه راست گفته باشند،چه دروغ،در هرحال آنان امام نیستند.[اینک از یحیی می پرسم که]چه پاسخی دارد؟

مأمون از این گفتار امام رضا علیه السّلام شگفت زده شد و گفت:ای ابو الحسن بر گسترهٔ زمین کسی چون تو این چنین نیکو از عهدهٔ این کار(مناظره)بر نمی آید». (1)

۹.گفت وگوی امام رضا علیه السّلام با سلیمان مروزی

«حسن بن محمد نوفلی»می گوید:«سلیمان مروزی،متکلم خراسان،بر

۱- ((۱)) .همان ۲۳۱/۲.

مأمون وارد شد و مأمون او را گرامی داشته،صله اش داد.آن گاه به او گفت:عمو زاده ام علی بن موسی از حجاز آمده است.او[علم]کلام و متکلمان را دوست می دارد.خوب است روز«ترویه»نزد ما آمده با او به مناظره بپردازی.

سلیمان گفت:ای امیر المؤمنین،[خوش ندارم]در مجلسی که بنی هاشم نیز حضور دارند از او چیزی بپرسم،چرا که[می ترسم]در گفت وگو و مناظره با من درمانده،از به پایان رساندن گفت وگو بازماند و[بدین ترتیب]از منزلت و جایگاهش کاسته می شود و این،برای من ناگوار و ناپسند است.

مأمون گفت:از آن جا که توانمندی[علمی]تو را می دانستم،احضارت کردم و اگر در این رویارویی حتی در یک مورد حجت و دلیل او را رد کنی و باطل نمایی نیاز مرا برآورده ای.

سلیمان گفت:ای امیر المؤمنین،هرچه می گویی.مرا و او را رودررو قرار ده و خود نظاره کن.

مأمون پیکی نزد امام علیه السّلام فرستاد که حامل این پیام بود:مردی از اهالی مرو که در علم کلام یگانهٔ خراسان می باشد بر ما وارد شده است.[به جاست] زحمت آمدن به این جا را بر خود هموار کنی.

امام علیه السّلام برخاست تا تجدید وضو کند.آن گاه به ما که«عمران صابی»نیز همراهمان بود،فرمود:پیشتر از من بروید،ما نیز به سوی سرای مأمون رفته بر دروازهٔ او قرار گرفتیم.«یاسر»و«خالد»دستان مرا گرفته،به درون بردند.به مأمون سلام دادم و او گفت:برادرم ابو الحسن-که خدا سلامتش دارد- کجاست؟

گفتم:او که در حال جامه پوشیدن بود،به ما فرمان داد تا پیشتر از او به این جا بیاییم و سپس به او گفتم:ای امیر المؤمنین،مولای تو عمران همراه من آمده

و بر درب سرا ایستاده است.

مأمون گفت:عمران کیست؟

گفتم:عمران صابی،همو که به دست تو مسلمان شد.

مأمون گفت:وارد شود.

عمران وارد شد و مورد استقبال مأمون قرار گرفت.مأمون به او گفت:ای عمران،نمردی تا این که در شمار بنی هاشم قرار گرفتی.

عمران گفت:از این که خداوند به وسیلۀ امیر المؤمنین(مأمون)مرا چنین شرافتی داد او را سپاس و ستایش می گویم.

مأمون گفت:ای عمران،این[مرد]سلیمان مروزی،متکلم خراسان است.

عمران گفت:ای امیر المؤمنین،او مدعی است که یگانۀ خراسان و صاحب نظر است،اما«بداء»را انکار می کند.

مأمون گفت:پس چرا با او مناظره نمی کنی؟

عمران گفت:او اگر بخواهد من حاضرم.

[در همین حال]امام رضا علیه السّلام وارد مجلس شد و فرمود:در چه حالی بودید؟

عمران گفت:ای پسر رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله این[مرد]سلیمان مروزی است.

سپس به سلیمان گفت:آیا گفتۀ ابو الحسن را دربارۀ«بداء»می پذیری[و به آن رضایت می دهی]؟

سلیمان گفت:در صورتی به گفتۀ ابو الحسن دربارۀ«بداء»تن می دهم که برهانی ارائه کند تا بدان وسیله با همگنان صاحب نظر احتجاج کنم.

مأمون به امام علیه السّلام گفت:ای ابو الحسن دربارۀ آنچه که آنان را به گفت و گو و نزاع واداشته چه می گویی؟

امام علیه السّلام فرمود:ای سلیمان،خدای-عز و جل-می فرماید: «أَ وَ لاٰ یَذْکُرُ الْإِنْسٰانُ أَنّٰا خَلَقْنٰاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ یَکُ شَیْئاً (۱)

آیا انسان به خاطر نمی آورد که ما پیش از این او را آفریدیم در حالی که چیزی نبود؟، وَ هُوَ الَّذِی یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ (۲)

او کسی است که آفرینش را آغاز می کند،سپس آن را بازمی گرداند»،

بَدِیعُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ (۳)هستی بخش آسمان ها و زمین اوست»،

یَزِیدُ فِی الْخَلْقِ مٰا یَشٰاءُ (۴)؛

او هرچه بخواهد در آفرینش می افزاید»،

وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسٰانِ مِنْ طِینٍ (۵)؛و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد»،

«وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّٰهِ إِمّٰا یُعَذِّبُهُمْ وَ إِمّٰا یَتُوبُ عَلَیْهِمْ (۶)؛

و گروهی دیگر،به فرمان خدا واگذار شده اند و کارشان با خداست،یا آن ها را مجازات می کند،یا توبهٔ آنان را می پذیرد

و «وَ مٰا یُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لاٰ یُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ (۷)؛

و هیچ کس عمر طولانی نمی کند،یا از عمرش کاسته نمی شود،مگر این که در کتاب [علم خداوند]ثبت است.

حال ای سلیمان بگو که[باوجود این آیات،]چگونه[و چه چیزی از] «بداء»را انکار می کنی؟

سلیمان گفت:آیا از پدرانت دربارهٔ بداء روایتی داری؟

امام علیه السّلام فرمود:آری.از ابو عبد اللّه[امام صادق]علیه السّلام روایت کرده ام که فرمود:

«إنّ للّه-عزّ و جلّ-علمین،علما مخزونا مکنونا لا یعلمه إلاّ هو،من ذلک یکون البداء،

۱- ((۱)) .مریم/۶۷.

۲- ((۲)) .روم/۲۷.

۳- ((۳)) .بقره/۱۱۷ و انعام/۱۰۱.

۴- ((۴)) .فاطر/۱.

۵- ((۵)) .سجده/۷.

۶- ((۶)) .توبه/۱۰۶.

٧- ((٧)) .فاطر/١٠٦.

و علما علّمه ملائكته و رسله،فالعلماء من أهل بيت نبيه يعلمونه»؛

خدای-عز و جل-دو«علم»دارد،علمی مخزون و نهفته که جز او کسی از آن آگاه نیست و«بداء»از همان[سنخ]است و علمی که به فرشتگان و پیامبران آموخته است که عالمان از خاندان پیامبرش(رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله)آن علم را دارند.

سلیمان گفت:دوست دارم شاهدی از قرآن دربارهٔ«بداء»بیاوری.

امام فرمود:آن جا که خدای-عز و جل-به پیامبر خود می فرماید: «فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمٰا أَنْتَ بِمَلُومٍ (۱)»؛[حال که چنین است]از آن ها روی بگردان که هرگز در خور ملامت نخواهی بود».[خداوند با این خطاب،]اراده کرده بود که آن جماعت را هلاک کند،اما برای او«بداء»حاصل شد و فرمود: «وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ (۲)»؛و پیوسته تذکر ده،زیرا تذکر مؤمنان را سود می بخشد».

سلیمان گفت:فدایت گردم،بیشتر بگو.

امام علیه السّلام فرمود:پدرم از پدرانش از رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله برایم نقل کرد که او فرمود:«خدای-عز و جل-به یکی از پیامبران خود وحی کرده،فرمود:به فلان پادشاه خبر بده که در زمانی معین[که چندان دور نخواهد بود]جان او را می ستانم.

پیامبر خدا نزد پادشاه رفت و مأموریت خود را به انجام رساند.پادشاه بر تخت سلطنت خود به درگاه الهی چندان دعا کرد که از تخت به زیر افتاد.آن گاه عرضه داشت:خداوندا،چندان مهلتم ده تا این که کودکم جوان شود و کارم را به سامان آورم.

خدای-عز و جل-به پیامبر خود وحی کرده،فرمود:نزد آن پادشاه برو و به

۱- (۱) .ذاریات/۵۴.

۲- (۲) .ذاریات/۵۵.

او بگو که من(خداوند)اجل او را نادیده گرفتم و پانزده سال بر عمر او افزودم.

آن پیامبر گفت:خداوندا،تو می دانی که هرگز دروغ نگفته ام[چگونه چنین مطلبی که با پیام پیشین در تعارض است به او بگویم؟].

خدای-جل و علا-بدو وحی فرمود که:تو تنها یک بنده ای و مأمور هستی،پس پیام را به او برسان[و بدان]که خداوند در کارهایش مورد بازخواست قرار نمی گیرد».

آن گاه امام علیه السّلام به سلیمان فرمود:گمان می کنم دربارۀ بداء با یهود همانند[و هم اندیشه]شده ای.

سلیمان گفت:از این امر به خدا پناه می برم.یهود چه گفتند؟

امام علیه السّلام فرمود:یهود گفتند: «یَدُ اللّٰهِ مَغْلُولَةٌ (۱)؛دست خدا بسته است» و منظور آنان این است که خداوند تمام کارها را به انجام رسانده،دیگر چیزی پدید نمی آورد.

خداوند-جل و علا-[در پاسخ آنان]فرمود: «غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمٰا قٰالُوا (۲)؛دست های آنان بسته باد و از رحمت الهی دور شوند».

[در محضر پدرم بودم که]گروهی از پدرم موسی بن جعفر علیه السّلام دربارۀ بداء پرسیدند،او فرمود:«بداء»و«ارجاء»(این که خداوند کار رسیدگی به گروهی را خود در اختیار گرفته که مجازات کند یا ببخشد)[چه جای انکار دارد که]مردم آن را انکار کنند؟

سلیمان گفت:آیۀ «إِنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ؛ ما آن را در شب قدر نازل کردیم» دربارۀ چه چیزی نازل شده است،مرا از[مفهوم]آن آگاه کن.

۱- (۱) .مائده/۶۴.

۲- (۲) .مائده/۶۴.

امام علیه السّلام فرمود:ای سلیمان،شب قدر شبی است که خدای-عز و جل-آنچه را که[باید]در یک سال[میان دو شب قدر]رخ دهد،رقم می زند،مانند:حیات و مرگ،خیر و شر و ارزاق و تمام مقدرات این شب حتمی و شدنی است.

سلیمان گفت:فدایت گردم،اینک فهمیدم.باز هم بگو.

امام علیه السّلام فرمود:ای سلیمان،اموری هست که نزد خداوند«موقوف»[و امضا ناشده]است،پس[اجرای]هرچه از آن امور را بخواهد پیش می اندازد و هرچه را بخواهد به تأخیر می افکند.ای سلیمان،علی علیه السّلام می فرمود:«علم دو گونه است،یکی علمی است که خداوند آن را به فرشتگان و پیامبران آموخته است که شدنی است.پس حضرت حق،خود،فرشتگان و پیامبران خود را[با محقق نشدن این امور]تکذیب نمی کند.

علم دیگر،علمی است مخزون و نهان که هیچ یک از آفریدگان از آن آگاه نخواهند شد.هرچه را بخواهد پیش می اندازد،هرچه را بخواهد به تأخیر می افکند و هرچه را بخواهد محو و هرچه را بخواهد اثبات می کند».

سلیمان به مأمون گفت:ای امیر المؤمنین،از این پس منکر بداء نخواهم شد و آن را تکذیب نخواهم کرد،ان شاء اللّه.

مأمون به سلیمان گفت:ای سلیمان،آنچه می خواهی از ابو الحسن بپرس، اما از نیکو گوش سپردن و رعایت انصاف غافل مباش.

سلیمان رو به امام علیه السّلام کرد و گفت:ای سرورم،بپرسم؟

امام علیه السّلام فرمود:هرچه می خواهی بپرس.

سلیمان گفت:کسانی«اراده»را اسم و صفتی مانند:حی(زنده)،سمیع (شنوا)،بصیر(بینا)و قدیر(توانا)می دانند.دربارۀ آنان چه می گویی؟

امام علیه السّلام فرمود:می گویید:اشیاء از آن رو پدید آمده،[در شکل و ماهیت]

گوناگون هستند که او(خدا)خواسته و اراده فرموده،اما نمی گویید که اشیاء پدیدآمده[و در شکل و ماهیت]گوناگون هستند،چون خداوند شنوا و بیناست،همین دلیل بر آن است که«اراده»،وصفی همانند:شنوا،بینا و توانا نیست.

سلیمان گفت:او(خدا)از ازل و همیشه«مرید»(اراده کننده)بوده است.

امام علیه السّلام پرسید:ای سلیمان،آیا ارادهٔ او غیر از اوست؟

سلیمان گفت:آری.

امام علیه السّلام فرمود:چیزی را با او اثبات کرده ای که ازلی و قدیم نیست.

سلیمان گفت:چه چیزی را اثبات کردم؟

امام علیه السّلام پرسید:آیا ارادهٔ خداوند«حادث»است؟

سلیمان گفت:نه،حادث نیست.

مأمون بر او بانگ زد و گفت:ای سلیمان،با همچون او با سرسختی مجادله و مغالطه کرده،فخرفروشی می کنی؟آیا اهل نظر را که گرداگرد تو حضور دارند نمی بینی؟با او به انصاف رفتار کن.سپس به امام رضا علیه السّلام گفت:ای ابو الحسن،با او که متکلم خراسان است گفت وگو کن و او پرسش خود را تکرار کرد.

امام علیه السّلام فرمود:ای سلیمان،اراده،حادث است.هرچیزی که ازلی نباشد [لزوما]حادث است و هرچیزی که حادث نباشد ازلی است.

سلیمان گفت:ارادهٔ او از اوست،همچنان که شنوایی،بینایی و علم او از اوست.

امام علیه السّلام فرمود:بنابراین،ارادهٔ او ذات اوست؟

سلیمان گفت:نه[چنین نیست].

ص:۳۲۷

امام علیه السّلام فرمود:پس اراده کننده،مانند شنوا و بینا نیست.

سلیمان گفت:همان گونه که او می شنود،می بیند و علم دارد و می داند، خود او نیز اراده کرده است.

امام علیه السّلام فرمود:[پس]خواستن و ارادهٔ او چه معنایی دارد؟او خواست شیء باشد یا این که حی،سمیع،بصیر یا قدیر باشد؟

سلیمان گفت:آری.

امام علیه السّلام فرمود:پس با اراده اش چنین شده است؟سپس فرمود:بنابراین، اگر زنده،شنوا و بینا بودن حضرت احدیت به اراده او نبوده،گفتهٔ تو بی معنا خواهد بود.

سلیمان گفت:آری آن[صفت ها]با ارادهٔ او حاصل شدند.

مأمون،اطرافیان و حضرت رضا علیه السّلام[از گفتهٔ سلیمان]خندیدند.آن گاه مأمون به حاضران گفت:با متکلم خراسان مهربان باشید[و به سلیمان گفت:] ای سلیمان،از نظر شما خداوند از حالی به حال دیگری درآمده است و این، توصیفی است که شایستهٔ خدای-عز و جل-نیست و سلیمان از گفتن بازماند.

آن گاه امام رضا علیه السّلام فرمود:ای سلیمان،پرسشی از تو دارم.

سلیمان گفت:فدایت گردم،بپرس.

امام علیه السّلام فرمود:تو و یارانت با مردم براساس دانش و درک و شناخت ایشان سخن می گویید یا براساس نادانسته های آنان؟

پاسخ داد:براساس درک و دانش آنان با ایشان سخن می گوییم.

امام علیه السّلام فرمود:مردم این گونه دریافته اند که«مرید»چیزی غیر از«اراده» است و قبل از اراده می باشد و فاعل قبل از مفعول بوده است و همین [شناخت،]گفتهٔ شما را مبنی بر این که«اراده و مرید یک چیز هستند»

باطل می کند.

سلیمان گفت:فدایت گردم،ارادهٔ او(خدا)آن چیزی نیست که مردم شناخته و می دانند.

امام علیه السّلام فرمود:می بینم بدون شناخت،مدعی علم به آن(اراده)شده، گفته اید:اراده،چونان شنوایی و بینایی است.بنابراین،اراده از نظر شما چیزی غیر از آنی است که شناخته و درک شده است؟

سلیمان پاسخی نداد.

آن گاه امام علیه السّلام فرمود:ای سلیمان،آیا خدای-عز و جل-می داند چه چیزی در بهشت و دوزخ است؟

پاسخ داد:آری.

امام علیه السّلام فرمود:آیا آنچه را که خدا می داند از علم است؟

سلیمان گفت:آری.

امام علیه السّلام فرمود:بنابراین،چیزی از علمش نمی ماند مگر این که[محقق] بشود.[حال از تو می پرسم:]آیا خداوند بر[کیفر و پاداش یا شمار]آنان که در دوزخ و بهشت هستند می افزاید یا آن را از آنان برمی گیرد؟

سلیمان گفت:نه،بلکه می افزاید.

امام علیه السّلام فرمود:از گفتهٔ تو چنین دریافته ام که چیزی را بر آنان افزوده که علم حضرتش به افزایش آن نمی رسید.

سلیمان گفت:فدایت شوم،افزایش،غایت و نهایتی ندارد.

امام علیه السّلام فرمود:در این صورت به نظر شما در صورتی که او نهایت و غایت آن را نداند،علم او نیز به آنچه در بهشت و دوزخ است احاطه ندارد و اگر علم او به آنچه در آن ها است احاطه نداشته باشد،از آن چیزی که در آن ها قرار

می گیرد[نیز]آگاه نیست.خداوند[از چنین نسبت هایی]منزه و بس بالاتر و والاتر است.

سلیمـان گفـت:از آن رو گفتـم آنچـه را کـه در آن هـا قرار می گیرد نمی دانـد کـه پایـانی و غـایت برای آن دو(بهشـت و دوزخ)نیست و حضرتش آن دو را جاودانه و همیشگی خوانده و ما نمی پسندیم که برای آن دو پایانی قائل شویم.

امـام علیه السّـلام فرمـود:علـم خداونـد بـه آن[پـاداش هـا و کیفرهـا]مـوجب انقطـاع آن دهش هـا و کیفرهـا نمی شـود،زیرا خود[ضـرورت استمرار]آن را می داند و از همین رو[براساس علم خود]بر آنان می افزاید و از ایشان بازنمی دارد.خدای -عز و جل-[دربارۀ دوزخیان]فرموده است: «کُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَیْرَها لِیَذُوقُوا الْعَذابَ (۱)؛هرچه پوستشان بریان گردد،پوست های دیگر بر جایش می نهیم تا عذاب را بچشند»و دربارۀ[پاداش]اهل بهشت فرموده است:

«عَطاءً غَیْرَ مَجْذُوذٍ (۲)؛[که این]بخششی است که بریـدنی نیست»و نیز فرموده است: «وَ فاکِهَهٍ کَثِیرَهٍ* لا مَقْطُوعَهٍ وَ لا مَمْنُوعَهٍ (۳)؛و میوه های فراوان.نه بریده و نه ممنوع است».

بنـابراین،خـدای-عز و جل-بـا علم[به فزونی گرفتن شـمار ساکنـان بهشت و دوزخ]افزودن[پاداش و کیفر]را قطع نمی کنـد.آیا آنچه را که بهشتیان می خورند و می نوشند،خداوند جایگزین آن ها نمی کند؟

سلیمان گفت:آری.جایگزین می کند.

امـام علیه السّـلام فرمود:[با این حال]آیا خداونـد در حالی که[آشامیـدنی ها و خوردنی ها]جایگزین می کنـد[درست است که بگوییم:]از آنان بازداشته،

۱- ((۱)) .نساء/۵۶.

۲- ((۲)) .هود/۱۰۸.

۳- ((۳)) .واقعه/۳۲ و ۳۳.

[افزودن را]قطع می کند؟

سلیمان گفت:نه.

امام علیه السّلام فرمود:به همین صورت اگر هر آنچه را که در بهشت است جایگزین کند،پس آن را نبریده است؟

سلیمان گفت:[چنین نیست،]بلکه از آنان قطع کرده،بر آنان نمی افزاید؟

امـــام فرمـــود:بنـــابراین هرچـــه در آن باشـــد نـــابود می شـــود و ایـــن-ای ســـلیمان- باطـــل کردن جـــاودانگی و برخلاـــف کتاب(قرآن)است،زیرا خداونـد-عز و جل- می فرمایـد: «لَهُمْ مٰا یَشٰاؤُنَ فِیهٰا وَ لَدَیْنٰا مَزِیدٌ (۱)؛هرچه بخواهند در آن جا دارند و پیش ما فزون تر[هم]هست و نیز فرموده است: «عَطٰاءً غَیْرَ مَجْذُوذٍ (۲)؛[که این] بخششی است که بریدنی نیست و «وَ مٰا هُمْ مِنْهٰا بِمُخْرَجِینَ (۳)؛و نه از آن جا(بهشت) بیرون رانـده می شوند و «خٰالِدِینَ فِیهٰا أَبَداً (۴)؛جاودانه در آنند»و نیز می فرماید «وَ فٰاکِهَهٍ کَثِیرَهٍ* لاٰ مَقْطُوعَهٍ وَ لاٰ مَمْنُوعَهٍ (۵)؛و میوه های فراوان.نه بریده و نه ممنوع است.

این بار نیز سلیمان از پاسخ گفتن بازماند.

آن گاه امام رضا علیه السّلام فرمود:ای سلیمان،«اراده»چیست؟فعل است یا غیر فعل؟

گفت:آری،فعل است.

امام علیه السّلام فرمود:پس فعل حادث است،زیرا هر فعلی حادث است.

سلیمان گفت:اراده،فعل نیست.

۱- ((۱)) .سوره ق/۳۵.

۲- ((۲)) .هود/۱۰۸.

۳- ((۳)) .حجر/۴۸.

۴- ((۴)) .تغابن/۹.

۵- ((۵)) .واقعه/۳۲ و ۳۳.

امام علیه السّلام فرمود:پس با خدا«قدیم»دیگری وجود دارد؟

سلیمان پاسخ داد:اراده همان«انشاء»است.

امام علیه السّلام فرمود:ای سلیمان،[این که اراده را همان انشاء می خوانید،]همان چیزی است که به«ضرار» (۱)و یاران او نسبت داده اید؛همان هایی که می گویند:

«هرچه را که خداوند-عز و جل-آفریده،مانند:آسمان،زمین،دریا،خشکی، سگ و خوک،بوزینه و انسان یا هر خزنده و چرنده، [همانا]ارادۀ خدای-عز و جل-است و ارادۀ او زنده می شود،می میرد،جابه جا می شود،می خورد و می آشامد،آمیزش و زایش می کند،ستم روا می دارد،مرتکب کارهای زشت می شود،کفر و شرک می ورزد».

[وانگهی با این که اعتقاد خود را به این مطلب آشکار کردی]با این گفتۀ [ضرار و یاران او]دشمنی ورزیده،از آن بیزاری می جویی،اما هردو یک سخن گفته اید.

سلیمان گفت:اراده،همانند شنوایی،بینایی و علم است.

امام فرمود:باز به این سخن بازگشتی؟برایم روشن کن که آیا شنوایی، بینایی و علم«مصنوع»است یا نه؟

سلیمان گفت:نه.

امام علیه السّلام فرمود:پس چگونه آن را نفی کرده،گاهی می گویید:اراده نکرده است و زمانی می گویید:اراده کرده است،اما[این اراده]مفعول او نبوده است؟

سلیمان گفت:این[تناقض]همانند گفتۀ ماست که:زمانی می داند و زمانی نمی داند!

۱- (۱)) .ضرار،از مشایخ معتزله در علم کلام و«اباضی»بوده است.

امام علیه السّلام فرمود:این دو یکسان نبوده،زیرا نفی«معلوم»،نفی«علم»نیست و نفی مراد،نفی بودن و کینونت«اراده»است،چرا که اگر ارادۀ چیزی نشود[بی تردید،]اراده وجود ندارد.[وانگهی]بسا که علم ثابت باشد هرچند که«معلوم» به منزله بینایی نباشد،[به این معنا که]انسان بینا باشد،اما«مبصر»(آنچه باید دیده شود)موجود نباشد و علم ثابت باشد هرچند که«معلوم»وجود نداشته نباشد.

سلیمان گفت:اراده«مصنوع»(آفریده شده)است.

امام علیه السّلام فرمود:بنابراین،اراده،همانند شنوایی و بینایی نیست که این دو مصنوع نبوده،ولی اراده مصنوع است.

سلیمان گفت:اراده،یکی از صفات خداست و زوال نمی پذیرد.

امام علیه السّلام فرمود:پس انسان نیز باید زوال ناپذیر باشد،زیرا صفت او زوال ناپذیر است؟

سلیمان گفت:نه[چنین نیست،]زیرا انسان فاعل(موجد)صفت خود نیست.

امام علیه السّلام به او فرمود:ای مرد خراسانی،بسیار خطا می ورزی.آیا[این گونه نیست که]به«اراده»و«قول»(فرمان)او اشیاء صورت واقع پیدا می کنند؟

سلیمان گفت:نه.

امام علیه السّلام فرمود:اگر[پدید آمدن اشیاء]به اراده،مشیت و امر و با مباشرت او نباشد،پس چگونه پدید می آید؟خداوند برتر از این[پندارها و نسبت]هاست.

سلیمان پاسخی برای گفتن نداشت.

آن گاه امام رضا علیه السّلام به سلیمان فرمود:[ای سلیمان،]خداوند-عز و جل-

می فرماید: «وَ إِذٰا أَرَدْنٰا أَنْ نُهْلِکَ قَرْیَهً أَمَرْنٰا مُتْرَفِیهٰا فَفَسَقُوا فِیهٰا (۱)؛و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم،خوشگذرانان آن را وامی داریم تا در آن به انحراف[و فساد] بپردازند.حال بازگو که مراد خداوند از این آیه،ایجاد اراده است؟

سلیمان گفت:آری.

امام علیه السّلام فرمود:اگر خداوند اراده را پدید می آورد،پس گفته تو مبنی بر این که اراده،ذات او یا بخشی از اوست باطل است،چرا که او خود را ایجاد نکرده و از حالتی به حالتی دیگر تغییر نمی کند که از منزه و والاتر از این گفته هاست.

سلیمان گفت:مراد خداوند از آیهٔ گفته شده،این نیست که اراده ای پدید می آورد.

امام علیه السّلام فرمود:بنابراین،چه چیزی را می خواسته با این آیه بیان کند؟

سلیمان گفت:مراد او از آیه،«فعل»(انجام)چیزی بوده است.

امام علیه السّلام[بر او نهیب زده،توبیخ کنان]به او فرمود:وای بر تو،چرا این مسأله را این قدر تکرار می کنی؟پیشتر به تو گفتم که«اراده»حادث است،زیرا فعل هرچیز،حادث است.

سلیمان گفت:پس اراده معنایی ندارد؟

امام رضا علیه السّلام فرمود:[بنابراین،و به گفته شما،حضرت حق-جل و علا-] ذات خود را برای شما توصیف نمود تا این که خود را«مرید»،اما بدون معنا توصیف کند.پس اگر«اراده»معنایی مبنی بر«قدیم»یا«حادث»بودن نداشته باشد،این گفته شما که«خداوند،از قدیم«مرید»بوده»باطل است.

ص:۳۳۴

۱- (۱)) .اسراء/۱۶.

سلیمان گفت:منظور من این است که«اراده»،فعلی است«قدیم»که از خدا صادر می شود.

امام علیه السّلام فرمود:آیا ندانسته ای که آنچه قدیم و لایزال باشد[ممکن نیست] در یک آن و حالت،مفعول،حادث و قدیم باشد؟

سلیمان پاسخ نداد.

امام علیه السّلام به سلیمان فرمود:باکی نیست،پرسش خود را به پایان برسان.

سلیمان گفت:گفتم که«اراده»یکی از صفات اوست.

امام علیه السّلام فرمود:این را بسیار تکرار کرده ای.[حال بگو که این]صفت او حادث است یا ازلی و قدیم؟

گفت:حادث است.

امام علیه السّلام فرمود:اللّه اکبر،پس ارادهٔ او حادث است و اگر یکی از صفات او بود باید ازلی و قدیم می بود.

سلیمان سخنی بر زبان نیاورد.

سپس امام علیه السّلام فرمود:هرچیزی که ازلی باشد،مفعول نمی شود.

سلیمان گفت:اشیاء[معلول]ارادهٔ او نبوده و[خداوند]ارادهٔ[پدید آوردن] چیزی نکرده است.

امام علیه السّلام فرمود:گرفتار وسواس(مالیخولیا)شده ای.ای سلیمان،[به زعم تو،خداوند موجودی را]آفرید و کاری انجام داد که ارادهٔ آفریدن آن موجود و انجام آن کار را نداشته است.چنین توصیفی شایستهٔ کسی است که نمی داند چه می کند و خداوند منزه از این[توصیف]است.

سلیمان گفت:ای سرور من،گفتم که اراده،همانند:شنوایی،بینایی و علم است.

مأمون رو به سلیمان کرد و گفت:وای بر تو،تا چه اندازه مغالطه و سرگردانی[میان این تکرارها]؟این بحث را واگذار و مطلبی دیگر در پیش گیر که توان پاسخ گفتن به این موضوع را نداری.

امام علیه السّلام به مأمون فرمود:ای امیر المؤمنین،او را به حال خویش واگذار و بحث را قطع مکن که آن را دستاویز قرار خواهد داد.[سپس رو به سلیمان کرد و فرمود:]ای سلیمان،سخن خود را دنبال کن.

سلیمان گفت:گفتم که اراده،همانند:شنوایی،بینایی و علم است.

امام علیه السّلام فرمود:باکی نیست.بگو تا بدانم که این ها یک معنا دارند یا دارای معانی مختلفی هستند؟

سلیمان گفت:یک معنا دارند.

امام علیه السّلام فرمود:بنابراین،معنای اراده ها یکی است؟

سلیمان گفت:آری.

امام علیه السّلام فرمود:پس اگر معنای تمام آن یکی باشد[لزوما و بالضروره]ارادۀ ایستادن،نشستن،حیات و مرگ یکی خواهد بود و هیچ یک از این اراده ها بر دیگر مقدم و با دیگر اراده ها[ی نام برده شد]در تضاد نبوده،شیء واحدی هستند.

سلیمان گفت:معنای آن ها متفاوت است.

امام علیه السّلام فرمود:به من بگو که«مرید»همان اراده است یا چیزی دیگری است؟

سلیمان گفت:همان اراده است.

امام علیه السّلام فرمود:اگر«مرید»از نظر شما همان اراده باشد[بی تردید]با مرید[ی که ما می شناسیم]متفاوت است.

سلیمان گفت:ای سرورم جز به ارادهٔ مرید[کاری صورت نمی پذیرید].

امام علیه السّلام فرمود:پس اراده حادث است[و اگر جز این را بپذیریم]لاجرم با «مرید»که قدیم است،قدیم دیگر وجود دارد.[ای سلیمان،]نیک فهم کن و بر پرسشت بیفزا.

سلیمان گفت:پس«اراده»،نامی از نام های اوست.

امام علیه السّلام فرمود:آیا خود،خویش را به این نام خوانده است؟

سلیمان گفت:او خود را به این نام نخوانده است.

امام علیه السّلام فرمود:بنابراین،تو را نیامده است که حضرتش را به نامی بخوانی که ذات خویش را بدان نخوانده است.

سلیمان گفت:او خود را[«مرید»خوانده،]بدان صفت توصیف کرده است.

امام علیه السّلام فرمود:این که حضرتش خود را مرید خوانده،بدان معنا نیست که او«اراده»است یا این اراده،نامی از نام های او باشد.

سلیمان گفت:به این دلیل که ارادهٔ او علم اوست.

امام علیه السّلام فرمود:ای نادان،اگر علم به چیزی پیدا کند،آن را اراده کرده است؟

سلیمان گفت:البته چنین است.

امام علیه السّلام فرمود:و اگر ارادهٔ چیزی نکند علم به آن پیدا نمی کند؟

پاسخ داد:همین گونه است!

امام علیه السّلام فرمود:این را از کجا می گویی؟و چه دلیلی وجود دارد مبنی بر این که ارادهٔ او علم اوست؟در حالی که به چیزی علم دارد که هرگز ارادهٔ آن را

نخواهد کرد،آن جا که می فرماید: «وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ (۱)؛ و اگر بخواهیم قطعا آنچه را که به تو وحی کرده ایم می بریم».پس او می داند چگونه آن [وحی]را ببرد،اما هرگز چنین نمی کند.

سلیمان گفت:زیرا که خداوند از امر[اراده]فارغ شد و چیزی به او نمی افزاید.

امام علیه السّلام فرمود:این،گفته یهود است.خداوند فرموده است: «اُدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ (۲)؛بخوانید مرا تا شما را اجابت کنم».پس این گفتهٔ خدا چه می شود؟

سلیمان گفت:این گفتهٔ خداوند بدان معناست که بر انجام آن تواناست.

امام علیه السّلام فرمود:آیا خداوند وعده می دهد،اما به آن وفا نمی کند؟او می فرماید: «یَزِیدُ فِی الْخَلْقِ ما یَشاءُ (۳)؛در آفرینش،هرچه بخواهد می افزاید» و «یَمْحُوا اللّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ (۴)؛خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند،و اصل کتاب نزد اوست».[بنا به گفتهٔ شما که]او از کار فراغت یافته، پس چگونه چنین فرموده است؟

این بار نیز سلیمان پاسخ نداشت.

امام علیه السّلام فرمود:ای سلیمان،آیا می داند که انسانی به وجود خواهد آمد،اما او اراده می کند که نیافریند،یا این که انسانی امروز می میرد،ولی او اراده کند که در این روز نمیرد؟

سلیمان گفت:آری.

امام علیه السّلام فرمود:یعنی این که می داند آنچه را اراده کرده بشود،می شود؟یا

۱- ((۱)) .إسراء/۸۶.

۲- ((۲)) .غافر/۶۰.

۳- ((۳)) .فاطر/۱.

۴- ((۴)) .رعد/۳۹.

این که می داند آنچه را که اراده اش بر به وجود نیامدن و نشدن آن تعلق گرفته، خواهد شد؟

سلیمان گفت:می داند که هردو[حالت]شدنی است.

امام علیه السّلام فرمود:بنابراین،می داند که انسانی در یک زمان زنده و مرده، ایستاده و نشسته و بینا و کور است که البته این،امری محال است.

سلیمان گفت:فدایت شوم،او می داند که تنها یکی از دو حالت[یاد شده] رخ می دهد؟

امام علیه السّلام فرمود:چنین باشد.[حال بگو که]کدام یک از دو حالت خواهد بود؟چیزی که اراده کرده بود باشد،یا چیزی را که ارادهٔ شدنش نکرده بود؟

سلیمان گفت:همان چیزی که ارادهٔ شدنش کرده بود.

امام رضا علیه السّلام مأمون و اصحاب دیگر مکاتب[از سخن سلیمان]خندیدند.

امام علیه السّلام به سلیمان فرمود:[ای سلیمان،]خطا کردی[،اما]گفتهٔ خود را که گفته ای«او می داند که امروز انسانی می میرد،اما او نمی خواهد آن انسان بمیرد، و او خلقی را می آفریند که نمی خواهد بیافریند»رها کردی.

سلیمان گفت:می گویم:«اراده»نه اوست و نه غیر(جدای از)اوست.

امام علیه السّلام فرمود:ای نادان،اگر بگویی که اراده،او نیست آن را غیر از او خوانده و اگر بگویی که اراده غیر از او نیست آن را[ذات]او شمرده ای.

سلیمان گفت:او(خدا)می داند چگونه چیزی را می سازد(می آفریند)؟

امام علیه السّلام فرمود:آری.

سلیمان گفت:همین،اثبات کنندهٔ شیء است.

امام علیه السّلام فرمود:سخنی محال بر زبان راندی،چرا که کسی[حرفهٔ]بنایی را خوب می داند،اگرچه بنایی نکند،دوزندگی را می داند،هرچند چیزی ندوزد

یا این که[دانش]ساختن چیزی را نیکو فراگرفته و می داند،اما هرگز آن را نسازد.

سپس فرمود:ای سلیمان،آیا او می داند یکی است و چیزی با او نیست؟

پاسخ داد:آری.

امام علیه السّلام فرمود:آیا این[که می داند یکی است و چیزی با او نیست]اثبات کنندۀ چیزی است؟

سلیمان[با انکار گفتۀ خویش]گفت:او(خدا)نمی داند که یکی است و چیزی با او نیست.

امام علیه السّلام فرمود:آیا تو این را می دانی؟سپس فرمود:ای سلیمان،بنابراین [ادعا،]تو از او داناتری.

سلیمان گفت:[صورت]این مسأله،محال است.

امام علیه السّلام فرمود:از نظر تو محال است که او(خداوند)یکی است و چیزی با او نیست؟و او زنده،شنوا،بینا،دانا،آگاه و تواناست و خود از آن آگاهی ندارد؟ [اگر چنین بگویی،بی تردید]باطل خواندن و تکذیب گفتۀ اوست و او والاتر از این نسبت ها است.

سپس امام رضا علیه السّلام فرمود:وانگهی،چگونه ارادۀ پدید آوردن چیزی می کند که نمی داند چیست؟و چگونه باید پدید بیاورد؟پس اگر صانع و آفریننده ای پیش از آفرینش،نداند چگونه آن را پدید آورد،بی تردید سرگردان است و خداوند از این صفت ها منزه و والاتر است.

سلیمان گفت:اراده[همان]قدرت است.

امام علیه السّلام فرمود:خدای-عزّ و جلّ-همیشه هرچه را بخواهد بر[انجام]آن تواناست و ناچار باید میان اراده و قدرت را تفکیک کرد،چرا که حضرت حق-

جل و علا-فرموده است: «وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ (۱)؛و اگر بخواهیم قطعا آنچه را به تو وحی کرده ایم می بریم».پس اگر«اراده»همان قدرت باشد، پس او قدرت دارد و به دلیل داشتن قدرت،وحی فرو فرستاده را[از میان] می برد.

سلیمان خاموش شد و مأمون به او گفت:ای سلیمان،این(منظور امام علیه السّلام بود)عالمترین فرد از خاندان هاشم است،آن گاه حاضران مجلس را ترک کردند». (۲)

۱۰.گفت وگوی امام رضا علیه السّلام با فقیهان مذاهب اسلامی

مردی در خراسان سوگند یاد کرد که:معاویه از اصحاب رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نیست[و اگر معاویه از یاران پیامبر صلّی اللّه علیه و آله باشد]همسرش را طلاق بدهد.

فقیهان فتوای به طلاق دادند.از امام رضا علیه السّلام در این باره پرسیده شد، حضرتش فرمود:آن مرد نباید[به جهت این سوگند]همسرش را طلاق بدهد.

فقیهان نامه ای به امام رضا علیه السّلام نوشتند،با این عبارت:ای پسر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به چه دلیلی می گویی:همسر او طلاق داده نمی شود؟

امام علیه السّلام در پاسخ آنان نوشت:این را از روایت شما،از«ابو سعید خدری» از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل می کنم که در روز فتح[مکه]به«مسلمه»فرمود:«أنتم خیر و أصحابی خیر و لا هجره بعد الفتح؛شما نیکو و پسندیده هستید و اصحاب من نیز چنین هستند و[بدانید که]پس از فتح،هجرت نشاید».

بدین ترتیب،پیامبر صلّی اللّه علیه و آله هجرت را باطل کرد و آنان را[که هجرت کردند]

۱- ((۱)) .إسراء/۸۶.

۲- ((۲)) .صدوق التوحید/۴۴-۴۵۴.

در شمار اصحاب خود قرار نداد.

فقیهان پس از دریافت پاسخ امام رضا علیه السّلام فتوای او را پذیرفتند». (۱)

مبحث سوم:میراث امام رضا علیه السّلام

اشاره

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام اندوختهٔ سترگ علمی برای جامعه بشری به طور عام و پیروان اهل بیت علیهم السّلام و مسلمانان به طور خاص بر جای گذاشت.این میراث گرانبها شامل علومی بود،چون:فلسفه،کلام،علم طب، فقه،تفسیر،تاریخ،ادب،پرورش،سیاست و جامعه شناسی.مأمون نیز ناخواسته،زمینه نشر این اندوختهٔ علمی را فراهم کرد.دانستن این امر ضروری است که مأمون هرگز درصدد تقویت پایگاه علمی امام رضا علیه السّلام نبود، بلکه بر آن بود تا با تشکیل مجالس بحث و مناظره و فراخوان عالمان دیگر دیانت ها و فرقه ها،امام رضا علیه السّلام را در میدان مبارزهٔ با آنان حتی اگر یک بار هم که باشد درمانده ببیند که در این صورت می توانست به اهداف شوم خود که همانا کاستن از منزلت و جایگاه علمی امام علیه السّلام در میان مردم بود برسد.

از آن جا که بیان امامان معصوم با بیان حضرت حق همسو می باشد و کلام حضرت حق«کلمهٔ علیا»است و در ضمیر جویندگان حقیقت می نشیند،به دست مأمون فرصتی طلایی فراهم شد تا امام علیه السّلام دانش خود را در تمام عرصه ها بروز دهد،در جامعه چهره کند و با تمام کسانی که می پنداشتند می توانند با دانش خود امام علیه السّلام را از میدان هماوردی علمی به در ببرند، هماوردی کند و پیروز میدان باشد.

۱- (۱)) .عیون اخبار الرضا ۸۷/۲.

پیش از این خواندیم که عالمان فرقه ها و مذاهب اسلامی،برای چالش علمی با امام رضا علیه السّلام و مطرح کردن مسائلی پیچیده،دعوت مأمون را پذیرفتند تا خواسته های او را برآورده کنند و آنچه از نظر آنان پیچیدگی داشت از حضرت پرسیدند.بنا به نقل مورخان،بیش از بیست هزار مسأله در عرصه های گوناگون دانش مطرح شد و امام علیه السّلام به تمام آن ها پاسخ قاطع داد و بدین ترتیب در برابر جبروت مأمون و عباسیان به طور خاص و کسانی که فضل و برتری اهل بیت علیهم السّلام را نمی شناختند و دربارۀ آنان پندارهای نادرستی داشتند به طور عام مردانه و عالمانه قد برافراشت و هرگز از حضور در هیچ یک از مناظره ها سرباز نزد.

جدای از این مناظره ها و احتجاج ها مجموعه نص هایی که مورد توجه ترجمه نگاران بوده،از امام رضا علیه السّلام نقل شده است که به«رضویات»شناخته می شود،مانند:«طب الامام الرضا علیه السّلام»،«مسند الامام الرضا علیه السّلام» (۱)،«صحیفه الامام الرضا علیه السّلام»(یا صحیفۀ اهل بیت)و رسالۀ«جوامع الشریعه»و کتابی با موضوع فقه که به«فقه الرضا علیه السّلام» (۲)معروف است به آن حضرت نسبت داده شده،از آن جمله است.

از امام رضا علیه السّلام حدیث«سلسله الذهب»روایت شده که آن حضرت،آن را از پدران پاک خود روایت کرده و آنان،از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده اند و او از جبرئیل و جبرئیل از خدای صاحب عزّت نقل کرده است که فرمود:«لا اله الّا اللّه حصنی فمن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی أمن من عذابی»؛

ص:۳۴۳

۱- (۱) .این کتاب،دربردارنده ۲۴۰ حدیث است که«عبد اللّه بن احمد بن عامر طائی»آن را روایت کرده است.

۲- (۲) .در مورد صحت انتساب این کتاب به امام رضا علیه السّلام،سه نظریه ارائه شده است.ر.ک:عبد الهادی فضلی،تاریخ التشریع الاسلامی/۱۷۵.

[کلمه]لا ـ إله إلاّ ـ اللّه دژ[مستحکم]من است.هرکس آن را بر زبان آورد،وارد دژ من شده است و هرکس وارد دژ من شود،از کیفر من ایمن باشد.

«احمد بن حنبل»دربارهٔ سند این حدیث گفته است:«و هذا إسناد لو قریء علی المجنون لأفاق»؛ (۱)این سلسله سند[آن چنان درست و بابرکت است که]اگر بر دیوانه خوانده شود به یقین شفا خواهد یافت.

وانگهی«مسند الامام الرضا علیه السّلام»بیش از دو هزار متن در خود دارد که شامل مباحث:اعتقادات،فقه،اخلاق،تفسیر،تاریخ و احتجاجات است که این بخش از کتاب،مهمترین و اصلیترین موضوعی است که«مسند»را تشکیل می دهد.مباحث دانش و شناخت که جایگاهی اصیل در نصوص امام علیه السّلام دارد آن چنان گسترده و پردامنه است که در این ابواب نمی گنجد.البته نصوصی که به اصول اعتقادات،شریعت و موضوع امامت می پردازد،گسترده و مفصل است و از توجه خاص امام علیه السّلام برخوردار بوده است.امام رضا علیه السّلام با این نصوص،به ویژه موضوع امامت، (۲)با مردود خواندن و ابطال منطقی مذاهب و فرقه هایی که به نحوی از مذهب اهل بیت علیهم السّلام جدا شده بودند،تمام راه های نفوذ و رخنهٔ آنان را بست.

با تأملی در احتجاجات امام رضا علیه السّلام صراحت و اعتراض را در آن می بینیم که«تقیه»و بیان گزینشی حقایق تاریخی در آن ها جایی ندارد،بلکه امام رضا علیه السّلام با این آگاهی که کشته شدن در راه عقیده پایان کار او را رقم می زند،با

۱- (۱) .بحار الانوار ۱۰۷/۴۸(به نقل از:مناقب آل أبی طالب ۴۳۳/۳)و اعیان الشیعه ۱۰۰/۱.

۲- (۲) .نصوصی که دربارهٔ امامت از امام رضا علیه السّلام صادر شده،به پانصد مورد می رسد.البته احتجاجاتی که دربارهٔ امامت صورت گرفته،و در دو کتاب:«الإصطفاء و النبوه»و«الأدعیه و تفسیر القرآن»آمده و به موضوع امامت ارتباط دارد حجم بزرگی را به خود اختصاص می دهد و در مجموع و به طور تقریبی، یک چهارم تراث آن حضرت را تشکیل می دهد.

تمام توان به میدان مباحث اعتقادی مذهب،گام می نهاد.امام رضا علیه السّلام از آن رو وارد این میدان گسترده دامن شد تا حقیقت مذهب اهل بیت علیهم السّلام و فلسفهٔ وجودی آن را اثبات کند و به همگان بفهمانند که مذهب اهل بیت علیهم السّلام،امتداد خط پیامبر خداست و تنها خطی است که آینهٔ رسالت الهی در زمین است.در این جا گزیده ای از تراث امام رضا علیه السّلام را باهم می خوانیم تا به عظمت و گوناگونی تراث آن بزرگ پی ببریم:

در آستان عقل،علم و شناخت

۱.العقل حباء من اللّه و الأدب کلفه،فمن تکلف الأدب قدر علیه،و من تکلف العقل لم یزدد إلاّ جهلا»؛ (۱)

عقل موهبتی است از سوی خداوند و دانش اندوزی[آمیخته به]سختی است.هرکس سختی دانش اندوزی را بر خود هموار کند،به آن می رسد و هرکس خویش را خردمند وانمود کند تنها بر نادانی اش افزوده می شود.

۲.لیس العباده کثره الصلاه و الصوم،و إنّما العباده التفکر فی أمر اللّه-عزّ و جلّ-؛ (۲)

عبادت به زیادی نماز و روزه نیست،بلکه عبادت اندیشه و تفکر در امر[آفرینش] خداوند است.

۳.ما استودع اللّه عبدا عقلا إلاّ استنقذه به یوما؛ (۳)

هرگاه خداوند به بنده ای عقل دهد،بی گمان روزی به وسیلهٔ همان عقل او را نجات می دهد.

۱- ((۱)) .اصول کافی ۲۴/۱.

۲- ((۲)) .همان ۵۵/۲.

۳- ((۳)) .طوسی،امالی ۵۵/۱.

۱.از«حسین بن خالد»نقل شده است که:«به علی بن موسی الرضا علیه السّلام گفتم:ای پسر رسول خدا،دربارۀ قرآن به من بگو.آیا قرآن خالق است یا مخلوق؟

امام علیه السّلام فرمود:لیس بخالق و لا مخلوق،و لکنه کلام اللّه-عزّ و جلّ-؛

قرآن نه خالق است و نه مخلوق،بلکه سخن خدای-عز و جل-است. (۱)

۲.از«ریان بن صلت»آمده است که:«به[امام]رضا علیه السّلام گفتم:دربارۀ قرآن چه می گویی؟

فرمود:کلام اللّه لا تتجاوزوه،و لا تطلبوا الهدی فی غیره فتضلوا؛

[قرآن]کلام خداست،از حدود آن نگذرید[و فرمان آن را نادیده نگیرید]و جز از آن هدایت نخواهید که گمراه می شوید». (۲)

۳.از«ابو حیون»مولای امام رضا علیه السّلام از آن حضرت نقل شده است که فرمود:«من ردّ متشابه القرآن إلی محکمه هدی إلی صراط مستقیم؛

هر کسی[آیات]«متشابه»قرآن را[با محک]«محکم»آن بسنجد،به راه راست راه یافته است.

سپس فرمود:إنّ فی أخبارنا متشابها کمتشابه القرآن،و محکما کمحکم القرآن، فردّوا متشابهها إلی محکمها،و لا تتّبعوا متشابهها دون محکمها فتضلوا؛

[بدانید که]در اخبار(روایات)ما[نیز]همانند قرآن،«متشابه»وجود دارد و«محکم»، پس متشابه آن را با محکم آن بسنجید.مبادا متشابه آن را گرفته،محکم آن واگذارید که[در این صورت]از راه راست به بیراهه خواهید رفت». (۳)

ص:۳۴۶

۱- ((۱)) .صدوق،توحید/۳۲۳.

۲- ((۲)) .همان جا و امالی/۲۲۶.

۳- ((۳)) .عیون اخبار الرضا ۲۹۰/۱.

۴.روزی امام رضا علیه السّلام از قرآن یاد کرده،حجت ها و برهان آن را بزرگ شمرد و نظم و انسجام آن را معجزه ای سترگ خواند و فرمود:«هو حبل اللّه المتین،و عروته الوثقی و طریقته المثلی،المؤدّی إلی الجنه،و المنجی من النار،لا یخلق علی الأزمنه و لا یغثّ علی الألسنه،لأنه لم یجعل لزمان دون زمان،بل جعل دلیل البرهان و الحجه علی کل إنسان «لاٰ یَأْتِیهِ الْبٰاطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لاٰ مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ (۱)؛

آن[قرآن،]ریسمان سترگ الهی،دستاویز استوار او و راه آرمانی و کامل او است که به بهشت می انجامد و از دوزخ وامی رهاند.با گذشت روزگار کهنه نشده و بر زبان ها سنگین و ملالت بار نمی شود،زیرا برای روزگاری خاص و دورانی محدود فرستاده نشده،بلکه راهنما و حجت و برهان هر انسانی قرار داده شده است که«از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی آید،وحی(نامه)ای است از سوی حکیمی ستوده[صفات]. (۲)

در آستان توحید

۱.مردی از امام رضا علیه السّلام دلیلی بر حدوث جهان خواست،امام علیه السّلام فرمود:

«إنک لم تکن ثم کنت و قد علمت أنک لم تکوّن نفسک و لا کوّنک من هو مثلک؛ (۳)

تو وجود نداشتی،سپس به وجود آمدی و دانستی که تو خود را به وجود نیاوردی و کسی چون تو نیز تو را به وجود نیاورده است[،پس همین دلیل محکم بر حدوث جهان است].

۲.مردی از مردم«ماوراء النهر»(از سرزمین بلخ)به حضور امام رضا علیه السّلام رسید و گفت:«سؤالی دارم اگر آن گونه که می خواهم پاسخ بدهی امامت تو را

۱- ((۱)) .فصلت(۴۱)/۴۲.

۲- ((۲)) .همان ۱۳۰/۲.

۳- ((۳)) .توحید/۲۹۳.

می پذیرم.

امام علیه السّلام فرمود:در هر مورد که می خواهی بپرس.

مرد بلخی گفت:خدای تو کی(از چه زمانی)بود؟چگونه بوده و[در امر آفرینش و دیگر کارهایش]بر چه چیزی متکی بوده است؟مرا از این امور آگاه کن.

امام علیه السّلام فرمود:إن اللّه-تبارک و تعالی-أیّن الأین بلا أین،و کیّف الکیف بلا کیف، و کان اعتماده علی قدرته؛

خداوند-تبارک و تعالی-بدون این که«این»(مکان)داشته باشد آن را مکان گرداند و بدون این که خود«کیف»(چگونگی)داشته باشد،چگونگی را آفرید و[در آفرینش و دیگر امور]بر قدرت خویش تکیه دارد.

مرد بلخی برخاست و سر مبارک امام علیه السّلام را بوسید و گفت:گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست،محمد فرستادهٔ اوست و علی،وصی رسول خدا و پس از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله علی متولی کارهای او[در ابلاغ رسالت و ادامه دهندهٔ خط او]است و شما[خاندان]،امامان راست گفتار هستید و تو جانشین ایشان هستی». (۱)

۳.از«حسین بن بشار»نقل شده است که گفت:«از ابو الحسن،علی بن موسی الرضا علیه السّلام پرسیدم:آیا خداوند می داند چیزی که نبوده،در صورت شدنش چگونه خواهد بود؟یا این که تا آن چیز نشود(صورت خارجی به خود نگیرد)نمی داند؟

امام علیه السّلام فرمود:إن اللّه تعالی هو العالم بالأشیاء قبل کون الأشیاء؛

۱- (۱)) .التوحید/۱۳۶.

خداوند متعال پیش از پدید آمدن اشیاء،به آن ها آگاه است. (۱)

۴.از«یونس بن عبد الرحمن»نقل است که:«به ابو الحسن[علی بن موسی]الرضا علیه السّلام گفتم:چنین برای من روایت شده است که خداوند[همه] علم است که جهل در او نیست،[همه]حیات است که مرگ[و نیستی]در او نیست و[همه]نور است که تاریکی در او نیست.

امام علیه السّلام فرمود:کذلک هو؛او همان گونه[که توصیف شده]می باشد. (۲)

در آستان رسالت

۱.«ابن السکیت»از ابو الحسن رضا علیه السّلام پرسید:«چرا خدای-عز و جل- موسی بن عمران را با[معجزهٔ]عصا و ید بیضاء و ابزار[ی که با]سحر[ساحران هماوردی می کرد]،عیسی را با[معجزهٔ]طب[و درمان بیماران درمان ناپذیر] و محمد صلّی اللّه علیه و آله را با[معجزهٔ]بیان و خطابه فرستاد؟

امام علیه السّلام فرمود:آن هنگام که خداوند،موسی را به پیامبری برانگیخت، سحر و جادو بر آن روزگار غالب و همه گیر بود.از این رو موسی از سوی خداوند ابزارهایی[و معجزه هایی نشان داد]که ساحران،از انجام آن درماندند و بدین ترتیب،سحر آنان را باطل و حجت و برهان[رسالت]خود را اثبات کرد.زمانی که خداوند-تبارک و تعالی-عیسی علیه السّلام را به پیامبری مبعوث کرد، بیمارهای مزمن[و درمان ناپذیر]همه گیر شده بود و مردم،نیازمند درمان بودند.

این بود که عیسی علیه السّلام از نزد خداوند-عزّ و جلّ-چیزی را برای آنان آورد که بدان دست نمی یافتند،از جمله این که به فرمان خداوند،مردگان را برای آنان

۱- (۱) .توحید الصدوق/۱۳۶.

۲- (۲) .توحید صدوق/۱۳۸.

زنده و کوران و جذامیان ایشان را درمان کرد و با این ابزارها حجت و برهان [رسالت]خود را اثبات نمود.

[روزگار حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله به گونه ای دیگر بود.]آن هنگام که خداوند، محمد صلّی اللّه علیه و آله را به پیامبری برانگیخت،سخنوری و کلام[ابن السکیت می گوید:

و گمان می کنم گفت:]و شعر بر جامعه حاکم بود.لذا او از کتاب خدای- عز و جل-مواعظ و احکامی[که از نظر شیوایی و استحکام،مانندی نداشت،] برای مردم آن روزگار آورد و به وسیلهٔ آن ها گفته و ادعای ایشان را باطل و حجت و برهان[رسالت]خود را اثبات نمود.

ابن السکیت خطاب به امام علیه السّلام گفت:تاللّه ما رأیت مثلك الیوم قط،فما الحجه علی الخلق الیوم؛به خدا سوگند امروزه همانند تو را هرگز ندیده ام.اکنون حجت بر خلق چیست؟

امام علیه السّلام فرمود:العقل یعرف به الصادق علی اللّه فیصدّقه،و الکاذب علی اللّه فیکذّبه؛

[امروزه]عقل[حجت است که]به وسیلهٔ آن می توان آن کس را که[نسبت]راست به خدا می دهد شناخت و او را تصدیق کرد و آن کس را که بر خدا دروغ می بندد،شناخت و او را تکذیب نمود.

ابن السکیت گفت:به خدا سوگند پاسخ[درست]همین است». (۱)

۲.از امام رضا علیه السّلام نقل شده است که فرمود:«از آن رو پیامبران اولو العزم به این صفت خوانده شدند که هریک دارای کتاب و شریعتی بودند[،اما]تمام پیامبران پس از نوح علیه السّلام تا زمان ابراهیم خلیل علیه السّلام،بر شریعت،روش و کتاب

۱- (۱)) .علل الشرایع ۱۱۵/۱؛عیون اخبار الرضا ۷۹/۲.

نوح بودند[و شریعتی مستقل نداشتند].پیامبرانی که در زمان ابراهیم و پس از او بودند،از شریعت و کتاب او پیروی می کردند،تا این که روزگار موسی علیه السّلام فرارسید.

پیامبرانی که معاصر موسی علیه السّلام بودند و آنان که پس از او آمدند شریعت، روش و کتاب موسی را پذیرفته،بدان عمل می کردند،تا این که عیسی علیه السّلام به پیامبری مبعوث شد.همچنین پیامبران معاصر عیسی علیه السّلام و آنان که پس از وی آمدند،شریعت و کتاب او را مبنای عمل خود قرار دادند،تا این که پیامبر ما به رسالت مبعوث شد[که در این روزگار پیامبری با او معاصر نبود و پس از او نیز پیامبری مبعوث نشد].

این پنج پیامبر،اولو العزم و برترین پیامبران و فرستادگان بودند و شریعت محمد صلّی اللّه علیه و آله تا روز قیامت پابرجاست و منسوخ نخواهد شد و تا آن زمان پیامبری نخواهد آمد.پس هرکسی که پس از او دعوی پیامبری کند،یا پس از قرآن کتابی آورد[و آن را آسمانی بخواند]خونش برای شنونده هدر است(هرکس چنین ادعایی را بشنود باید مدعی را بکشد).

در آستان امامت

در این مبحث با چند مورد از تعریف امامت،امام و جایگاه او از زبان امام رضا علیه السّلام آشنا می شویم:

۱.از«عبد العزیز بن مسلم»نقل شده است که گفت:«با امام رضا علیه السّلام در مرو بودیم.در آغاز ورودمان به این شهر در روز جمعه ای در مسجد جامع گرد آمدیم.حاضران موضوع امامت را مورد بحث قرار داده بودند و از بسیاری

اختلاف نظر مردم در این باب سخن به میان آوردند.نزد امام رضا علیه السّلام رفتم و او را از موضوع امامت که مردم به آن پرداخته بودند،آگاه کردم.

امام علیه السّلام لبخند زد و فرمود:

ای عبد العزیز،این جماعت ندانسته و[با این پندار که درست می اندیشند]فریب خورده،بیراهه رفته اند.

خدای-عز و جل-زمانی پیامبر خود را نزد خویش فراخواند[و جان او را ستاند]که دین[و احکام آن]را برای او کامل کرد و قرآن را که تبیین کنندهٔ هرچیزی است بر او فروفرستاد؛[قرآنی که]خداوند حلال و حرام،حدود و احکام و هرچه را که مردم به آن نیاز دارند در آن بیان کرده فرمود:«ما هیچ چیزی را در کتاب فروگذار نکرده ایم (۱).

نیز حضرت حق در حجه الوداع که روزهای واپسین زندگی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود این آیه را فروفرستاد:«امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما[به عنوان]آیینی برگزیدم».و[بدان که]امر امامت [مایهٔ]کمال دین است. (۲)

پس از آن که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله شاخصه و احکام دین را برای امت خود بیان کرد،راه آنان را برایشان روشن نمود،امت را در راه راست قرار داد،علی علیه السّلام را به راهبری و به عنوان امام آنان معرفی و معین فرمود و تمام آنچه را که امت بدان نیاز داشت برای آنان تبیین نمود،دعوت حق را لبیک گفت و به دیدار دوست شتافت.

پس هرکس بپندارد که خدای-عز و جل-دین خود را کمال نبخشیده،کتاب خدا را رد[و انکار]کرده است و هرکس چنین کند[بی تردید]به خداوند کفر ورزیده است.

۱- ((۱)) .انعام/۳۸.

۲- ((۲)) .مائده/۳.

[ای عبد العزیز،]آیا اینان(امت)مقام و جایگاه امامت را در میان خود می دانند تا با دانش و شناخت خود،بتوانند امام را انتخاب کنند؟

[بدان که]امامت،منزلتی والاتر،مرتبه ای برتر،جایگاهی بالاتر،[دژی] نفوذناپذیرتر و[دریایی]ژرف است[آن چنان]که مردم با خرد خود نمی توانند به [کنه معرفت]آن برسند،با آرای خود آن را درک کنند یا این که به انتخاب خود،امام را برگزینند. [وانگهی]امامت،مقامی است که خداوند پس از پیامبری و دوستی،به ابراهیم خلیل علیه السّلام داد و آن را در مرتبهٔ سوم قرار داد و او را بدان فضیلت،شرافت بخشید و نام او را با این منصب،بلندآوازه نمود،آن جا که فرمود:«من تو را پیشوای مردم قرار دادم. (۱)

ابراهیم علیه السّلام از دست یافتن به چنین مقامی شادمان شده،عرضه داشت:«و از دودمانم[چطور]؟»و خدای-تبارک و تعالی- فرمود:«پیمان من به بیدادگران نمی رسد.

[بدین ترتیب]این آیه،تا روز واپسین،امامت هر ستمگری را باطل و مردود کرد و امامت[تنها]در برگزیدگان به ودیعت نهاده شد.

آن گاه[حضرت احدیت،ابراهیم را بزرگی داده،]امامت را در میان برگزیدگان و پاکان از فرزندان او قرار داده،فرمود:«و اسحاق و یعقوب را[به عنوان نعمتی]افزون به او بخشودیم و همه را از شایستگان قرار دادیم.و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت کردند،و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستندهٔ ما بودند. (۲)

امامت همچنان در نسل ابراهیم علیه السّلام بود و به یکدیگر به ارث می دادند تا این که

۱- ((۱)) .بقره/۱۲۴.

۲- ((۲)) .انبیا/۷۲-۷۳.

خداونـد،آن را میراث پیـامبر اسـلام صـلّی اللّه علیه و آله گردانـده،فرمود:«در حقیقت،نزدیکترین مردم به ابراهیم،همان کسانی هستند که او را پیروی کردند،و[نیز]این پیامبر و کسانی که[به آیین او]ایمان آورده اند،و خدا سرور و سرپرست مؤمنان است.

از این رو امامت ویژهٔ پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله شد و او به فرمان حضـرت حق تعالی،[بار سـنگین]امامت را بر دوش علی علیه السّـلام نهاد که[پس از او]در نسل برگزیـدهٔ او که خداونـد،علم و ایمان بدان ها داده،قرار گرفته است،چنان که در کتاب خود فرموده است:«و کسانی که دانش و ایمان یافته انـد،می گوینـد:قطعا شـما[به موجب آنچه] در کتاب خـدا[ست]تا روز رسـتاخیز مانـده ایـد».پس مقـام امـامت تـا روز قیـامت ویژهٔ فرزنـدان علی علیـه السّـلام است،چرا که پس از محمـد صـلّی اللّه علیه و آله پیامبری نخواهد بود.[بنابراین،] این جاهلان و نادانان از کجا و چگونه برای خود امام برگزینند.

[بـدان که]امامت جایگاه پیامبران و میراث جانشـینان آنان است.امامت،خلافت خداوند و خلافت پیامبر او،منصب امیر المؤمنین و میراث حسن و حسین علیهما السّلام است.

به یقین،امـامت زمـام دین و موجب به سامـان رسـیدن و نظـام مسـلمانان و صـلاح دنیـا و عزت مؤمنان است.امامت بن و اساس بالنـده و شاخهٔ متعـالی اسـلام است.نمـاز، زکـات،روزه،حـج و جهـاد باوجود امام کمال می یابـد[و مقبول حضـرت معبود می شود]،غنیمت ها و صدقه ها فزونی می گیرد،حدود و احکام اجرا می شود و مرزها حفظ شده،ایمن می گردد.

امـام حلاـل خــدا را حلاـل و حرام او را حرام می کنــد،حــدود خــدا را برپـا می دارد،از دیـن خـدا دفـاع می کنـد،بـا گفتـار حکیمانه،پنددهی نیکو و حجت رسا،به راه خداوند فرا می خواند.

ص:۳۵۴

امام همانند خورشید برآمده و شکوه بخش جهان است،در حالی که خود در افق [دوردست]قرار دارد و کسی را یارای دست یافتن به آن و نگریستن در آن نباشد.

امام،ماه تابنده،چراغ فروغ بخش،فروغ درخشان،ستارهٔ راهنما در تاریکی شب و گذرگاه ها،بیابان ها و گرداب های دریاهاست.امام آب نوشین و گوارا به گاه تشنگی،راهنمای به راه هدایت و رهایی بخش از هلاکت است.امام شعلهٔ نوربخش بر فراز پشته ها،گرمی بخش سرمازدگان و راهنمای گرفتار شدگان در وادی هلاکت است.پس هرکه از او جدا شود[و دوری جوید]بی تردید هلاک خواهد شد.امام، ابر پرباران،بارانی سیل آسا[و فراوان]،خورشیدی فروزان،آسمانی سایه ساز، زمینی گسترده،چشمه ای جوشنده و برکه و بوستان است.

امام،همدمی مهربان،پدری مشفق،برادری دوست،[چونان]مادری نسبت به فرزند خردسال خود دلسوز و به گاه گرفتاری های طاقت سوز،پناه مردم است.امام، امین خدا در میان خلق،حجت حضرتش بر بندگان،جانشین او در زمین خدا،فرا خوانندهٔ به سوی او و مدافع از[حدود]حریم(دین)اوست.

امام،از گناهان پاک شده و از عیوب[و کژی]وارسته است.او به دانش اختصاص یافته و به نشان بردباری آراسته شده است.دین به وجود او نظام یافته و عزت مسلمانان،خشم منافقان و نابودی کافران را[هم]سبب است». (۱)

۲.«حسین بن خالد»از ابو الحسن،علی بن موسی الرضا علیه السّلام و او از پدرش و آنان از پدرانش نقل کرده اند که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله فرمود:

هرکس دوست داشته باشد،بر کشتی نجات سوار شده،به دستاویزی استوار و ناگسستنی چنگ اندازد و به ریسمان محکم خداوند درآویزد،باید پس از من علی

۱- (۱)) .تمام این حدیث را نک:من لا یحضره الفقیه ۳۰۰/۴؛الخصال/۵۲۷ و عیون اخبار الرضا ۲۱۲/۱.

را[به عنوان]دوست[و امام]خود برگزیند و با دشمن او دشمنی کند و از امامان هدایتگر،از فرزندان او پیروی کند،چرا که پس از من آنان جانشینان و وصی من، حجت های خدا بر خلق و سروران امت من بوده،هادیان پرهیزگاران به سوی بهشت هستند.حزب(جماعت)آنان حزب من و حزب من حزب خداست و حزب دشمنان آنان،حزب شیطان است. (۱)

۳.نیز حسین بن خالد با همان اسناد از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده است که فرمود:

«یا علی،أنت أخی و وزیری و صاحب لوائی فی الدنیا و الآخره،و أنت صاحب حوضی،من أحبّک أحبّنی و من أبغضک أبغضنی؛ (۲)

یا علی،تو در دو جهان برادر،وزیر،پرچمدار و صاحب حوض منی.هرکس تو را دوست بدارد مرا دوست داشته و هرکس با تو دشمنی ورزد با من دشمنی کرده است.

در آستان غدیر

از ابو الحسن علیه السّلام،علی بن موسی الرضا علیه السّلام روایت شده است که دربارهٔ«روز غدیر»فرمود:«این روز،روز شادباش گویی است که باید [در آن]به یکدیگر تبریک و تهنیت گویید.پس هرگاه مؤمنی برادر مؤمن خود را ببیند،بگوید:«الحمد للّه الذی جعلنا من المتمسکین بولایه أمیر المؤمنین و الأئمه علیهم السّلام؛

ستایش خدای را که ما را در شمار کسانی قرار داد که به ولایت امیر المؤمنین و امامان

۱- ((۱)) .صدوق،امالی/۱۳.

۲- ((۲)) .همان/۳۷.

[معصوم]چنگ انداخته،بدان پایبند هستند.

این روز،روز لبخند زدن در چهرهٔ مؤمنان است.پس هرکس در روز غدیر در چهرهٔ برادر [دینی]خود لبخند بزند،خدای-عز و جل-در روز قیامت با مهربانی در او می نگرد،هزار حاجت او را برآورده می کند،هزار کاخ از مروارید سفید برای او در بهشت می سازد و چهرهٔ او را شاداب می گرداند.روز غدیر،روز زینت و آراستن است.هرکس خود را در این روز و برای این روز بیاراید،خداوند گناهان کوچک و بزرگ او را می آمرزد،فرشتگانی را[فرو]می فرستد تا برای او کارهای نیک ثبت کنند و تا روز غدیر آینده،بر درجات او می افزایند.

اگر[در چنین روزی]بمیرد،شهید خواهد بود و اگر زنده بماند در شمار نیک بختان قرار خواهد داشت.هرکس[در این روز]بینوایی را اطعام کند،چنان است که تمام پیامبران و صدیقان(راستگویان)را اطعام کرده باشد.هرکس در این روز به دیدار مؤمنی برود،خداوند هفتاد نور به قبر او می فرستد،قبر او را وسعت می بخشد و هرروز هفتاد هزار فرشته قبر او را زیارت کرده،او را مژدهٔ بهشت می دهند.

در روز غدیر خداوند«ولایت»را بر ساکنان هفت آسمان عرضه نمود.ساکنان آسمان هفتم در پذیرش آن پیشی گرفتند و حضرتش عرش را به آن آراست.سپس ساکنان آسمان چهارم برای پذیرش آن شتافتند،خداوند آن را با«بیت المعمور»بیاراست.پس از آن،ساکنان آسمان دنیا برای پذیرش آن شتافتند و خداوند،آن را با ستارگان آراست.

آن گاه خداوند،ولایت را بر زمین عرضه فرمود.مکه،در پذیرش آن،[بر سایر نقاط] پیشی گرفت و خداوند آن را به زیور وجود کعبه آراست،پس از آن،مدینه آن را پذیرفت و حضرت حق،آن را به[وجود]برگزیده[اش]محمد صلّی اللّه علیه و آله آراست.پس از مدینه،کوفه آن را پذیرفت و خداوند آن را به[وجود]امیر المؤمنین بیاراست.

سپس ولایت را بر کوه ها عرضه فرمود و سه کوه بر دیگر کوه ها پیشی گرفته،ولایت را

پذیرفتند که:[کوه]عقیق،کوه فیروزه و کوه یاقوت بودند.[به برکت پذیرش ولایت]،این سه کوه[معدن این]گوهرها و این گوهرها برترین گوهرها شدند». (۱)

در آستان فقه امام رضا علیه السّلام

میراث فقهی امام رضا علیه السّلام در قالب«مسند»و با موضوع های زیر به دست ما رسیده است:

-عبادات،مانند:طهارت،نماز،روزه،زکات،حج و زیارت،۴۳۷ نص؛

-نکاح و طلاق،۱۶۲ نص؛

-امور معیشت(اقتصاد و رفتار اجتماعی)،عید،خوردنی ها و نوشیدنی ها، ۲۵۵ نص؛

-آراستگی و زیبایی،۸۲ نص؛

-جهاد،۱۲ نص؛

-حدود،دیات،قضا و شهادت،۳۹ نص؛

-سوگند،نذرها،وصیت،[احکام]مردگان و میراث،۶۲ نص.

مجموع نصوص فقهی که بدان ها اشاره شد،به ۱۰۴۹ مورد می رسد که شامل بیش از نیمی از ۲۰۳۳ نصی است که از آن حضرت به ما رسیده است.

۱- (۱)) .سید ابن طاووس،اقبال الاعمال ۲۶۲/۲ و مسند الامام الرضا ۱۹/۲.

بـا تأمل در میراث امام رضا علیه السّـلام،درمی یابیم که آن بزرگوار چه خسـتگی ناپـذیر و با تلاش فراوان در قوام بخشـیدن به پایه ها و مبانی دانشگاه فقهی اهل بیت علیهم السّلام کوشید و در این راه دمی از پای ننشست. (۱)

در آستان موعظه ها و کلمات قصار امام رضا علیه السّلام

جمله هـای کوتـاه که در ادبیـات روایی«کلمات قصار»خوانـده می شود،به دلیل اختصار،آسان در ذهن جای می گیرد.از همین رو و به یقین می تـوان آن را عـاملی مـؤثر در هـدایت افکـار و افراد دانست.پیـامبر اسـلام صـلّی اللّه علیه و آله و امامـان علیهم السّـلام از این ابزار در سـاختن فرهنـگ مادی،معنوی و اجتماعی جامعه بهترین بهره ها را بردنـد.در این بخش برخی از کلمات قصار امام رضا علیه السّـلام را نقل می کنیم،باشـد که این مختصـر،اما گزیده،روشـنی بخش راه جرعه نوشان زلال معرفت اهل بیت علیهم السّلام باشد.

۱.لا یکـون المؤمن مؤمنـا حـتی تکون فیه ثلاث خصـال:سـنّه من ربّه و سـنّه من نـبیّه صـلّی اللّه علیه و آله و سـنّه من ولیّه علیه السّـلام.فأمّا السـنّه من ربه فکتمـان السـرّ،أمّا السـنّه من نبیّه صـلّی اللّه علیه و آله فمـداراه الناس،و أمّا السـنّه من ولیّه علیه السّـلام فالصبر فی البأساء و الضراء؛

زمانی مؤمن[به کمال ایمان دست یافته،]مؤمن خوانده می شود که سه خصـلت داشته باشد:خصلتی از خداوند،خصلتی از پیامبر خدا و خصلتی از ولیّ خدا.

[پس با داشـتن]خصـلت خداوندی کارهای خود را از مردم پنهان دارد و[با داشـتن] خصـلت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با مردم مدارا کند[و با داشتن]خصلت ولی خدا در سختی ها و گرفتاری ها شکیبایی ورزد[که چنین کسی مؤمن است].

۱- (۱)) .ر.ک:مسند الامام الرضا ۱۵۵/۲.

۲.صاحب النعمه یجب أن یوسّع علی عیاله؛

آن که از نعمت فراوان برخوردار است باید افراد عائله خود را از آن بهره مند کرده،بر ایشان وسعت دهد.

۳.من أخلاق الأنبیاء التنظف؛

خویش را پاکیزه کردن[و آراستن]از اخلاق و شیوهٔ پیامبران است.

۴.لم یخنک الأمین،و لکن ائتمنت الخائن؛

هرگز،امین به تو خیانت نمی کند،ولی[اگر چنین شد بدان که به خطا]خائن را امین پنداشته ای.

۵.إذا أراد اللّه أمرا سلب العباد عقولهم،فأنفذ أمره و تمت إرادته،فإذا أنفذ أمره ردّ إلی کل ذی عقل عقله،فیقول:کیف ذا و من أین ذا؟؛

چون خداوند ارادهٔ کاری کند،خرد بندگان را از آنان برباید و آن گاه ارادهٔ خود را عملی کند،سپس خرد ایشان را به آنان بازمی گرداند.[در این حال]آنان می گویند:این،چگونه رخ داد و از کجا آمد؟

۶.الصمت باب من أبواب الحکمه،إنّ الصمت یکسب المحبه،إنّه دلیل علی کل خیر؛ خموشی یکی از دروازه های حکمت است.خموشی،محبت را جلب می کند و راهنمایی است به سوی هر خیر و خوبی.

۷.التودّد إلی الناس نصف العقل؛

با مردم محبت و مهربانی ورزیدن،نیمی از خرد است.

۸.إنّ اللّه یبغض القیل و القال و إضاعه المال و کثره السؤال؛

خداوند قیل وقال(گفت وگو و هیاهوی بیهوده)،تباه کردن مال و پرسش[بیهودهٔ]

ص:۳۶۰

فراوان را دشمن می دارد.

۹.از امام رضا علیه السّلام دربارهٔ بندگان نیک پرسیدند،حضرت فرمود:الذین إذا أحسنوا استبشروا،و إذا أساؤا استغفروا،و إذا اعطوا شکروا،و إذا ابتلوا صبروا،و إذا غضبوا عفوا؛

[بندگان نیک کسانی هستند که]چون کاری نیک کنند شادمان شوند،چون بد کنند استغفار نمایند،چون بدان ها[چیزی]داده شود سپاس گویند،چون[در دام سختی ها گرفتار شوند و]مورد آزمون قرار گیرند،صبوری ورزند و هرگاه که خشم گیرند،بخشش و عفو در پیش گیرند.

۱۰.آن گاه که از امام علیه السّلام دربارهٔ توکل و حدّ آن پرسیدند،فرمود:أن لا تخاف أحدا إلاّ اللّه؛

[حد توکل آن است که]جز از خداوند از کسی ترس نداشته باشی.

۱۱.من السنّه إطعام الطعام عند التزویج؛

خوان گستردن و اطعام کردن به هنگام ازدواج از سنت است.

۱۲.الایمان أربعه أرکان:التوکل علی اللّه،و الرضا بقضاء اللّه،و التسلیم لأمر اللّه و التفویض إلی اللّه،قال العبد الصالح: وَ أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللّهِ ... فَوَقاهُ اللّهُ سَیِّئاتِ ما مَکَرُوا (۱)؛

ایمان[بر]چهار رکن[استوار]است:توکل بر خدا،تن دادن و راضی بودن به قضای خدا، تسلیم شدن به امر خدا و واگذاردن کارها به خدا.[خداوند از زبان]«عبد صالح»(مؤمن آل فرعون)نقل می کند که گفت:«و کارم را به خدا می سپارم.پس خدا او را از عواقب بد آنچه نیرنگ می کردند،حمایت فرمود».

ص:۳۶۱

۱- (۱)) .غافر/۴۴-۴۵.

۱۳.صل رحمک و لو بشربه من الماء.و أفضل ما توصل به الرحم کفّ الأذی عنها، و قال اللّه: لاٰ تُبْطِلُوا صَدَقٰاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذیٰ (۱)؛

بـا خویشاونـدان خـود بپیونـد[و در حـق آنـان نیکی کـن]،اگرچـه بـه[دادن]جرعـه ای آب باشـد.بهترین چیزی کـه بـا آن به خویشاوندان نیکی می شود،بازداشتن آزار از آنان است.

خداوند فرموده است:«صدقهٔ خود را با منت و آزار،باطل مکنید»(چون در حق ایشان نیکی کردید با منت،آن را تباه نکنید).

۱۴.إنّ من علامات الفقه:الحلم و العلم،و الصمت باب من أبواب الحکمه إنّ الصمت یکسب المحبه،إنّه دلیل علی کل خیر؛

بردباری و علم نشانهٔ دانش است[و بدان که]خموشی یکی از دروازه های حکمت است.

خموشی،محبت را جلب می کند و راهنمایی است به سوی هر خیر و خوبی.

۱۵.إن الذی یطلب من فضل یکفّ به عیاله أعظم أجرا من المجاهد فی سبیل اللّه؛

آن کس که درصـدد به دست آوردن مال[حلال]بیشتری است تا زنـدگی عائله خود را تأمین کند پاداشـی سترگ تر از پاداش مجاهد در راه خدا دارد.

۱۶.از امام رضا علیه السّلام پرسیدند:چگونه صبح کرده ای؟

امام علیه السّلام فرمود:أصبحت بأجل منقوص،و عمل محفوظ،و الموت فی رقابنا، و النار من روائنا،و لا ندری ما یفعل بنا؛

در حـالی صـبح کرده ام کـه از عمر[م]کاسـته،کردار[م]ثبـت گردیـده،[ریسـمان]مرگ بر گردنمـان افکنـده شـده است،آتش[دوزخ]را پشت سر داریم و نمی دانیم با ما چه خواهند کرد.

در این جـا گشت وگـذار گـذرای خویش را در بوسـتان تراث غنی امام رضا علیه السّلام به پایان می رسانیم؛تراثی که چشـمهٔ جوشان علوم و معارف

۱- ((۱)) .بقره/۲۶۴.

الهی است و جویندهٔ آن،پویندهٔ راه آن و فراگیرنده آن را به سرمنزل نیک بختان می رساند.

و پایان نیایش ما این است که:ستایش ویژهٔ پروردگار جهانیان است.

ص:۳۶۳

فهرست

ص:۳۶۵

ص:۳۶۶

ص:۳۶۷

ص:۳۶۸

ص:۳۶۹

ص:۳۷۰

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹